هو الله تعالی

در عهد دولت
ابد مدت پادشاه
جمجاه اسکندر الزمان
السلطان بن السلطان بن السلطان
ناصر الملة والدین السلطان
ناصر الدین شاه قاجار

خلد الله ملکه و دولته

هذا کتاب سعادات ناصریه
من تألیفات افضل العلماء والمجتهدین
جناب آخوند ملا آقای دربندی
اعلی الله مقامه

نصر من الله و فتح قریب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل معرفة اصحاب الکساء واهل بیته المعصومین الأطهرین معرفته وطاعتهم
طاعته ومحبتهم محبته وعداوتهم عداوته والذی جعل افضل الأعمال واشرف الخصال
بعد تحصیل ملکة العقاید الحقة الحقانیة بکاء الخوف والخشیة ولاسیما اذا کان
العبد فی حالة السجدة وجعل البکاء علی خامس اصحاب الکساء مساویا لبکاء الخوف
والخشیة من وجه ومتحدا معه من وجه وافضل منه من وجه آخر لأن هذا البکاء
قرین لا اله الا الله فی ادخال العامل لهما الجنة حزب الرحمة ومعشر اهل الجنة ثم الصلوة
والسلام علی انبیاء الله ورسله واوصیاء انبیائه وملائکته المقربین وحملة عرشه
ولاسیما علی سید الأنبیاء واشرفهم وافضل جمیع خلق الله ومن اخذ الله له من جمیع
خلقه العهد والمیثاق والاقرار بنبوته المطلقة ومن اخذ الله لآله المعصومین الأطهرین
من کافة بریته العهد والمیثاق والاقرار بولایتهم المطلقة وخلافتهم الکلیة اعنی
محمد بن عبد الله وآله المعصومین الوارثین لجمیع کمالاته صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم
اجمعین الی یوم الدین و بعد بر اصحاب الباب وضمایر منیره وافئده وقلوب صافیه
مخفی و مستور نماند که اشرف وافضل اکتسابات افراد بنی آدم و آحاد نوع انسان
اکتسابات معارف حقه وعقاید حقانیه وعلوم وفنون ربانیه است و هم چنین

اکتسابات ملکات فاضله واعمال صالحه که نتایج وثمرات معارف حقانیه وعلوم ثابته
ومورث سعادات دارین وسبب انصباب فیوض ورحمات در نشاتین است و این احقر
خادم العلوم آقا بن عابد بن رمضان بن الزاهد الشیروانی الی الله منتهی اعطاهم الله
نعمه ورحمهم وایاهم فی یوم الجزاء از بدو نشو ونما و صغر سن یعنی از سن شش و هفت
سالگی خود را ندید مگر در مقام تدریس وتدرس وتعلم وتعلیم ودر جد کردن با ساتید
کرام واساطین عظام تقصیری از این احقر صادر نشد و بعد از آن در مدت مدیدی سال
عمر را صرف تصنیفات نمودم ودر جمله کثیره از علوم وفنون حقانیه از معقول ومنقول مصنفات
چند بعمل آمد مثل خزائن الأحکام در شرح درة نجفیه در فقه وخزائن الأصول
در اصول وفن اعلی در اعتقادات وفن ثمر تبیانات وقوامیس الصناعة در فنون
اخبار ورجال وغیر ذلك از کتب مبسوطه ومختصره تخمینا همه اینها بسیصد هزار بیت
میرسید و بعد از آن ملتفت بامر دقیقی شدم و آن اینست که ارتکاب مشقات و مزاولة
متاعب و زحمات در این مدت مدید هر چند خالی از اجر نخواهد شد ولکن کاش در این مدت نصف
مشغول میشد بعملی که اجرش اعظم و ثوابش اکثر و خودش خالص از شوائب
واغراض نفسانیه است و آن تصنیف کتاب جامع است در معرفت اسرار وغوامض
اخبار وآثار وارده در فواضل وفضائل ومناقب آل الله نعم واهل بیت رسول الله
ولاسیما کتابی که مفصل اسرار وکاشف وجوه شهادت خلیفة الله نعم جناب سید الشهداء ع
باشد وهم چنین مبین وموضح جمیع امور متعلقه باین مقامات باشد زیرا که معرفت
اسرار فواضل وفضایل ومناقب جناب سید الشهداء ع ومعرفت اسرار غامضه و خواص
دقیقه تدبر و گریه برای آن مظلوم وهم چنین معرفت اسرار وحکم زیارت قبر منیر نفیس
میزان امور پس ملهم شدم باینکه باید عزم کنم بنوشتن کتاب اکسیر العبادات فی اسرار
الشهادات و تشدید و تأکید نمود این الهام غیبی وارد وشارق لا ریبی را رؤیای
صادقه چنانچه تفصیل این رؤیای صادقه در اول کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات
ذکر شده است و چون آن کتاب بحول الله تبارک و تعالی وقوته وتسدید امام زمان عجل

الله فرجه وجعلنی فداه باتمام رسیدند و دو و سه سال بود که باتمام رسیده بودند ناگاه
قضیهٔ هایلهٔ عظیمه برای این احقر روی داد و بیان اجمالی آن قضیه اینست که میرزا محیط کرمانی
و پسران سید کاظم رشتی باستظهار و انتصار و تحریک پسر زن کردند که همیشه دشمن دین
و ملت و دولت بوده است جمعی از پیرامان تبریز و اوباش و اوغاد عرب را بقتل این احقر فرستادند
که این احقر را بقتل برسانند و اعلاعین مزبور یا قریب پنج نفر بودند و در شب بیست و ششم
رمضان المبارک بعد از گذشتن نصف شب بخیمه بر این احقر خدام جناب سید الشهداء روحی
له الفداء و چند ضرب شمشیر یعنی ضربتهای منکر بر سر و دستهای این احقر زدند پس یکی از اعلاعین
را با نداختن قمه بقلبش بدرک اسفل فرستادم با وجود اینکه قوت و طاقت نداشتم نظر بر
اینکه مدت چهار پنج ماه بود مبتلا بامراض عدیده و شدیده بودم و در آن ایام غایت نقاهت و
ضعف داشتم و بنو دکشته شدن یکی از اعلاعین مزبور و قوة الهی و تشدید امام زمان
عجل الله تعالی فرجه و جعلنی فداه و برکات صاحب القبة الحمراء و البیضاء و قوة نیت الدوازده جناب سید
الشهداء و جعلنی الله فداه و نیز که اگر ملعون کشته نشده بود و سایر ملاعین مشغول
بر داشتن جسد ملعون نشده بودند و دو نفر ایشان که بجیثی نگذاشته بودند هر آینه مرا
قطعه قطعه و پاره پاره کرده بودند و با همه اینها زخمها و جراحتهایی که زده بودند بسیار
زخمهای شدید و جراحتهای منکر بود و اسباب احتمال بهبود و صحت برای آن زخمهای منکر و جراحتهای
شدید نبود و لکن برحمت واسعهٔ الهیه و شفاعت اصحاب ولایت مطلقه و خلافت کلیه
شفا یافتم و بعد از گذشتن مدت قریب به یکسال از وقت وقوع آن هایلهٔ عظیمه از عتبات
عالیات علی اصحابها الاف الاف ثنا و تحیت به بیرون آمدم بسوی بلاد و در اواخر سنهٔ ثانیه از
وقوع آن هایله در شهر رمضان المبارک بدار السلطنة الکبری طهران وارد شدم و در زمان مکث
در طهران که قریب بمدت یکسال بود چند مرتبه ادراک فیض ملاقات و مکالمات شهنشاه
اعظم و سلطان افخم نمودم شهنشاهی که در نعت و مدحش میگویم شعر اقامت فی الرقاب له
ایاد هی الاطواق و الناس الحمام هیهات هیهات خبط شد حاشا ثم حاشا که با مثال و اشباه
این نحو از مقالات بمدح و وصفش بگنجد بلکه اینرا میگویم که السلطان السلاطین و شهنشاه

ظل ظل الله است یعنی ظل خلیفة الله الولی المطلق امام العصر و الزمان عجل الله فرجه و جعلنی
فداه است پس از اینجهت است که جمیع سلاطین و ملوک و تاجداران کرهٔ ارض ظلال و سایهٔ این
شهنشاه اعظم و سلطان افخم است و اینحکم بمنهج صدق و صوابست نه بمنهج مبالغه و اغراق پس
یکسان از شئون ظل ظل الهی اینست که منعوت و موصوف شود باسمان عقل و عدل آفتاب فضل
و عدل ابر بنیان بر و احسان سد طوفان کفر و کفران تاج و تهاج ملک و شوکت و دولت
بحر مواج نعمت و نقمت سبحان الله کدام عاقل و ذی شعور میتواند بگوید که این مدح و نعت
در شان السلطان اعظم مثل مدایح و اوصافی است که مصنفین و مؤلفین در صدد تصنیفات
خودشان میکنند یعنی بوجه اغراق و مبالغه است نه بروجه حقیقت و بیان واقع زیرا که این
مقایسه باطل و غلط است هیهات این الثری من الثریا و چه خوب گفته است انشیخی که گفته است
اذا جاء نهر الله بطل نهر معقل و چه کلام موضح و مبین است در مقام بیان فرق بین کلام
فی کل شجر نار و استمجد المرخ و العفار و چه طور و هم چنین نباشد و حال آنکه این شهنشاه اعظم
و سلطان افخم متصف است ببندهٔ محبت و کثرت اخلاص با اصحاب ولایت مطلقه و خلافت کلیه
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و این افضل الصفات و ملکه نورانیهٔ السلطان اعظم خواص
آثار و لوازم بسیار دارد و از الجمله رسیدن وظایف و مستمرات سادات و علما و فضلا و طلاب
و سایر عباد الله از عرب و عجم در زمان دولت و سلطنت ابد مدت آن شهنشاه افخم بحدیکه در
ایران و این نحو عطیه و احسان در هیچ عصر و در هیچ زمان از سلاطین و ملوک اسلامیه و غیر
اسلامیه معهود و منقول نشده است فهذه السلطان الاعظم و الملک الافخم هو السلطان بن
السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان الغازی ناصر الدین شاه
قاجار اللهم احفظه و احفظ اولاده من جمیع الآفات و العاهات و البلیات و الامراض و الاسقام
و ابد ملکه و دولته و عزته و شوکته و انصره و انصر عساکره و جنوده و انفذ حکمه فی اظلته من
سلاطین العصر و ملوک کرة الارض بحق محمد و آله المعصومین لواء نبیین لجمیع کماله تبر صلوات
و تسلیمات الله علیه و علیهم اجمعین الی یوم الدین و در وقت ادراک فیض حضور السلطان
اعظم و ملاقاتش برای وداع نمودن و حرکت کردن از طهران اظهار شدت رغبت و کثرت

شوق بمطالب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات فرمود و بیان فرمود که اگر آنکتاب بلغت فارسی
میبود در اکثر اوقات از مطالعه میمحروم و بفیوضات آن بسبب مطالعه آن فایز میشدم و در
ضمن این بیان امر فرمود بترجمه کردن آن و بیان مطالبش بنهج اوضح بزبان فارسی تا آنکه
نفعش عام باشد و این احقر داعی دوام دولت باهره قاهره عذر واقعی را بیان کردم و عرض کردم
ببیان ضعف دارم و قوت و طاقت ندارم زیرا که بعد از تفصیلها بلیه مرضی عارض شده
است که در هر هفته یکروز مبتلا بتشعریره و تب هستم و باز امر بترجمه کردن چند مرتبه تکرار
فرمودند در اینوقت عرض کردم که این امر انشاء الله صورت میگیرد بشرط آنکه سلطان اعظم
و شهنشاه افخم طول الله تعالی عمره و ابد ملکه دعا نماید زیرا که دعای ایشان در اینباب یقینا
و قطعا مستجاب خواهد شد و بعد از بیرون آمدن از مجلس سلطان اعظم ادام الله تعالی بهجته و
و ابد ملکه اعلی جاه رئیس جهابذة الوزراء و امیر الامراء شخصی که اگر قیاس شود بان وزرا
زمان و امراء دوران لایق است که گفته شود شعر من یجعل الحیا الظنون الذی یجیب صوب
اللجب الناظر مثل الفرات اذا ما طمی یقذف بالبوصی والماهر اعنی ظاهر الطینة و طیب السجیة
فرخ خان امین الدوله ادام الله تعالی عزته تاکید بلیغ و اصرار اکید نمود در بذل مساعی برای
انجاح اینمطلب پس احقر فکر کردم که اگر از اول کتاب اکسیر العبادات شروع شود بترجمه کردن پس
لامحاله اتمام و انجام این امر در زمان طویل خواهد شد زیرا که اقل یکجلد در مطالب مهمه
باتمام میرسد بعد از آن اگر بتوفیق مساعدت نماید انشاء الله تعالی سایر مجلدات نیز بعمل خواهد آمد
پس شروع نمودم از مقام شهادت جناب سید الشهداء روحی له الفداء و باتمام رسانیدم این
مجلد را باتمام مجالس و مقامات عبور و ورود حرم رسول الله صلی الله علیه بر مصارع شهداء پس اینمجلد نظر
بابواب و مجالس و مقامات خودش ببیان رجحان و فضیلت دارد بر همین مواضع کتاب اکسیر العبادات
زیرا که این مجلد مشتمل است بر فواید کثیره و اسرار دقیقه و امور چندی که همه اینها در همین مواضع
کتاب اکسیر العبادات نیست علاوه بر این ببیان دربیان مطالب اینمجلد منتظم است و تنها همه اینها
ببیان توضیح و تبیین در اداء مطالب شده است پس میتوان گفت فی الحقیقه از برکات ظل الله تعالی و
سند ید خلیفة الله تعالی و ولی الله تعالی صاحب العصر و الزمان عجل الله تعالی فرجه و جعلنی فداه و هم فی

از او ذات

از او ذات این مجلد که چون میزاب بر تشنگان باغ حکایت مصائب آل الرسول آب دهد و یا مثل فانوس
دیده گریان شطاران و عشاق المحبة الحسینیة بدبیاد شمع جذبه حقانیه کشاید و یا چون صلای
در شاداب مقام رضوان الله اکبر دهد و یا چون باغبان فتح ابواب ریاض حزن غات و
حزات ماتم و محفل عزا در تربه زهرا کرد و یا چون غواص لآلی اسرار مقامات مصبوغ بدماء
شدند آورده ببازار صیرفیان ملکوتیین برد یا دلیل است بکعبه مقصود ان للحسین فی قلوب
المؤمنین لمحبة مکتومة که هادی راه روان است یا سواد بینیست که سواد اعظم شناختن اصحاب ولایة
مطلقه و خلافت کلیه را بمقام نورانیت در وی نمایانست یا بلبل هزاردستانیست که از نغمات
شور و شین اطفال و طفلات مصطفویه اخبار مینماید یا طوطی عذب البیانیست که اسرار غامضه
و عجائب و غرائب یوم الطف تقریر مینماید بلی محبوبیست زنده پوش که حاکی احوال عشاق و مرتاضین
خدا ست و مشتبی است پر خروش که ذکر اهل وفاق از اصحاب و شیوخ و کهول و شبان عترت مصطفویه
است طلیعه لشکر حقایق خداپرستی است و نمونه رنگهای دقایق محبت شناسی ستاره کاروان
جویندگان طریق طریقت ولایت مطلقه و زاد راه پویندگان مراحل حقیقت خلافت کلیه است آفتابی
است که دیده محمدیان شوقمند را روشن سازد و صاحب مقاصدی است که بجلوه پرده نشینان جمال
اسرار شهادت میبرد از دم امواج بحر مطالب بیانست و اعلام افواج ایقانست مژده رسان نتایج شایگان
و کلید کنوز جنانست و چه طور او ذات اینکتاب متصف باوصاف مذکوره نباشد و حال آنکه اینکتاب
سبب ابواب فتوحات قلوب گشودن و بجای نفس الرحمن زنگ شکوک و شبهات در باب خواص و اوتاد
و لواء ولایت مطلقه و خلافت کلیه از مرایای الباب و افئده زدوده خوب فرمظهر است که برای
محبت حسینیه صیقل الواح است و عشقش در مشکوة قلوب صاحبانش پرتو دهد و تسمیه و نام نامی
اینکتاب و اسم سامی این فرمستطاب از عقل هادی پرسید جواب داد الاسماء تنزل من السماء
هرچه بالهامات غیبیه و شارقات ملکوتیه برسد همان نام نامی و اسم سامی اینکتابست پس الحمد
ملهم بالهام غیبی شدم اینست که باید اسم اینکتاب سعادات ناصریه و اقوات روحانیه باشد پس
بعد از ثبوت این تسمیه ملتفت شدم بمعنی دقیقی و مطلب لطیفی و آن اینست که صفا باطن اینسلطان
اعظم ناصر الدین شاه حفظه الله تعالی و حفظ اولاده و ابد ملکه و سلطنته نمجد بینکه بقرین

و تحریر

ومجربین بیابید و نیز ملتفت شدم بمعنای لطیفی دیگر و آن اینست که اینکتاب چنانچه ذخیرهٔ عظیم
اخرویه خواهد شد برای شهنشاه اعظم حفظه الله تع وحفظ اولاده من جمیع المکاره والنوائب
و ادام دولته و سلطنته و هم چنین اشرف و اعظم و انفس جواهر و فرائد و نفائس خزائن سلطنت
کبرائیش خواهد شد یعنی بشیر و مبشر خواهد شد بر بقاء ملک و دولت و سلطنتش الی ظهور الدولة
القائمیه عجل الله تع فرجه صلحها و جعلنی فداه پس از قاطبهٔ مؤمنین و محبین از نساء و صبیح
و مرد و زن یعنی از جمیع آن اشخاصیکه از مطالب اینکتاب مستطاب مسمی باسم سعادات ناصریه در
امورات روحانیه منتفع میباشند خواه این انتفاع بردن بسبب مطالعه کردن و نظر کردن و نظر
کردن بمطالب اینکتاب باشد و خواه بسبب شنیدن مطالب آن از ذاکرین و مرثیه خوانان باشد
التماس دعا دارم پس باید این احقر خدام سید الشهداء و احقر خدام ولد تاسعش امام زمان جعلنی
الله فداهما از ذکر دعای خیر فراموش ننمایند و نیز بر قاطبهٔ مؤمنین و محبین که نفع از مطالب
اینکتاب میبرند و بسبب آن فائز بسعادات اخرویه خواهند شد لازم و واجبست که سلطان اعظم
و شهنشاه افخم ناصر الدین شاه حفظه الله تع و اولاده من جمیع المکاره و ابد ملکه و سلطنته
از دعا خیر فراموش ننمایند زیرا که آن سلطان السلاطین و ملک الملوک اعز الله و نصره
و نصر جنوده و عساکره باعث و سبب تصنیف اینکتاب شده است چنانچه تفصیل اینقضیه گذشت
و دیگر مخفی نماند که توقع این احقر خادم العلوم از ذاکرین و مرثیه خوانان این است که در اسلوب
و نظم مطالب و مقاصد اینکتاب تغییر ندهند و هر مطلبرا که بان نهج در کتاب نوشته ام بهمان
نهج بیان کنند و دیگر توقع از ذاکرین و مرثیه خوانان اینرا دارم که در اسلوب و نظم مطالب این
کتاب در وقت خواندن مطلبی از مطالب در سر منابر تغییر و تبدیل ندهند زیرا که تغییر
و تبدیل در اکثر اوقات مستلزم جمله مفاسد عظیمه میباشد مثل افتراء و کذب و چیزی نا شایسته
و نالایق نسبت دادن باصحاب کلایهٔ مطلقه و خلافت کلیهٔ صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و گاه
میشود مفضی بر طغیان باشد و سبب کفر باشد استجیر بالله تع من غضبه و هم چنین توقع دیگر
دارم از ذاکرین و مرثیه خوانان و آن اینستکه هر مطلبی که از مطالب اینکتاب مشکل باشد
و اهنا را بطریق صدق و صواب بنحو حق و حقیقت نفهمیده باشند پس باید او را در سر منابر نگویند

ذکر نکنند بلکه باید از علماء و فضلاء عظام آن بلد آنمطلبرا از روی این کتاب باید تعلم نمایند
و درس بخوانند پس بعد از تحصیل حذاقت و قوهٔ فهم در اداء آنمطلب به تصدیق علماء و فضلاء
آن بلد او را در سر منابر بیان کنند و اگر همچنین نباشد یعنی این شرط بعمل نیاورده باشد
اصلا آنمطلبرا ذکر نکنند بلکه حرامست ذکر کردن آن بدون تحصیل آن شرط مذکور و دیگر از
ناظرین و مطالعه کنندگان در مطالب این کتاب و همچنین از آن اشخاصیکه نقل میکنند مطالب
اینکتابرا در مجالس و محافل و هم چنین در سر منابر توقع این دارم که سجیهٔ دنیه و رذیله را پیش
نگیرند یعنی سرقه و انتحال نکنند باین معنی که بعضی مطالب اینکتابرا باسم خود شان نبندند یا
اینکه بدون انتساب باین احقر خدام جناب سید الشهداء روحی له الفداء هیچ مطلب ذکر نکنند و مساعی
جمیله و مشقات و متاعب کثیره این احقر را بباد فنا ندهند سبحان الله تع که این بضیعه و موعظه
را در جمیع یا اکثر مصنفات خودم از معقول و منقول ذکر کرده ام نظر باینکه این امر را مکرر بجربه
نموده ام از طلاب و تلامذه خودم و غیر ایشان از جمعی از علماء اهل این عصر و این از منه سبحان الله چه بد سجیه
دنیه و رذیله است این صفت ذمیمه از صفات ملکات و اخلاقست که جنود جهل و شیطانست و
اعجب این است که در اکثر مجالس و محافل حق تبارک دماغ هم چنین اشخاص را بخاک مالیده
است و ایشانرا مفتضح و رسوا نموده است بانیکه جمعی از سامعین و اهل مجلس فهمیده اند که این مطالب
از این اشخاص نیست و اینها در انتساب اینمطالب بخودشان کاذب و دروغگو میباشند و بسا
اتفاق افتاده است که جمعی از اهل مجالس در برو و مشافهه گفته اند یا فلان و یا فلان چرا بی
انصافی و بیمروتی میکنید و چرا اینمطالبرا بخودتان نسبت میدهید و شما قوه و ملکه فهم این
مطالبرا ندارید پس چه طور میشود که مخترع اینمطالب شما باشید و حال آنکه اینمطالب از فلان
و فلانست سبحان الله تع با وجود این هنوز منیب و تائب الی الله تبارک و تع نشده اند و ترک این
خصلت قبیحه و صفت ذمیمه نکرده اند واف و تف بر همچنین سجیهٔ دنیه و رذیله و بر هم
چنین ملکهٔ قبیحهٔ شیطانیه بهر حال پس هر که باین نصایح وافیه و مواعظ شافیهٔ این احقر عباد
الله تع عمل ننماید مستحق سخط و لعن حق تبارک و تعالی و هم چنین مستحق لعن اصحاب ولایت
مطلقه و خلافت کلیه صلوات الله علیهم اجمعین و سلامه خواهد شد چرا که وقت شروع کردن بفهم

اینجلد است پس میگوئیم ابواب این مجلد سیزده بابست و هر باب مشتمل بر چند مجلس و مقام است
باب اوّل در بیان تنها ماندن جناب سیّد الشّهداء و استغاثه نمودن الخلیفة الله تع و همچنین
در بیان امور متعلّقه باین پس کلام در اینباب در چند مجلس و مقام واقع خواهد شد مجلس
و مقام اوّل در اشاره کردن بامور مهمّه ملکوتیّه پس در اینمجلس معلوم خواهد شد لبّیک
لبّیک گفتن جمیع موجودات در حین استغاثه و دعوت نمودن جناب سیّد الشّهداء و همچنین لبّیک
لبّیک گفتن ابدان و اجساد شهداء کربلا مجلس و مقام دوّم در توضیح و کشف مطلب دیگر که
خواهد شد لبّیک گفتن حقتعالی در استغاثه و دعوت خلیفة الله تع و همچنین در اثبات
قضیّه نزول صحیفه از آسمان و عرض کردن و جواب دادن خلیفة الله تع و ایضا در این مجلس است
قضیّه استغاثه نمودن شیطان رجیم بحقتعالی و رسیدن حرارت آفتاب بچهل درجه یا هفتاد
درجه و همچنین بیان جمله از امور مهمّه مجلس و مقام سیّم در بیان امور متعلّقه بجناب
علی اصغر ع و در این مجلس اشاره خواهد شد باینکه مصائب علی اصغر ع مظهر اعظم مقام صبر
و تفویض و رضاء خلیفة الله تع است و ایضا باینکه مصیبت علی اصغر اضعاف اضعاف جمیع مصائب
است و ایضا اشاره بامور مهمّهٔ لطیفه و ایضا ببعض احوال امیر المؤمنین ع در وقتی که طفل
بود در گهواره مجلس و مقام چهارم در کیفیّت شهادت این طفل اطهر ابو بوده در این مجلس
اشاره خواهد شد باینکه آن طفل نور خودش را از گهواره در وقت شنیدن استغاثه
و دعوت پدرش و صیحه و ضجّه و نالهٔ اهل حرم در اینوقت و ایضا بمقالات اصحاب مقاتل در
این مقام مجلس و مقام پنجم در اشاره بجمله از اسرار غامضه در اینمجلس اشاره خواهد شد
باسرار برداشتن خلیفة الله تع آنطفل نور را بدستش و آمدن بمیدان و آن سر است
و ایضا باسرار دفن کردن الخلیفة الله تع بدن نور آنطفل را و ایضا بامور مهمّه چند مجلس
و مقام ششم در بیان کیفیّت حال جناب سیّد السّاجدین ع وقتی که استغاثه پدرش بگوشش
رسید پس در اینمجلس اشاره خواهد شد بمکالمات جناب سیّد الشّهداء ع با سیّد السّاجدین ع
و ایضا بجملهٔ از امور و ایضا بسؤال مهمّ و جواب از آن باب دوّم در مقدّمات کیفیّت شهادت
جناب سیّد الشّهداء ع و کلام در اینباب در ضمن چند مجلس و مقام واقع خواهد شد مجلس و مقام

اوّل در ذکر امور یکه فواید بسیار و منافعش بیشمار است پس در اینمجلس اشاره خواهد شد
باسرار فضیلت هر یکی از محمّد و عترهٔ معصومین آن بر جمیع انبیا و مرسلین و بر جمیع خلق
الله تع و ایضا بر سرّ دو حدیث قدسی و ایضا بثبوت مقامات نورانیّه برای محمّد و آل معصومین
آن و صدق تصرفات ایشان در جمیع عوالم و ایضا بجملهٔ از اسرار شهادت جناب سیّد الشّهداء ع و ایضا
بجملهٔ اخبار نبویّه که علماء عامّه ذکر کرده اند و از انجمله قضیّهٔ عجیبست که در مقام وداع
حضرت موسی از حضرت خضر ع بکنار دریا آمد و ایضا بمنقبت عظیمه که متضمّن اثبات خواص
مقامات نورانیّه آل الله تع و اهلبیت رسول الله است و این منقبت را سیّد مرتضی در
قضیّهٔ عطرفت سلطان السّلاطین شیاطین و جنّ نقل کرده است و اینقضیّه عجیبه است
و ایضا بقضیّهٔ منصور دوانیقی در باب اثبات خواص و لوازم مقامات نورانیّه برای محمّد و آله
المعصومین ع و ایضا اشاره بسایر اخبار و امثله برای اثبات مقامات نورانیّه و از انجمله
اشاره بحدیث بساط ممهّد شدن امیر المؤمنین ع در یک شب در بیوت و منازل چهل مرد
و ایضا اشاره بخصوص خمسهٔ النّجباء در تزویج مخصّرین و ایضا اشاره بسؤال مشکل و جواب آن
و ایضا اشاره باینکه روز عاشورا هفتاد دو ساعت بود و ایضا اشاره بمناجات زوّار جناب
سیّد الشّهداء و ذکر حدیث مفضّل و الحدیث کفایت میکند در اینمقام و بسبب آن دفع میشود کم اشکال
و سؤالیکه در باب استجابت دعا در تحت قبّه کرده اند و ایضا اشاره بمطلب عظیم و آن اینست که
افضل عبادات و طاعات سیّد المرسلین و همچنین افضل عبادات و طاعات آل معصومین آن
بزرگوار گریه کردن ایشان برای جناب سیّد الشّهداء است مجلس و مقام دوّم در ذکر امور
کثیرة الفواید است و در اینمجلس ذکر خواهد شد قضیّهٔ شیخ حسین و سیّد اجلّ عاملی و ایضا
قضیّهٔ صید و شکار سلطان صاحب حشمت و شوکت در بعض ازمنهٔ سابقه و بیان امر عجیب
تطبیق شیخ حسین مثال را با ممثّل مجلس و مقام سیّم در بیان قضیّه و واقعه که میان این حقیر
و میان دختر دارو و زیر عمر باشای سردار اتّفاق افتاد و فواید اینقضیّه بحدّ و بحساب نیست و اگر
کسی عاقل در این تامّل کند میداند که رسیدن بامام زمان عجّل الله فرجه و جعلنی فداه در بار
این احقر بچه حدّ رسیده است و در این مجلس اشاره خواهد شد ایضا باینکه جمعی از اهل سنّت

انصاف میدهند وحق را قبول میکنند در مباحثات ومناظرات ولکن جهال وحمقاء ایران
که خود شانرا متصف باوصاف عظیمه میدانند داء جهل مرکب را میگیرند وحق را قبول نمی
کنند مجلس و مقام چهارم در بیان عدد کفار ومقاتلین و اشرار که اعدا جناب سید الشهدا
بقوۀ لشکریه حسینیه بدرك اسفل فرستاده است پس در اینمجلس ذکر خواهد شد کلمات علما
واصحاب مقاتل وایضا اشاره خواهد شد بامور مهمه ملکوتیه مثل ذکر واخبار واثاری که
دلالت میکند براینکه جناب سید الشهدا بقتل نمیرسانید شخصی را که از صلب ان مؤمن خواهد
امد هرچند بعد از هفتاد بطن باشد وایضا اشاره بایات واخبار در اینمقام وهمچنین بوقت
تساوی علوم امام لاحق با علوم امام سابق مجلس و مقام پنجم در بیان جمله از خواص صحابه
ولایت مطلقه وخلافت کلیه واشاره بشجاعت جناب سید الشهدا وایضا بجمله از امور مهمه
ومطالب لطیفه ودر اینمجلس اشاره خواهد شد بدفع استنکارات واستبعادات مردم در
باب کثرۀ عدد انجماعتیکه جناب سید الشهدا انها را بدرك اسفل فرستاده است وهمچنین
بدفع انکار واستبعادات مردم در باب بودن روز عاشورا هفتاد ودو ساعت وایضا داشتن
کردن باحوال علماء سوء که فی الحقیقه علما نیستند وایضا اشاره بسؤال وجواب ان وایضا
اشاره بجمله از معجزات سید المرسلین وایضا باینکه رد الشمس برای امیر المؤمنین ع در دو جا نزد
موضع شده است وما بیرا بعض محققین علما اهل سنت روایت کرده اند وایضا اشاره بقضیه عجیبه
که جمعی از محققین علما عامه ذکر کرده اند باب سیم در بیان امدن امام مظلوم بمیدان وجدال وبیان
مجادلات ومقاتلات ان امام مظلوم وهمچنین در بیان امور که ملتصق ومناسب اینست پس کلام
در بیان باب رحند مجلس ومقام واقع خواهد شد مجلس و مقام اول در نفس کیفیت امدن ان
خلیفه الله تع بمیدان وبیان مقاتلات ومجاهدات پس در این مجلس اشاره خواهد شد بوداع
نمودن الخلیفه الله اهل حرم را وپوشیدن اسلحه ولباس حرب را وایضا بموعظه فرمودنش باهل کوفه
واتمام حجت نمودنش ورجز خواندنش وایضا اشاره بشروع نمودنش بمقاتله ومجاهده وباینکه در
اول مرحله انقوم کفار بنجوم مبادرت بجنك کردند تا انکه خلیفه الله تع هفتصد وهشتاد نفر
از شجعان وابطال قوم بجحیم فرستاد وبعد از ان حرب بنهج حمله جمیع عساکر میشد وایضا بوسیلت

کتابت خبر از مدینه در وقت مشغول شدن ان خلیفه الله تع بحرب جماعات جنود وعساکر
بنهج حمله وایضا اشاره بکشتن الخلیفه الله تع تمیم بن قحطبه را وهمچنین یزید بن ابطحی را وایضا اشاره به
جمله از مطالب مجلس و مقام دوم در بیان دخول الخلیفه الله تع بفرات وبیان اسرار و
وجوه اب نخوردن اش در اینمجلس اشاره خواهد شد بقضیه اسحق بن حیوه وهمچنین اشاره
باسرار ووجوه ریختن اب از دستش بفرات وایضا اشاره بجمله اخبار واثار وارده در اینمقام مجلس
و مقام سیم در ذکر قضیه مناسبه ودر اینمجلس اشاره خواهد شد بجمله مجاهدات ومقاتلات
امیر المؤمنین ع در لیلة الهریر وغزوات وایضا اشاره خواهد شد ببیان فرق میان مجاهدات
امیر المؤمنین ع ومجاهدات جناب سید الشهداء وایضا بکیفیت حالات اصحاب واولاد امیر المؤمنین
در غزوه صفین ومقاتلات واظهار شجاعتهای جمعی از بنی هاشم ومالك اشتر ومقاتلات
ایشان با امیر المؤمنین ع واشاره باظهار حسرات وتأسفات برای انوقتی که قوم کفار دقیقه می
گذاشتند که جناب سید الشهدا بی شمشیر را در دست کند ابیکاش در انوقت جناب سید المرسلین
با بنی هاشم حاضر میشدند وایضا اشاره بورود امیر المؤمنین ع بحرب بصره با مواکب شوکتهای
جلیله عظیمه وایضا اشاره بمواکب شوکتهای نورانیه ملکوتیه حسینیه وایضا اشاره بمقامات
عشاق جناب سید الشهدا وبقول تغاربی که در محضر شاه اسمعیل گفت باینکه همیشه شیعیان
شد برای سید الشهدا وایضا اشاره بجمله از اقوال وافعال عایشه در حرب بصره وبشجاعت حسن
مجتبی وبکرم وعفو امیر المؤمنین ع باب چهارم در بیان جمله از مجالس ومقامات که همه اش دل
سوز وجگر گداز است مجلس و مقام اول در بیان محبت وعشق حسینی ودر این مجلس اشاره
خواهد شد بقول رسول الله ص ان الله شر بلاء لاولیائه وایضا اشاره باحوال ابن احمر یعنی اضطراب
وتحیر ودهشتش در وقت نوشتن اینمطالب مجلس و مقام دوم در بیان حکایت غریبی از فکه
سلطان مولی انحکایت متضمن امور عجیبه لطیفه است مجلس و مقام سیم در بیان افتادن الخلیفه
الله تع از پشت ذو الجناح وبیان انچیزیکه بعد از ان واقع شد پس در اینمجلس اشاره خواهد
شد بانچیز که قلب دمشق گشته میان همه اقوال اصحاب کتب مقاتل وایضا اشاره بر رسیدن سنك
بر جبهه مبارکش وتیری مسموم سه شعبه بر قلب شریفش وشمشیر مالك بن نسیر ولد الزنا بر سر انورش

نامیدن آن خلیفه الله ع بسوی خیمها و بستن زخم سر انورش بخرقه و ایضا اشاره بشهادت عبد الله بن الحسن ع در حالتی که جناب سید الشهدا روحی له الفداء در پشت ذو الجناح در نزد خیمها ایستاده بود و اشاره بمقاله شمر ولد الزنا که خیمها را آتش بزنند و ایضا اشاره بغلبه ضعف و بیقوتی آن خلیفه الله ع و ریختن کفار در همان حالت از چهار اطراف و سنگها و کلوخها و تیرها و نیزها و المناقب سوختن و ایضا اشاره بر سیدن نیزه صالح بن وهب ولد الزنا در همان حالت بپهلوی مبارک امام مبین روحی له الفداء و تیر خولی ولد الزنا و تیر ابو قدامه ولد الزنا بر لبه صدر مبارک و تیر حصین ولد الزنا بر دهن مبارک و نیزه سنان ولد الزنا و شمشیر زرعه ولد الزنا بر صدر مبارک و هلهلای وا ویلا وا مصیبتا و ایضا اشاره نمودن بسقوط خلیفه الله ع از پشت ذو الجناح و الله در تنم رعشه و قلبم مدهوش نمیتوانم فهرست اجمالی این مقامات بنویسم و دیگر فهرست بعضی امور از اموات و ظائف نوشتن نداریم بلی برای الخلیفه الله ع روحی له الفداء دو مرتبه غشیه شده مدت هر یکی سه ساعت بود و ایضا اشاره بمنقبتی از مناقب امیر المؤمنین ع از باب ذکر مناسب مقام و ایضا اشاره باینکه ابن سعد ولد الزنا امر کرد که جمیع عساکر و جنود در حین حیات آن امام مظلوم روحی له الفداء اسبها بر جسد انورش تاختند و ایضا بفقرات زیارات قائمیه عجل الله فرج صاحبها و جعلنی فداه و استنباط امور کثیره از آن فقرات شریفه و ایضا اشاره بمدعبیکه جهل نفر برای شهادت الخلیفه الله ع و ایضا اشاره باقوال و افعال شمر ولد الزنا و ایضا اشاره باحوال حرم رسول الله و آمدن ذو الجناح از مصرع آن امام مظلوم بسوی خیمها و دویدن جمیع نسوان طاهرات و بنات فاطمیات بسوی مصرع و ایضا اشاره باموری که قلوب مؤمنین و شیعیان را چه کباب کردن حقیقتهم و ایضا اشاره ببعض اسرار خلق کردن جهنم را و بیان مظاهر جمله از اسما عظام و ایضا اشاره بجمله اموری که قلوب اکباد را میکدازد و ایضا اشاره بباب اودین متخصص با کشکول بخدمت جناب سید الشهدا روحی له الفداء و الله که فهرست اجمالی از کیفیت شهادت نواعیتوانم بنویسم اینقدر میکویم سر انور اقدس روحی له الفداء تکبیر گفت و به تبعیت آن جمیع موجودات تکبیر گفتند و اشاره بحالات اهلبیت و سید الساجدین ع و ذو الجناح در آن وقت مجلس و مقام چهارم در بیان جمله از اسرار و وجوه برای چند امری که جمله

از اخبار و روایات متضمن آنها بود و در این مجلس اشاره خواهد شد بسر علم قدرت و طاقت آن قوم کفار و قبول آن خلیفه الله ع در حین غشیان امام مظلوم ع با وجود اینکه شش ساعت مدت دو غشیه بود و شهادت حساب بعد الخلیفه الله ع در آن حالت سهل بود و باید بنظر دار مؤمنین و شیعیان خوب بفهمند تا بیابند معنی ولایت مطلقه و خلافت کلیه حیرت مجلس و مقام پنجم در بیان سر و توضیح وجه برای اضحاک یعنی خندیدن الخلیفه الله ع در حین شهادت چنانچه خبر متضمن این مطلب ذکر شد و دانستن این سر برای مؤمن ممتحن لازم است مجلس و مقام ششم در بیان سر و وجه سقوط الخلیفه الله ع از پشت ذو الجناح بارض کربلا بنهج سجده تعفیر که در مقام سجده شکر کرده میشود و در این مجلس اشاره خواهد شد ببطلان بدایت با نهایت مجلس و مقام هفتم در مقام یک مطلب عظیم و یک مسئله مشکله و یک سؤال و جواب اهم و ایضا در این مجلس اشاره خواهد شد باینکه افراد بنی آدم در باب قبول و اراده همچنین در باب نسبی و حسبی و هم چنین در باب حزن و رقت قلب و قساوت قلب یکنهج نیستند در باب هم در بیان امور متعلقه بسلب و نهب و هم چنین در بیان مناسبات و مرتبطات پس کلام در این باب در ضمن چند مجلس و مقام ذکر خواهد شد مجلس و مقام اول در بیان سلب و نهب کردن آن قوم کفار لباس و ثیاب آن امام مظلوم را بعد از شهادتش یعنی غیر از نعل ترعوث و در این مجلس اشاره خواهد شد بقضیه بریدن بجدل بن سلیم ولد الزنا انگشت انور خلیفه الله ع را مجلس و مقام دوم در بیان قضیه مناسب یعنی انگشتر بخشیدن امیر المؤمنین ع و نزول آیه ولایت مطلقه و خلافت کلیه در شان او و در این مجلس اشاره خواهد شد بقضیه بلوقیا و عفان و این قضیه عجیبه ایست که او را غزالی ذکر کرده است مجلس و مقام سیم در اشاره بسؤال و جواب مهم و ایضا در این مجلس اشاره خواهد شد بمطالب ملکوتیه که قلوب اکباد مؤمنین را کداز دو ایضا باینکه انگشتر یکه جناب سید الشهدا واگذار کرد به بجدل بن سلیم ولد الزنا افضل بود از آن انگشتر سلیمان بن داود ع که او را امیر المؤمنین ع بسائلی داد در حالت رکوع و ایضا اشاره ببعض امور و ایضا اشاره باینکه قوم کفار رفع رفت نداشتند بر اینکه سا ترعوث

احدی از شهدا سلب و نهب کنند باب ششم در بیان احوال ذوالجناح و اموریکه از آن
صادر شده است در روز عاشورا بعد از شهادت خلیفة الله تع و همچنین در ذکر امور
متناسبه این باب پس کلام در این باب در ضمن چند مجلس و مقام ذکر خواهد شد مجلس و
مقام اول در ذکر احوال ذوالجناح بعد از شهادت جناب سید الشهدا و ایضا اشاره
باینکه آمدن ذوالجناح بسوی خیمها دو مرتبه بود یکی قبل از اتمام امر شهادت و دومی
بعد از آن و ایضا اشاره باحوال اهل بیت و حرم رسول الله بعد از آمدن ذوالجناح کذا مرتبه
دوم مجلس و مقام دویم در ذکر کیفیت مآل امر ذوالجناح و در این مجلس اشاره خواهد
شد بمقامات و درجات ذوالجناح و ایضا باینکه درجه آن صد مرتبه بلکه بیشتر افضل است از
درجه اسب مادیان از بهشت که جبرئیل سوار شده بود در روز غرق فرعون و آل فرعون و اشاره
بجمله از اسرار ملکوتیه مجلس و مقام سیم در بیان بعض امور واقعه در روز عاشورا که
حدیثی که شیخ حر عاملی و صاحب کتاب تظلم الزهراء روایت کرده اند متضمن معجزات کثیره از
جناب سید الشهدا بعد از شهادت و ایضا اشاره خواهد شد ببیان ابجدیت و اسراری که
متضمن آنها است باب هفتم در بیان وقایعیکه دلها کباب و جگرها داغ میکند پس کلام در
این باب در ضمن چند مجلس و مقام ذکر خواهد شد مجلس و مقام اول در بیان هجوم آوردن
قوم کفار وقت غروب روز عاشورا بسوی خیام آل الله تع و حرم رسول الله ص برای نهب و غارت
نمودن و در این مجلس اشاره خواهد شد باینکه احدی از آن قوم کفار قادر نبودند باینکه با احدی
از کنیزان اهل بیت بچشم خیانت نظر کنند و ایضا اشاره بمطالبی که بنوشتن فهرست اجمالی آنها
قوه ندارم و ایضا اشاره بگوبیر جمعی از کفار و مقالات آنها در وقت سلب و نهب کردن خیام و حرم
رسول الله ص را و ایضا اشاره ببعض وقایع مختار و ایضا اشاره باینکه آن قوم کفار چند مرتبه عزم
نمودند که سید الساجدین ع را بقتل برسانند و ایضا اشاره بمقالات فاطمه صغری و در آیات
ام معصوم مظلومه و اشاره بمقاله صدیقه صغری زینب یا ام کلثوم علیهما السلام یا ابنتاه عمتک
مثلک و غیر از این از مطالب و اشاره بقضیه زنی که از طائفه بکر بن وائل مجلس و مقام دویم
در ذکر جمله از مطالب مهمه و در این مجلس اشاره خواهد شد باینکه وقت هجوم آوردن قوم

کفا

کفار بسوی خیام جمعی از اطفال عترة هاشمیه بهلاکت رسیدند و ایضا بقضیه شهربانو
و ایضا اشاره ببعض قضایا و شبیه نزد هم مجلس و مقام سیم در بیان مطلب عظیم و آن این
است که اراذل قوم کفار بعد از شهادت خلیفة الله تع اسبها بر بدن انور دوش بجولان آوردند باینه
و در این مجلس اشاره خواهد شد بمطالب متعلقه باین مقام و همچنین بوجه جمع و توفیق میان اخبار
مختلفه مجلس و مقام چهارم در اشاره کردن بنکته لطیفه دقیقه و در این مجلس اشاره خواهد
شد باینکه امیر المؤمنین ع مؤید و مسدد جمیع انبیاء سابقین بود در باطن و ایضا اشاره بظهور
آن بزرگوار در ابدان کثیره مثالیه و اجساد و غیره برزخیه و ایضا اشاره بروایت متضمنه
اینکه امیر المؤمنین ع چند شب بصورت شیر مهیامل و جسد جناب سید الشهدا را در آغوش میگرفت
و تا صبح گریه میکرد و ایضا اشاره بحکایت عنوان طایفه جن باب هشتم در بیان بعضی از وقایع
که ذکر آن اهم و لازم است با وجود اینکه مناسبت تمام دارد با بعضی از مقامات سابقه و کلام در
این باب در ضمن چند مجلس و مقام ذکر خواهد شد مجلس و مقام اول در بیان حکایت عجیبه
پس در این مجلس اشاره خواهد شد بقضیه ملک جن و همچنین بآمدن سید المرسلین و امیر المؤمنین
و فاطمة الزهراء و الحسن المجتبی صلوات الله علیهم اجمعین بزیارت جناب سید الشهدا روحی له
الفداء اه اه تفاصیل این امور قلوب و اکباد مؤمنین را میگدازند مجلس و مقام دویم
در ذکر مطلب مهم یعنی مقام نورانیه اصحاب ولایت مطلقه و خلافت کلیه و در این مجلس اشاره
خواهد شد بقول جمعی از اساطین علما و عده جمعی که در دین اعتقاد و اذعان هستند مجلس
و مقام سیم در بیان بعضی از وقایعی که بعد از شهادت جناب سید الشهدا روداده است
و در این مجلس اشاره خواهد شد بقضیه جمال لعین ولد الزنا و همچنین بآمدن سید المرسلین و
امیر المؤمنین ع و فاطمه زهراء و حسن مجتبی صلوات الله علیهم بزیارت جناب سید الشهدا و گریه
و زاری نمودن ایشان در نزد جسد انور و اطهرش مجلس و مقام چهارم در اشاره کردن
بجمله از امور مهمه و در این مجلس اشاره خواهد شد بخوابی که ثقه عدل دیده است در خواب جناب
سید الشهدا را و اموری که در عالم رؤیا از حجة الله تع رسیده است و ایضا اشاره باینکه
کلام حجت و خلیفة الله تع حجت است خواه در عالم یقظه باشد و خواه در عالم رؤیا باب نهم

در ذکر

در ذکر کردن اموری که متعلقست بخون انور اطهر اطیب جناب سید الشهدا پس کلام در این باب
در ضمن چند مجلس و مقام ذکر خواهد شد مجلس و مقام اول در بیان حال دماء طاهره
نورانیه خلفاء الله تع و در این مجلس اشاره خواهد شد بتفسیر آیه تطهیر و ایضا اشاره بیک سؤال
و جواب آن و اشاره بکلام سید محمد مهدی طباطبائی و اشاره بصحیح ابن ابی عمیر و بیان آن و ایضا
اشاره بمراتب و درجات خون انور اطهر جناب سید الشهدا و ایضا اشاره باینکه هیچ مسجدی در روی
زمین الآن نیست مگر اینکه قطره یا ذره از خون انور جناب سید الشهدا در آن هست و هم چنین مواضع
که تا قیامت مساجد خواهد شد مجلس و مقام دویم در بیان ذکر اجمالی بعضی امور حکمیه و در این
مجلس اشاره خواهد شد بکیفیت خلقت مرکبات ثلثه یعنی جمادات و نباتات و حیوانات و ایضا اشاره
بجمله اعضاء انسان و قوای ظاهریه و باطنیه آن و ایضا اشاره بخواص اعضاء و آثار و لوازم اجزاء
و قوای ظاهریه و باطنیه اصحاب ولایت مطلقه و خلافت کلیه صلوات الله علیهم اجمعین و ایضا اشاره
بخواص و آثار اعضاء و اجزاء و قوای ظاهریه و باطنیه سید المرسلین ص و اشاره بفواید و حکم و مصالح
فصد کردن و رگ زدن خلیفه الله تع امام حسن عسکری ع روحی له الفداء مجلس و مقام سیم
در بیان توضیح امر مهم و مطلب عظیم پس در این مجلس اشاره خواهد شد باسباب کثیره بخون انور اطهر جناب
سید الشهدا روحی له الفداء در مذبح و مصرع مجلس و مقام پنجم در بیان و ذکر قضیه طیور و مرغان
در این مجلس ذکر خواهد شد قضیه مرغ سفیدی که خودش را در خون انور امام تمرغ نمود و بعد از آن
طیور و مرغان خبر دادند شهادت آن امام مظلوم را و ایضا اشاره بامثال مهر و اخوات طیور و مرغان
بمذبح و مصرع آن امام مبین و تمرغ نمودن ایشان در خون انور اطهر و طیران هر یکی از ایشان بصقع
و مکانی از اصقاع و نواحی عالم و ایضا اشاره بقضیه آن مرغ که در بیرون مدینه بمنزل یهودی افتاد
و ایضا اشاره بقضیه دختر یهودی با آن مرغ و ایضا اشاره بقضیه غرابی که در دیوار خانه فاطمه مریضه
بنت جناب سید الشهدا افتاد و مکالمات آن معصومه مظلومه با آن غراب و ایضا اشاره بشئون و جلال
و عظمت خون انور اطهر و ایضا اشاره بخواص و آثار و مظاهر جمیع اسماء الهیه و ایضا اشاره بجمله از خواص
و آثار خون انور اطهر و ایضا اشاره بقرب و اتصال معنوی ملکوتی شهدای کربلا بجناب سید الشهدا
و ایضا بقضیه شاه خدابنده در نبش قبر حر شهید و نادرشاه در نبش قبر حبیب بن مظاهر و قبا و هبه

در بیان

در بیان اتمام کلام بنهج ذکر جامع و جوامع و اطراف مرام پس کلام در این باب در ضمن چند مجلس
و مقام ذکر خواهد شد مجلس و مقام اول در بیان امر مهم پس در این مجلس ذکر خواهد شد
دفع و رفع خیالات فاسده جمعی از جهله و حمقاء این زمان نظر باینکه میخواهند بعقول ضعیفه
خودشان آثار و خواص و لوازم ولایت مطلقه و خلافت کلیه را بالکلیه از میان بردارند مجلس
و مقام دویم در ذکر مطلب ملکوتی و مقصد حقانی نورانی و در این مجلس اشاره خواهد شد
بآن بخواص و آثار و افعال خون انور اطهر جناب سید الشهدا و ایضا اشاره بفقرات دعای ابن رکوا
در روز عرفه و ایضا بتفسیر بفقرات شریفه و ایضا بقضیه مساجد مجلس و مقام سیم در بیان
قضیه طشت پر از خون انور که در نزد رسول الله ص است و در این مجلس ذکر خواهد شد کور کردن
رسول الله ص جمعی از قوم کفار را بمیل کشیدن بعیون اعلا عین کفار و در این مجلس چند قضایا و وقایع
هست که هر یکی از آنها کاشف از شئون اصحاب ولایت مطلقه و خلافت کلیه است و ایضا کاشف است
از اینکه هیچ کسی از اهل جهنم معذب نخواهد شد مثل عذاب دشمنان و اعداء اصحاب ولایت مطلقه
مجلس و مقام چهارم در بیان بودن چیزی از خون انور اطهر جناب سید الشهدا پیش کسان از
شئون عظیمه ملکوتیه اش در عالم نشأه برزخیه در نزد صدیقه عظمی و حجت کبری فاطمه
زهراء ع و در این مجلس ذکر خواهد شد قضیه خواب دیدن مرد مؤمن از اهل هجر و لحسا یعنی در
خواب دیدن امر در فاطمه زهراء را و ایضا بقضیه متضمن امور عجیبه دقیقه است و متضمن درجات
عظیمه و مقامات کریمه گریه کنندگان و عزاداران جناب سید الشهدا و همچنین خدمتکاران مجالس
و محافل عزای آن مظلوم مجلس و مقام پنجم در ذکر جمله از نصایح و فواید و در این مجلس ذکر خواهد
شد لزوم احترام مجالس عزا و محافل ماتم جناب سید الشهدا نظر باینکه هیچ مجلس از مجالس خالی نخواهد
شد از حضور یکی از اصحاب ولایت مطلقه و حضور صدیقه عظمی و هم چنین از حضور صدیقه صغری
زینب و ام کلثوم و غیر ایشان از نسوان طاهرات و بنات فاطمیات و هم چنین از حضور حضرت
عباس و علی اکبر و قاسم و سایر شهدای کربلا و این نحو از حضور بحسب کثیره اجسام مثالیه و قوالب
برزخیه است برای چهارده معصوم و برای آن اشخاصی که در تلو ایشان واقع شده اند و مؤکد
میشود لزوم احترام مجالس و مراعات آداب ظاهریه و باطنیه در صورتی که آن مجالس مساجد

باشد

باشد وایضاً اشاره بخواب حاجی میرزا احمد طهرانی وقضیهٔ اعتضاد السلطنه علیقلی میرزا واین خواب
متضمن مثوبات ودرجات عزاداری جناب سید الشهداء است بنحویکه اگر مستحق عذاب وعقوبات
از میان عزاداران بگذرد عذاب وعقوبات از آن برداشته خواهد شد باب پانزدهم در ذکر
جمله از قصص واثار واخباری که مشتمل است بر جمله از مناقب امیر المؤمنین یعنی ذکر معذب ومعاقب
شدن جمعی در دار دنیا بسبب سب وشتم ودشنام دادن ائمه دین ما بخلیفة الله تعالی پس کلام در
اینباب در ضمن چند مجلس ومقام ذکر خواهد شد مجلس ومقام اول در ذکر جمله از قصص که
بنقل معتبر وارد شده است پس در این مجلس اول اشاره خواهد شد بوجه مناسبت ذکر کردن این
قصص در اینمقامات وبعد از آن بقصهٔ ابن صفوان ملعون وهمچنین بقصهٔ حارث ملعون وایضاً
بقصهٔ احمد بن حمدون ملعون وایضاً بقصهٔ امرد دیگر که نصف رویش سیاه شده بود وایضاً اشاره بقصهٔ
انمحلت ملعون وایضاً بروایت عثمان بن عفان سخری وایضاً بروایت هرون الرشید در قضیهٔ خطیب
دمشقی ملعون مجلس ومقام دویم در ذکر اموری که مشابه ومماثل امور سابقه است پس
در اینمجلس سه قضیه بنهج اجمال ذکر میکنیم از آن قضایا ووقایعیکه مناسب بعضی از مقامات
سابقه است پس یکی از آنها در نجف اشرف واقع شد ودویمی در کربلاء معلی وسیمی در بلدهٔ
جوادین ع یعنی از آن اموری که خود این احقر بچشم خود دید وایضاً اشاره خواهد بود بروایهٔ منصور
دوانیقی وانور وایتی متضمن امر عجیب است در محبت امیر المؤمنین ع باب شانزدهم در بیان جمله از امور
مهمه که فواید بسیار دارد پس کلام دراینباب در ضمن چند مجلس ومقام ذکر خواهد شد مجلس
ومقام اول در بیان جمله از مطالب عظیمه ودر این مجلس اشاره خواهد شد بمعجزات
قاهره وخوارق عادات ساطعه از حین سقوط خلیفة الله تعالی از پشت ذو الجناح بارض کربلاء تا
زمان مراجعت اهلبیت رسول الله ص از شهر شام بمدینهٔ طیبه وایضاً اشاره بتقسیمات واقسام
وشقوق معجزات وخوارق عادات صادره مجلس ومقام دویم در اشاره کردن بجمله از
اموری که واقع شد در روز عاشورا مجلس ومقام سیم در ذکر کردن سؤال مهم وجواب
از آن ودر اینمجلس اشاره خواهد شد بقضیهٔ ملك دنیا مجلس ومقام چهارم در بیان
کردن معانی جمله از فقرات زیارت قائمیه والحیری که مرتبط ومتعلق باینست ودر این

این مجلس اشاره خواهد شد بحدیث میثم تمار وایضاً اشاره بحوادث سماویه مثل خون
باریدن وریك باریدن وخاك سرخ باریدن وکسوف وخسوف والتباك نجوم وخفه شدن
ستارها بعض ببعض وایضاً اشاره بحوادث ارضیه مثل ظلمت وتاریکی وجوشیدن خون در زیر
سنگها وکلوخها وایضاً اشاره بامثال ونظایر اینها مجلس ومقام پنجم در اشاره نمودن
بکیفیت گریهٔ صدیقهٔ عظمی وحجهٔ کبری فاطمهٔ زهراء ع وهمچنین در اشاره نمودن بامثال و
نظایر آن پس در اینمجلس اشاره میشود باینکه اخبار متکاثره متضافره در گریه کردن آن معصومهٔ
مظلومه وارد شده است ودر اینمجلس اشاره خواهد شد باینکه هر وقت فاطمهٔ زهرا اراده نماید
گریهٔ حسین مظلوم را [illegible] هزار نبی وهزار صدیق وهزار شهید وهزار هزار ملائکه مبعوث شد
برای مساعدت آن معصومهٔ مظلومه وایضاً اشاره باخبار واثاری که علمای اهل سنت نقل کرده اند
در باب حوادث سماویه وارضیه بعد از شهادت جناب سید الشهداء ع وایضاً اشاره بمذمت علمای
وذکر وجهان مجلس ومقام ششم در ذکر کردن بیانات برای اخباریکه وارد شده است در اخبار
واثار پس در اینمجلس ذکر خواهد شد مقصود ومراد از گریه وبکاء هر شیئی بر جناب سید الشهداء و
ایضاً اشاره بیك سؤال مهم وجواب از آن وایضاً اشاره بتحقیق حال در اختلاف اخبار در اثار
سماویه وارضیه وامثال اینها مجلس ومقام هفتم در ذکر کردن بعض اسرار مستغاثیه
ملکوتیه وبعضی دقایق نورانیه ودر این مجلس ذکر خواهد شد ترتب اثار وبر قول جناب سید
الشهداء که بعد از شهادت علی اکبر فرمود علی الدنیا بعدك العفا یا ولدی مجلس ومقام هشتم
در تحقیق وبیان بعض اسرار واستنباطات از بکاء وگریهٔ صدیقهٔ عظمی وحجهٔ کبری فاطمه زهراء
علیها السلام پس در اینمجلس اشاره خواهد شد بدو سؤال مهم وجواب از آنها وایضاً اشاره باینکه گریه
وناله برای جناب سید الشهداء در هر نشاء ودر هر عالم از نشات وعوالم باشد در مقام رضوان الله
تعالی است ورضوان الله اکبر باب هفدهم در عبور ومرور آل الله تعالی وحرم رسول الله
ص بر مصارع ولحد شهداء پس کلام در اینباب بانجناب متعلق است در ضمن چند مجلس ومقام ذکر
خواهد شد مجلس ومقام اول در ذکر کیفیت مرور وعبور حرم رسول الله ص وبنات فاطمهٔ
زهراء ع از مصارع شهداء ودر این مجلس اشاره خواهد شد بمقالات اصحاب کتب مقاتل و

تحقیق حال حرا بینکه این عبور بجوار هشت حرم رسول الله صلعم یا اینکه قوم کفار از شدت عناد و
عداوت هم چنین کردند و در این مجلس ذکر خواهد شد احوال و اوضاع و مقالات آل الله تعم و حرم
رسول الله صلعم که انحالات ایشان ملائکه هفت آسمان و حملهٔ عرش و اهل جنان و اهل نیران
بلکه جمیع موجودات قاطبهٔ خلق الله تعم را بگریه در آورد بلکه باضطراب و تزلزل و دهشت انداخت
و ایضا اشاره بحالات سید الساجدین ع در وقت مشاهده اش اجساد طیبه و جثث طاهره را و ایضا
اشاره باینکه ایام ورود و عبور حرم رسول الله بر مصارع شهدا قبل از جدا شدن سرهای منوره طیبه
از ابدان شریفه بود یا بعد از جدا شدن سرهای منوره از ابدان شریفه بود و ایضا اشاره بقضیه
امنت ابن سعد لد اللعنا منیر اجساد طاهره در وقت غروب روز عاشورا و تماشا کردن آن کافر
ولد اللعنا بجسد انور اطهر خلیفة الله تعم و تعجب کردن آن کافر ولد اللعنا از زخمی که در بدن و دوش و منکب
انور خلیفة الله تعم بود بلی احوال و اوضاع و کیفیات اینمقام افسانه ایست که کس نتواند شنیدنش
مجلس و مقام دوم در ذکر حال سکینه صغیره ع و در این مجلس ذکر خواهد شد مخصوص بکردن
نفوذ لعینان ایشانرا از خون بدن و مکالمات با پدرش و مکالمات با انقوم کفار و زجر و لگد آن ملاعین
والله العظیم احوال تکلمات آنمظلومه صغیره نزدیک بود امت که سنگها را آب کند و دریاها را خشک
و کوهها را بگدازد و ایضا اشاره بکلمات با بدن برادرش علی اصغر ع و ایضا اشاره بذکر فضیلتان
طاهره معصومه و تفسیر بیان آن فضیلت و ایضا اشاره بوداع نمودنش برادرش علی اصغر را **مجلس و مقام**
سیم در اشاره نمودن بجمله از مطالب که از اشعار این بقیه معصومه مظلومه مستفاد میشود و در
اینمجلس ذکر خواهد شد زخم و جراحت شدن ابدان نسوان طاهرات و بنات فاطمیات از کعاب رماح
و ضرب تازیانها خصوصا ابدان صدیقه صغری زینب و ام کلثوم علیهما السلام و ایضا اشاره به
ندبهٔ ام کلثوم برای اولاد عقیل و بعد حضور ایشان در مصرع ابو الفضل العباس ع و ایضا اشاره به
اینکه برای سکینه در حالت معانقه بدن پدرش غشیه روداده در آنحالت از حلقوم شریف پدرش
انه بیت را شنید **مجلس و مقام چهارم** در ذکر نمودن احوال خواهران چند که بسبب ورود و عبور
بر مصارع برادرانشان و منال مصادف رسیدند و اینها دو نفر بودند دو نفر در شرک
یعنی خواهر عمرو بن عبدود و خواهر مرحب و دو نفر در اسلام یعنی خواهر حمزه سید الشهدا و خواهر خلیفه

واحشا ظاهره

الله

الله تعم جناب سید الشهدا فهرست این مجلد تمام شد پس حالا وقت شروع نمودن بمطالب و ابواب
است شروع میکنیم **باب اول** در بیان تنها ماندن جناب سید الشهدا و استغاثه نمودن آن خلیفة
الله تعم و هم چنین در بیان امور متعلقه و مرتبطه باین کلام پس در این باب چند مجلس و مقام واقع
مجلس و مقام اول در اشاره کردن بامور مهمه ملکوتیه و آنچه که متعلق است باین میگوئیم مخفی
نماند که این مجلس از یکوجه نظر باشاره بمقامی و شانی از مقامات و شئون ولی مطلق و حجت
کبری بر جمیع خلق الله تعم از اهل سموات و ارضین و ما بینهما و اولین و آخرین بعد از جدش و
پدرش و مادرش و برادرش صلوات الله علیهم اجمعین قلوب شیعیان و محبان را منور بانوار
ملکوتیه مینماید و لکن نظر بوجه آخر یعنی وحدت و غربت و شکستگی آنمظلوم قلوب و اکباد و احشا
و احشاء مؤمنین را سوزانیده باعث تقاطر دمعات و جریان اشک بیحد خواهد شد پس میگوئیم
وقتیکه جناب سید الشهدا ع در مرکز میدان قتال و جدال قرار گرفته تکیه بر نیزه نموده فرمودند هل من
معین و هل من مغیث هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله ص اینکلام دلسوز و انجذاب شعله
افروز بجمیع عوالم و قاطبهٔ موجودات و تمامی نشئات از نشئه دینویه و نشئه برزخیه و اخرویه پیچیده از
همه آنها ولوله و غلغله و صیحه و ضجه و آه و ناله و زلزله و اضطراب و حیرت و دهشت و وحشت بلند
شد سلسلهٔ ارواح قادسه نفوس قدسیه انبیا و اولیا و اوصیا و صلحا و شهدا و سلسلهٔ قاطبه
ملئکه و سکان سموات از ملائکه خلق اول و کروبیین مقربین و حملهٔ عرش و کرسی و سایر سموات
و سلسلهٔ حور و غلمان و جنات و ارواح مؤمنین از جن و انس همه با جوش و خروش و گریه و زاری
وا حسینا و اغربتا وا وحیدا وا مظلوما گویان همه در جواب استغاثه نصرت آنمظلوم لبیک لبیک
ارواحنا لروحک الفداء و انفسنا لنفسک الوقاء گفتند بلی رسول الله ص و هکذا امیر المؤمنین ع و فاطمه ع
لبیک لبیک یا ولدی و یا قرة عینی روحی لروحک الفداء و نفسی لنفسک الوقاء و جناب حسن مجتبی ع
لبیک لبیک یا اخی یا ثمرة فؤادی روحی لروحک الفداء و نفسی لنفسک الوقاء فرمودند و باقی
انبیا و مرسلین و اوصیا و اصناف ملائکه و هم چنین غیر آنها کما اشاره شد همه گفتند لبیک لبیک
یا سیدنا و امامنا و یا حجة الله علی خلقه جمیع من الاولین و الآخرین و من اهل السموات و الارضین و ما
بینهما من الخلق اجمعین بعد جده و ابیه و امه و اخیه و یا حجة الله الکبری همه در مقام خدمت و اعانت

ونصرت

و نصرت هستیم مخفی نماند که در این باب نه همینها از انس و جن و سباع و وحوش و طیور و سایر اقسام
حیوانات و همچنین مخلوقاتیکه در دریاها و میان زمین و آسمان میباشند بلکه همه خلق الله تع
از اهل ملکوت و اهل جبروت و اهل ناسوت و جمیع جمادات و نباتات و حیوانات و جمیع جواهر و
اجسام و تمامی اعراض و اسقام و امراض و اهل جنان و اهل نیران و آنچه دیده میشود و آنچه دیده
نمیشود همه در این باب شریک و نظیر یکدیگرند و لکن لبیک لبیک گفتن افراد هر نوع و جواب دادن
اشخاص هر صنف بطور استعداد و بنهج فطرت آن نوع و آن صنف است پس این مرحله اختصاص بذوی
العقول و همچنین بذوی حیات ندارد پس غیر ذوی العقول مثل ذوی العقول و بیجان مثل جاندار
و اعراض و امراض مثل جواهر و اجسام است در این مرحله حتی اینکه اهل نیران و اهل جحود و
انکار از احزاب کفار و منافقین خواه در این نشأ بودند و خواه در نشأ برزخیه همه جواب دادند
و تا اینکه در این نشأ بودند از کفار و منافقین در آن زمان ذرهها در دنیا بودند جواب دادند
هر چند بکنه شعور و بدون اطلاع بر اینکه منادی و مستغیث کیست و کیفیت بحال آن چیست پس این نهج
از نشر بمقتضای قواعد محکمه مستنبطه از کتاب الله تع و سنت رسول ولی الله مطلق و
شان حجت کبری با اهل جمیع عوالم و قاطبه موجودات و در باب سریان و جریان حکم آن و نفاذ خطاب
آن بر همه و اطاعت و مبادرت همه بجواب طوعا او کرها اختیارا او اضطرارا و بسبب اصول محکمه
مستنبطه از عقل و کتاب و سنت بطور استنباط دقیق میگوئیم و قتیکه جناب سید الشهداء آنند
کردند و فرمودند هل من معین و هل من مغیث و هل من ناصر اجساد طیبه و ظاهره شهداء و
کربلا از جوانان بنی هاشم و سایر اصحاب و ابدان مقدسه و مطهره ایشان بحرکت آمدند و مدهوش
و مغشی علیه بجنبش و شعور آمدند و بنال حرکت و اضطراب و تزلزل همه نشستند و جواب دادند لبیک
لبیک یا بن رسول الله و یا حجة الله هل لنا رخصة فی الرجوع الی الدنیا و الجهاد بین یدیک
و الا بنظر این احقر خلق الله تع روایت بالخصوص نرسیده است مجلس و مقام و تمام در توضیح
و کشف مطلب سابق پس میگوئیم بر غایت ذره و جزء قلیل از انوار و قوامیس اسرار و مقامات
محمد و آله المعصومین ع مخفی نماند که چنانچه که مقتضای مفاد ادله قویه و اصول محکمه این بود که

جمیع خلق الله تع جواب بدهند و بمقام نصرت دادن بیایند در حالت ندا و استغاثه جناب سید
الشهداء ع چنانچه فهمیده شد پس همچنین مفاد و مقتضای ادله قویه و اصول محکمه اینست که اول
کسیکه جواب داد و لبیک گفت ذات اقدس خلاق عالمیان بود بلکه ادله قویه و اصول محکمه این
مطلب اضعاف اضعاف ادله و اصول مطلب سابق است پس ذات اقدس حق تع باین عبارت یا بمثل
آن جواب دادند و آن اینست لبیک لبیک یا عبدی و یا حجتی علی جمیع الخلق و یا حبیب حبیبی و نبی
انا دیته انا ناصرک و مغیثک و در بعضی از روایات بنظر این احقر رسید و قتیکه جناب سید الشهداء
در مرکز میدان قتال قرار گرفت و تکیه بر نیزه کرده گاهی بر شهداء از جوانان بنی هاشم و سایرین
اصحاب نظر میکرد و اجساد و ابدان مطهره مقدسه ایشانرا بر روی زمین افتاده و بخاک و خون غلطیده
میدید و گاه بسوی حرم رسول الله و اطفال و طفلهای آن نظر میکرد و بیکسی و غربت و ذلت و عطش و
اسیر شدن آنها را بخاطر شریف میگذرانید پس با چشم گریان و دل نالان و بصوت حزین و بلند
فرمودند اما من ناصر ینصرنا اما من مغیث یغیثنا اما من موحد یخاف الله فینا اما من ذاب یذب
عن حرم رسول الله پس در اینوقت بسبب این ندا و این استغاثه ارکان و قوایم عرش الهی بلرزه و تزلزل
در آمد و ملائکه بشیون و صیحه و گریه آمدند و زمین مضطرب شده زلزله نمود پس ملائکه همگی عرض
کردند بحضرت اقدس حق تع یا ربنا و یا سیدنا این مظلوم غریب و حید حبیب تست و حبیب حبیب تست
اذن بده بما و مرخص کن ما را برای نصرت آن و یاری کردن او پس در اینوقت صحیفه از آسمان
بدست مبارک آن مظلوم نازل شد پس او را گشود و نظر کرد دید که این صحیفه ملکوتیه همان عهد
که در عالم ارواح و عالم ذر اول قبل از خلق دنیا و اهل دنیا نوشته شده است و از آن مظلوم عهد
و میثاق بشهادت و کشته شدن در راه حق تعالی گرفته شده است پس آن مظلوم بر آن صحیفه نظر
نمود دید نوشته است یا حسین یا حبیبی ما الزام نمیکنیم ترا بشهادت و کشته شدن پس برای تست
اختیار در این باب و در زجر و تمام بود در نزد ما ذره از آن کم نخواهد شد پس اگر میخواهی این بلا
را از خود دفع کنیم پس بدان ما آسمان را و زمین را و اهل آسمانها و زمینها و ملائکه و جن و انس
و غیر اینها همه را مطیع و منقاد حکم تو کرده ایم حکم کن هر چه میخواهی در کشتن و بجهنم فرستادن این
قوم غدار و کفار پس در آن حالت میان آسمان و زمین پر از ملائکه شد و در دستهای ایشان حربه

ازانش و منتظر امر و حکم آن مظلوم بودند پس آن مظلوم مطلع بمضمون آن نوشته شد و عرض کردند
بادب یا الهی بر تو مخفی نیست و تو میدانی که من دوست میدارم که کشته شوم و زنده شوم تا هفتاد
مرتبه یا هفتاد هزار مرتبه در راه اطاعت و محبت تو و چیز طودم چنین نباشد و حال آنکه میدانم ثمره
کشته شدن من نصرت دین تو و احیاء امر تو و حفظ ناموس شرع تو خواهد شد و حال آنکه از زندگانی
دنیا سیر شدم بعد از جوانان بنی هاشم و اصحاب اخیار را برادر پس ملائکه اذن ندادند و خود نفس
شریفش مباشر حرب و جهاد شد و از جمله عجایب این مقام اینست که روزی در ایام سالف چند سال
قبل بر این در حرم مقدس مطهر جناب سید الشهداء ع بودم و شخصی معروف ثقه روایتی ذکر می
نمود و حاصلش این بود که در آن حال که آن مظلوم غریب و حید در مرکز میدان قتال وحید القرار
گفته و نداء هل من معین و هل من مغیث میفرمود و بر آن حال آن مظلوم جمیع خلق الله و جمیع موجودات
در اضطراب و حیرت و دهشت بودند و ملائکه همه گریه میکردند پس در آن وقت ابلیس لعین با لشکر شیاطین
رجیم ملعون در عرصه کربلا حاضر شد و شروع به بلند کردن آواز و صیحه اش کرد بعد از مدتی
قلیله جمیع اتباع و اعوان و قاطبه جنود شر از کفار و منافقین جن حاضر شدند و آن لاعین کفار
و منافقین فجار آن ملعون رجیم را در حالت حیرت و اضطراب و حزن و غم و مقام شیون و آه و ناله و
افغان و زاری دیدند پس گفتند ای سید و بزرگ و رئیس ما اینچه حالتست و چه امر تازه روداده
است که باعث اینحالت شده است پس آن ملعون رجیم آه سرد کشید و گفت صد هزار حیف بر سعیها و
حیلها و مکرها و تدابیر و تسویلات من شد که منافقین و مرده و کفار و فجار که همه بباد فنا رفت
همه ضایع شد من انداختم سنتی تا در میان این امت و بتسویلات من شد که منافقین این امت
در حجة الوداع نزدیک بچهل مرد از منافقین مهاجرین و انصار در جائی از مکه معظمه جمع شدند
و عهد و میثاق بستند بر اینکه نگذارند که بعد از رسول الله ص خلافت بامیر المؤمنین ع برسد
بلکه اگر مقدور ایشان باشد جمیع اهلبیت و عترت رسول الله ص را بکشند و صحیفه در اینباب نوشتند
و او را بابی عبیده جراح سپردند و آخر الامر آن صحیفه ملعونه را در جائی از مکه دفن نمودند من تسویل
کردم که اینمنافقین رسول الله ص را در عقبه وقت مراجعت بمدینه مطهره بکشند بعد از آنکه
چون رسول الله در موضع غدیر خم از مردم اخذ میثاق اکید و بیعت سلیک بخلافت امیر المؤمنین علیه

السلام و ولایت گرفت و من کردم بیعت در روز سقیفه را بابی بکر که در خانه نبوت و ولایت و عصمت
و وحی را سوزانیدند و مضغه الرسول صدیقه کبری و حجت عظمی فاطمه زهراء با تازیانها
زدند و پهلوی او را شکستند و جوهره نبوت و ولایت محسن مظلوم معصوم سقط شد و ریسمان
بگردن اسد الله الغالب امیر المؤمنین ع انداختند و او را به بیعت بکر کشیدند پس آن ملعون رجیم
گفت هرچه کرده بودم و بعد آه سرد کشید و گفت جمیع تدابیر و حیلها و مکرها و تسویلات در کشتن
این مظلوم و کشته شدن اصحاب و عترتش و اسیر شدن عیال و حرم رسول الله ص و اولاد آن
جناب ما میبینید که می بینید که خودش تنها و عطشان در میدان ایستاده و استغاثه و استنصار
میجوید و حرم رسول الله ص و بنات و اطفال فاطمه ع نالان و سینه زنان مضطرب و حیران مانده
اند و لکن الان برفتار و کردار خودم که برای کشته شدن اینمظلوم کرده ام نادم و پشیمان شده
ام پس آن ملاعین مرده شیاطین جن گفتند چرا باید نادم و پشیمان باشید که ما بمقصود رسیدیم
زیرا که این جنود عساکر یزید و حضر ابن سعد و هم چنین آن اشخاص که بعد از این بدنیا بیایند
موجود شوند و راضی بافعال اینها شوند از اهل هر عصر و فرقه موجودین از این امت در هر
زمان بجهنم خواهند رفت پس آن ملعون گفت هیهات هیهات هرچند امر از یکجهت همانست که میگوئید
و لکن از جهت دیگر ثمره اینکار و نتیجه این عمل آنستکه خلق کثیر در هر عصر و هر زمان از مومنین
بسبب زیارت قبر اینمظلوم و گریه بر مصائب آن نجات از عذاب جحیم خواهند یافت هرچند از اصحاب
معاصی کبیره و سیئات موبقات مهلکات بوده باشند پس آن ملاعین گفتند چه چاره داری
در دنیا آن ملعون از حسد و عداوتش هیجان و شور غضبش بفوران آمده از شدت دهشت
و اضطراب خودش را بیکطرف کشید مناجات با رب العزه و خلاق عالمیان نمود عرض کرد یا رب
العزة و یا اله العالمین بغیر از سعه رحمت حاجات منتهی نمیشود آیا مرخص و ماذون هستم در
سوال حاجت خواستن پس از خلاق عالمیان ماذون شد و نداء رسید سوال کن ای شیطان
رجیم از هرچه میخواهی عرض کرد این حجت کبری و ولی مطلق تو که میخواهی او را بعد از جد و پدر
و مادر و برادرش تفضیل داده بجمیع خلق از اولین و آخرین و اهل سموات و ارضین هرچند
صبر و تحمل او غایت و نهایت و فوق ادراکات عقول و اوهام است آیا بر و زیاده از ابتلاآت

و ابتلاآت و مصائب نیز صبر دارند ندا رسید ای ملعون رجیم بخواه هرچه میخواهی آنگاه عرض
کرد میخواهم حرارت آفتاب را هفتاد درجه زیاد کنی بر اینجا الی که قرار گرفته ندا رسید ای ملعون
حاجت تو برآورده شد منم ارحم الراحمین واجود الاجودین واکرم الاکرمین ولکن بدان ای رجیم
غافل که من خمیرهٔ طینت حجت کبری و ولی مطلقم را بسرشت قدرتم با آب رحمت و صبر و تفویض و تسلیم
و رضا خلق کرده ام پس یعنی که خلاق عالمیان هفتاد درجه حرارت آفتاب را زیاده نمود و شیطان
آن حرارت را احساس نمود و بر جسد نحس و خبیثش اثرش رسید و بفرار گذاشت از عرصهٔ
کربلا بیرون رفت مخفی نماند که بتوفیق خلاق عالمیان و بتسدید امام زمان عجل الله فرجه
بدلم نور اشراقات ملکوتیه و الهامات غیبیه تابید حکم صریح بصیرت عقلیه قلبیه ام این است
که این قضیه نیز واقع شده آه آه یا سیدی یا اباعبدالله لا یوم کیومک ولکن معلوم بوده باشد
که اینمقام یعنی زیادتی حرارت آفتاب بهفتاد درجه و احساس حرارت و تاذی و تالم بدن
از آن مختص بامام مظلوم روحی له الفداء بود و برای غیر از این نحو احساس و تاذی بدنی نشد مگر
برای ابلیس رجیم در اوایل ظهور انحراف و تعجب ممکن از نحو این قضایا یعنی تاثیر این نحو حرارت
آفتاب در هوا در آن مظلوم و عدم تاثیر در غیر آن زیرا که امثال و نظایر این از قدرت قاهرهٔ
فوق التمامات و النهایات خلاق عالمیان دور نیست و ظاهر این روایت اینست که تا وقت شهادت آن
امام مظلوم این تاثیر موجود و محقق بود آه آه روحی لک الفداء یا اباعبدالله و منذ اول
السنة جمعی از منجمین و مورخین هرچند این است که در ماه محرم انتقال آفتاب در برج میزان بود
ولکن حرارت آفتاب در عربستان در برج میزان نزدیک بحرارت آفتاب در بروج صیفیه است پس
حال چه طور خواهد شد که هفتاد درجه حرارتش زیاد شود آه آه یا اباعبدالله روحی لک
الفداء یا سید الشهداء مجلس و مقاسیم در بیان امر متعلق بحال جناب علی اصغر ع پس میگویم
مخفی نماند که از عجائب اینمقام یعنی مقام استغاثه نمودن سید الشهداء و فرمودنش هل من
معین و هل من مغیث و هل من ناصر اینست که از بعض ثقات و عدول شنیدم که بعض افاضل علماء
استراباد در تالیف خودش ذکر نموده است روایتی و مضمونش اینست که در آنوقت طفل رضیع علی
اصغر روحی له الفداء از شدت عطش بیحال و مدهوش و مثل مغمی علیه در آغوش زینب صدیقه

یا در گهواره بود وقتی که استغاثهٔ پدر مظلومش و ندای آن بگوش آن طفل رسید مضطرب
و متزلزل شده و صدا و صیحه بلند کشید خودش را از گهواره انداخت و صدا و او بلند کرد بنحوی
اهل حرم دانستند اینحالت برای آن بسبب ندا و استغاثهٔ جناب سید الشهداء ع شده در حقیقت
اینحالت از آن طفل بمنزلهٔ جواب دادن پدر مظلومش و خودش را بمقام یاری و نصرت آوردن بود
پس آه و ناله و گریه و زاری از اهل حرم بلند شد و این احقر میگوید که این در یتیمهٔ ملکوتیه
و جوهرهٔ عزیزهٔ بیت النبوة و مشعل چراغ و گوهر فریدهٔ دار الخلافة و العصمة و الرحمة و نخبهٔ سلالهٔ
جلیلهٔ سلسلهٔ هاشمیه است و این نوریست از انوار قاهرهٔ باهرهٔ سرادقات و حجب جبروتیه
و این باکوره ایست از ثمار اشجار روحانیه از انهار جنات و بساتین محمدیه است و مصیبت این طفل در
جمیع خلق الله اضعاف اضعاف مضاعف مصائب یوم الطف ما بعد تاثیر نمود بحیثیتی که نزدیک بود که
جمیع مبدعات و مکونات بسبب انطفاء این نور همه از نور وجود عاری و خالی باشند و لا سیما ارواح
مقدسهٔ انبیاء و مرسلین و اوصیاء و عباد الله الصالحین و انوار قاهرهٔ باهرهٔ ملائکهٔ کروبیین
مقربین آه آه از تاثیر آتش در اهل عبا و اصحاب کساء که اکثر التفاتات و توجهات ایشان با آن
یاقوتهٔ حمراء عرشیه بود زیرا که آن بود مظهر اعظم مقام صبر و شکیبائی و قوس اکبر دائرهٔ
تسلیم و تفویض و توکل و رضاء ایشان و در نتایج تمام توجه سید الشهداء بآن درهٔ کریمه و تاثیر
شهادتش و مصیبتش اضعاف اضعاف جمیع مصائب کفایت میکند مولای حجت کبری که فرمودند
خطاب بارواح شیعیان که بعد از زمان بوجود آمدند لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی
کیف استسقی للطفل فابوا ان یرحمونی و بسبب علو مقام و سمو شان و ارتفاع درجاتش که
فی الحقیقة تالی حضرت عباس و حضرت علی اکبر است و بیکوجه عکس را نیز میتوان گفت در جمیع
زیارات مأثوره از ائمهٔ اطهار و علماء اخیار وارد او را باسم شهید خوانده اند و باسم شهید سلام
میدهند و او را در زمرهٔ اکامل عقلاء و افاضل شهداء و سادات عترت محمدیه درج کرده اند
همهٔ اینها مشعر بلکه شاهد بر اینست که ذات آن نوپا نور طالب شهادت و یاری کردن پدر
مظلومش بجان بخشیدن شده بصدا و آواز بلند کردن و خودش را از گهواره انداختن آه آه
آه روحی لک الفداء ایها المظلوم و ابن المظلوم ابتداء شهادت در ذریهٔ خلیلیه و عترهٔ هاشمیه

محمدیه حسینیه بعلی اکبر شد وختم وانتها بعلی اصغر شد وعقل این در یتیمه وجریده کریمه رموز
بیخبران از اسرار وعلوم اسرار رب در مقام عقل هیولانی ولکن در نزد اهل الله تم واهل استنباطات
دقیقه دقیقه واصحاب کشف وشهود در مقام عقل مستفاد بل عقل بالفعل ونظر عینی روح الله
وقتی که در گهواره بود ان ماذون در احتجاج وتکلم نمودن با استقرارش در مهد وگهواره مثل
واین مرخص در پاره کردن قماط وخودش را از گهواره انداختن ودو مبارکش را کبود مبارکش
کردن وصدا از بلند کردن وناله کشیدن بود پس این شهزاده بیت النبوه والخلافه از یک
وجه شبیه عیسی روح الله بود چنانچه اشاره بان شد واز وجه دیگر شبیه جدش امیر المؤمنین ع
وواردات جمله از خصال وصفات انست وبیان ان اینستکه در حدیثی وارد شده است که امیر المؤمنین
علیه السلام وقتی که طفل صغیر بود در گهواره پاره میکرد قماط را یعنی بند قنداق را اگر دست
مبارکش را می بستند بودند گاه بیک قماط گاه بدو گاه بسه گاه بچهار گاه به پنج گاه شش بست
مبارکش را می بستند هرچه میبستند پاره میکرد وقطعه قطعه میکرد ودر حدیث اخر از مادرش فاطمه
بنت اسد وارد شده است که دست مبارک او را که بیک قماط بستم پاره کرد بدو قماط بستم پاره کرد
بسه قماط بستم پاره کرد واو را بچهار کردم از جلد مصر که بسیار محکم میشود باز پاره کرد واو را بپنج
کردم از دیباج بسیار محکم باز پاره کرد واو را بهفت کردم شش از دیباج ویک از جلد باز قطع
کرد یعنی دستهایش را کشید باز همه را پاره پاره کرد وبعد از ان باذن الله تم وقدرت ربه تکلم
امد وفرمود یا مادر من دست مرا مبند بدرستیکه من محتاجم باینکه بجناب حق تعالی بتملق وتخضع
وتخشع نمایم واشاره بدستم کرده مقاصدم عرض نمایم مجالس ومقام چهارم در کیفیت شهادت
این طفلی که شهزاده رحمه والعصمه است مخفی نماند کما در روایت فاضل استرابادی که اشاره
بان شد هم چنین مستفاد میشود که وقتی که از طفل ندا واستغاثه پدرش را شنید خودش را از گهواره
بزمین انداخت وشروع بگریه وافغان نمود وهمه اهل حرم بشیون وافغان امدند حضرت سید الشهدا
علیه السلام از مرکز میدان قتال بسوی خیمها امد وزینب صدیقه صغری سبب صیحه کردن وناله
کشیدن اهل حرم را بحضرت عرض کردند پس ان مظلوم دانست که علی اصغر طالب شهادت ومتمنی کشته
شدن در راه حقتعالی است ودر این مطلب زبان حال زبان بسیار اصرار دارد پس او را بدست مبارکش

بر داشته بمرکز میدان مراجعت نمود ودر ملهوف سید بن طاوس با بن نجی است وقتی که ان مظلوم
مصارع جوانان بنی هاشم ومصارع سایر اصحاب را دید عزم نمود بمقاتله قوم ومباشرت حرب بنفس
شریفش وندا نمود هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله ص هل من موحد یخاف الله فینا هل من
مغیث یرجو الله باغاثتنا هل من معین یرجوا الله باعانتنا پس اهل حرم باوازهای بلند گریه
وزاری وشیون نمودند پس ان مظلوم بدر خیمه امد وبزینب صدیقه فرمود طفل رضیع مرا بده تا او را
وداع نمایم پس کرخ شد که او را ببوسد حرمله بن کاهل لعنه الله تیر انداخت ودر نحر مبارک ان طفل رسید
او را ذبح نمود وشهید کرد پس فرمود یا زینب بگیر اینطفل را وحضرت هر دو دست مبارک خودش را
از خون نورانی وطاهر ومطهر ان پر میکرد وبسوی اسمان می انداخت ومیفرمود سهل است انچه بما
میرسد در راه حقتعالی وحضرت باقر ع فرموده اند که قطره از ان خون بزمین نیفتاد وباز سید بن طاوس
میگوید ودر خبر دیگر طور دیگر وارد شده است ان نزدیک بعقل است زیرا که برای ان مظلوم فرصت
نبود بیاید بدر خیمه انطفل را وداع نماید بسبب اینکه مشغول مقاتله ومجاهده بود ومضمون انخبر اینست که
خواهر ان مظلوم ع انطفل را بدست گرفته بخدمت انحضرت رسید وعرض کرد برادر این طفل سه روز است که
قطره اب نخورده است از اینقوم بجهة جرعه اب برای او بخواه حضرت او را بدست مبارکش گرفت و
فرمود ای قوم انصار واصحاب عمر قمر را کشتید ودیگر نمانده است مگر اینطفل که از عطش نزدیک
است هلاک شود پس یک جرعه اب برای اینطفل بدهید ودر اینحال یک کافر ملعون تیر انداخت
وحلق او را برید وبشهادت رسید ودر روایت ابی مخنف با بن نجی است که حضرت فرمود وصیت
میکند در مراعات وحفظ طفل صغیر مهد وانوقت عمر انطفل شش یا هفت ماه بود پس خواهرش
عرض کرد یا ابا عبد الله اینطفل سه روز است اب نخورده است از اینقوم جرعه اب برای ان طلب کن
پس حضرت او را بدست مبارکش گرفت واز قوم بجهة او اب میخواست ناگاه سهم مسموم بحلقوم
مبارک انطفل واقع شد واو را شهید کرد وان تیر را حرمله بن کاهل انداخت وبعضی گفته اند عقبه
اسدی انداخت پس انحضرت دستهای مبارکرا چند مرتبه از خون انطفل پر میکرد وبسوی اسمان می
انداخت وعرض میکرد خدایا تو شاهد باش بر اینقوم ظالمین بدرستیکه اینها قسم خورده اند
در نو دیدن تو اکه از ذریه رسول الله ص احدی را نبینند نگذارند پس بخیمه مراجعت نمودند ان طفل

مذبوح را بام کلثوم صدیقه دادند و ابن عمّ مرحوم گفته است که او را در مضاجع عترت محمّدیه
و ذریّهٔ هاشمیّه گذاشت و ابو الفتوح و کمال الدّین از فضلاء عامّه ذکر کرده‌اند که حضرت آن
طفل را زکرد و با شمشیر مثل قبر حفره نمود و او را در آن حفره دفن کرد و شیخ طبرسی در کتاب
احتجاج ذکر کرده است که وقتی که اصحاب سیّد الشهداء و عترت او جمیعاً بشهادت رسیدند و غیر
از عترت محمّدیه مگر سیّد السجّاد و طفل رضیع که اسم شریفش عبد الله بود پس حضرت بدر خیمه
حرم آمد و فرمود آن طفل رضیع را بمن دهید تا او را وداع نمایم پس او را ببست مبارک گرفته
او را میبوسید و میبوئید میفرمود ویل باد برای این قوم وقتی که خصم ایشان سیّد المرسلین باشد ناگاه
در اینحالت تیری بر گلوی آن مخدّرش افتاد و او را شهید کرد پس آنحضرت از اسب پیاده شد و با جفن
شمشیر حفیره کند و او را خون آلود با ثیاب دفن نمود و در بعضی از کتب معتبره از حمید بن مسلم
نقل شده است که او گفت بودم در عسکر ابن زیاد پس نظر میکردم بان طفل رضیع که او را در دست
مبارک آنحضرت شهید کردند پس از خیمه بیرون آمد زنی که نور ملکوتی در رخسار آن نور آفتاب
را منکسف نموده بود و میگفت وا ولداه وا قتیلاه وا مهجه قلباه بکلمات دلسوز جگر گداز تمام
جمیع عسکر بنی امیّه گریه کردند تا خود را رسانید بجسد انور آن طفل و خود را به
آنجسد انداخت و نوحه و زاری بسیار کرد و از عقب او بیرون آمده بودند بنات و طفلان
فاطمیّه و سیّد الشهداء در اینوقت بقوم موعظه مینمودند و ایشان را از عذاب میترسانیدند
و بحالت خواهر مطّلع شد نزد او دوید و آمد و ستری بالای چادرش انداخت و او را موعظه
نمود و تلطّف فرمود تا او را بخیمه برگردانید حمید بن مسلم گوید پرسیدم که این زن کیست
و این بنات و طفلان کیستند گفتند این زن امّ کلثوم است و این بنات و طفلان سکینه و
فاطمهٔ صغری و رقیّه است پس آنقدر گریه کردم تا بیحال شدم و در روایت شعبی با ابن نجیح است
وقتی که جناب سیّد الشهداء طفل شهید را بسوی خیمه اهل حرم آورد در حالتیکه از شهید بخون
خود تن مخضّب بود و جناب سیّد الشهداء گریه میکرد پس اهل حرم رسول الله گریه او را
شنیدند از خیمه بیرون آمدند و آن طفل را بجناب سیّد الشهداء بر سینه و سینهٔ خود چسبانیده بود
آنوقت اهل حرم بجوش و خروش آمدند با آوازهای بلند گریه و ناله میکردند پس امّ کلثوم

صدیقه صغری آن طفل را گرفت و بسینه‌اش چسبانید و گریه و زاری او کذا شد و سیلاب اشک
از چشم جاری میکرد و ندبه میکرد و امحمّداه وا علیّاه آیا میدانید چه مصائب بعد از شما بما و سیلهٔ
اعداء شما چه طور ما را ذلیل نمودند و الهفاه بر این طفل شهید که بخون خود مخضّب شد و آاسفاه
برای این شیرخوار که با تیرهای اعداء از شیر خوردن بر ملیشد و احسرتاه بر دل سوخته و جگر گداخته
آن عفیفه از آن چند شعر انشا نمودند مجلس و مقام پنجم در بیان اشاره بجمله از امور مهمّه و اسرار
و دقایق این مقام پس مخفی نماند بر مؤمنین محبّین که بر تبه ایشان در خبر مستفیض از حجج طاهرین
اشاره شده است و آنخبر اینست که حدیثنا صعب مستصعب سرّ مستسرّ لا یحتمله الّا ملک مقرّب او نبی
مرسل او عبد امتحن الله قلبه بالایمان که اگر نبیّ مرسل صاحب شریعت مستقلّه مثلا میشد مثل
شهادت علی اصغر و صبر میکرد در هم چنین مصیبت مثل صبر جناب سیّد الشهداء کافی بود این جو
صبرش در جلالت و عظمت شان و مقام آن در نزد حقتعالی پس میگوئیم که رفتن سیّد الشهداء آن طفل
را بدست مبارک و آمدن بمیدان و طلب آب برای او از کفّار نمودن برای اتمام حجّت و رسیدن بدرجه
عظمای شهادت سرّ سرّ داشت سرّ اول آنستکه با آن اشاره شد یعنی آن طفل مظلوم در حین نداء
و استغاثه جناب سیّد الشهداء بند قنداق را پاره کرد و خودش را از گهواره انداخت و صیحه بلند
کرد و بمقام یاری کردن و طلب شهادت بر زبان بی زبانی آمد پس حضرت مطلب او را بعمل آورد
و او را بمیدان آورد و سرّ دوم آنستکه حقتعالی بر ربوبیّت و رحمت و اسعارش بندگان را دعوت
نمود بسوی طاعات و عبادات و حسنات و اعظم طاعات و حسنات زیارت قبور محمّد و آل محمّد
و لا سیّما قبر جناب سیّد الشهداء و گریه و ناله در مصائب آن قرار داد و چون بنی آدم در مقولات
و ترجیحات و اهواء مختلفند جمع نمیشوند و اتّفاق نمیکنند بیک شیئی نزد مقام فرح و سرور و مقام
حزن با وجود این در رقّت دل و ترحّم و قساوت قلب نیز مختلفند جمعی بسیار رقیق القلب
و اصحاب ترحّم اند و جمعی کمتر از این درجه و چنانچه رقّت قلب و ترحّم در جناب انبیاء و ترازدین
حقتعالی مصائب آل محمّد را جمع جوامع مصائب و جامع مجامع فاطمهٔ بلاها کردانید بطوری که
همهٔ قلوب بعد از تذکر آنها اند کر بهیج تفصیل یا اجمال بجوش و خروش در ترحّم رقّت آمده اشکها
از دیدها مثل سیلاب جاری شده واه و فریاد و ناله و شیون خواهند نمود حتّی آن اشخاصی که

که قساوت و سختی دلهای ایشان مثل سنگ و آهن و فولاد بوده باشد چه طور هم چنین نباشد که
اهل خالی از اهل الله و عباد الله المخلصین این مصائب را بکوهها بخوانند کوهها که از اخراب خواهد
شد و در دریاها تذکر نموده بزبان جاری سازد دریاها شعله کرفته خشک خواهد شد خصوصا
مصیبت و کیفیت شهادت این طفل مظلوم پس سبب مصیبت این طفل مظلوم و کیفیت شهادت
ان در جامعیت مصائب المحن و بنهایت فوق النهایات و غایت فوق الغایات رسیده است
و مبهم نخواهد ماند پس عنقریب این اشارات خواهید دانست که مقصود و غرض که در مبادی
خلائق عالم حقیقت محبان و شیعیان را سعادات اخرویه و نجات کناهکاران از آتش جهنم
حاصل خواهد شد سر سیم انستکه خلاق عالمیان خواست اظهار کند و بنماید بر ملائکه مقربین
و کروبیین و بر طاهر ارواح انبیا و مرسلین و اوصیا مقام محبت و اطاعت و عشق و لوعت مقام
فنا شدن محب و ولی مطلق خودش را و هم چنین مظهر و مکشف عیانی شود شهادت این طفل
در نزد ارواح انبیا و مرسلین و در نزد ملائکه برای اینکه آن حضرت در وقت نزول صحیفه ملکوتیه
از آسمان چنانچه کیفیت آن کذشت و انفولش این بود الهی و سیدی و سند من که در راه تو کشته
شوم و زنده شوم تا هفتاد مرتبه یا هفتاد هزار مرتبه و چون ملائکه و ارواح انبیا و مرسلین
میدانستند بعلم قطعی و یقینی که آنحضرت در ادعاء خودش صادق و ثابت قدم است و لکن مظهر
و مکشف یقینی عیانی و مشاهده قربان شدن این طفل شده در راه حقیقت زیرا دل سوختن و جکر
کداختن آنحضرت در شهادت این طفل مظلوم با اثرش بسیار بیشتر از آن بود که کشته شود و زنده
شود تا هفتاد هزار مرتبه پس انبیا اولوا العزم و جمیع مرسلین که تفاصیل روز عاشورا
را بهما بوحی و الهام از خشم رسیده بود سر شوق عشق و صبر در رضا و بلاها کردار و رفتار و صبر
جناب سید الشهدا را اقرار داده بودند و از تامل و تدبر در انچه ذکر کردیم معلوم میشود اسرار
اینکه قطرهٔ از خون آن طفل مظلوم که حضرت بسوی آسمان انداخته بود بزمین نرسید زیرا که
قطرهٔ از این خون بمنزلهٔ هزار هزار شاهد و دلیل است در صدق ادعاء آنحضرت کما اشاره باین
شد پس هدیهٔ حسینیه که بضیافت و مهمانخانه حضرت معانیه الهیه فرستاده شد باید
و آن هدیه از فرط محبت و مقام فنا فی الله صادر شده باشد پس چه طور بر میکردد بلکه مثل

این هدیه از فضای فسیح و خاید ملکوتیه و خزاین جبروتیه شد نور افزای عرش و کرسی
و زینت بخش جنان و حور و غلمان خواهد شد پس اکر ملائکه مقربین و کروبیین و سایر ملائکه
بمقدار یک ذرهٔ قلیله و قدر یک سر سوزن میل که بچشم میکشند منعم و مکرم و مخصوص میشدند از
این خون انور و اطیب هر آینه سیراب میشدند از سلسبیل و عین الکافور و عین الحیات و محبت
و عشق حقیقی و بمقام فناء فی الله و لله و بالله میرسیدند هیهات هیهات کدام شخص کامل حد وصف این
خون را میداند و کدام شخص عارف ربانی از عهدهٔ تعریف و تجلیل و تعظیم این خون انور و اطیب بیاید
پس از این معلوم میشود در نزد اهل بصیرت و اهل علوم سر یا اینکه اکر قطرهٔ از این خون بزمین میرسید
و زمین منخسف شده و قاطبه اهل زمین هلاک میشدند و اما اسرار دفن کردن امام معصوم مظلوم و جسد
منور آن طفل را پس مجملا از آن اسرار را اشاره مینمائیم اول اینکه اکر این بدن منور مثل سایر اجساد
طاهره و ابدان طیبهٔ شهداء روی زمین کربلا میماند و امام معصوم مظلوم او را مثل سایر اجساد
و ابدان مطهره دفن نمیکرد عسکر بنی امیه لعنهم الله تعالی سر او را مثل سایر سرها از بدن جدا
نموده بر نیزهها میزدند و بسبب ذلت و حقارت تا قیام ساعت نسبت میدادند سر دویم اینکه
اکر کفار بنی امیه سر آن مظلوم را بریده بر نیزه مینمودند این بدعت ضلالت جاری میشد در
تمامی دولت بنی امیه یا بعضی هر وقتی که بنی امیه و اتباع ایشان شیعیان و محبان آل رسول را
میکشتند سر او را میبریدند پس هم چنین اطفال و بچههای ایشان را هر چند شیرخوار بودند می
کشتند و سرهای ایشان را از ابدان جدا میکردند و بعضی از اوقات سرها را بر نیزهها میزدند و سر
سیم اینستکه انکشاف راز رضا بقران سر بریدن آن طفل نمیکردند و این سبب میشد بتعجیل و فوریت
نزول عذاب بجمیع اهل زمین و سر چهارم اینستکه اکر آن بدن نازک دفن نمیشد از حرارت
آفتاب و سمهای اسبهای لشکر بنی امیه مقطع الاعضا و متلاشی الاجزاء شده اثری از آن باقی نمیماند
و سر پنجم اینستکه اکر حرم رسول الله در وقت عبور از مصارع شهدا بدن آن طفل را میدیدند بسیار
بسیار افواج حزن و غم بر غموم و احزان ایشان زیاد میشد و هم چنین صیحه و ناله و شیون و خود کشی
ایشان بجد و بیحصر میشد که نزدیک بهلاکت ایشان میشد و هم چنین از برای خمسه النجباء و اصحاب
الکساء و سایر ارواح انبیاء و المرسلین و هم چنین حزب ملائکه کروبیین و مقربین در آسمانها

روزی که جسد شریف امام مظلوم و سایر اجساد طیبه در زمین کربلا افتاده بود و دفن
نشده بودند و جز ارواح انبیا و معشر ملائکه در اینمدت بر نماز جسد آن امام مظلوم و سایرین
و اقامه نماز کردن آن امام معصوم بر آنطفل شهید با آن تنگی وقت و عدد فرضها آنستکه این
نماز کشف مینماید از علو درجه و بزرگی شان آنطفل و بزرگی که در بحران در نزد حقتعالی با آنکه
که شهادت او غیر از شهادت جمیع سادات از جوانان و پیران شهدا اصحاب و عترت هاشمیه است
و بدرجه اینطفل نمیرسد مگر جمعی از سادات شهدا عترت هاشمیه پس نماز کردن آن امام
معصوم بر آنطفل شهید مثل نماز کردن رسول الله است در غزوه احد بعمش حمزة بن عبد المطلب
و سر لطیف دیگر آنستکه وقتی که آن امام ع طفل رضیع را در راه حقتعالی فدا نمود و قربانی داد
پس جمیع ملائکه و قاطبه ارواح انبیا و اوصیا و ارواح صدیقین و شهدا متعجب ماندند زیرا که
این نحو تفدیه و این طور قربانی از جمله نوافل و مندوبات و تفدیه و قربانی سایر شهدا از اصحاب
و عترت هاشمیه از جمله فرایض بود پس این نحو فدیه و قربانی در محل اعلی و درجه اعظم از قبول
شدن در درگاه حقتعالی واقع شد زیرا که بشهادت اینطفل هیچ خیر و هیچ شهادت موازنه نخواهد
کرد و مساوی نخواهد شد مگر شهادت خود آن امام ع پس در مقام حمد و ثنا و شکر الهی نماز کردن بر آن
طفل زیرا که نماز جامع و متضمن جمیع انواع حمد و ثنا و شکر الهی نماز کرد جمیع اقسام شکر است نظر
بر آنکه آن معراج هر مؤمن است خصوصا نماز آن امام معصوم که حقیقت و لب لباب و روح ارواح
نمازها است مجلس و مقام ششم در بیان کیفیت حال سید الساجدین و زین العابدین علیه
السلام وقتی که نداء و استغاثه پدر مظلومش بگوش آن رسید پس مخفی نماند که حضرت سید الساجدین
علیه السلام در روز عاشورا و قبل از آن نیز بمرض شدید مبتلا بود و غشیات متتالیه از شدت مرض
برای آن در روز عاشورا حاصل میشد و وقتی که نداء و استغاثه پدرش بگوش آن رسید عرض
کرد لبیک لبیک یا بن رسول الله و بیان حال آنحضرت در آنوقت چنانچه در روایة ابی الفرج
است بابن نجم است که چون سید الشهداء بطرف راست و چپ نظر نمود کسی را ندید و در آنوقت
سید الساجدین علیه السلام در بستر بیماری خوابید و بیخیال و بیطاقت بود که نداء امام مظلوم
را شنید لبیک لبیک گویان برخواست و شمشیرش را گرفته از خیمه بیرون آمد و قدرت نداشت

که شمشیرش را از غلاف بیرون بیاورد و صدیقه صغری ام کلثوم از پشت سر او ندا میکرد و می
گفت ای پناه بیکسان و ای نور عیون و ثمره قلوب حرم رسول الله برگرد و بسوی خیمه بیا و مرا بی
محرم مگذار و حضرت میگفت ای عمه جان بگذار مرا تا مقاتله و مجاهده کنم و جانم را فدای پسر رسول
الله کنم پس سید الشهداء ملتفت شد و فرمود ایخواهر بگیر او را و مگذار که بمیدان بیاید که روی
زمین خالی از نسل آل محمد ص نباشد و در روایت دیگر وارد شده است که امام معصوم مریض از خیمه بیرون
آمد از شدت ضعف و استیلاء مرض قوت برداشتن نیزه نداشت و نیزه را عصا گرفته از زمین بر
میکشید و سید الشهدا بتعجیل تمام بآن رسید و او را برداشته بخیمه آورد و فرمود یا قرة عینی
چه میخواهی بکنی آنحضرت عرض کرد یا بن رسول الله ندا و استغاثه تو دلهای دلم را پاره پاره کرد
و قلب ساکنم را بهیجان آورد میخواهم جانم را فدای تو کنم آنحضرت فرمود یا ولدی تو مرض شدید داری
و جهاد بر تو واجب نیست و تو حجت خدا و امام هستی بر شیعیان و تو پدر ائمه طاهرین هستی و تو کافل
و متکفل ایتام آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و نسوان طاهرات فاطمیه ع هستی و باید تو در
حرم رسول الله بمدینه برگردی حاشا الله روی زمین بی حجت و بی امام باشد و ای ولدی تو بعد ازین اسیر و دربدر
خواهی شد و پاهایت را بزنجیر اهنی محکم خواهند بست و امام مریض مظلوم عرض کرد یا ابتاه آیا روا است
که تو کشته شوی و من نظر کنم ای کاش میمردم و ترا باینحالت نمیدیدم روحی لک الفداء و نفسی لنفسک الوقا
پس سید الشهداء ع فرمود یا علی تو خلیفه من هستی تو والی و امام هستی بر شیعیان بعد از من و اوامر
و نواهی دین با تو محکم و قایم خواهد شد و تو هادی ناس هستی بسوی صراط مستقیم تو حافظ علوم و حکم
و پدر مع بعد از آن سید الشهداء او را در آغوش گرفت و بسیار گریه نمود پس آنچه باید حجت و امام
سابق بسپارد با امام و حجت لاحق از ودایع سید المرسلین و امیر المؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین و سلام
او را بسید الساجدین ع داد و سپرد و امر کرد او را ملاحظه جمله از مواریث انبیا یعنی مواریث ظاهریه
مثل اسلحه و تابوت سکینه و عصای موسی علی نبینا و علیه السلام و غیر ذلک که اینها را جناب سید
الشهداء ع در وقت بیرون آمدن از مدینه طیبه بام سلمه و بصبیه مرضیه اش سپرده بود و با آنها
وصیت فرموده بود که بعد از مراجعت سید الساجدین ع که آن اشیا را با آن بزرگوار تسلیم نمایند
و دیگر اگر کسی سؤال کند و بگوید که در دعوت و استغاثه جناب سید الشهدا علیه السلام جمیع موجودات

اجابت نمودند و افراد هر نوع و آحاد هر صنف لبیک لبیک گفتند پس خلیفة الله تعم بعد از
اجابت اینها چه طور و چه گونه با اینها سلوک نمود پس میگوییم جواب از این سؤال این است که آن بزرگوار
سید المرسلین و حضرت امیر المؤمنین و الحسن المجتبی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین الی یوم الدین
بمواظبها از تخشع و تخضع جواب داد و بنا بر موجودات یعنی با افراد هر نوع و آحاد هر صنف بمواظبها در
منبعی و خوش نودی جواب داد یعنی فرمود که آنچه لازم بود که اجابت دعوت و استغاثت من بکنید
نظر با نعهد و میثاقی که حصه از شما گرفته بامامت و ولایت مطلقه ما اهلبیت رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم عمل آورید جزاکم الله تعم و تفصیل این مقام از تفسیر دعفر حتی معلوم میشود و او
در کتاب اکسیر العبادات ذکر کرده ام باب دوم در مقدمات کیفیت شهادت سید الشهداء
و کلام در این باب در چند مجلس و مقام ذکر خواهد شد بهر مطلب در مجالس و مقامات این باب
ذکر خواهد شد هم من باب المقدمه است و تتمیم نمودن این باب بیاب کیفیت شهادت مجازات
با کرهش کیفیت شهادت در باب لاحق ذکر نخواهد شد بهر حال مجلس و مقام اول در بیان مقدمه
که فراموش نباید است پس میگوییم که این مقام یعنی مقام شهادت سید الشهداء اهم مقاصد عمده
کفار بود و این مقام است که نزدیک بود بسبب آن آسمانها و زمین خراب و فانی شود و این مقام است
که کره کرد بسبب آن جمیع موجودات طایفه که همه ایشان معیون بودند طایفه بلند ادهوئیات و
وجودات خود حیثت و طایفه بجز کان و سکنات خود شان یعنی هر موجود که هر نمود با نحو که لایق حال
آن بود و این مقام است که شدید شد بسبب آن گریه اهل سموات و ملائکه کروبیین و مقربین و
اهل جنان و شدید شد آه و ناله و فغان و شیون ایشان و این مقام است که وقتی که ارواح انبیاء
و مرسلین و اوصیاء و صدیقین این را دیدند دهشت ایشان زیاد شد و اضطراب و حیرت
ایشان بیشتر شد پس در این مقام بکشف و عیان و بعین الیقین دانستند سر افضلیت و تفضیل
هر یکی از محمد و عترت معصومین آن بر جمیع انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین اسرار و حکمت
بودن نسبت علو انبیاء و مرسلین و ملائکه کروبیین بعلوم محمد و آله المعصومین مثل نسبت قطره
بدریای محیط و این مقام است بسبب آن دانستند انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین سری از اسرار
خطا کردن حضرت حبیب خود مر بالخطاب لولاک لما خلقت الافلاک و اینها سر و حکمت آن

از اسرار و حکم آنچه در حدیث قدسی هست یا محمد انت منی و علی منک حیث انت منی و
مجتوا علی منی حیث علی منک یا محمد حیث تکن یکن علی فیه و حیث یکن علی یکن مجتوا علی فیه و ان
اجترحوا و ایضا این مقام است که بسبب آن ملتفت شدند ملائکه و انبیاء و مرسلین و اوصیاء و صدیقین
بسری از اسرار و حکمتی از حکمتهای ثبوت مقامات نورانیه برای محمد و آله المعصومین علیهم السلم
و بصدق و حقیقت تصرفات ایشان در جمیع عوالم یعنی در جمله از مقامات قبل از آنکه اجساد و ابدان
دنیویه ایشان خلق شده باشد و همچنین بعد از آنکه بشهادت رسیدند یا وفات نمودند یعنی
تصرفات ایشان در ابدان و اجساد نورانیه مثالیه و ایضا بسبب این مقام واضح میشود در نزد
هر ذی شعور غصب کردن خلفاء ثلثه حق امیر المؤمنین ع را و سوزانیدن ایشان خانه حجت کبری و صدیقه
عظمی فاطمه زهرا را و بجا نیاوردن اینها امر معصوم مظلوم را یعنی و ایضا بسبب این معلوم میشود و
واضح میگردد که مقالات اتباع و اشیاع خلفاء ثلثه از علماء نصاب و متعصبین هرچه گفته اند
و علت خواسته اند و در بعضی مقالات تا انکار اذیه خلفاء ثلثه فاطمه معصومه مظلومه را نموده اند همه
باطل و باطل است و ایضا بسبب این مقام اشتهار میشود ذکر دین اسلام و حبس جمیع آفاق و اقطار
و بلدان و اقالیم میرسد زیرا که اقامه مجالس تعزیه و محافل ماتم در هر سال بلکه در دفعات برای سید
الشهداء ایالحیها و سفراء دول خارجه بعض تاهها نوشته اند جا و بهر بلد و اقلیم اخبار و کیفیة
احوال میرسد پس میگوییم جناب سید الشهداء ع شریک قرآن است و اند و ثقل اکبر و اصغر اند پس
جناب سید الشهداء و آنچه بر آن مترتب شده و میشود مثل آیات قرآن اعظم حجت در حقیقت دین
سید الانام است و محتر آثار اسلام است پس بعد از این مقدمه دو منقبت عظیمه از مناقب آل محمد
صلی الله علیه و آله و سلم ذکر میکنیم یکی متضمن این باشد که علوم اولین و آخرین در نزد علوم
محمد و آل محمد مثل نسبت قطره ببحر محیط است و دومی متضمن بعض آثار مقامات نورانیه ایشان
است مثل از کتب اخبار شیعه استنباط این بسیار سهل است بلکه در طرق شیعه بنهج تواتر معنوی
که مفید قطع و یقین است و لکن در این مقام از طریقه عامه و اهل سنت نقل میکنیم لیهلک من هلک
عن بینة و یحیی من حی عن بینة پس میگوییم در پیش علماء اسلام در علو عقلیه السید الاجل الاعظم
السید دانا در قدس الله عقله الشریف در کتاب تقویم الایمان نقل نموده است که بکسی که ذکر

کرده ابو الحسن البصری در کتاب خودش که حضرت خضر ع دید گنجشک را که قطره آب از دریا بر
داشت و او را در دست حضرت موسی ع گذاشت و حضرت موسی سؤال کرد از خضر ع این تعبیر و این مقام
بوجه چیز است خضر ع گفت که این گنجشک میگوید که نسبت علم شما بعلم خبیر ما بسید المرسلین و علم
وصی آن مثل نسبت این قطره است با این دریای محیط و ایضا روایت کرده است افضل المحدثین در جرگ
علماء اهل سنت وان اسعد بن ابرهیم المالکی الاردبیلی است در کتاب اربعین حدیثی که مضمون آن
اینست که وقتی که مشاجره شد میان موسی و خضر ع در قضیه سفینه و غلام و جدار و موسی بر گشت
بسوی قومش پس سؤال نمود از آن برادرش هرون که آنچه مشاهده نموده است از عجائب بحر بیان نماید
پس موسی گفت من و خضر نشسته بودیم در کنار دریا یکمرغ از هوا در نزد ما افتاد پس با منقارش
گرفت از دریا یکجرعه آب و بسوی مشرق انداخت و جرعه دیگر گرفت و بسوی مغرب انداخت
و جرعه دیگر او بسوی آسمان انداخت و جرعه دیگر بسوی زمین انداخت و جرعه پنجمی را بسوی خود
دریا انداخت و اسرار این رموز را از خضر ع پرسیدم جواب نداد یعنی نگفت پس ما متفکر بودیم
ناگاه صیادی پیدا شد پس گفت من شما را در تعجب و تحیر می بینیم بسبب فعل این مرغ خواهد شد و امت
آن مالک ممالک و اقالیم تا بمشرق و مغرب خواهد شد و برای آن معراج جسمانی بسوی آسمانها خواهد
شد و لکن دفنش در زمین خواهد شد و اما قطره پنجمی که بسوی دریا انداخته شده بود برای اینکه
علوم جمیع اهل علم در نزد آن مثل قطره است نسبت بدریا و علم او را وارث خواهد بود از آن وصیش
و پسر عمویش پس ساکن شد از من و خضر ع مشاجره و منازعه و هر یکی از ما علم خودش را بسیار کم شمرد
و بعد صیاد غایب شد پس دانستیم که آن ملک بوده است فرستاده شده بود بما تا بفهماند نقصان ما
را چون هر یک از ما ادعاء کمال نموده بودیم من در علم شریعت و خضر در علم اسرار و غوامض فضائل
تمام شد موجبه حدیث که افضل المحدثین المالکی الاردبیلی در کتاب خودش ذکر کرده بود و اما
منقبت متضمن آثار و خواص مقام نورانیت آل الله ع و اهل بیت رسول الله پس ذکر مینمایم بدانجا
حاصل آنچه سید مرتضی رحمه الله ع در عبیده کامیر روایت نموده است و آن اینستکه حکایت کرده
است خدری در حدیثی او روایت کرده از سعید وان از جبیل وان گفت که داخل شده در مسجد رسول الله ص
در وقتی که رسول الله ص و اصحاب در آنجا بودند مردی عجیب الهیئة و غریب الخلقة و در ظلمانیت شبیه شب

تاریک و قدش در درازی طولانی بود و موهایش مثل ریسمانهای غلیظ و محکم و گوشهای آن مثل
گوشهای بغل و ناخنهای او مثل کاردها بزرگ تیز و دندانهای آن هر یکی بقدر سنگ بزرگ
بوده و روی آن منکوس بود و عبوس و چشمهای آن مثل مشعلها پس زبان گشود بزبانی که مثل شمشیر
از غلاف بیرون شد و بصدای تیز و بلند سلام کرد بر رسول الله ص و بخطاب بسید المرسلین اولا
و بعد عرض نمود من معروف باسم عطرفه و منم عفریت اعظم و من بودم متعهد و سلطان السلاطین
بر جمیع شیاطین و جن و من اسلام آورده ام و ایمان و اذعان بدین تو دارم و الآن ملتجی شده بتو
آمده ام تو رحمة للعالمین هستی باید بدرد من برسی و علاج فرمائی قوم من نکث عهد کردند
و بیعت مرا شکستند و عصیان حکم من نمودند و در دنیا بسیار شکوه و شکایت میکرد و مقصودش این بود
که قومش او را از سلطنت بیرون کرده بودند و بسید المرسلین التجا میکرد تا آنکه او را در منصب خودش
نشانند ناگاه در میان کلام انجناب امیر المؤمنین علیه السلام داخل مسجد شد پس وقتی که چشمش
افتاد بصورت نورانی امیر المؤمنین و سید الوصیین رعشه و رجفه بر اندام آن افتاد و دهشت و
وحشت و اضطراب بر او مستولی شده شروع کرد بلرزیدن و گریختن بنحوی که هیچ عقب خود نگاه نمیکرد
پس اصحاب رسول الله ص همه تعجب نمودند از عمل عطرفه و سید المرسلین ص تبسم نمود حتی آنکه
ثغر مبارکش پیدا شد و فرمود ای عفریت ساکن شو و نترس و نگریز ای عفریت ترا قسم میدهم
بحقم که قصه خود ترا که با این مرد گذشته است بیان نمائی پس عرض نمود یا رسول الله ص که یکشب جمع
شد نزد من از بزرگان شیاطین و جن هفتاد نفر رجیم که هر یکی از انها مثل کوه بزرگ و بلند بود
پس ما همه بلند شدیم بهوا و صعود نمودیم تا رسیدیم بمقامی که از آنجا کلمات ملائکه آسمان اول را
میشنیدیم و ناگاه دیدیم این مرد را که در نزد یکی ما حاضر شد و در دست آن ریگ شهب و بنازک مثل
آتش مشعلها از آن میافروخت و از خوف هلاک شدیم و از ترس آن بسرعت تمام گریختیم و با نفوذ
و قدرتی که داشتیم خود را در زمان قلیل بدریای محیط رسانیدیم و بته پا فرو رفتیم و بعد خود از نظر
جمع شدیم که ضرر آن بمن نرسد و چون از دریا بیرون آمدیم و باطراف خود نگاه میکردیم ناگاه
دیدیم در طرف پشت من حاضر است پس خودش بر من انداخت مثل انداختن کلاغ چنین خودش را بر
شکار خودش و زد مرا بیکی از آن شهب مشتعله که در دست داشت و آن شهاب مشتعل بکاهل من

رسید و کاهل الستر گرفت و الان جای زخمش پیداست و سید المرسلین ص امر فرمود که کاهلش را
نشان بدهد عرب بیر وقد لبدا عرفکا هیکلر واذا کالخندق فی العضل فعلی التکبیر مع التهلیل
لفضل امیر النحل علی یعنی یقینیکه لبدرها تو کاهل و دوش اشرا برداشت و کاهل و دوش
ظاهر شد ناگاه همه اصحاب تعجب کردند و دیدند که ضربتی که امیر المؤمنین علیه السلام بعضد و
ساعد هیچهای کاهل و دوش زده است پس کاهل و دوش مثل خندق بزرگ شکافته شده است
پس در این هنگام اصوات اصحاب بتکبیر و تهلیل بلند شد و حمد و شکر الهی را بسبب این فضائل و
فواضل که بامیر المؤمنین علیه السلام عطا نموده است بعمل آوردند و اما در اخبار و آثار از طرق شیعه
ثبوت مقامات نورانیه برای آل الله و اهلبیت رسول الله بحد تواتر معنوی رسیده و مفید قطع و یقین
است و از جمله آن اخبار و آثار است آنکه صاحب کتاب ثاقب المناقب ذکر کرده است بسند متصل از محمد
بن ربیع حاجب منصور دوانیقی عباسی و مضمون خبر اینست که منصور شخصی را فرستاد بارض بابل که
هفتاد مرد از آنجا بیاورد و وقتی که در نزد منصور حاضر شدند منصور گفت شما از نسل ساحرین
که در زمان موسی کلیم الله بودند هستید گفتند بلی پس آن ملعون گفت ابو عبد الله جعفر بن
محمد ع مثل شما کاهن و ساحر است پس اگر عمل بزرگی کردید در سحر که او را مبهوت و مدهوش
و متحیر کردید اموال جزیله و عطایا عظیمه بشما میدهم و از مقربین من خواهید شد پس آن ملاعین
مصور نمودند هفتاد صورت از صور سباع و هر یکی از آن هفتاد نفر در جنب صورت مصوره و سحر
عمل شده خود نشست پس منصور ملعون در سریر سلطنت خود نشست و تاج بر سر
گذاشت و بعد بحاجب خود امر نمود که بفرست پیش جعفر بن محمد علیهما السلام که او را در این
ساعت حاضر نماید و مقصود فاسد و خیال باطل آن ملعون کافر آن بود وقتی که امام ع حاضر شد
و جادو گفتند ساحرین از صور مصوره و اجساد پوشیده شده مجلو در سباع بحرکت بیاورند بسبب سحرهای
خودشان پس برای امام ع خوف و اضطراب خواهد شد و در نزد حضار مجلس از روسا و امراء
بنی عباس اهانت و استخفاف شده خواهند دانست که آن در ادعای امامت صادق نیست
استجیر بالله و لعنة الله علی اعداء آل محمد ص هر حال وقتی که امام داخل مجلس شد و نظر مبارکش
بر انفس سباع افتاد فرمود در حالت غضب ویلکم اما تعرفونی انا حجة الله الذی ابطلت

سحر

سحر آبائکم فی ایام موسی بن عمران یعنی ویل و هلاکت برای شما باد آیا نمی‌شناسید مرا و نمی‌بینید
که من حجت خدا هستم که باطل نمودم سحر آبا و اجداد شما را در زمان موسی بن عمران پس ندا فرمود
بصوت بلند و گفت ای اجساد و صورتهای ممثله هر یکی از شما بگیرید صاحبان خودتان را باذن الله
تعالی پس همه بحرکت آمده و سباع شدند حقیقتا و هر یک برخواست بصاحب خودش و او را در یک
و بار چیر پاره نموده در مکان خودش خورده و بلع نمود پس منصور ملعون از مشاهده این حال از سریر
تخت افتاد و مدهوش و بیهوش شد پس آن ملعون بهوش آمد عرض نمود الله الله یا ابا عبد الله
ارحمنی و اقلنی انی تبت توبة لا اعود لمثلها ابدا یعنی ای حجت خدا رحم کن بر من و خطای مرا ببخش
من توبه نمودم و هم چنین خطا و غلط و حق نشناسی بعد از این نخواهم کرد پس آن امام فرمود من
بخشیدم پس آن ملعون عرض کرد ای سید و آقای من امر کن بر سباع رد نمایند آن اشخاص را که
خوردند پس آنحضرت فرمود هیهات هیهات اگر عصای موسی آنچه بلع نموده و خورده بود از عصاها
ساحرین فرعون و غیر عصاها رد نموده هر آینه این سباع رد مینمودند ساحرین را که خورده و بلع
نموده اند پس امام امر نمود که سباع بحالت اصلیه خودشان که جماد و بیجان بودند برگردند و لکن
هفتاد ساحر معدوم شده بجهنم رفتند پس بعد از این مخفی نماند بر محبان و مخلصان که اگر جمیع آثار
و خواص مقامات نورانیه محمد و آل محمد جمع شود و نوشته شود مجلد کبیر در این باب خواهد
شد و از این قبیل است همه آنچه از امیر المؤمنین ع در یکشب در منازل چهل نفر و صبح آن شب
هر یکی از آنها میگفتند امشب امیر المؤمنین علیه السلام در خانه من بود و شب را آنجا ماند و
این قضیه را جمعی از فضلاء علماء ذکر نموده اند و سید حکماء اسلام فخر المذهب و الملة سید داماد
در کتاب جذوات تصریح باین نموده است در مقام بیان حال و تحقیق متعلق در ابدان مثالیه
و اجساد برزخیه و اگر کسی صاحب فهم و ذکا حدیث بساط امیر المؤمنین ع مطالعه نماید میداند که
در آن حدیث در چند موضع جمله از آثار و خواص مقامات نورانیه ذکر شده است و حاصل کلام
اینست که چون نفوس و ارواح محمد و آل محمد ع نفوس قدسیه کلیه و ارواح قاهره باهره میباشند
پس تصرف مینمایند در ابدان مثالی که مادون ایشان در جمیع عوالم و قاطبه نشئات در حالتی
که آن ارواح کلیه و نفوس قاهره متعلقند بابدان مثالیه و اجساد برزخیه و این در جمله اخبار

لتسمیه

تسمیه و تعبیر با بدان ظلیه نورانیه شده است و چنانچه این نحو تصرفات ایشان قبل از آمدن ایشان
باین نشأه دنیویه یعنی قبل از تولد ایشان و ایضا بعد از وفات و شهادت ایشان شده است و هم
چنین در حالت حیوة ایشان نیز شده است و تحقیق این مطلب بنهج اجمال اینست که چون نفوس و
ارواح ما نفوس کامله و ارواح قاهره باهره نیستند از این جهت است در عالم برزخ هر نفسی تا
بر یکبدن مثالی و جسد برزخی متعلق نخواهد شد و بنظیر عالم برزخ نوم و خوابست در عالم نوم
روح امثال ما هابیک بدن متعلق است و لذت اکل و شرب و سیر و صفا و نحو ذلک با آن بدن
مثالی است و اما نفوس و ارواح محمد و آل محمد ص چون نفوس قدسیه کلیه و ارواح نورانیه قاهره
باهره هستند پس از اینجهت است که هر یک از ایشان دو هزار ابدان مثالیه و قوالب و اجساد
برزخیه متعلق میباشند و از اینجا معلوم شد سر مهمان شدن امیر المؤمنین ع در چهل موضع در
یکشب و سر گفتن هر یک از اصحاب رسول الله ص یعنی آن چهل نفر گفتند که امشب امیر المؤمنین ع در
خانهٔ من مهمان بود و در اینجا خوابید و از اینجا معلوم و منکشف شد سر حضور اصحاب الکساء
والخمسة النجباء در نزد محتضرین و از جنوب تا بشمال صد هزار محتضر و مشرف بموت باشند حضور
دارند حتی امراض مهلکه مثل فجاء و وبا و طاعون استجیر بالله تعم پس این حضور ایشان صلوات
الله و سلامه علیهم اجمعین بیک بدن خواه دنیوی باشد و خواه برزخی باشد ممکن نیست یقینا
وقطعا و احادیث در باب حضور ایشان در نزد محتضرین و مشرفین بموت بحد تواتر معنوی رسیده
مفید جزم و یقین است و ثقة الاسلام کلینی در کافی و شیخ الطایفه در تهذیب بابی منعقد
کرده اند برای حضور ایشان در نزد محتضرین و جمعی از علماء محققین بر این مطلب ملتفت شده اند
و علامه محمد تقی مجلسی در بحار تصریح باین کرده که حضور اصحاب الکساء والخمسة النجباء در نزد
محتضرین با ابدان مثالیه و اجساد قالبیه برزخیه و برای هر یکی از ایشان ابدان و غیرها مثالیه
و اجساد کثیره برزخیه است و نیز مخفی نماند که بعض از آثار و خواص مقامات نورانیه برای
چند نفر از عترت جناب سید الشهداء نیز حاصل و ثابت شده است و اینها حضرت عباس و حضرت
علی اکبر و حضرت قاسم و صدیقهٔ صغری و صدیقهٔ صغری ام کلثوم است و لیکن این عترت خاصه را
نباید فهمید که اینهمه سیر برای ایشان بعد از شهادت ایشان و وفات ایشانست و چون اینها معلوم

شد

شما باید اشاره بیک لطیفهٔ دقیقه نمائیم تا اینکه ستر و حجاب از روی جمیع مطالب متعلقه مرتفع و برطرف شود و
آن اینست که اگر کسی سؤال کند و بگوید که ما اگر مسلم داریم و قبول نمائیم که جناب سید الشهداء
در روز عاشورا سیصد هزار یا صد هزار از اعدا بدست مبارک خود بجهنم فرستاد و جناب حضرت عباس ع
بیست و پنج هزار را باسفل فرستاد و همچنین کلام در عترت هاشمیه و سایر اصحاب و لکن
بعد از تسلیم و قبول اینها میگوئیم که لازم نمی آید از این مطلب که روز عاشورا باید بغایت طولانی
باشد و بمدت هفتاد و دو ساعت برسد زیرا که ممکن است که بگوئیم امام علیه السلام روح نور
اطهر کلی و نفس قاهره باهره اش تعلق با بدان کثیره مثالیه و اجساد و غیرها برزخیه گرفت باینمعنی
که مقاتلات و مجاهدات منحصر باین بدن اصلی و دنیوی نبود بلکه با این بدن و همچنین با ابدان
کثیره مثالیه و اجساد و غیره برزخیه مقاتله و مجاهده نمودند پس در جواب این شبهه و اشکال
میگوئیم که مقاتلات و مجاهدات جناب سید الشهداء ع نبود مگر ببدن اصلی و دنیوی که از بطن
طاهر مطهر صدیقهٔ عظمی و حجت کبری فاطمه زهرا ع متولد شده بود پس چنانچه زخمها و جراحتهای
نیزه و شمشیر و سنگ باین بدن اقدس اطهر انور میرسید بود و همچنین مقاتلات و مجاهدات
آنحضرت باین بدن بود پس و باین جسد بود پس و اعتقاد بغیر از این جایز نیست بلکه این مطلب از
ضروریات مذهب امامیه میتوان شمرد و اما تصرفات عترت هاشمیه و اصحاب سید الشهداء
در ابدان مثالیه و اجساد برزخیه در حال حیوة ایشان هیچ کس این ادعا را نکرده و نمیتوانند
بکنند پس معلوم و منکشف شد که چاره و علاج نیست مگر اینکه قائل بشویم و اعتقاد بکنیم با آنچه
گذشت یعنی که روز عاشورا در غایت طول بود و نزدیک مدت هفتاد و دو ساعت بود و اگر
این را کسی اعتقاد نکند لابد است باید انکار کند شجاعت جناب سید الشهداء را و همچنین شجاعت
های عترت هاشمیه و سایر اصحاب او و فتوحات خان بنی امیه باشد استجیر بالله ثم استجیر بالله از
امثال این نحو عقاید پس چون مطالب متقدمه معلوم شد باید مقدمه دیگر نیز ذکر کنیم قبل از
شروع در کیفیت جناب سید الشهداء پس در بیان این مقدمه میگوئیم بر اهل ایمان و ایقان
مخفی نماند که هر صاحب عقل و شعور و هر صاحب فهم و درک اگر خوب تامل و تدبر و تفکر کند در کیفیت
شهادت مظلوم چنانچه تفصیل او را بیان خواهم کرد خواهد دانست که آنچه در اخبار و آثار

متواتره

متواتره وارد شده است از درجات مثوبات زائرین قبر امام مظلوم و مراتب فضیلت گریه کنندگان
در مصائب آن امام مظلوم آنکه بطور حقیقت و واقعیت صادر شده است نه منهج اغراق و مبالغه
زیرا که هر چه از مثوبات و درجات بزوار و گریه کنندگان برسد بسبب سید الشهداء رسیده
است بلکه در حقیقت بجناب سید الشهداء رسیده است پس انکار و استبعاد نمی کنند انچیزی را که
در اخبار متواتره و آثار متکاثره رسیده است در باب زیارت و گریه مگر شخص غیر کامل و قلیل الیقین
پس مناسب دانستم ذکر خبر مفضل بن عمر را در اینجا و آن اینستکه مفضل روایت میکند از صادق
علیه السلام و او فرمود والله میبینم که ملئکه تزاحم نمودند بر مؤمنین زائرین در قبر سید الشهداء
یعنی افتاده اند در قبر شریف بر دوش مؤمنین و ایشان نمی بینند ملئکه را مفضل گفت عرض کردم که
ملئکه دیده میشوند برای مؤمنین و زائرین پس آنحضرت فرمود هیهات هیهات والله ملائکه زائرین را
میبینند یعنی بصورت بنی آدم حتی آنکه ملئکه دستهای خود شانرا بر روهای ایشان میکشند از باب
تبرک نمودن و بعد حضرت فرمود حقتعالی نازل میکند از بهشت وقت صبح و وقت عشا از طعام جنت
برای زوار و قرار میدهد که خدام ایشان در کربلا ملئکه باشند و هیچیک از زائرین حاجت
خودش را از حوائج دنیا و آخرت سؤال نمیکند از حقتعالی مگر آنکه حقتعالی حاجت او را بر آورده
میکند مفضل گفت عرض کردم والله این بسیار کرامت عظمی و موهبت کبری است که حقتعالی
بزوار سید الشهدا عطا فرموده است پس آنحضرت فرمود یا مفضل میخواهی که مرتبهٔ بلند و
درجهٔ اعظم بیان کنم مفضل عرض کرد بلی ای آقا و سید من پس آنحضرت فرمود میبینم ببصیرت
ملکوتیه و نور امامت که در قبر شریف جناب سید الشهدا سریر و تختی از نور گذاشته شده
و بالای آن سریر زده شده گنبد و قبه از یاقوت احمر مکلل بدر و جواهر و جناب سید الشهدا
ع نشسته است بالای سریر و دور اطراف آن زده شده نود هزار قبهٔ خضرا و مؤمنین و زائرین میآیند
در تحت قبه و آن امام مظلوم را زیارت مینمایند و بآن سلام میدهند پس از حقتعالی بایشان
خطاب میرسد و میفرماید ای اولیاء من و ای دوستان من بسیار بسیار در زوار آزرده شدید و
ذلیل شدید بسبب دشمنان آل محمد ص و بسبب قطاع الطریق و امثال اینها و بهمه صبر نمودید پس
امروز روزی است که سؤال بخواهید نمود حاجتها از حوائج دنیا و آخرت مگر او را بر آورده خواهم نمود

برای شما پس باز صادق ع فرمود اکل و شرب زوار از بهشت خواهد بود یعنی مادامی که در کربلا
هستند و ظاهر این آنستکه طعام و آب اینها از طعام و آب بهشت مخلوط خواهد شد مادامی که در کربلا
هستند و در بعضی از اخبار باین طور است که جناب سید الشهدا بگریه کنندگان و زوار خود توجه نموده
میفرماید که اگر درجات خود تان را بدانید فرح و سرور شما بیشتر از گریه و حزن شما خواهد شد درجات
شما مثل درجات ما اهل بیت است و در بعضی اخبار باینطور است که چون امیر المؤمنین ع نزد
جناب سید الشهداء ع بیاید پس امام مظلوم بامیر المؤمنین ع عرض میکند یا ابتاه برای زوار قبر
من استغفار کن و برای ایشان از حقتعالی درجات و مثوبات عظیمه طلب کن مخفی نماند که از خبر مفضل
بن عمر اشکال عظیم منحل شد و مطلب بزرگ معلوم شد و آن اینستکه آن گنبد و قبه که در تحت آن
دعوات زوار مستجاب میشود قبه ایست از نور از یاقوت احمر و مکلل بجواهر و در اطراف آن نود
هزار قبهٔ اخضر از نور و آن بعد شهادت آن امام مظلوم ع اینها بالای قبر شریف زده نشده بلکه
قبل از شهادت آن امام مظلوم ع همهٔ این قبه ها را خلاق عالمیان خلق نموده است پس این اشکال
عظیم بود در باب تحت قبه بحمد الله تعالی منحل شد و جناب میرزا حسن مرحوم شیخ الاسلام قزوین
این اشکال را از این خادم العلوم سؤال نموده بود و باینطور تقریر کرد که قبه و گنبد از زمان
نادر شاه زده شده است پس چه طور میشود که حقتعالی و حجج طاهرین او خبر داده اند که دعوات
زوار در تحت قبه مستجاب میشود پس اختصاص این بآن قبه که بعد از زده شدن قبه نادر شاه
باشد معنی ندارد و این سؤال معزی الیه مدتی یکسال و نیم گذشته بود که باین حدیث مفضل
بن عمر مطلع شدم و بامعزی الیه حقیقت حال را اظهار نمودم بسیار مسرور و فرحناک گشت و گفت
الحمد لله والشکر له اشکال منحل شد پس ازین حدیث مفضل بسیار بسیار مراتب و درجات زوار از آن
مستفاد شد و اگر اصدقا و احبای اهل ایمان و ایقان بخواهند مطلب را بنهج اوضح و ابین تقریر
کنم پس تامل و تدبر نمایند در انچه حالا بیان مینمایم و آن اینستکه چون سید المرسلین ع عقل
اوّل و نور انور و قلم اعلی و اعظم و اشرف مظاهر صفات و اسماء حقتعالی است پس بکاف و صیغهٔ وجه
داده و بالاتر آن صاحب مقام قاب قوسین او ادنی و متوج بتاج اعظم انور لولاک لولاک در مصائب
و کیفیت شهادت جگر گوشهٔ اش حضرت سید الشهدا اعظم و اکبر و افضل است در نزد حقتعالی از جمیع عبادات

وطاعاتش و از جملهٔ آن تبلیغ رسالت و دعوت خلق بسوی حق تعالی با آن زحمتهای وفیره و مشقت
های کثیره که متحمل شدند و صبر کردند و فرمودند ما اوذی نبی قط مثل ما اوذیت و اگر مجموع اینها
بیشمر و بی حساب بیان نماید بگوید اعظم و اکبر و افضل اعمال و عبادات و طاعات محمد و آله
المعصومین المظلومین اجمعین است که بسبب این موهبت عظمی و عطیهٔ کبری و مقام محمود با ایشان رسید
و مثل مقام محمود مقامی از مقامات امکانیه متحقق و موجود نخواهد شد و الحاصل یکی سبب مقام
محمود است حزن و غم و بکا و صیحه و آه و ناله محمد و آله المعصومین ع است در مصائب امام مظلوم ع و
کیفیت شهادت آن مظلوم پس درجات این بکاء و این آه و ناله ایشان فوق درجات صبر و شکیبائی
ایشان و همچنین فوق درجات رضای ایشان بقضا و قدر حق تعالی و همچنین فوق درجات تسلیم و تفویض
ایشان است پس این مطلب هر چند از مهمات است و امثال این مطالب جهانیه نورانیه ملکوتیه
نسبتاً مستبعد در انظار عوام کالانعام و همچنین در نزد امثال ایشان از عوام علما و فضلا
میخوانند و لکن در حقیقت غیر از تزویق و تزویر و جهل مرکب چیزی ندارند و خلاق عالمیان
جل جلاله خودش شاهد و عالم است که اعتقاد این خادم اسلام در باب زیارت قبر سید الشهداء ع
و در باب گریه و آه و ناله در مصائب و کیفیات شهادتش همین است که ذکر کردم و همهٔ اینها از ادله
قویمه و اصول محکمه استنباط کرده ام و براهین و ادله این مطلب عظیم مهم یعنی افضل عبادات
و طاعات و اعمال سید المرسلین و همچنین امیر المؤمنین ع و فاطمة الزهراء ع و همچنین سایر
چهارده معصومین ع بکاء و آه و ناله ایشان است در مصائب سید الشهداء ع و در کیفیت شهادت
آن و بعد از این سنگ و کلوخ بر افواه اصحاب جهل مرکب مجلس و مقال و قیل در ذکر
امور کثیرة الفوائد پس میگوئیم که مخفی نماند که در این مقام قصهٔ عجیبهٔ لطیفه هست و بیان
آنست که آن قصه را جناب سید اجل فخر العالم الربانی و الفقیه الصمدانی صاحب کتاب مستطاب
مفتاح الکرامه در دفعه رمضان شیخ اجل نوری ملکوتی از زهاد و اتقیاء اهل زمان خودش شیخ
اجلین اتفاق افتاده بود و حاصل این قصه اینست که چون جناب شیخ دید که جناب سید اجل
مستغرق بحر تفکر و تدبر است پرسید از سبب این تفکر و تدبر سید اجل جواب داد که غالباً
برای این طایفه از علما وساوس نفسانیه و خطورات و همسات قلبیه عارض میشود و نزدیک

میشود که این صاحب وسوسه هلاک شود و الان وسوسهٔ نفسانیه و همسات و خطورات قلبیه
من اینست که اخبار متضافرهٔ متکاثره که وارد شده است در باب زیارت جناب سید الشهداء علیه السلام که
و در باب گریه و زاری و آه و ناله در مصائب آن مظلوم وارد شده این نتیجه و این ثمره را میدهد که نسبت
سایر اعمال و طاعات و عبادات با این دو امر مثل نسبت قطره است با دریای محیط و ذره است
به شمس مضیئه بلکه مضامین جمله از احادیث و اخبار وارده در باب این دو امر حاصل اینها این
میشود که اگر شخصی در دنیا هزار سال بلکه صد هزار سال فرضاً عمر کند و از عباد الله المخلصین
باشد و جمیع این مدت عمر را صرف کند در عبادات و طاعات و حسنات و همه مقبول درگاه حق
باشد و بعد همهٔ مدت این عمر طویل یکدفعه زیارت قبر جناب سید الشهداء کند یا یکساعت در مصائب آن
مظلوم گریه و زاری و آه و ناله نماید پس هر یکی از این دو عمل افضل است در نزد حق تعالی
از جمیع طاعات و عبادات که در مدت این عمر از آن صادر شده باشد پس شیخ گفت یا جناب
شما در این باب تشکیک دارید و معتقد بر این نیستید جناب سید اجل گفت استغفر الله حاشا
ثم حاشا چه طور میشود که اعتقاد بر این نداشته باشم و حال آنکه اخبار و احادیث در این باب
در غایت تکاثر و نهایت تضافر بلکه از حد نقل در لحاظ افزون است و لکن خوض من در بحار
افکار برای فهمیدن جمله از اسباب و اسرار این مقام است شیخ گفت جمله از مطالب مشکله و از
مباحث مهمه منکشف و معلوم میشود بمکرر بضرب مثال که ایضاح مقال نماید پس من قصهٔ ذکر
میکنم از باب مثال بلکه بسبب آن بعضی اسرار این مطلع باشید بدانکه بعد بعضی از زمان سابق
و در دهور ماضیه سلطانی بود ذی جاه و صاحب بلدان کثیره و جیوش و عساکر وفیره و در باب
عیش و التذاذ شوق بسیار بشکار رفتن و صید بسیار نمودن داشت و در روزی از
ایام با لشکر بسیار از مقربان دار الخلافه خودش بیرون آمد بقصد اصطیاد و شکار چند روز
و در یک منزلی یا دو منزلی از دار الخلافه در مکان خوش آب و هوا و مراتع و چمنهای فرح افزا
امر نمود در خیام و چادرها را زدند و قرار عادتش بر این بود که وقت صبح با جمعی کثیر از
ملازمان و مقربان سوار میشدند و پی شکار میرفتند و بعد از قضاء حاجت بر میگردیدند
و از قضا وقت صبح روزی سوار شدند و از معسکر اندک فاصله نگذشته آهوئی پیدا شد و قصد

آن بود اسب تاخت و الحیوان دو بهر آن کذاشته مثل تیر میرفت گاه از کوه بکوه خودش
را میزد و گاه از دره بدره میدوید و حرص سلطان از رسیدن آن و شکار نمودن آن
ساعت بساعت زیاد میشد و از کثرت حرص و حدت و تنهائی خودش را فراموش نمود و از
حال خود و از حال اسب خود غفلت ورزید نمیدانست در چه حالت هستند و امر باینجا
بود تا آنکه آهو از نظر سلطان غایب شد و از شکار کردن آن مأیوس کشته ملتفت شد دید
نزدیک غروب آفتاب است و در احوال خود و اسب خود تأمل نمود دید هر دو نزدیک مقام
هلاک رسیده اند و حزن و غمش بسیار شد و بهر طرف که نظر مینمود تا انتها بادیه می
دید بلکه نه اثر پرنده و نه اثر چرنده بنظرش میرسید پس ظن قوی هلاکت رسانید و استغاثه
بجناب الهی مینمود و کریه و زاری مینمود ناکاه از دور کوخی از حشیش و نی بنظرش رسید پس
اسب تاخت خودش را بآنجا رسانید از اسب پیاده شد داخل آن کوخ شد دید در آنجا یک
نفر عجوزهٔ اعرابیه و یکنفر جوان اعرابی هستند جوان برخواست اسب سلطانرا بجای بست و
سلطان مثل مدهوش و مغمی علیه افتاده و هر وقتیکه فی الجمله بحال می آمد میدید بسیار کرسنه
است آنجوان بمادرش کفت برخیز بزرا بدوش و پاره نان جو و ارزن را در آن شیر بخیسان
تا آنکه پیش مهمان بکذاریم معلوم است که بسیار کرسنه است مادرش کفت بلکه این مهمان
بنفسهم غذا را نتواند بخورد ولکن آنچه را میبینم باید از مهمان مضایقه نکنیم برخیز همین بز
را ذبح کن تا او را در راه مهمان صرف کنیم هر چند از دنیا غیر این بز چیز دیکر نداریم
و معیشت و غذاء ما از شیر این بز است ولکن دور از شیمهٔ انسانیت و دور از انصاف و مروت
است که اینرا در راه مهمان صرف نکنیم و سلطان از شدت تعب و خستکی دراز کشید کاه در
خواب و کاه در بیداری بعض کلمات عجوزه و جوانرا میشنید و میفهمید و جوان امتثال امر
مادرش نموده بزرا کشت و از پوست او را مسلخ نمود پس آن عجوزه نصف کوشت او را در دیک
سفال مثل کوشت یخنی پخت و نصف دیکرش را در روی آتش انداخت مثل کباب نمود و همه را در
پیش سلطان کذاشت و چون سلطان بسیار کرسنه بود از هر دو قسم بقدر ثلث همه خورد و بعد
از آن باستراحت تمام آنشب را خوابید و اما عساکر و جنود و مقربان سلطان دیدند سلطان مراجعت

بسوی

بسوی خیام و معسکر ننمود اضطراب تمام و دهشت برای آنها حاصل شده و همه مستغرق دریای غموم
و احزان شدند و در همان شب سوارهای بسیار از همه اطراف پی جستجوی سلطان شدند و وقت عصر
فردا چند نفر از سوارها از بابت بخت و اتفاق خودشانرا بآنجا رسانیدند که سلطان در آنجا
بود و بعد از حمد و ثنای الهی تعظیم و تبجیل سلطانیرا بعمل آوردند و زبان بمدح و منقبت سلطان
کشودند سلطان برخواست سوار اسب شد و امر نمود بغلامان که دو نفر عجوزه و جوانرا نیز بردیف
سوار اسب خودشان نمایند پس آن عجوزه و آن جوانرا برداشتند و بردیفی سوار اسب نمودند پس
وقتی که سلطان با جماعت غلامان وارد معسکر شدند جمیع عساکر و جنود و مقربان سلطان
بسیار بسیار فرحناک و مسرور کشتند و شادمانیها کردند و چون سلطان بپای تخت خودش برکشت
و بعد از دو سه روز در سریر سلطنت خودش قرار کرفت و امر باحضار جمیع ارکان دولت
و اعضاء سلطنت و امراء و وزراء و اصحاب مناصب فرمود و چون حاضر شدند و وظایف تبجیل
و تعظیم سلطانی را بجای آوردند سلطان متوجه بسوی ارکان دولت و اعضاء سلطنت شده فرمود
چه شایسته است که در شان این عجوزهٔ اعرابیه و این جوان اعرابی بعمل بیاوریم پس چند نفر از
خواص مقرب سلطان زبان ثنا و دعا کشودند و هر یک از ایشان نظر بهمت و مروت خودش
در تعیین عطیه و انعام سلطانی چیزی عرض نمود تا آنکه همت و مروتش از همه بیشتر و بلندتر بود
باین نهج عرض نمود که سزاوار است که این جوان اعرابی با اینکه شهنشاه اعظم انعام بفرماید باین حکومت
بلدی از بلاد عظیمه و این حکومت بنهج توارث در ذریهٔ این جوان اعرابی نسلاً بعد نسل بماند چون
سلطان تا مروت عرایض این چند نفر از ارکان دولتش شنید بغضب در آمد و فرمود وای بر شما
باد آیا این همتشان و ای پس فطرتان دل مرا بجوش آورده اید و کلمات شما باعث حزن و غم شد
دیکر آنکه همت و مروت مرا بسیار کم و پست تر شمردید و اکر تمامهٔ ممالک محروسه و تاج
تخت و سلطنت خودم را باینها بدهم از وقت همت و مروت من مساوی و برابر همت و مروت اینها
نخواهد شد زیرا که اینها جمیع اساس معیشت و کذران خودشانرا یعنی بز شیرده را در راه من صرف
نمودند پس مساوات و برابری در همت و مروت نخواهد شد مکر اینکه سلطنت را تفویض و تسلیم
این جوان نمایم پس آن سلطان عادل و عالی همت دختری داشت که نسلش منحصر بان بود و او را

تزویج

تزویج آن جوان اعرابی بود و الحاح او را ولیعهد خود قرار داده تا آنکه سلطنت بعد از وفات
سلطان باو منتقل شود و چون جناب شیخ حسین مرحوم این قصه را برای سید اجل سید جواد
ذکر نمود گفت سیدنا و مولینا اگر در این قصه خوب تامل و تدبر نماید اشکال که از ذهنت
و خطورات قلبیه حاصل شده است زائل خواهد شد انشاء الله بعد از آن شروع نمود بانطباق
میان مثال و ممثل و گفت آیا جناب سید الشهداء باو همچه کرد در راه حق تعالی بذل جان و عترت و
اصحاب و اهل و عیال و طفل شیرخواره نمود و همچنین جمیع آنچه که متعلق بآن مظلوم بود با آن
تفاصیل و کیفیاتی که در شهادت عترت هاشمیه و بآن تفاصیل و کیفیاتی که در اسیری حرم رسول
الله ص در اخبار و احادیث و آثار و سیر و تواریخ وارد شده است آیا ما فوق این تصور میکنید که این
طور خدمت در راه حق تعالی معقول و متصور میشود یا نه و آیا جمیع انبیاء و اوصیا و صدیقین و شهداء
از خلقت آدم تا انقراض عالم مصائب و ابتلاهای ایشان جمع شود و نسبت داده شود بمصائب و
ابتلاهای جناب سید الشهداء پس این نسبت مثل نسبت قطره خواهد شد بدریای محیط و نسبت
ذره خواهد شد بآفتاب پس در این مقام تامل تام و تدبر خوب باعث میشود بفهمید مناسبات
قصه سلطان عادل و با مروت و میان مطلب ما را که مجازاة و مکافاة ملک بنده خود را باید بنده
دیگرش یعنی سلطان منصف با مروت و آن جوان اعرابی بآن همچه نباشد که ذکر شده پس مجازات
حق تعالی که اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین است و مقدار آن غیر متناهی است در باب زوار قبر
سید الشهداء و گریه و زاری کنندگان در مصائب و کیفیت شهادت آن مظلوم باید بآن همچه باشد
که در اخبار و آثار وارد شده است زیرا که تعظیم و تبجیل جناب سید الشهداء است باز جناب
شیخ مرحوم اعاده کلام نمود گفت سیدنا و مولینا جناب سید جواد آیا تنبه کردی که حق تعالی که جناب
سید الشهداء کرد و آن نحو خدمت که در راه حق تعالی از آن مظلوم صادر شد آیا ما فوق آن معقول
و متصور میشود یا نه پس جناب سید مرحوم گفت حاشا ثم حاشا والله و بالله ما فوق آن معقول و
متصور نمیشود جناب شیخ گفت حاصل مطلب من و نتیجه کلام من این است که اگر محال و ممتنع نبود که
حق تعالی مرتبه ربوبیت و الوهیت خود را عطا نماید و تفویض بجناب سید الشهداء نماید
میبایست در مقام مجازات همچنین نماید پس جناب سید جواد مرحوم بعد از شنیدن این کلمات

بسجده

بسجده شکر رفت و از سجده برخواست گفت یا شیخ و مرشد من زایل شد بلکه بالجمله از اسرار
نیز مطلع شدم **مجلس سیم** در ذکر قصه عجیبه و ذکر آن نیز من باب المقدمه است نیز
میگویم مخفی نماند که مصنف این کتاب خادم العلوم آقای دربندی میگوید که قصه که میان من و
دفتردار دولت عثمانیه که در زمان سردار اکرم عمر پاشا بود واقع شد این است در زمان والی
شدن سردار اکرم عمر پاشا در عراق عرب اعجب و اطرف همه قصه‌ها است و بیان آن این است که چون عمر
پاشا والی بغداد و عربستان شد ظلم و تعدی از حد گذشت و بزوار قبور منوره و ضرایح مقدسه
علی اصحابها الآلاف الآلاف الثناء و التحیة بسیار بسیار تعدی و بیحیائی مینمودند و یعقوب افندی در آن
زمان حاکم هندیه بود و آن فی حد ذاته بسیار آدم با آداب و اخلاق است بلکه در باطن از طایفه
محقه امامیه است پس آن معزی الیه بکربلا آمد و گفت عمر پاشا در هندیه است و میخواهد فرات
را سد نماید و اگر زحمت بکشید بهندیه بیائید ممکن است که عمر پاشا حرف تو را بشنود بلکه این نحو
ظلم و تعدی از زوار و سایر مسلمین برداشته شود پس بآن گفتم میایم و لکن بارهٔ عوائق و موانع
رو داد و چند روز تاخیر افتاد پس وقتی که بهندیه رفتم عمر پاشا به بغداد رفته بود یعقوب افندی
گفت زحمت کشیدید آمدید و لکن عمر پاشا دو سه روز است رفته است و گفت نایب پاشا و قایم مقام
در جمیع مهمات دفتردار افندی است و آن در فلان قبیله است فردا خواهد آمد پس وقتی که دفتردار
آمد ملاقات شد و بعد از تعارفات گفتم چون خواستم ذکر را بیایم در فکر بعض
هدایا و تحف افتادم که برای شما آورده باشم که اعود و انفع و اشرف و اعظم جمیع هدایا و تحف
است دفتردار گفت چه هدیه و چه تحفه است این هدیه و تحفه جلیل القدر و عظیم الشان گفتم
جزو قلیل از بحار و قوامیس مناقب و فضائل آل محمد ص خصوصا از مناقب و فضائل امیر المؤمنین ع
و سید الموحدین و بعد گفتم اصح و اشرف کتب در نزد شما یعنی طائفه اهل سنت و جماعت چه کتاب
است گفت جامع صحیح امام بخاری گفتم هم چنین است و شروع کردم ببیان حال امام بخاری
از نسب و حسب و ولادت و وفاتش و بیان حال و کیفیات اشتغالش بتحصیل علوم و فارغ شدن
از تحصیل جمله از علوم در سن ده سالگی و بعد کیفیت سفرش بمکه و مدینه و سایر بلدان
حجاز و یمن و جمله از بلدان مغاربه و شامات و غیر اینها برای اخذ احادیث و اخبار از شیوخ و

محدثین

محدثین وضبط کردنش نزدیك هفتصد هزار حدیث وبیان مقدار آن احادیث واخباری که
در جامع صحیحش ذکر کرده است وبیان کیفیت تدریس در بغداد وغیر اینها از کیفیات متعلقه
باحوال امام بخاری چون دفتردار اینها را شنید مستغرق دریای تفکر وتعجب شد وبعد از آن از
جامع صحیح بخاری چند حدیث در مناقب وفضائل امیر المؤمنین علیه السلم گفتم پس در این مقام دفتر
دار با ادب از این نشست وخودش را بسیار منتظر ومتحیر شمرد وبعد گفتم دفتردار آن
چون جمله از فضایل ومناقب امیر المؤمنین ع را شنیدی حالا جمله از مناقب وفضائل ودرجات
ذوی القربی یعنی آنچه از رسول الله ص جناب سید الشهدا ع شنو پس دفتردار گفت بسم الله بیان کن
گفتم بیان این مطلب موقوفست بر ذکر چند مقدمه پس مقدمهٔ اولی اینستکه چون در روز
خندق امیر المؤمنین ع بمبارزت عمرو بن عبدود قدم گذاشت رسول الله ص فرمود برز الاسلام
کله الی الکفر کله وچون امیر المؤمنین ع عمرو را کشت رسول الله ص فرمود ضربة علی یوم الخندق
افضل من عبادة الثقلین پس گفتم آیا در صحیح بودن این حدیث کسی توقف نموده است از اهل
سنت وجماعت گفت نه بلکه صدور اینکلام از رسول الله بمرتبهٔ قطع ویقین است واین متفق
علیه است در نزد همهٔ علما گفتم این حدیث در عمومش باقی است یا نه گفت بلی در عمومش باقی است
زیرا که مخصص نیامده است گفتم مقتضای عمومش اینستکه در تحت عبادت ثقلین عبادات جمیع
انبیا ومرسلین واوصیا نیز داخل شود چنانچه عبادات غیر اینها داخل است وآنچه داخل عموم این
نیست عبادات جناب سید المرسلین ص است وعدم دخول اینهم بدلیل عقل است وهم بدلیل نقل
بلکه ثبوت این درجه واین مرتبه برای ضربت امیر المؤمنین ع در روز خندق بسبب آن بود که این خدمت
بالنسبه برسول الله وهم چنین بالنسبه بدین بعث غراء ان بلی جماعتی از علما اهل سنت در متن
حدیث تغییر وتبدیل داده اند ودر کتب خودشان باینطور ضبط وثبت نموده اند که رسول الله ص
فرمود ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة امتی الی یوم القیمة ومقصود ایشان از این تغییر
وتبدیل اینستکه نمیخواهند اقرار کنند باینکه یک ضربت امیر المؤمنین ع در روز خندق افضل
از عبادت جمیع طوایف جن واز عبادات جمیع طوایف انس از خلقت آدم تا انقراض عالم خواه
عبادات انس عبادات انبیا واوصیا باشد وخواه عبادت غیر اینها باشد گفتم این غلط است

وصحیح همانستکه اول ذکر شد یعنی ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین وبعد
گفتم مقدمهٔ دویمی که هر چه سید المرسلین در هر مقام از مقامات فرموده است صدق وصحیح
ومطابق واقع است وبعد گفتم دفتردار افندی آیا بر آنجناب کذب واغراق که مطابق واقع
نباشد تجویز مینمائید گفت حاشا ثم حاشا کلا ثم کلا هر چه آنبزرگوار فرموده است صدق و
راست ومطابق واقع است زیرا که حقتعالی در شان آنبزرگوار فرموده است وما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی وبعد گفتم مقدمهٔ سیمی اینستکه آیا یك حج سید المرسلین ص افضل
است یا یك ضربت امیر المؤمنین علیه السلام در روز خندق چنانچه از تقریر مقدمهٔ معلوم
شد گفتم چون این مقدمات ممهد شد بدانکه یکروز جناب سید المرسلین ص در نوبت عایشه
در منزل آن بود وسید الشهدا ع در آنوقت طفل بود اهسته اهسته راه میرفت رسول
الله ص او را باغوش گرفته بصدر مبارکش چسبانید وبسیار میبوسید وبسیار میبوئید
عایشه عرض کرد وگفت یا رسول الله ص بابی انت وامی ما اعجبك هذا الغلام پس انحضرت
فرمود یا عایشه آیا تو میدانی این پارهٔ قلب من وجگر گوشهٔ من وریحانهٔ من است پس انحضرت شروع
کرد بگریه وزاری نمودن وگریه وزاری شدید نمود پس عایشه گفت بابی انت وامی یا رسول الله
این چه وقت گریه وزاری نمودنست والان شما باین پارهٔ قلب وجگر گوشهٔ خودتان مسرور بودید
وفرحناك پس انحضرت آه کشیدند وفرمود یا عایشه متذکر شدم کیفیت شهادت این مظلوم را و
این مواضع از بدن شریفش میبوسیدم ومیبوئیدم جاهای شمشیرها ونیزه ها وتیرهای بنی
امیه است پس عایشه گفت آیا این حسین را میکشند پس انحضرت فرمود بلی یا عایشه او را ظالمهٔ
از امت من میکشند در حالتی که تشنه لب وشکم گرسنه باشد وحقتعالی شفاعت مرا باینها نصیب نه
خواهد نمود پس بعد از آن فرمود یا عایشه طوبی لمن زاره بعد شهادته عایشه عرض
کرد ما لمن زاره بعد شهادته یعنی حقتعالی بزیارت کننده اش چه اجر وچه ثواب میدهد پس
انحضرت فرمود حجة من حججی یعنی حقتعالی اجر وثواب یکحج مرا بان زیارت کنندهٔ قبر حسین ع میدهد
پس عایشه اینرا شنید بسیار تعجب کرد نظر باینکه عایشه میدانست که یکحج رسول الله ص افضل
است از جمیع عبادات وطاعات جمیع طوایف جن وجمیع طوایف انس از خلقت آدم ع تا انقراض عالم

پس عایشه در مقام تعجب و استبعاد گفت حجة من حججك آیا ثواب یک حج تو برابر قبر حسین ع میدهد
حفصه پس آنحضرت فرمود بلی حجتین من حججی یعنی ثواب و اجر دو حج مرا بان میدهند پس عایشه در مقام
انکار و استبعاد گفت حجتین من حججك پس آنحضرت فرمود بلی اربع حجج من حججی و همین منوال عایشه در تعجب
و استبعاد مینمود و رسول الله در کلام ضعف سابق یعنی دو برابر سابق را ذکر مینمود تا اینکه رسید کلام
رسول الله ص باینکه فرمود تسعین حجة من حججی باز عایشه تکرار عرض کرد و گفت تسعین
حجة من حججك پس آنحضرت فرمود بلی و تسعین حجة من حججی مع اعمارها یعنی ثواب نود حج من با ثواب نود
عمره من بان میدهند پس انوقت عایشه ساکت شد و چون کلام من در ذکر این حدیث باینجا رسید
دفتردار گفت مولای من افتنی من برای من الان یک اشکال عظیم مشتهر عارض شد و واجب است
که این اشکال و این شبهه را زایل بکنید و حاصل این اشکال اینستکه در مقدمه دویم ذکر شد
که بر رسول الله کذب و اغراق و گفتن انچه مطابق واقع نیست جایز نیست در نزد همه علما اسلام
پس در همین حدیث رسول الله اول فرمود حجة من حججی پس چه طور میشود که بسبب تعجب و استبعاد عایشه رسول
الله ص اضراب نمود بفرماید بل حجتین من حججی پس اگر زیارت قبر سید الشهدا مستحق و سزاوار ثواب
و اجر یک حج رسول الله ص بود بسبب استبعاد و استنکار عایشه مستحق و سزاوار ثواب دو حج رسول
الله نخواهد شد و همچنین تا باخر کلام مبارکش و از همه مشکلتر کثرت اضرابات است یعنی از یک
گرفته تا نود چه قدر اضراب بلفظ بل واقع شده است پس گفتم دفتردار افندی خوب ملتفت شدید
و خوب دقت نموده اید ولکن بحول الله و قوته نعم جواب شافی وافی حاضر است و حاصلش اینست که
رسول الله ص در این حدیث شریف اشاره فرمودند بتفاوت و تفاضل درجات زائرین پس همه
در یک درجه و در یک مقام نیستند و این تفاوت درجات و تفاضل در مثوبات بچند چیز میشود بحسب
کثرت زحمت و مشقت در راه و قلت مشقت و زحمت و بحسب بعد مکان زائر و قرب مکانش و بحسب
استحکام و اتقان معرفت و قلت معرفت و بحسب شدت اخلاص و خلوص و فقدان یا نحو ان خلوص و
نظایر و امثال اینها از جهات و اعتبارات پس ان زیارت کننده که بسیار بسیار رو سیاه باشد در مشقت
و زحمت و اتقان معرفت و اخلاص و نحو ذلک کم حظ و قلیل السهم باشد پس ثواب زیارت او یک
حج رسول الله ص است و انشخصیکه در همه اینها یعنی در معرفت و اخلاص و مشقت و طول سفر و نحو

ذلك بالاتر از همه باشد ثواب زیارت او نود حج و نود عمره رسول الله ص است و سایر مراتب یعنی
از دو حج گرفته تا چهل و پنج حج برای ان اشخاص است که بالاتر از اول و پایین تر از اخر باشد
یا بمعنی ان شخصی که در رتبه بالاتر از اول و پایین تر از اخر باشند یا بمعنی انشخصی که در رتبه
بالاتر از این شخص دویم است ان ثواب چهار حج دارد ان شخصی که در رتبه بالاتر از این شخص سیم
است ثواب هشت حج دارد و همچنین تا اخر مراتب و چون دفتردار اینها را شنید بسیار بسیار
خوشنود و فرحناک شد و گفت جزاك الله تعالی خیرا و بعد گفتم دفتردار افندی آیا معلوم شد که حاصل
و ثمره و نتیجه همه این مقدمات و همه این کلمات در نزد شخص منصف عاقل متدین چه چیز است گفت ضربت
علی در روز خندق افضل از عبادت ثقلین شده و یک حج رسول الله افضل از ضربت امیر المؤمنین ع در روز خندق
شد و اقل کثیرا از درجه زیارت کردن قبر سید الشهدا بمنزله درجه یک حج رسول الله ص و حاصل همه
اینها این میشود که اقل درجه قبر سید الشهدا افضل از درجه ضربت امیر المؤمنین ع در روز خندق میشود
گفتم همین طور میشود مطلب بعد از ملاحظه مقدمات مذکوره و بعد از تامل در این حدیث شریف
ولکن بتحقیق بدانکه چون ضرورت دین و همچنین اجماع از جمیع فرق مسلمین قائم شد بر این که
درجه ضربت امیر المؤمنین ع افضل است از جمیع درجات زیارت زوار یا بمعنی زیارت زوار نیز در
تحت عموم عبادت ثقلین داخل است پس بحکم ضرورت و اجماع درجه زیارت بلند درجه ضربت امیر
المؤمنین ع نخواهد رسید قطعا و یقینا پس لا محاله بعد از تامل در انچه ذکر شد معلوم میشود
که زیارت قبر جناب سید الشهدا در تالی درجه ضربت امیر المؤمنین ع واقع شده پس اگر شخص
منصف و نامروت انصاف بدهد و خوب تامل نماید میداند مطلب بسیار جلیل و بزرگ و بسیار
بسیار دقیق و عمیق است و چون کلام باینجا رسید شروع کرد دفتردار بگریه کردن و گریه شدید
میکرد و خودش را بر دستهای من انداخت و مکرر دستهایم را می بوسید و بچشمش میکشید و می
مالید و گریه میکرد و چون حال دفتردار را بان طور دیدم یکی فهمیدم مرد دانا و منصفی است عرض
را غنیمت شمردم و گفتم والله و بالله مواخذ خواهید شد و الله معاقب خواهید شد دیدم
رنگش متغیر شده و مضطرب شد گفت چرا چرا تقصیر دارم گفتم بدرجات و مقامات زوار قبر سید
الشهدا انصاف داده اذعان و اعتراف نمودید و هم از زوار بعد از داخل شدن بخاک شما یعنی

دولت روم هزار هزار بلاها بر سر ایشان میآورند و قطع نظر از آن باجها و خراجهای بدعتی
که از ایشان میگیرند وقتی که قطاع طریق در جمله کثیره از اوقات بر سر ایشان میریزند و بعضی را می
کشند و بعضی را زخمدار و مجروح مینمایند و مال و اسباب ایشان را میگیرند وقتی که قطاع
الطریق اگر عرض حال بحکام و مستحفظین قری و قلاع در آن طرف نمایند فحش و ناسزا میشنوند
بعوض اینکه میبایست رد مال ایشان نمایند و لا اقل تسلی و دلداری دهند اگر بتفنگ ابرسند
ایشان را منع میکنند که بقلعه یا دار الاماره و الوزاره بروند و بوزیر بغداد عرض نمایند و اگر
احیانا بوزیر دست ایشان برسد و عرض حال کنند کار دنیاوی ایشان علاج پذیر نخواهد شد
پس وقتی که در فردا اینها را ببینند بسیار بسیار ترس شده گفت انقم تعم بعد از این هیچ چیز
نخواهد شد و هم چنین قاعده نخواهد گذاشت که ذره از سبب ضرر بزوار جناب سید الشهداء ع نه
خواهد رسید ابدا از اهل ایمان و محبان آل الله و اهلبیت رسول الله در فردا و از
غرور منصبی و با آن تعصب مذهبی وقتیکه کلمات حق و مطالب صدق را بادله و براهین شنید
انصاف داد و بمقام محبت اهلبیت رسول الله ص در آمد گریه شدید کرد در وقت شنیدن
مراتب و مقامات و درجات جناب سید الشهدا ع و اما جمله اهل ایران که اسم خودشان را
شیعه میبامند که اگر امثال و نظایر اینها بشنوند بصد راه استبعاد و استنکار مینمایند
و اشکوا بثی و حزنی الی الله ان الله بصیر بالعباد و مخفی نماند که هر چند از مطلب این مجلس یعنی
ذکر و بیان کیفیت شهادت جناب سید الشهداء ع دور افتادیم بسبب ذکر کردن اینمقدمات
مذکوره و لکن عذر من دو چیز است یکی آنکه میخواهم که اهل ایمان و معرفت با بصیرت تامه باشند
زیرا که اینمقدمات بسیار فواید و نکات داشت و چون در جلد اول در مجلس زیارت جناب سید
الشهداء و در مجلس بکاء بر آنحضرت اینها ذکر نکرده بودم خواستم در اینجا ذکر نمایم و از یک وجه
مناسب این بود در این مجالس ذکر شود و لکن از وجه دیگر انسب و اولی این بود که در اینجا ذکر
نمایم و عذر دیگر اینکه و الله و بالله از خودم حالتی استنباط میکنم یعنی گویا طاقت
قدرم نداشتم بنوشتن کیفیت شهادت مظلوم نینوا اه اه یا ابا عبد الله مجلس و فصل
چهارم در بیان عدد کفار فجار و اشرار که ایشان را سید الشهدا ع کشت و بجهنم

فرستاد پس مخفی نماند که اقوال اهل سیر و تواریخ و علما در روایات و آثار و اخبار و کلمات
مصنفین کتب مقاتل و مراثی خواه بنظم بوده باشد و خواه بنثر در بیان این بنهج واحد ذکر
نشده بلکه باطوار مختلفه و متشتته ذکر کرده اند پس آنچه متفق علیه جمیع اهل سنت و اهل
شیعه است با بعضی که کمتر از آن عدد کسان قاتل شده هزار و نهصد و پنجاه نفر است غیر از مجروحین
و قول بالوف یعنی چند هزار در کلمات جمعی هم بطور نظم و هم بطور نثر واقع شده است
و از بعض فقرات جمله از زیارات هم چنین مستفاد میشود که سید الشهداء اکثر عسکر و
لشکر را کشته بود و در بعضی از مقاتل حضرت سید الشهداء ع ده هزار نفر را کشته بلکه
این ده هزار در یک حمله آن بود و بعضی در یک حمله گفته است و بعضی ذکر کرده است که حضرت
پنجاه هزار را بدرک اسفل فرستاد بلکه بعضی این پنجاه هزار را در یک حمله گفته است و منقول
برای من نقل جمعی از معتبرین و عدول از کتاب محدث کامل فاضل و حاذق در عصر خودش ابن
عصفور بحرانی که عدد لشکر نزدیک پانصد هزار بود و آنچه بعضی از ثقات از ابن بطوطه تعبیر کرده
که همه عدد لشکر کفار رجحها صد شصت هزار بود و آنچه امام ع کشت عددش سیصد سی هزار
بود و بیست و پنج هزار را از آن لشکر کفار حضرت عباس کشت و سایر اصحاب و عترت هاشمیه
بیست پنج هزار کشتند پس عدد همه مقتولین سیصد هشتاد هزار میشود و باقی میماند از
آن کفار مکر هشتاد هزار و شیخ عبد الحسین اعثم نجفی که از تلامذه شیخ افقه شیخ جعفر مرحوم
نجفی و سید اجل سید جواد مرحوم عاملی میباشد در کیفیت ذلک تعییر ذکر کرده است که نقل
شده عدد لشکر ابن سعد لعنه الله تع پانصد هزار است و امام ع سیصد هزار یعنی سیصد
را بجهنم فرستاد و لکن این شیخ جلیل متعرض ذکر عدد کشتهای که اصحاب امام ع و عترت
هاشمیه کشته بودند نشده است و بعضی از ثقات و عدول ذکر کرده است از کتاب مدینة
العلم که از جمله تصانیف سید محدث اجل سید نعمة الله جزائری است و انسلسله سنده ارتفاع منقطع
است بعید الاطلاع است که مضمون متن روایت اینست که وقتی ابن سعد لعنه الله تع خواست که قشون
شوم خود را کوفه با سرهای منوره مطهره شهدا و با اسرای حرم رسول الله ص آن وقت حکم رسید از
ابن زیاد ملعون باین ملعون که کشتهای لشکر را دفن کن و آل محمد ص و اصحاب حسین ع را دفن مکن

وبعد از دفن کشتهای لشکر متوجه شو بسوی کوفه پس ابن سعد ملعون با نکافر جواب فرستاد که
بدفن کشتهای لشکر قدرت نداریم زیرا که عدد آنها صد و پنجاه هزار است پس ابن زیاد نوشت آنملعون را که
نعشها لشکر را دفن کن و باقیرا طرح کن و بینداز و خود متوجه کوفه شو با رؤس مطهره شهدا
و اسراء آل محمد ص و این روایت چنانچه معلوم شد بیان نشده است در آنکه از آن صد و پنجاه هزار چه قدر
امام علیه السلام کشته بود و چه قدر را اصحاب و عترت هاشمیه کشته بودند و آنچه در نسخه منسوب
بشیخ شهاب الدین العاملی ذکر شده است بیانش باین نهج است که امام ع خلقی بسیار از لشکر کفار
کشت و بعد از آنکه بامام مظلوم نزدیک هشتاد جراحت از زخم شمشیر و نیزه و تیر رسید باز حیات
هزار و هشتصد پیاده را بجهنم فرستاده و درین نسخه بعد از ذکر کلام طویل باز ذکر شده است که
امام ع در چند حمله نزدیک ببیست و چهار هزار سوار بدرک اسفل فرستاد و غازیان امام زخم
بسیار رسید و باز در چند حمله مقاتله و مجاهده نمودند و در این حمله نزدیک ببیست هزار سوار
کشته شد و بعد از آن حضرت سید الشهداء ع قصد خیمها اهل حرم نمود و قبل از رسیدن بخیمه
ملکی از ملائکه رسید و عرض کرد السلام علیک یا ابا عبد الله و آنحضرت رد جواب نمود آنملک
عرض کرد که از جمیع سموات گذشتم و همه را مستغرق ظلمانی دیدم و همه اهل آسمانها بمصائب تو
گریه میکردند و حقتعالی مرا مامور کرد که اطاعت امر تو بکنم اگر میخواهی ملئکه نازل بشوند تا
آنکه دنیا را پر کنند و اگر امر کنی در یکطرفة العین دنیا و آنچه در اوست خراب کنند همه با امر
تو اطاعت خواهند کرد و اگر میخواهی بجد بزرگوار و مادر و برادر خود لاحق شوی امر فرما بایشان
لاحق خواهی شد پس امام ع فرمود که میخواهم بایشان لاحق شوم مخفی نماند که جمیع تقادیر
مذکوره خواه آن تقادیر و اختلافات در عدد همه لشکر باشد و خواه در عدد آن جماعتی که امام
علیه السلام آنها را کشته است باید در اینمقام ملاحظه نمود یک نکته لطیفه دقیقه را و بعضی
از آن اشاره نموده است پس عالم ربانی و فاضل صمدانی صاحب کتاب مجلی الفاضل ابن ابی جمهور الاحسائی
میگوید معتقد است که جناب سید الشهداء ع در روز عاشورا بعضی کشت و جمیع اعدا را در همان
وقت نمیکشت بلوجود اینکه متمکن بود از قتل اینها بسبب مرض بهمه با امام ع در آن مکان و موقف بر
کسی بسبب بودن اینها از امام پرسید پس امام فرمود جماعتی که نمیکشتم میدیدم در اصلاب اینها نطفها

را که آنها اهل ایمان خواهند شد پس مقصودم اینست پدران اینقسم ذریه و نطفها بمانند
تا اینکه از اصلاب آنها بوجود بیایند و آن جماعتی که آنها را کشتم و فرار میکشتم در اصلاب آنها
اهل ایمان نمیدیدم اینمضمون کلام صاحب مجلی است و بعضی از فضلا اصدقاء و ثقات ذکر نموده
برای این احقر که در بعض کتب معتبره دیده بود که سید سجاد ع فرمود من دیدم یک کافر را که
نیزه به پهلوی پدرم زد و پدرم او را نکشت و بعد از انتقال امامت بمن معلوم شد که در صلب این
کافر شخصی بود که از دوستان ما اهلبیت بود و مخفی نماند که همه اینها موید و مستند میشود بآنچه
بعض فضلاء معاصرین از علماء بحرین در کتاب منهاج السالکین ذکر کرده است مضمونش اینکه
نقل و روایت شده است که جناب سید الشهداء ع در روز عاشورا نظر میکرد بواسطه علم لدنی و نور که
نزد امام ع میشود باصلاب اعداء و کفار پس هر کسی که امام ع در صلب آن نطفه مؤمن را میدید
او را نمیکشت پس همه جماعتی که امام ع آنها را بقتل میرسانید بسبب این سر مذکور آنها جمع شدند
و امام ع شهید کردند پس اگر این سر نبود امام ع همه لشکر را که بهر مقدار بودند در نفس الامر
بقتل میرسانید و همه را فانی میکرد و احدی از آنها زنده باقی نمیماند و بر این سر تاویل شده
است قول حقتعالی لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا و بعضی ذکر کرده است که امام
زین العابدین ع عرض کرد بسید الشهداء در وقت رجوعش بخیمها بعد از چند حمله او از مقاتلات
و مجاهدات ای پدر و ای پسر رسول الله ص من مکرر دیدم که یکنفر از کفار اعدا میکشتی و ده
نفر را نمیکشتی پس این چه معنی دارد و چه سر دارد پس امام ع فرمود سر این برای تو منکشف و
معلوم میشود در وقت عصر پس مقصود امام از انکشاف سر و حقیقت حال برای سید الساجدین ع
در وقت عصر اینست که وقت عصر بعد از شهادت امام مظلوم ع موعود بود منتقل میشود بسید
الساجدین ع زیرا که آن از مواریث امامت و خلافت و اخوان اشیاء است که از امام سابق به
امام لاحق میرسد پس بعد از انتقال این موعود بود هر چه امام سابق میدید بسبب این علم در امام
لاحق نیز او را خواهد دید پس وقت عصر عاشورا معلوم و منکشف شد برای سید الساجدین ع
سر اینکه جناب سید الشهداء جماعتی را از لشکر کفار بقتل رسانید و آنها را زنده باقی گذاشت
و دیگر مخفی نماند که مفاد این روایت مذکوره و همچنین روایات کثیره اینست که در وقت عصر انتقال

روح اقدس انور امام سابق بعالم قدس و صوامع تقدیس و بعبارت دیگر بنشاة برزخیه
متساوی خواهد شد علوم امام لاحق با علوم امام سابق مجلس و مقام پنجم در بیان جمله
از خواص خلفاء الله تع یعنی اصحاب ولایت مطلقه و خلافت کلیه و اشاره بشجاعت خلیفة الله تعالی
جناب سید الشهداء ع و ایضاً در بیان جمله از امور مهمه و مطالب عزیزه و دقیقه لطیفه پس ابتدا
بکلام موزه نتایج و حاصل انچه مذکور شد بقول الله تع و فوق بیان مینمائیم پس بدانید ای مؤمنین
محبین که قلوب ایشان منور بانوار ملکوتیه و معارف حقانیه و محبت آل الله و اهل بیت رسول
الله است در شنیدن امثال انچه مذکور شد در قوت و شجاعت حسینیه انکار و استبعاد ندارند
زیرا که میدانند بقطع و یقین که چنانچه هر یک از چهارده معصوم افضل من جمیع الوجوه و بجمیع
معانی افضلیت هستند از جمیع انبیا و اوصیا و جمیع ملائکه و عرش و کرسی و حجب نورانیه و
سرادقات جبروتیه و بعبارت دیگر هر یکی از چهارده معصوم یک کفه عدل میزان ملکوتیه
گذارده شود و همه انها یکه اشاره شد بکفه دیگر گذارده شود کفه اول بر کفه دویم رجحان خواهد
شد و هم چنین میدانند که قوت و شجاعت جناب سید الشهداء ع از انبیاء رجحانی که با نها اشاره شد
در مقاتل اقوال و روایات متضمنه اینمطلب که امام ع اینقدر را بقتل رسانید در بیان بسیار
ما لا تراسند پس در وقت شنیدن اقوال مختلفه اصحاب مقاتل و روایات انکار نخواهند کرد و استبعاد
نخواهند نمود بلکه نخواهند گفت البته در وسع قوة و شجاعت نفس و بدن سید الشهداء است
که امید و اکثر از سیصد هزار یا چهار صد هزار یا پانصد هزار را بکشد زیرا که قوت بشریت و
شجاعت انسانیت حسینیه مجمع البحرین شجاعت محمدیه مصطفویه و علویه مرتضویه و مظهر و مکشف
شجاعت جمیع انبیا و اوصیا و صدیقین بلکه جامع مجامع جمیع شجاعتهای دلیران و شجعان و مجمع جوامع
قوت فاطمیه اهل قوت است پس اگر سوال کند کسی و گوید که استبعاد مستبعدین و انکار منکرین
که میگویند که ممکن نیست امام ع چهار صد هزار یا سیصد هزار یا صد هزار یا پنجاه هزار بلکه
سی هزار بلکه ده هزار و در روز عاشورا کشته باشد از اینجهت است که اشاره بران میکنم یعنی
گویند که مقاتلات و مجاهدات امام ع بعد از ظهر روز عاشورا است پس چه طور میشود در
چند ساعت قلیله اینقدر جماعت کثیره را امام ع بقتل رساند و این انکار و استبعاد قوی تر

میشود

میشود در وقتی که ملاحظه کنیم مقاتلات و مجاهدات جمعی از اصحاب را بعد از ظهر و اقوی و اکد
میشود وقتیکه ملاحظه نمائیم که مقاتلات و مجاهدات جمیع عترت هاشمیه را که از بعد ظهر
شده است و اشد و ابلغ و اکد و اقوی خواهد شد اگر بر اینها اضافه نمائیم نصایح و مواعظ
حضرت را برای قوم کفار در مقام اتمام حجت و اکمال دلالت و هم چنین اشعار و رجزهای
بسیار از انحضرت ع در میدان قتال و هم چنین ملاحظه نمائیم وداع کردن انحضرت اهل حرم
واحدا بعد واحد پس باین نحو چه طور میشود که همه این امور و وقایع بعد از ظهر عاشورا
واقع شود و با وجود این حضرت امام ع سیصد هزار یا صد هزار یا پنجاه هزار را بقتل برساند
از کفار اشرار پس ما در جواب این سوال میگوئیم پس اگر بنا بر این باشد که روز عاشورا
مثل سایر ایام نظیر سایر روزها بوده است اشکال باقی است استبعاد و انکار دفع نخواهد شد
ابدا و اصلا اگر چه بنا بقول مسعودی صاحب کتاب مروج الذهب بگذاریم که عدد کفار مقتولین
اشرار اکثر از آن کسی نگفته است از علمای شیعه و علمای اهل سنت و انچه ذکر کرده این است
که عدد کفار اشرار که حضرت امام ع و اصحاب و عترت هاشمیه کشته اند هشت هزار است
زیرا که در روزی که مدتش ده و از ده ساعت یا قدری کمتر یا بیشتر باشد کجا گنجایش اینقدر را دارد خصوصا
اگر ملاحظه شود که اکثر مقتولین کفار بطور مبارزت و تنها تنها بمیدان آمدند و ایضا ملاحظه
شود تعدد جراحات کثیره امام ع و ملاحظه شود ایضا نصایح و مواعظ کثیره از برای اتمام حجت و اکمال
ارشاد و هدایت و ملاحظه شود ایضا خطب و اشعار و رجزهای اعاظم که در میدان قتال و جدال
بیان میفرمودند و ایضا ملاحظه شود مدت غشیه و بیهوشی انجناب ع بعد از انکه از اسب بزمین کربلا
افتاد مدتی در غشیه بوده است و مدت هر غشیه سه ساعت بوده است چنانچه اشاره بر این خواهد
شد لا اقل یکغشیه بگوئید در نصف ساعت پس بجمیع تقادیر و بجمیع تنزلات در مقتولین کفار
چاره و علاج نیست مگر اینکه بگوئیم که روز عاشورا مثل سایر ایام و نظیر روزها نبوده است بلکه
آن روز مدتش هفتاد و دو ساعت بوده است چنانچه سابقا اشاره بان شد بر اخبار و روایاتی
که دلالت میکرد بر اینکه حضرت امام ع بسیار بسیار از کفار کشت مثل سیصد هزار یا صد هزار و
لا اقل پنجاه هزار همه مستند و مؤید شاهد خواهد شد برای بودن مدت روز عاشورا هفتاد

و دو ساعت

ود و ساعت مثل سایر مؤیدات و مسددات که سابقا بر اینها اشاره شد واضح دلیل در مطلب
قول رسول الله ص و امیر المؤمنین ع و فاطمه صدیقه کبری و حسن مجتبی ع که فرمودند لا یوم کیومک
یا ابا عبد الله و تقریب بشد کلال نزد علمای کامل که حذاق در علوم کثیره و وفیره هستند بغایت
وضوح است و تعیین هشتاد و دو ساعت بودن از ان جزم رسل صبوقا الذکر مستفاد خواهد شد
پس اگر حالا کسی اعاده سؤال کند و بگوید حالا امر مشکل تر و اصعب شد از اول زیرا که با ذهان
عوام بلکه علمای فضلا که اصحاب مناصب علیه هستند این مطلب نمی چسبد بلکه استبعاد ایشان
حاصل و انکار ایشان بر قرار است پس در جواب میگوئیم اه اه بلکه صد هزار اه از بیشتر خصلت
عوامیت و از اشخاصی که علما و فضلا باشند و بخصلت و صفات عوام باشند و اشکوا بثی و حزنی
الی الله ان الله بصیر بالعباد اکثر علمای این زمنه در علوم دینیه و عقاید حقانیه بلکه از همه علوم
دست خالی میباشند مگر قلیلی از علم فقه و علم اصول فقه و ان نیز والله و بالله مطلوب خالی و ناقص
و بنهج تقلید در دست ایشان باشد و اگر هرا درست و حسنی بشنوند انقدر مشمئز و متغیر میشوند مثل
اشمئزاز و تغیر ایشان در وقتی که از کسی بشنوند کلمه حق و صدق مثل اینکه شما مجتهد نیستید د
عمر هر یکی پنجاه یا شصت یا هفتاد میگذرد و یک باب از ابواب اصول کافی از کتاب حجت و علوم ائمه ع
که از شصت باب بیشتر است ندیده اند بلکه در عمر خودشان یکمرتبه نگاه نکرده اند اه اه صد هزار
اه پس اگر حالا کسی سؤال دیگر کند و بگوید که ائمه مکرر فرموده اند با مردم بمقدار عقول ایشان
و بقدر فهم ایشان احادیث ما را ذکر نمائید و چیزی که حوصله ایشان تحمل ان ندارد از ان را
ذکر ننمائید و جمله شیعه را بر ما و خودتان بهیجان منازعه و مباحثه و انکار و استبعاد نیاورید
اخر انکار ایشان باعث کفر و ارتداد ایشان میشود پس امثال این امور مذکوره بیان میکنی و میگوئی
ان امور را که مردم انها را انکار میکنند ایا هیچ ظاهر بین معصومین علیهم السلام مکرر نفرموده اند که ما
اهلبیت رحمت و عصمت را چنانچه اعدای ما از منافقین متالم و متاذی میکنند و همچنین جمعی از
دوستان و علمای شیعیان ما اذیت ایشان بما میرسد بسبب اظهار کردن و افشا نمودن ایشان اسرار ما
را و ان چیزی را که عقول مردم او را قبول نمیکنند پس جواب از این سؤال نیز بچند طور میدهیم
اول اینکه میگوئیم این مطلب امثال ان از قبیل مطالب مشتمله بر اسرار و غوامض و دقایق نیست تا ان

که علما ممنوع شده باشند از افشاء و اظهار ان در نزد عوام الناس و امثال اینها و دوم اینکه
میگوئیم که بر فرض تسلیم و قبول اینکه این مطلب نیز از جمله مطالب اسراریه و از قبیل غوامض
مسائل است کما اگر مصائب ال محمد ص ذکر شود بدون شجاعت سید الشهدا و عترت هاشمیه و سایر
اصحاب مستشهدین والله و بالله خلایق عالمیان و رسول الله و اهلبیت معصومین از این راضی
خواهند شد قطعا و از این خوشنود نخواهند شد یقینا زیرا که این در حقیقت تذلیل اعزه
حضرت و توهین در حق اولیاء او است و اخفاء حق و واقع و فتحنامه خواندن برای بنی امیه است
ایا شیعیان و محبان بر غیرت ایشان میگنجد که شجاعت امام ع و شجاعت حضرت عباس و شجاعت
حضرت علی اکبر و سایر جوانان بنی هاشم که امام رضا ع در شان ایشان فرمود که در روی زمین
ایشان شبیه و نظیر نداشتند مخفی بمانند و ذکر نشود و سنت و طریقه مستقیمه برای اهل غیرت
و ناموس نشود و سیم اینکه میگوئیم که اگر بنا را بعد ذکر کیفیت طول مدت روز عاشورا بگذاریم
ایا چه جواب خواهیم داد از سؤال ذکیا و چیز فهم عوام از جهت انکه میپرسند که چه میشود که این وقایع
کثیره و اتفاقات و مجاهدات امام ع و عترت هاشمیه و سایر اصحاب در مدت نه یا ده یا دوازده ساعت
بعمل امده باشد سبحان الله عجب است از جمعی از طایفه جهلاء و حمقا که میپرسند که بودن روز
عاشورا با ان طول مدت ایا مختص بارض کربلا بوده یا در همه روی زمین و در همه بلاد و اقالیم
دنیا بوده پس اگر بالنسبه بهمه باشد میبایست اهل فرنگستان و اهل چین و اهل هند و اهل
ایران که در ان زمان بودند همچنین امر عجیب غریب را ضبط نمایند و تاریخ گذارند چنانچه
از عادت اهل فرنگستان و انگلیس است که امور عجیبه و غریبه که در هر زمان واقع شود
مینویسند و ضبط میکنند و تاریخ میگذارند علاوه بر همه اینها وقوف شمس در فوق الارض
هفتاد و دو ساعت مخالف قواعد علم ریاضی است پس در جواب میگوئیم ای حمقا ای جهلا شما
در حقیقت منکر قدرت تامه فوق التمامات حق تعالی هستید پس اینطور طول مدت ان روز را
اگر مختص ارض کربلا بوده است و باینطور قائل بشویم هیچ عیب و هیچ ضرر ندارد زیرا همچنین
چیز مفقود است عقلا نه ممتنع اگر قائل بشویم بالنسبه بجمیع کره ارض و جمیع اقالیم و بلاد بوده است
باز هیچ عیب ندارد و هیچ ضرر ندارد و ضبط نکردن اهل فرنگستان و انگلیس و اهل چین و غیر ذلک

دلیل بر عدم وقوع نخواهد شد و نظیر این بسیار است مثل انشقاق قمر معجزهٔ رسول الله ص کتاب
الله نعم بران ناطق است و اجماع جمیع مسلمین بر وقوع آنست بلکه از جملهٔ ضروریات دین شده است
با وجود این احدی از طوایف کفار و مشرکین خواه از طوایف عیسویه باشند و خواه از سایر طوایف
اقرار براین ندارد و هیچ حرف اینها نیست که اگر هم چنین امر بود در کتب تواریخ ضبط میشد
پس مخفی نماند که الآن توضیح مطلب نمود زیاده بر آنچه اشاره نمود میکوییم در مقام جواب اول این
که ادعاء طوایف عیسویه که انشقاق قمر در کتب و تواریخ ما ضبط نشده است این ادعا صحیح نیست
از کجا معلوم است بلکه در اوایل زمان انشقاق قمر ضبط کرده اند همهٔ طوایف چون مطلع شدند
قسیسین و رهبانان عیسویه و هم چنین علما و سایر فرقا از یهودی و مجوسی که این معجزهٔ ختمی مآب
سید المرسلین ع بوده است همه با اخفاء و پنهان داشتن و محو کردن از کتب و تواریخ نمودند دیگر
اینکه معجزهٔ حضرت عیسی ع بحد تواتر و ضرورت رسید پس چرا طایفهٔ مجوسیه یهود و مجوسی انکار
نبوت عیسی ع میکنند و معجزات ختمی مآب زیاده از بیست هزار مسلمین ضبط نموده اند و جمله از معجزاتش
تا قیامت باقی است پس چرا یکی از اینها طوایف کفار از عیسویه و یهودیه و مجوسیه قائل نیستند
و در کتب و تواریخ ضبط ننموده اند و نیست سرّ این مگر تمرّد و عناد و حبّ ریاست دنیویه تسلیم اینکه
میکوییم اف و تف بر عقول و افهام آن مسلمین که میکویند این مخالف قواعد علوم ریاضیه است
آیا نمیدانند که علوم ریاضیه مثل سایر علوم حکمت یونانیه از فلاسفهٔ یونان اخذ شده و از
کتب اینها ترجمه شده است در زمان مأمون ملعون و آنچه از علوم اینها موافق شرایع انبیا و
مرسلین است از انبیا اخذ شده است و آنچه مخالف قواعد شرایع انبیاء است افکار فاسده
باطلهٔ غاطلهٔ فلاسفه است مثل قول بقدم عالم و انکار حشر جسمانی بلکه افکار شرایع انبیاء
و مرسلین پس کدام مسلم اینحرفها میکوید زیرا که بنا گذاشتن بر قواعد ریاضیه فلاسفه که در مثل
انکار و انشقاق قمر و معراج جسمانی است برای رسول الله ص و ردّ شمس برای امیر المؤمنین ع است
با وجود اینکه اول و دویم از ضروریات دین است و سیم نزدیکست که از ضروریات مذهب باشد
بلکه نزدیکست که از ضروریات دین باشد چنانچه خواهد شنید پس بسیار بسیار امور در دنیا
واقع شده است از امور عظیمه و حوادث عجیبه و غریبه که هزار یک از اینها در دست مردم نیست

وبسیار

و بسیار بسیار امور در کتب اخبار و تواریخ خاصه و عامه از مسلمین ضبط شده است که هزار یک از
آن کتب در نزد اکثر علما این زمان نیست بلکه از اکثر اینها اثری نیست مگر بطور نقل از جملهٔ اینها
بالنسبه بجمله اخبار و روایات در جملهٔ از کتب متاخرین و هر کس بفهرست شیخ طوسی و رجال نجاشی
و رجال کشی و بسیار این عقده و نظایر اینها نظر کند و اهل فهم و حدیث باشد میداند صدق و حقیقهٔ
قول ما را اگر بگوییم که هزار یک از اینها در امثال زمان موجود نیست و چون نقضیه ردّ الشمس برای
امیر المؤمنین بمیان آمد و معلوم شد که آن نزدیک است که فی الجمله از ضروریات دین بوده باشد
خود احقر عباد الله قبل از نیست با پنجاه در کتاب اسرار الشهادات زیاده بر دو مرتبه ندیده بودم
و نشنیده بودم و از جملهٔ معجزات سید الشهدا ع اینست که میخواستم مقام وقوف شمس در فوق الارض
بعد از غروبش برای امیر المؤمنین ع مثال زنم برای دفع استبعاد منکرین که میکفتند چه طور میشود
که روز عاشورا با بیطوله بی باشد پس تتبع تام در مظان و مواضع ردّ الشمس از کتب علما نمودم
دیدم علما خاصه و عامه زیاده بر دو مرتبه ذکر نکرده اند و در اثناعات از برکت معجزهٔ سید
الشهدا ع مطلع شدم بر آنچه بعض فضلا عامه ذکر کرده است که ردّ الشمس برای امیر المؤمنین ع در
سه نوبه موضع شده است و بیان آن این است شیخ محدث اکمل اجل شیخ حرّ عاملی رحمه الله از
مناقب ابن شهر آشوب نقل کرده است که روایت کرده است ابو بکر بن مردویه در کتاب مناقب ردّ
الشمس را که برای امیر المؤمنین ع شده است و هم چنین ابو اسحق ثعلبی در کتاب تفسیر و ابو عبد الله
بن منده در کتاب معرفت و ابو عبد الله نطنزی در کتاب خصایص و خطیب در اربعین و ابو احمد
جرجانی در تاریخ جرجان ذکر کرده است که ابو بکر وراق کتاب نوشته است و طرق اسانید ردّ و
که خبر ردّ الشمس روایت کرده اند در آن کتاب ثبت و ضبط نموده است و نیز ذکر کرده است که عبد الله
احنبل و ابو القاسم الحسکانی و ابو الحسن شاذان هر یکی در این باب کتابی نوشته است و ابو بکر شیرازی
ذکر کرده با اسانید معتبره از سلمان فارسی رحمه الله در این باب روایت شده که ردّ الشمس برای
امیر المؤمنین ع در مواضع کثیره بود در روز بساط و در روز خندق و روز حنین و روز خیبر و روز
قرقیسیا و روز براثا و روز غاضریه و روز نهروان و روز بیعة الرضوان و روز صفین و در نجف
و در بنی مازن و بوادی عقیق و بعد از حرب احد کلام این فاضل سنی تمام شد و شیخ کلینی در

کتاب

در کتاب کافی روایت کرده است ردّ الشمس برای امیر المؤمنین در مدینه در مسجد فضیخ نیز شده
است واما معروف در نزد علما آنست که دو مرتبه ردّ الشمس شده است یکی در حیوة رسول الله
ودوّمی بعد از وفات رسول الله ص در ارض بابل و اعتقاد این است در وقت برگشتن امیر المؤمنین
از غزوه نهروان و امام علامه در فنون حدیث احمد بن محمد بن الطحاوی الأزدی المصری در مشکل
حدیث از دو طریق از اسماء بنت عمیس روایت نموده است که اسماء گفت وحی بر رسول الله ص رسید در سبب
ثقل وحی سر مبارکش بدامن علی علیه السلام گذاشت وآن نماز عصر نکرده بود تا آنکه آفتاب غروب
نمود و رسول الله ص بعد از سر برداشتن از دامن امیر المؤمنین ع فرمود یا علی نماز عصر نکرده ای امیر المؤمنین
عرض کرد نکرده ام رسول الله عرض کرد بدرگاه حقتعالی که علی در طاعت تو و در طاعت رسول تو بود پس ردّ کن
آفتاب برای او اسماء میگوید دیدم آفتاب طلوع کرد بعد از غروبش و واقف شد در محاذی کوه و این
قضیه در ارض صهبا بود از اراضی خیبر و بعد از این طحاوی ذکر کرده است که این حدیث ثابت
است و روات این حدیث همه عدول و ثقات هستند و باز میگوید که حکایت شده است علامه
فنون احادیث احمد بن صالح المصری همیشه میگفته است جایز نیست برای اهل علم تخلف نمودن
از حفظ کردن این حدیث و نیز اگر این حدیث اسماء از دلایل نبوتست و این حدیث را تصحیح کرده است طحاوی از
علماء حنفیه و قاضی ابو الفضل عیاض بن موسی السبتی الیحصبی از علماء مالکیه و او ذکر نموده است شیخ
سعید الدین محمد بن مسعود کازرونی از علماء شافعیه در کتاب منتقی و ابن جوزی اصابه حق ننموده
و از حق و صدق اعراض نموده او و ارد در شمار احادیث ضعاف بلکه موضوعات شمرده است و این غلط
محض است و نیز اگر فرض شود که این حدیث از اقسام احادیث صحیحه نیست فلا اقل از اقسام احادیث
حسانست و چون زمان علامه بن یوسف بن قزعلی یعنی سبط ابن الجوزی شد گفت در بیان حکایت
عجیبه هست و آن اینست که خبر دادند بمن جماعتی از اساتید و مشایخ خودم در عراق که ایشان مشاهده
نمودند ابا منصور المظفر بن اردشیر العبادی واعظ محدث کامل و واعظ حاذق بود و ذکر کرد این حدیث
ردّ الشمس را و آنرا با بیان تام و الفاظ رشیقه اداء نمود و بعد از آن شروع کرد بذکر فضائل
اهلبیت رسول الله ص پس در این وقت ابر بزرگ آفتاب را گرفت و پوشید و تاریکی و ظلمت پیدا شد
پس ظن همه اهل مجلس این شد که آفتاب غروب کرده است پس واعظ مذکور برخواست و بر منبر نشست

و اشاره بسوی آفتاب نمود و انشاد این چند بیت نمود عربیه لا تغربی یا شمس حتی ینتهی
مدحی لآل المصطفی ولنجله واثنی عنانک ان اردت ثنائهم أنسیت اذ کان الوقوف لاجله
ان کان للمولی وقوفک فلیکن هذا الوقوف لخیله ولرجله و معنی این سه بیت این است که غروب
مکن ای آفتاب تا بتمام برسد مدح کردن من برای آل مصطفی و برای ذریه مصطفی و عنان خود را
برگردان اگر مدح و ثنای ایشانرا میخواهی یا فراموش نموده آن وقتی را که برای امیر المؤمنین ع بعد
از غروب کردنت برگشتی و محاذی جبال در آسمان ایستادی در روز صهبا خیبر پس اگر ایستادن تو
برای امیر المؤمنین ع در آن روز بود پس امروز نیز آن نحو وقوف برگشتن از تو باشد برای سواران
و پیادهای امیر المؤمنین ع یعنی از برای محبان امیر المؤمنین ع خواه کامل در محبت و مودت آن باشد
و خواه ناقص پس علامه یوسف نواده ابن جوزی از اساتید و مشایخ خود نقل میکند قالوا فانجاب
السحاب عن الشمس و طلعت یعنی ایشان گفتند که دیدیم وقتی که واعظ این سه بیت را خواند و اشاره
بسوی آفتاب کرد ابر بزرگ که روی آفتاب را گرفته بود و دنیا ظلمانی شده بود و بانظار ما مثل که
شب شد آن ابر از روی آفتاب برداشته شد پس انصاف بدهید و از حق مکن دیده در این قضیه
مذکوره تامل نمائید که سبط ابن جوزی با وجود اینکه از اهل سنت است جدّ خودش ابن جوزی را
در شمردن حدیث ردّ الشمس از احادیث ضعیفه تکذیب مینماید و حاصل کلامش این میشود که قضیه
ردّ الشمس مثل ضروری دین شده است و از دو همه مجالس علما و فضلاء اهل سنت ذکر مینمودند و
احدی از علماء اهل سنت منکر نمیشد بلکه افتخار بذکر آن و استماع آن مینمودند و در آن مجلس مذکور
کار از اساتید و مشایخ خودش مشاهده شنیده بود نقل کرده که شنیده و نظیر ردّ الشمس برای محدث
واعظ مذکور از اهل سنت بسبب اشاره نمودن بسوی آفتاب بخواندن آن سه بیت آه آه دلم سوخت
و آتش گرفت از احوال حقا جهلا این زمان خواه از عوام باشند و خواه از خواص مثل عوام که ادعا
محبت اهلبیت رسول الله ص مینمایند بلکه خودشانرا از معشر شیعه اثنی عشریه حسابی مینمایند مدت
وقتی که میشنوند که روز عاشورا هفتاد و دو ساعت بوده است برای این دلیل و برای این شاهد
و آیه برای اینکه از ملاحظه جمیع روایات و اقوال و جمله فقرات جمله از زیارات این در میان بیاید
که مقتولین در دست جناب سید الشهدا ع اکثر از صد هزار نفر بوده است اینقدر متیقن است یا مظنون

بطن مناخم بعلم نزدیک میشوند مثل سپند وار بر آتش بیقرار کنند و متکلم باین کلام را بکشند
اف وتف لهم قاتلهم الله تعالی پس طایفه جفاء و جهلا انبیشند مکر و منکر و کذب تا مرحمتهم و منکر
فضائل و شئون اهلبیت رسول الله پس میکوئیم صد هزار مرتبه کور شوند و قلب ایشان از ضیق
و حرج بماند تا بمیرند مردن و استبعاد و انکار ایشان زائل نشود قاتلهم الله تعالی پس باز میکوئیم مظنون
بطن مناخم را زمرکه مقتولین در دست جناب سید الشهدا کمتر از صد هزار نبودند و بود زعنا
قطعا و یقینا هفتاد و دو ساعت بود است و باب بیست و سیوم در بیان آمدن امام مظلوم بمیدان قتال
و جدال و بیان مجاهدات و مقاتلات امام مظلوم علیه السلام و هم چنین در بیان امور یکه ملتصق
و مناسب باینست پس کلام درین باب در چند مجلس و مقام واقع خواهد شد مجلس و مقام
اول در ذکر کردن نفس کیفیت آمدن الخلیفة الله تعالی بمیدان و بیان مقاتلات و مجاهدات
آنحضرت پس میکوئیم آن امام مظلوم ع نظر بابدان مطهره و اجساد طیبه عترت هاشمیه جوانان
بنی عبد المطلب کرد و هم چنین بابدان شریفه اصحاب آن ابدان را پاره پاره دیده آه سرد کشید
و بسوی حرم رسول الله صلعم آمد و فرمود یا زینب یا ام کلثوم و یا فاطمه یا رقیه و یا سکینه علیکن
منی السلام و سکینه فریاد کشید و عرض کرد ای پدر جان تسلیم بکشته شدن و تن بمرگ داده
فرمود چه طور تن بمرگ ندهد کسی که یار و یاورش همه کشته میشوند و دیگر ناصر و معین نداشته
باشد سکینه گفت ای پدر جان ما را برگردان بحرم جد ما رسول الله صلعم فرمود هیهات هیهات
اگر صیاد از مرغ قطا را بحال خود میگذاشتند باستراحت میخوابید پس همه اهل حرم صیحه و ناله
را بلند کردند و امام مظلوم ایشان را ساکت نمود پس برده رسول الله صلعم خواست و با آن خودش را پیچید
و زره فاضل فام را پوشید و شمشیر بر کمر بست و سوار اسب شد در حالتیکه غرق آهن و فولاد
بود و اهل حرم را تسلی میداد و صبری داد و سکینه گریه میکرد و اشک چشم او را امام مظلوم با
آستینش پاک میکرد و سه بیت فرمود و مضمون آنها اینست که بعد از شهادت من گریه شما بسیار
خواهد شد حالا دلم را مسوزانید بگریه کردن و اشک ریختن و بعد فرمود ای خواهرم ای زینب
یکرخت کهنه بیاور که کسی در آن رغبت نکند و از بدن من بیرون بیاورند چون مرا بکشند
رختها را از بدنم بیرون خواهند کرد و زینب صدیقه مظلومه تنبان آورد یعنی مثل شلوار تنک

حضرت او را نپوشید و فرمود این لباس اهل ذلت است پس چیزی فراخ تر از آن آوردند او را
پوشید پس صیحه و ناله و فریاد اهل حرم بلند شد بعد یکرخت دیگر خواست و اطراف او را
سوراخ سوراخ و پاره نمود او را زیر رختها پوشید و شلوار تازه داشت و آن را نیز سوراخ سوراخ
نمود تا آنکه کسی طمع بآن نکند و بعد از شهادت از بدن طاهر مطهرش بیرون بیاورند
در اینوقت زینب مظلومه فریاد کرد و خطاب کرد با بن سعد حرامزاده و گفت یا ابن سعد جمیع
عساکر و جنود را جمع کردید برای کشتن ابی عبد الله و حال آنکه میدانید که او است بقیه نبوت
و عترت رسالت و خیر شباب اهل الجنة پس امام مظلوم صیحه زد و فرمود ای اهل کوفه خواری و ذلت
دنیا و لعنت برای شما باد مرا خواستید بسوی خودتان و بیعت مرا شکستید و نقض عهد
و میثاق نمودید و تابع طواغیت و اهل ضلالت این امت شدید و ترا برادر انداختید
بان عمل نمودید و شمشیرها که بسبب ما دست گرفته بودید و ظاهرا اهل اسلام شده بودید
ما را کشتید الا لعنة الله علی الظالمین پس امام مظلوم رجزی خواندند و ابیات آن رجز متضمن جمله
از مناقب و فضائل عترت طاهره و اهل بیت معصومین است و هم چنین متضمن از متکفر و فتنه
و الحاد اعداء آل محمد صلعم و بعد در مقابل قوم ایستاد شمشیر برهنه در دستش و از حیوة مأیوس
و عازم بر شهادت پس رجز دیگر در قافیه دیگر فرمود و اول بیت آن اینست فرد انا بن
علی الطهر من آل هاشم کفانی بهذا مفخر حین افخر و آخر بیتش اینست فطوبی لعبد زارنا
بعد موتنا بجنة عدن صفوها لا یکدر. و در بعضی از روایات با بن نهج است وقتی که
امام مظلوم ع وحدت خودش و شهادت انصار و اصحاب و عترت رسول الله صلعم را دید سوار
اسب شد و با قوم ملاعین را مواجه شد و فرمود ایها الناس آیا نمیدانید نسب مرا و
شناسید حسب مرا بلی اگر فکر و تامل نمائید خودتان را ملامت و مذمت خواهید نمود آیا
حلال است برای شما که خون مرا بریزید و حرمت مرا بردارید آیا من پسر پیغمبر شما نیستم آیا وصیت
رسول الله را در حق من و حق برادرم فراموش نمودید که همیشه فرمود الحسن والحسین سیدا
شباب اهل الجنة آیا اینکلام رسول الله صلعم منع نمیکند شما را از ریختن خون من و غارت کردن احرام
من پس جمعی از آنکفار در نفاق میگفتند نمیفهمیم که چه میگوئی پس آن امام مظلوم ع فرمود سوال

کنید از جمعی که زنده هستند از اصحاب رسول الله مثل زید بن ثابت و براء بن عازب و انس بن مالک
که چه شنیده‌اند از رسول الله صلی الله علیه و آله در حق من و در حق برادرم آیا شک دارید در اینکه من پسر دختر پیغمبر
شما هستم والله میان مشرق و مغرب غیر از من پسر پیغمبری ندارید والله که منم پسر پیغمبر و پسر امام شما چرا
بدهید مرا آیا کسی از شما را کشته‌ام که قصاص میخواهید یا مال شما را گرفته‌ام یا سنت رسول الله را
تغییر داده‌ام یا شریعت فرض را تبدیل نموده‌ام پس همه انکفار سر بزیر انداختند و جواب ندادند و در
بعضی از روایات وارد شده است که انکفار ملاعین گفتند ما ترا بسبب عداوت پدرت علی بن ابی طالب علیه السلام می
کشیم که ران اشیاخ و بزرگان ما را در بدر و حنین کشت پس حضرت با ابن سعد ملعون خطاب نمودی
فرمود بگذارید اهل حرم رسول الله را بردارند بمدینه یا ببلاد ثغور از ثغور روم و شمشیر خود حرم
رسول الله را حمایت کنم انحرام زاده گفت اینرا نمیتوانم بکنم پس امام مظلوم برای اتمام حجت فرمود این را
قبول نکردید اینرا قبول کنید یکشربت آبی بمن بدهید که نزدیک است جگرم از تشنگی بسوزد آن
حرام زاده گفت اینهم نخواهد شد پس امام مظلوم علیه السلام فرمود که حالا عزم دارید مرا بکشید یک یک بمیدان
من بیائید پس انکفار گفتند اینرا قبول داریم پس امام مظلوم روحی له الفداء این چند بیت را فرمود

نظم
فان تکن الدنیا تعد نفیسة — فان ثواب الله اعلی و انبل
و ان تکن الارزاق قسما مقدرا — فقلة سعی المرء فی الکسب اجمل
و ان تکن الاموال للترک جمعها — فما بال متروک به المرء یبخل

پس هر سوار و هر مرد از شجعان و دلیران و پهلوانان و بزرگان انقوم قدم بمیدان مبارزت می
گذاشتند انها را فی الفور بجهنم میفرستاد تا انکه جماعت کثیره از انقوم میکشت و مکرر میفرمودند
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و باز میفرمودند انا ابن رسول الله جان جان یا ابا عبد الله جمیع
ارواح شیعیان بفدایت باد یا سید الشهداء و گاه گاه در حین مقاتلات و مجاهدات می فرمودند
القتل اولی من رکوب العار والعار اولی من دخول النار و در بعضی از روایات با بن طور است
چون انکفار گفتند ما ترا میکشیم بدشمنی پدرت که اشیاخ و بزرگان ما را در غزوهٔ بدر و
حنین کشت پس ان حجت خدا بر انها حمله کرد و در این حمله پانصد نفر از سواره و پیاده بقتل رسانیدند
و در بعضی از کتب مقاتل باینطور است که چون در اول امر بطور مبارزت مجاهده و مقاتله مینمودند
ابن سعد ملعون میشمرد انها را که امام علیه السلام میکشت پس هفتصد و هشتاد سواره شمردند از شجعان و

قوم و جمعی که از کفار زنده مانده بودند بعد از روز عاشورا در مجالس و محافل ذکر مینمودند
که مثل جناب سید الشهداء کسی بدنیا نیامده است در شجاعت و قوت قلب و استحکام ایمان و در
میدان مقاتله امام مظلوم علیه السلام سی هزار و سی هزار جمع میشدند وقتی که بر انها حمله مینمود همه رو بفرار
میگذاشتند و مثل جراد منتشر و متفرق میشدند و حال آنکه از وجوه عدیده دل شکسته و پر از غم
و حزن داشت پس انوقتی که میخواست بر مرکز میدان برگردد میفرمود انا ابن رسول الله و بعضی میفرمود
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و از عجایب بود که قلوب شیعیان مرا میگدازد این است که امام
مظلوم علیه السلام از مدینه بیرون آمد دختری داشت فاطمه نام و در انوقت مبتلا بشدت مرض بود و امام
او را بام سلمه سپرده بود پس انمخدره دید که طول کشید از احوال پدرش و اهل بیت بان خبر نرسید
احزان و غموم و هموم انمخدره از حد گذشت و شغلش گریه و ناله و زاری بود و هر روز بر دروازه
می‌آمد و منتظر خبر میشد و در روزی کاغذ بپدرش نوشت و بیان احوال خودش نمود و بعد مشغول
گریه و ناله شد و میگفت کدام شخص اینرا بپدرم میرساند و در انوقت یک اعرابی از کوچه خانه عبور
میکرد شنید که گریه و زاری آن معصومهٔ مظلومه میشنید و دانست که دختر امام علیه السلام است در فراق پدر و اهل
بیت گریه میکند پس ان اعرابی محزون و مغموم شد و در کوچه نشست و بعد یکساعت بخانه ان مظلومه
کرد پس به پشت در خانه آمد و بصوت بلند گفت السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة من
مرد بی هستم از اهل بادیه هستم و میخواهم بکربلا بروم اگر حاجتی دارید بیان بکنید پس انمظلومه
جواب سلام اعرابی را رد نمود و احوال خودش را بیان نمود و فرمود غموم هجران پدر و اهل بیت طاقت
مرا بر بیدا ستو کتابتی نوشته‌ام میخواهم بپدرم برسد اعرابی عرض کرد که انشاء الله من میرسانم پس کاغذ
را گرفته و روانه بسوی کربلا شد وقتی که اعرابی بکربلا رسید انوقت بود که آن امام مظلوم مشغول
مقاتلات و مجاهدات بود پس اعرابی انکتابت را بان امام مظلوم علیه السلام داد و ان مظلوم او را خواند
بسیار گریه نمود و برگشت بسوی خیمه‌ها و انکاغذ را برای اهل حرم خواند و احزان و غموم و گریه ایشان
از حد گذشت بلی ای شیعیان روز عاشورا مجمع المصائب است پس هرچه در دنیا امکان داشت از مصائب
و بلاها و هموم و غموم و احزان باید ان روز با اهل بیت رسول الله برسد آه آه صد هزار آه آه
دل آب شو بعوض اشک از چشم بیرون بیا پس انمظلوم از خیمه‌ها برگشت و در مرکز میدان قرار گرفت

و مبارز خواست احدی جرأت مبارزت ننمود پس یک حرام زاده که تمیم بن قحطبه که از امرا و رؤسای
شام بود بمیدان آمد و گفت یا ابن علی بن ابیطالب ع تا کی و تا چه زمان مقاتله و مجاهده مینمائی
با این عسکر و جنود بینهما رو و شمشیر میزنی و شجعان و ابطال قوم را کشتی و حال آنکه اولاد و اقربا
و عشیره و اصحاب تو همه مقتول شدند و اعضا و احشا ایشان پاره پاره شد باز دل بمحاربه و مقاتله
داری پس امام ع فرمود یا من بحرب شما آمده ام یا شما بحرب من آمده اید و یا من راه بشما بسته
یا شما راه را بر من بسته اید و عنکما دیدیدم و اهل بیت رسول الله را میکشید ثمراذ نفس
پس با افراد خودتان اولاد و اخوان و اقرباء و اصحاب من همه را کشتید پس میان من و شما چیزی دیگر
نمانده است مگر شمشیر پس آن ملعون گفت پیش بیا و دیگر خوف مزن تا به بینم چه شجاعت و چه هنر داری
پس حجة الله الکبری یکصیحهٔ شدید بر کشید و ذو الفقار را بکردن آن کافر و زندیق زد پس سر آن
کافر بیچاره ذراع دور افتاد پس جمیع عساکر و جنود بر قلوب ایشان وحشت و اضطراب و رعب و خوف
مستولی شد و قدرت بر حرکت نداشتند آنوقت یزید ابطحی که موصوف بجلادت و شجاعت و مشهور
مانند در آن لشکر نظیر و عدیل نداشت صدا بلند کرد و بانک بر لشکریان زد که ویل بر شما باد
ننگ و غیرت ندارید و از یکدیگر میترسید پس قدم بمیدان مقاتله و مبارزت آن امام ع گذاشت و
لشکریان از مشاهدهٔ اینحالت اظهار بشارت و سرور کردند و طبل و مزمار و کوس و کرنا بصدا
آوردند و لکن اهل بیت حرم رسول الله از مشاهدهٔ اینحالت و شنیدن این آوازها یا از اضطراب
سید السجاد ع با بیکه بمیدان مبارزت یزید ابطحی آمده است خوف بر داشتند و ناله و زاری می
کردند پس آن کافر و زندیق نزدیک امام ع شد امام ع صیحهٔ عظیمه بر آن زد و فرمود ای نامرد دنی
فطرت در مقابل من ایستادی مثل آنستخفی که نترسید آن کافر جواب نداد و خواست حمله نموده
شمشیر را بر آن امام ع حواله نماید پس الخلیفة الله العظمی و الحجة الکبری روحی و ارواح جمیع
شیعه فداه مسابقت نموده ذو الفقار را بر وسط و میان کمرش زد جسد آن کافر دو نیمه شد و دو
قطعه گشت پس بر همه لشکریان حیرت و تعجب و اضطراب و تزلزل و وحشت همه مستولی و غالب شد
آه آه صد آه در مقام تخیل و تفکر این احوال برای قلب محزون امور عجیبه رو میدهد که گاه انبساط
و گاه انقباض و گاه سرور و نشاط و گاه غلبهٔ غموم و احزان در حد افراط سبحان الله که دیدهٔ میر

مقام

مقام در انبساط قلب و نشاط بودم بسبب کشتن خلیفة الله تع یزید ابطحی و بخاک مالیده شدن آن
ملعون و تلخ شدن دماغهای اهل لشکر کفار ناگاه بخاطرم خطور کرد که آن امام مظلوم ع در این
حالت از کثرت جراحتها و زخمها که در مجاهدات و مقاتلات سابقه بآن رسیده بود تمام بدن مبارکش
بخون خضاب شد و درع و زره اش بنیان محکم از خون بسته و از جسد مبارک و جثهٔ مطهره اش غیر
از بنیان خون چیزی دیگر نمایان و دیده نمیشد مخفی نماند که احقر محبان و شیعیان صاحب این
تصنیف میگوید نه تنها من اینحالت را داشتم بلکه جمیع ملائکه و جمیع ارواح انبیا و اوصیا و جمیع
ارواح مؤمنین بلکه جمیع اهل بهشت و جمیع اهل دوزخ که بمقاتلات آن امام مظلوم ع نظاره
و تماشا کردند و همهٔ اینها اینحالت را داشتند یعنی گاه در انبساط و گاه در انقباض و گاه در اظهار
شادی و سرور و گاه مستغرق دریای غموم و احزان بودند و قروم و ملوک و رؤسا اهل شجاعت
و فتوت و جلادت که از نشاء دنیویه منتقل بنشأهٔ برزخیه شده بودند از تقدیم الزمان تا آنوقت
ارواح ایشان در مقام حیرت و تعجب انگشتهای خود شان را بدندانها میگزیدند و میگفتند این است
شجاعت این است فتوت این است جلادت و امثال رستم داستان ارواح ایشان صیحه میزدند و گریه
مینمودند و میگفتند بارواحنا و بآبائنا و امهاتنا یا ابا عبدالله و یا سلطان سلاطین اهل
الحمیة و الغیرة و الشجاعة و الفتوة و آرزو مینمودند کاش در دنیا بودیم و جانها در راه فدا مینمودیم
و بجاروب کشی میدان مقاتلات و مجاهدات تو مشغول بودیم و بامثال این مضامین در مقام
انصاف ترنم مینمودند یعنی چابک سواران مضامیر در این میدان چون گوی و صولجان بسر غلطیدند
اند هیهات ما بین سواران در اینفضا چه اسبی و چه خطی و ما تحته تشبیها مراد در این مجاد محیط
چه هنری و چه رتبتی آه آه صد آه که آن مظلوم ع با آن تشنگی و حرارت آفتاب و بسیاری زخمها در
بعضی از کتب تنها ده هزار و در بعضی دیگر پنجاه هزار کفار را بدوزخ فرستاد چنانچه در جمله از
کتب مقاتل ذکر شده است و با همهٔ این احوال میفرمود که کسی را نکشته باشد که از صلب او مؤمن
بیاید هر چند بعد از هفتاد پشت باشد چنانچه بیان این مطلب گذشت و با وجود همهٔ این احوال
مراعات خیمهای حرم رسول الله ص مینمود در حین اشتغال بجنگ و استغراق در دریای مجاهده
و مجاهده اگر جمعی از کفار بسوی خیمها میرفتند صیحه و بانک میزد و میفرمود و یا شیعهٔ آل ابی سفیان

ان لم یکن

ان لم یکن لکم دین وکنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم فارجعوا الی احسابکم
ان کنتم عربا فرمود منع کنید طغاة و لئام خود را از تعرض بحرم رسول الله ص مادامی که من
زنده هستم پس شمر ولد الزنا ملعون با جماعت رد که تعرض خیمهای این مرد کامل نشوید همه خودش
را قصد نمائید والله کفو بی نظیر و شجاع کریمیست مجلسی و مقاتل ره در بیان ذکر کردن
دخول الخلیفة الله تعم بفرات و بیان اسرار و وجوه آب نخوردنش پس میگوئیم مخفی نماند که بعد از
این مقاتلات و مجاهدات کثیره عطش شدید بر امام مظلوم و همچنین بر ذو الجناح مستولی شد پس
قصد فرات نمود و چند دوره لشکر که با چهار هزار نامرد یا پنج هزار موکل بر فرات بودند آن
ها را متفرق و منهزم کرد بعده داخل شد بفرات و اشاره بذو الجناح نمود تو تشنه و من تشنه و الله
آب نخواهم خورد تا آنکه اول تو بخوری اسحق بن حیوه که یکی از رؤسا موکلین بر فرات بود این حالت
را از امام مظلوم مشاهده نمود دید تعجب کرد و گفت در پیش خودش والله انه ضلع من اضلاع
النبوة آیا این چه فتوت و چه مروت است در این حالت قبل از امامش آب نمیخورد پس ذو الجناح با وفا که
امام را تشنه دید آب نخورد و منتظر آب خوردن امام ع پس امام علیه السلم فرمود ای ذو الجناح تو آب
بخور و من هم میخورم پس دست مبارک دراز نموده یک غرفه از آب برداشت ناگاه نامرد کافری
فریاد زد یا حسین تو آب میخوری و از آب خوردن لذت میبری و حال آنکه لشکر بر خیمها ریختند
و در بعضی از روایات وارد شده است که قائل این کلام اسحق بن حیوه لعنه الله تع بود پس امام
مظلوم ع آب را از دست ریخت و از فرات بیرون آمد و آن قوم کفار را متفرق و منهزم کرد و اینک
خودش را بخیمها رسانید دید خیمها سالم است و آن کلام خدعه بوده است مخفی نماند که از کلام
علما سیر و آثار همچنین مستفاد میشود که امام مطلع بحقیقت حال نبود در وقت گفتن آن قائل
آن کلام را هیهات هیهات زهی تعجب است از غفلت اینها و از سوادات ایشان بالنسبه بحجت کبری
و ولی مطلق خدا یتعم پس امام و ولی مطلق خدا اگر در آخر مغرب باشد حرکت مورچه حقیره که در
آخر مشرق باشد او را می بیند و همچنین قیاس ما بینت جمیع مرئیات و مسموعات علاوه بر این مکرر
شنیده باید که علوم اولین و آخرین و علوم جمیع انبیا و ملائکه بالنسبه بعلوم محمدیه و اوصیا
معصومین مظلومین ان صلوات الله علیه و علیهم اجمعین مثل نسبت یک قطره است بدریای محیط

پس بسبب اسرار آب ریختن آن حضرت و نخوردن آن چند چیز است سر اول آنست که جمیع آنکفار
سفله لئام میدانستند که جناب سید الشهدا معدن خلافت عظمی و ولایت مطلقه ملکیه همه می
دانستند که صاحب مروت و فتوت و معدن جود و کرم است پس با آنکلام اشاره بمطلبی کردند
و آن اینست که جمیع لشکر قدرت بر مقاومت با تو و طاقت بر مجاهدات و مقاتلات تو ندارند
و حال آنکه تو در یک ساعت التهاب عطش و شدت تشنگی ترا هلاک نماید پس جمیع اهل عالم قدرت
مقاومت و طاقت مجاهدات ترا ندارند اگر تو سیراب باشی و تشنگی تو ساکت باشد و تو یا
ابا عبد الله از اهل بیت النبوة و معدن الرحمة والجود والکرم هستی و شما اهل بیت سائل را خائب
و ناامید بر نگردانیده اید بابی انت و امی یا ابا عبد الله جانم و جانهای شیعیان فدای جود و کرم تو بادا
سر دویم آنست که چون منافقین و کفار هتک حرم و اسم حرم محترم را بردند پس محض شنیدن
این نفس خودش را از آب خوردن نگه داشت و ابرار نجیب و بیان این آنستکه آن امام نخواست که
در ازمنه متمادیه در محافل و مجالس ذکر کنند که آن امام هتک خیام و اسم حرم محترم را شنید
با وجود این آب را تناول نمودند و بعبارت اوضح آنستکه باید در همه حالات بسبب آل الله و اهل
بیت الرحمة و العصمة فیوض بعالم و اهل عالم برسد پس در همه حالات برای صاحبان نفوس انسیه
و همم عالیه و ارباب شیم حمیده و اخلاق کریمه در باب مراعات ناموس و غیرت و دفع عار و ننگ
جاده مستقیمه و طریقه و سنت بیضا را در اینباب نشان داد سر سیم آنستکه شهادت آنحضرت ع
در حالت التهاب بشدت عطش سطری بود از سطور صحیفه در اول و عالم ارواح و لکن الحمد این
سطور بود بنهج رخصت بود نه بنهج عزیمت با این معنی اگر آب بخورد در آنحالت هیچ عیب و ضرری ندارد
بلکه حسنه از حسنات ابرار خواهد شد و لکن بزرگان و سادات مقربین درگاه الهی نفوس خودشان
را دور میکنند از ارتکاب همچنین حسنه در چنین حالت سر چهارم آنست که خوردن آب در صحیفه
ملکوتیه از قبیل عزیمت بود اگر وارد فرات شود زیرا که بسبب خوردن آب قوه بشریه و طاقت
انسانیه اش قوی تر خواهد شد بر جهاد اعدا کفار و جهاد امام مظلوم ع اشرف قربات و اعظم طاعات
است در نزد خدا تعم زیرا که هر ضربت بشمشیر و هر طعنه بنیزه آن در جلالت و کرامت بمنزله ضربات
و طعنات امیر المؤمنین ع است در غزوات و مجاهداتش پس الخلیفة الله تعم و ولی مطلق از خدا

عالمیان مشکلت نمود بدا و محو و اثبات را در اینباب بسبب اینکه تذکر نمودند عطش اطفال و
طفلات و اهل حرم و شهید شدن اولاد و برادران و فتیان بنی هاشم و اصحابش در حالت شدت
التهاب عطش خصوصاً جان دادن علی اصغر شیرخواره و سوختن جگر امام مظلوم از شدت التهاب
نیران عطش چون اینمطالب از مطالب دقیقه و رقیقهٔ اقوات روحانیین و ملکوتیین است نیکو
خوب تفکر و تأمل نمود و مؤید و مسدد شد چنانکه مرا از بعض وجوه در بعض روایات وارد شده
است و حاصلش اینستکه آن امام ع دفعهٔ دیگر نیز داخل فرات شد دست مبارکش را پر از آب
کرد و خواست تناول فرماید متذکر عطش اطفال و نسوان طاهرات و اهل حرم رسول الله
شد آب از دست بریخت و تناول نفرمود و در بعضی از روایات وارد شده است که در آنوقت یک
کافر نامرد از طایفهٔ کلب تیر انداخت و اطراف دهن امام را زد و جانب را پاره کرد و فرمود که
نعم تو را سیراب نکرداند پس بر آنکافر نفرین کرد که عطش غالب شد تا آنکه خودش را بفرات انداخت و
در بیابان آب خورد تا آنکه بدوزخ واصل شد لعنه الله و عذبه الله و سرّ دیگر اینستکه مقام اعلی
و درجهٔ اعظم در محبت حقیقیه اینستکه لقاء ربانی متحقق شود در حالت گرسنگی و شدت تشنگی
و علاوه بر این تذکر و یاد کردن محبان و شیعیان عطش آنحضرت را در تنهائی یعنی با وجود سیراب
تشنگی بمنزلهٔ یاد کردن جمیع مصائب آن خواهد شد در باب گریه و زاری و فریاد و شیون شیعیان
اینستکه مصدوق از دخول حضرت بفرات آب خوردن ذوالجناح بود و الحیوان با وفا از کثرت حرکت
و جولان دمیدن و حرارت آفتاب در غایت ضعف و بیطاقتی بود و چون بفرات داخل شد
فرمود ای ذوالجناح با وفا آب تناول کن بیا تا تشنگی بر تو مستولی شده است چون ذوالجناح در
خوردن قبل از امام ابا و امتناع داشت پس با دست مبارکش غرفهٔ از آب برداشت که قلیلی بدهن
مبارکش برساند تا آنکه ذوالجناح آب بخورد و سیراب شود پس چاره ندید آنچه در قضا مقدر شده
بود مخفی نماند که چون امام ع بیرون آمد از فرات از کفار هشتاد نفر بقصد و ذبح فرستاد تا بجهنم
رسید چنانچه در بعض کتب مقاتل ذکر شده است و از بعض کتب هم چنین مستفاد میشود که در کنار
فرات تا بجهنم برسید نزدیک بیست هزار از ملائکه ببشیر را بدل اسفل فرستاد و بعد اهل حرم رسول
الله را با وداع نموده و ایشان را امر بصبر و شکیبائی نمود و وعدهٔ اجر عظیم و ثواب جزیل فرمود

آه آه بعد از آن امر کرد باینکه چادرها را بپوشید و مستعد باشید برای بلا و بدانید که
حقتعالی حامی و حافظ شما است و نجات میدهد شما را از شر اعدا و اعدای شما را بانواع و اقسام
عذابها معذب خواهند شد در دنیا و در آخرت و حقتعالی شما را عوض این بلاها کرامتها و درجات
عظیمه خواهد داد البته شکایت نکنید و مگوئید بزبان چیزی را که باعث نقص درجات شما شود
و بعد فرمود علیکم سلام الله یا آل احمد فانی ارانی عنکم سوف ارحل و ایضا مخفی نماند که چند
روایات از کتب مقاتل تحصیل میتوان کرد که منافات دارد با آنچه گذشت یعنی داخل شدن
امام بفرات با آن تفصیلی که ذکر شد پس یکی اینست که یکی کافر مبتلا شد بمرض تشنگی هرچه اصحابش
چیزها را آب میکردند فایده میکرد آنکافر سیراب نمیشد زیرا که آنکافر نگاه کرد بامام ع در
حالتیکه قد اهوی الی فیه بماء و هو یشرب فرماه بسهم فقال علیه السلام لا رواک من الماء و لا
فی دنیاک و لا فی آخرتک و در روایت دیگر در مقتل ابن نجیم است و جعل الحسین یطلب الماء و
الشمر لعنه الله یقول و الله لا تذوق الماء حتی تدخل النار و در بعض دیگر با بن نجیم است فاشتد
العطش بالحسین فمنعوه من الماء ثم حصل له شربة ماء فلما هوی لان یشرب الماء رماه حصین بن
نمیر بسهم من حنکه فصار الماء دما فرفع یده الی السماء فقال اللهم احصهم عددا و اقتلهم بددا
و لا تذر علی الارض منهم احدا و در بعضی از روایات وارد شده است که امام گفت اللهم انا اهل
بیت نبیک فاقصم من ظلمنا و غصبنا حقنا انک سمیع قریب محمد بن اشعث ولد الزنا گفت چه
قرابت هست میان تو و میان محمد ص پس امام ع خواند ان الله اصطفی آدم و نوحا الخ و عرض کرد خدایا
بنما در این روزها باینم خواری و ذلت عاجل پس ابن اشعث کافر را در محل حاجت عقرب بر ستر گزید
زد پس فریاد میکشید و بنجاست خود میغلطید لعنه الله و عذبه الله تعالی و در بعض دیگر با بن
نجیم است ان زرعة لعنه الله رمی الحسین بسهم فاصاب حنکه فجعل یتلقی الدم و یرمی به نحو السماء
لان الحسین لما دعی بماء و یشرب منعه الملعون و حال بینه و بین الماء پس میگوئیم که روایت اول
ظاهر نیست در اینکه امام ع بفرات داخل شد و بود روایت دویم که متضمن کلمهٔ و جعل الحسین
یطلب الماء و الشمر لعنه الله تعالی یقول محتمل دو امر است یکی اینکه امام علیه السلام آب از خارج
از فرات طلب مینمود و دویم آنکه میخواست بفرات داخل شود و روایت سیم که متضمن کلمهٔ ثم

حصل له شربة من الماء ظاهر است در اینکه این حصول آب در خارج از فرات بوده است و اما
قضیهٔ دوزخ رفتن زرعهٔ ملعون باین نهج است که امام مظلوم ع عرض اللهم اظمئه پس ملعون
فی الفور ناله و فریاد کرد از حرارت شکمش و از سردی پشت پس از پیش رو و پشت باد زنها میزدند
و در طرف پشتش مجمرهٔ آتش گذاشته بودند و انگاه فریاد میکرد عطش مرا کشت پس قدحها پر از
سویق و شیر و آب که هر گاه پنج نفر میخوردند سیراب میشدند بان میدادند میخورد و فریاد میزد از
عطش مردم و باز بهمان منوال میدادند تا آنکه شکم آن ملعون پاره شد مثل شکم شتر و واصل
دوزخ شد الحمد لله و در روایتیکه پیش‌تر ظاهر تر است در این معنی یعنی آب خواستن امام ع در وقت
مقاتلات و مجاهدات بوده است در خارج از فرات پس تحقیق میان این روایات و میان روایت مشهوره
متضمنه اینکه امام ع داخل فرات شد چنانکه تفصیلش همه گذشت ظاهر است پس ممکن است که
دفع اشکال و دفع منافات و جمیع میان روایات باینطور بگوئیم که داخل شدن امام ع بفرات در
وقتی بود و مضمون این روایات در وقت دیگر پس منافات میان روایات رفع میشود و لکن باز
میماند اشکال دیگر و آن اینست که آن وقت امام ع آب ذکر خواست و آب را که حاضر نمود برای
امام علیه السلام اما در خیمها حرم رسول الله ص قطرهٔ آب نبود در آن وقت و اما طلب آب از اهل
لشکر و حاضر کردن بعض از ایشان آب برای امام ع بسیار بسیار بعید است میگوئیم که ممکن است
که این اشکال نیز دفع شود باینکه آب حاضر کننده یکی از ملائکه مقربین بود یا یک شخص از
طائفهٔ مؤمنین جن بود و ممکن است نیز بگوئیم آن شخص انسان بود و لکن از اهل لشکر نبود و بعد مخفی
نماند که چون امام ع از خیمها بمیدان برگشت باز حمله کرد مثل شیر غضبناک بر آن قوم کفار و
میزد بیمین و یسار و هر کس که میرسید صدای شمشیرش از بدن او بلند میشد او را میکشت و لکن
از هر طرف بمظلوم روحی له الفداء سنانها و نبالها میرفت و بر جسد مبارکش را مقابل تیرها
میکرد و میفرمود یا امة السوء بئسما خلفتم محمدا فی عترته و میفرمود بعد از کشتن من کشتن مؤمنین
و عباد الله بسیار سهل خواهد شد پس حصین بن مالک السکونی ندا کرد یا حسین در نزد شما
و هیچ خوف نخواهید کرد از کشتن ایشان بخدا بیقم که مرا حقتعالی اکرام خواهد فرمود بشهادت
و بعد از آن انتقام خواهد کشید از شما بسبب من و حال آنکه غافل خواهید شد پس حصین بن

مالک السکونی ندا کرد یا حسین بچه جهة برای ما انتقام خواهد کشید و فرمود مخالفت میان
شما خواهد شد و بعد حقتعالی خونهای شما را خواهد ریخت و معذب بعذاب الیم خواهید شد در دنیا
و در آخرت مجلس و منبر سیم در ذکر قضیهٔ مناسبه پس میگوئیم مخفی نماند که هم چنین بنظر
آمد که بعضی وقایع از مناسبات در این مقام اشاره نمایم تا آنکه شیعیان مخلصان و محبان اصحاب
بسبب تامل و تدبر در آنها قلوب پاک خودشان را آب نمایند و در تقریب زاری جناب سید
الشهداء اشک از دیدها جاری نمایند پس بدانید که علماء اخبار و آثار و سیر و تواریخ در بعض تصانیف
خودشان ذکر نموده اند که امیر المؤمنین ع در غزوهٔ صفین در لیلة الهریر در روز و شب بسیاری
از منافقین بدست مبارک خودش بدوزخ فرستاد و در هر وقتیکه یکنفر را میکشت تکبیر میزد
الله اکبر میگفت و کسی را نزد الا آنکه او را کشت و جمعی از علماء آثار ضبط کرده اند مقتولین را
که امیر المؤمنین ع در آن روز و شب آن کشته و گفته اند پانصد و بیست و سه بوده است و اکثر ایشان را
در شب کشته است پس همه علماء اخبار و آثار و جمیع فضلاء سیر و تواریخ اتفاق و اجماع کرده اند
بر اینکه هیچ دیده ندیده است در دنیا از روزیکه حقتعالی دنیا را ایجاد کرده است پادشاهی از روسا
و سلطانی از سلاطین و ملوک کشته باشد در جمیع عمرش بدست خودش بقدر آنچه امیر المؤمنین ع
کشت بدست مبارک خودش در آن یکروز و یکشب و این احقر خدام جناب سید الشهدا میگوید باید
کلام این علما و فضلا را مخصوص بدانیم بملوک و سلاطین و روسائی که جنود مجنده و عساکر
جیوش مجهزه داشتند و در رفاهیت و وسعت حال بودند بنهج عادت و چه طور هم چنین نگوئیم
و حال آنکه میدانید که سلیمان کربلا و سلطان عرصهٔ شدائد و مصائب بلا بدست مبارک خود شش
مان حد و هفتاد از کفار بدوزخ فرستاد که قدر متیقن اش در نزد این احقر خدام صد هزار بود
و اویلاه صد و اویلاه باید محبان و مخلصان دلها را و جگرها را خون نمود از دیدها جاری نمایند
زیرا که در اکثر مقاتلات و مجاهداتش بدنش از خون بغیان تازه بسته بود و از کثرت تیرها
که بر پاها اش در بدنش مانده بود بمرغ پرواز کننده شبیه بود آه و اویلاه از جراحات و زخمهای
بدنش در حالت مقاتلات و مجاهداتش علاوه زخمها و جراحتهای سنانها و نبالها چهار هزار بود زخمهای
نیزه و شمشیر صد و هشتاد بود و با همهٔ اینها گرسنه و عطشان و از جهت اهل و عیال و اطفال و حرم

رسول الله مضطرب و حیران بود و نیز نقل نموده اند که امیر المؤمنین ع در روز بیست و هفتم در غزوهٔ صفین ندا فرمود هل من معین پس ده و دو هزار از میان لشکرش لبیک گفتند و عرض کردند که مستعد و آماده کشته شدن هستیم در نظرت یا امیر المؤمنین ع و غلافهای شمشیرها شکستند و آنروز بدست مبارک خودش جمعی را از بزرگان ابطال و شجاعان شامیان بدوزخ فرستاد و بعد فی الجمله ضعف و خستگی عارض شد بپسرش محمد بن حنفیه فرمودند بیا در مکان من در رسید اقتال الناس و جالاطالبان ثار و خون خواهند آمد و خود امیر المؤمنین ع از آنجا برگشت و محمد بن حنفیه ایستاد و هشت نفر از شجعان و ابطال طالبان خون که مبارزت آن آمدند کشت و مرویست که در آنروز امیر المؤمنین ع حمله بر میمنهٔ لشکر معویه کرد و در میمنه ده هزار نفر بودند و مالک اشتر حمله بر میسره لشکر نمود و از اهالی بسیار کشتند و باقی را منهزم ساختند و ایضا در روز بیست و هفتم در غزوهٔ صفین ملباس منکر بمیدان آمد یعنی بلباس ورخت دیگری و آن اسب و رخت پسر عمش بود یعنی عباس بن حارث بن عبد المطلب زیرا که شجعان و ابطال و روسای لشکر معویه جرات و جسارت ایشان بر این بود که بمبارزت امیر المؤمنین ع بیایند پس در آن روز سی و سه نفر صاحب اسم در حروب از روسا شجعان و ابطال شامیان بدوزخ فرستاد و از جملهٔ اهالی حمزه نام بود که معویه او را بوای ایام شدائد خود ذخیره میداشت و امیر المؤمنین ع یکضربت هاشمیه بآن زد نعلش و دو کتفش و نصف هر دو دوش قطع نمود و جمیع لشکریان معویه از آن ضربت مرتسید ندو بر قلوب ایشان رعب عباس بن حارث مستولی شد زیرا که باعتقاد اهالی آن بود که صاحب این رخت و این اسب عباس است و از جمله اهالی ایضا عمرو بن عنس اللخمی بود و آن موصوف بود بشجاعت کامله پس امیر المؤمنین ع یکضربت هاشمیه بر وسطش زد نصف بدنش بزمین افتاد و نصف دیگر بالای اسبش ماند و عمرو بن العاص لعنة الله علیه گفت والله این ضربت امیر المؤمنین علی است و معویه علیه اللعنة تکذیب کرد او را و گفت این شخص عباس بن حارث است عمرو بن العاص گفت امر کن جمیع لشکریان حمله کنند اگر از مکان و موقفش حرکت نکرد پس آن علی علیه السلام است و الا عباس است پس جمیع لشکر بیکرتبه حمله کردند و امیر المؤمنین ع در موقفش ایستاد و اهالی را منهزم ساخت پس مالک اشتر عرض کرد یا امیر المؤمنین ع

امروز نفس شریف را بسیار بتعب و مشقت انداختی و اذیت شوم شما استراحت بفرمایید و دست از مقاتله و مجاهده بکشید و بگذارید ما ها انفس و ارواح را فدای قدم مبارک شما نمائیم امیر المؤمنین ع فرمودند یا مالک رسول الله ص اکرم الناس در نزد حقتعالی بود و مقاتله و مجاهده نمود و مباشر حرب کفار بنفس شریفش در غزوه احد و در غزوهٔ خیبر و در غزوهٔ حنین شد و فرمود کاش معویه و عمرو بن العاص لعنهم الله تعالی بمبارزت من میامدند تا انکه شیعیان من از شر و ازالهٔ ایشان خلاصی مییافتند و سالم میشدند پس مالک اشتر قسم داد امیر المؤمنین ع را بحق رسول الله ص که ان مباشرت جنگ دست بکشند و مالک را اذن بدهند که ان مباشر حرب باشد پس امیر المؤمنین علیه السلام مالک را اذن داد و خودش از مباشرت حرب منصرف شد پس مالک قدم بمیدان گذاشت و شروع کرد برجز خواندن و این دو بیت از رجز او است رجز بقیت وفری و انحرفت عن العلی ولقیت اضیافی بوجه عبوس ان لن اشن علی ابن هند غارة لم تخل یوما من نهاب نفوس پس این احقر خدام جناب سید الشهداء مخاطب میکنم در اینمقام اکامل محبان و مخلصان و شیعیان او و میگویم ای بزمرهٔ مستان بادهٔ عرفان و ای حزب مدهوشان صهبای ایقان و ای معشر مبارزان میدان مجاهدات عایق و مرور روسا بر نشینان صفهٔ مشاهدات و ای شموع محافل تجرید و ای عیون مسائل توحید و ای سوختگان آتش ریاضات و ای موختگان لوامع تجلیات اگر خوب تامل کنید و تدبر در این وقایع مرقومه و این آثار مذکوره سرها و سینها را بسنگها میزنید بلکه بسنگها مجروح و پاره می کنید و صدای واحسینا و اماما و اغریبا و اوحیدا و افریدا و اعطشانا و امظلوما بلند میکنید و سیلاب اشک و خون از دیدها جاری مینمائید و از مستلزات اکل و شرب و خواب و سایر لذاید دنیویه خود تا بر امنع مینمائید و صیحه و ضجه و فریاد و اویلاه و امصیبتا باسمان فها میرسانید و میگوئید ای آقا ای مولا الحسین ای سلطان دین و ای شهباز اوج یقین و ای چراغ شبستان ولایت و خلافت و ای سرو بوستان شجاعت و صبوری و فتوت و مروت اگر امیر المؤمنین ع و یعسوب دین در حالات مقاتلات و مجاهدات ضعف بدن شریفش ظاهر میشد امر میکرد پسرش محمد حنفیه را که در موقفش بایستد و طالبان ثار و انتقام را بدهد و مقاتله با ایشان بکند و خودش قدری استراحت میفرمود و اکثر اوقات مالک اشتر

عرض کرد و قسم میداد به امیر المؤمنین ع که قدری دست از جهاد بردار و مجاهده بکشد و قدری استراحت فرماید و مالک و سایر اصحاب خودشان مباشر حرب و جنگ میشدند تا شنیدند که اگر امیر المؤمنین ع هل من معین میفرمود چندین هزار از مؤمنین لبیک لبیک یا امیر المؤمنین ع میگفتند و غلافهای شمشیرها می شکستند وا ویلا وا مصیبتاه اگر جناب سید الشهدا در مقاتلات و مجاهداتش بمرکز میدان برمیگشت و میخواست کجی شمشیر را راست نماید و دقیقه استراحت نماید پس کفار نمیگذاشتند دقیقه آرام باشد و از چهار طرف سنگها و کلوخها و تیرها و دشنامهای بی آتش زده با مظلوم میریختند آه آه صد آه کاش در آن زمان حبیب و غلبهٔ ضعف بر بدن شریفش نمیشد عباس و علی اکبر و قاسم و سایر جوانان بنی هاشم و سایر اصحاب زنده بودند و در وقت برگشتن امام مظلوم بمرکز و موقف آن جوانان و آن اصحاب اخیار مباشر حرب و مجاهدات میشدند تا آنکه آن مظلوم دقیقه آرام میگرفت و کجی شمشیرها را راست میکرد و خون او را زایل میکرد بلکه میگوییم کاش در آن زمان سید المرسلین و امیر المؤمنین و حسن مجتبی و حمزه و جعفر و عبیده بن حارث و سایر جوانان و کهول و قروم و سادات بنی هاشم حاضر بودند و همه در راه قرة العین بتول جانها نثار میکردند آه آه کجا بودند در آن زمان جمیع انبیا و اوصیا که این احوال مولا و سید خودشان را میدیدند اول سنگ بر سرها زده سرها را میشکستند و بر صدر زده سینهها را پاره پاره میکردند و بعد ارواح و انفس را فدای ولی مطلق حقیقی میکردند و جانفشانی در راه آن مظلوم میکردند که از همه عهد و میثاق گرفته شده بود بامامت و ولایت مطلقهٔ آن و چه طور هم چنین نباشد و حال آنکه جهت تفاوت انبیا و مرسلین و اوصیا و سبب تفاضل ایشان در درجات و مراتب بسبب تفاوت ایشان است در محبت و اخلاص با آن مظلوم و جد و پدر و مادر و برادرش صلوات الله علیهم اجمعین و بسبب مسارعت در قبول ولایت مطلقهٔ ایشان است پس هر کسیکه از انبیا و مرسلین و اوصیا در محبت و اخلاص ایشان اکمل و اتم است پس در رتبه آن اشرف و افضل است و همچنین هیچ است سایر مراتب متفاوته و سایر درجات متفاضلهٔ انبیا و اوصیا و هم چنین است کلام در معشر کروبیین و اصناف ملائکه مقربین و با بیان اعتقاد شیعیان مخلصین بر این باشد مؤید این و مکرر شنیده اند آن موسی الکلیم الذی حلله اصطفاء لما

شاهد

شاهد امنه الوفاء و جبرئیل فی جنان الصاعقة ذاق من حذا تفهم الباکوره و بر مخفی نماند که در اجله مناسبات مقام که شنیدنش لازم است بر اصحاب انتظار مسلمه و افکار مستقیمه قضیه ورود امیر المؤمنین است به بصره برای حرب ناکثین و قتال اتباع و انصار ام المفسد پس منذر جارودی گوید من امروز بیرون بصره آمدم برای تماشا و نظاره بموکب شوکت امیر المؤمنین ع دیدم در اول موکب نزدیک هزار سواره در پیش رو و رئیس آنها قلنسوه و جامهای سفید پوشیده بود و شمشیر در کمر بسته و در دستش رایت را گرفته و عمامهها و سوارها اغلب سفید و زرد بود و همه غرق آهن و فولاد یعنی اسلحه بودند پرسیدم این رئیس کیست گفتند ابو ایوب انصاری است و سوارهای آن از انصار و غیر انصار است و بعد سواره طلوع کرد عمامهٔ زرد و ثیاب سفید پوشیده و شمشیر در کمر و بقوس تکیه کرده و بر اسب اشقر سوار شده و علم در دستش و در موکب نزدیک هزار سواره پرسیدم این شخص کیست گفتند حذیفه ذو الشهادتین است و بعد فارس دیگر طلوع کرد بر اسب کمیت سوار شده عمامهٔ زرد در سرش قلنسوهٔ سفید در سرش و قباء سفید در بدنش شمشیر در کمرش و منکب بر قوسش و در دستش علم و در موکب نزدیک هزار سوار پرسیدم این شخص کیست گفتند ابو قتاده و بعد از آن فارس دیگر سوار اسب سفید طلوع کرد عمامهٔ سیاه داشت و اطراف او را از پیش رو و از پشت سر آورده بود گویا گندم گون بود و سکینه و وقار عظیم داشت و صدا بلند کرده بود بقراءت قرآن مجید و شمشیر در کمرش و بر قوسش متکی و در دستش علم سفید و در موکب جماعتی عظیم از سوارها و عمامهای ایشان مختلف بود و در اطرافش شیوخ و کهول و جوانان بودند گویا اینها از خشیت و خوف حق تعالی در موقف حساب ایستاده بودند و اثر سجود در وجوه اینها آشکار بود پرسیدم این شخص کیست گفتند عمار یاسر است جمعی از موکب سوارهای آن از مهاجرین و انصار از صحابهٔ رسول الله است و جمعی از اولاد مهاجرین و انصار است و بعد از آن طلوع نمود یک فارس دیگر سوار اسب اشقر لباس و قلنسوه سفید و عمامهٔ زرد پوشیده بود از بلندی قد نزدیک بود پاهایش بزمین برسد شمشیر در کمر و منکب بر قوسش و علم زرد در دست داشت و سوارهای موکبش نزدیک هزار بودند و غالب در لباس اینها زرد و سفید بود پرسیدم این شخص کیست گفتند قیس بن سعد بن

عباده

عباده است و سوارهای آن از انصار و اولاد انصار بودند و بعد از آن طلوع نمود فارس
دیگر با بیرق خوب روی و خوش صورت رخت سفید و عمامه سیاه داشت و اطراف عمامه را از
پیش و پس آویخته بود پرسیدم این شخص کیست گفتند عبد الله بن عباس است و سوارهای
موکبش اصحاب رسول الله هستند و بعد از آن طلوع نمود فارس دیگر در موکب جمعی و آن شبیه
بود بعبد الله بن عباس پرسیدم این شخص کیست گفتند قثم بن العباس است و بعد از آن اقبال
نمود رایات و اعلام با بیرقها بعضی بر بعضی مقدم و مختلط شد نیزه‌ها با بیرقها و وارد شد موکبی و بود
در آن خلق بسیار از مردم و همه آنها غرق آهن و فولاد و اسلحه بودند و رایات و علمهای مختلف
داشتند و در مقدمه همه بیرق رایت عظمی بود و در پیش یک فارسی که گویا نه کسر و جبر یعنی مرد شجاع
شدید الساعدین و اکثر نظرش بسوی زمین بود نه بفوق و در یمینش جوانی با بیرق خوش صورت
و همچنین در یسارش جوانی با بیرق خوش صورت و در پیشش روبرویش جوانی مثل آنها بود و در دست
این بود رایت عظمی پرسیدم اینها کیستند گفتند این شخص که گویا نه کسر و جبر امیر المؤمنین ع است
و اینجوانان که در یمین و یسار و پیش روی امیر المؤمنین است امام حسن و امام حسین و محمد بن
الحنفیه میباشند و در طرف خلف امیر المؤمنین ع عبد الله بن جعفر و اولاد عقیل و سایر بنی
هاشم و جماعتی از شیوخ از اهل بدر از مهاجرین و انصار بودند پس امر فرمود امیر المؤمنین ع
که جنود و عسکرش در زاویه نزول نمایند پس مخفی نماند که این احقر خدام جناب سید الشهدا
روحی و ارواح شیعته له الفدا بر شیعیان مخلصان و محبان اصحاب ایقان و ایمان عرض می
کند و میگوید تامل و تدبر نمایید و دقایق ظواهر و رقایق بواطن را بفهمید و بدانید که
سلطان دین و دنیا امیر المؤمنین ع با آن موکب و شوکتی که به بصره وارد شد برای احدی از
سلاطین و ملوک از خلقت عالم تا باین وقت و همچنین برای احدی از انبیا و مرسلین و اوصیا
که بمقاتلات و مجاهدات با کفار لشکر کشی مینمودند میسور و مقدر نشد زیرا که دیده و شنیده نشد
که احدی از آنها جمع کند در لشکر کشی شوکت و موکبی را که ظاهر و باطنش مثل موکب و شوکت امیر
المؤمنین ع بوده باشد در غزوات و مجاهدات بعد از وفات سید المرسلین ع چنانکه کیفیت
شوکت و موکب ظاهری و باطنی را شنیدید و فهمیدید در روز ورود بصره ولکن با بلیه مؤمنین

ممتحنین که قدرت داشته باشد برابیکه جمله و شرذمه قلیله از اسرار آل محمد ص را بفهمند
تا تامل خوب و تدبر در این مقام بکنند تا ستر مستتر و باطن باطن مقام را بفهمند و آن این
است که باطن باطن موکب و شوکت غزوات امیر المؤمنین ع و مقام روحانی و معنوی و ملکوتی
آن در مقام مقاتلات و مجاهدات پسرش جناب سید الشهدا ع تجلی نمود و بروز و ظهور رسید
بیان آن اینستکه آن امام مظلوم بسیار بسیار مواکب و شوکتهای معنویه عشقیه باطنیه
الباطنیه ملکوتیه داشت های های آه آه ای سرشک خونینم چرا پاره‌های جگرم در نوشتن نیست
و ای دل پر داغم چرا آب نمیشوی پس موکب و شوکت امام مظلوم از یکطرف بدن پاره پاره شده
و دستهای بریده حضرت عباس بود و از یکطرف جسد پاره پاره شده علی اکبر بود و موکب
و شوکت دیگرش اجساد مقطعه و مبضعه جوانان بنی هاشم بود و موکب و شوکتش از طرف
اجساد و جثه خاک و خون آلوده اصحاب اخیار بود و موکب و شوکتش از طرف دیگر جسد
آن دره یتیمه و حلقوم تیر خورده آن فریده و جوهره عزیزه محمدیه یعنی علی اصغر شیر
خواره بود و موکب و شوکتش از طرف دیگر حیرانی و سرگردانی نسوان طاهرات و بنات
فاطمیات و ولوله اطفال و صیحه و فریاد طفلان واه و ناله و زاری لب تشنگان بود و
موکب و شوکتش از طرف دیگر جسد شریف خود امام مظلوم ع بود که از کثرت تیرها و پرهای
تیرها و قطعات نیزه‌ها و شمشیرها شبیه مرغ بال و پر گشوده و پرواز کننده بود و موکب
و شوکتش از طرف دیگر هجوم اعدا بود از جمیع جهات و تمامی اطراف تیرها و نیزه‌ها و سنگها و
کلوخها و دستهای آتش زده بان مظلوم ع وقتی که میخواست که بمرکز و موقف خودش برگردد و
دقیقه آرام بگیرد و کجی شمشیر را راست نماید و خون او را زایل نماید بلی والله العظیم با بیان
بود مواکب و شوکتهای امام مظلوم ولکن بجمله از آنها اشاره شد پس امام مظلوم ع بهر جهت و بهر طرف
نظر میکرد موکبی از مواکب و شوکتی از شوکتهای خودش ملاحظه و مشاهده مینمود و آه سرد می
کشید و بسیار مکرر میفرمود لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم را پس مخفی نماند که آن
مظلوم ع بسبب نظر و ملاحظه آن مواکب و شوکتهای خودش در آن مقام و در آن حالت هر چند مستغرق
در دریای غم و حزن و شکستگی بود و این از حیثیت مشاهده حالات اهل حرم و عطش اطفال و

طفلانه و فریاد و زاری ایشان بود ولکن با وجود این باز در آن مقام و در حالت چهره بانوار
تجلیات حضرت احدیت جل صنعه برافروخته در عین کسوت فنا خلعت بقا پوشیده فناء و بقائیکه
عقول اکامل از ادراک آنها ملکه از ادراک ذره از اوصاف آنها در غایت عجز و نهایت حیرت
بوده و بعبارت اوضح در همان حالت مستغرق بحار و قوامیس ابتهاج و فرح و سرور بوده و دیدن
امثال اینمقالات تعجب و استبعاد نباید کرد زیرا که این صفتی است از صفات اصحاب ولایت مطلقه
و شیمه ایست از شیم و خصال سادات ملکوتیین بلی والله العظیم امظلوم روحی له الفدا در همان
مقام و در همان حالش فیض بخش معین و فریادرس چندین هزار هزار از اهل عوالم و نشات
امکان بود و این نیز موکبی و شوکتی بود در همان حالش از مواکب و شوکتهایش پس این احقر خدام
جناب سید الشهدا عرض خدمت کاملان و افاضل محبان و مخلصان میکند و میگوید که مخلصان
محبان که در احوال سید الشهدا و از مواکب و شوکتهای معنویه و ملکوتیه اش تأمل و تفکر نمایند
باید جذبه عشق حسینی بر دل ایشان افتد خس و خاشاک هستی و تعلقات ایشان از جمیع جهات
بتمامی بسوزد و الا مخلص محب کامل و عاشق حقیقی اینمقام نخواهد شد پس هر شخصی که موصوف بعلم
و فضل و کمال عرفان و مشهور بحقایق و دقایق علمی و تمام ایقان و ایمان باشد و لکن در مقام
اخلاص با تحقق و متیقن مرتبه بمقالهٔ جذبة من جذبات الحسینیة توازی برابری عمل الثقلین نه
باشد و در عمرش آن جذبه برای آن متحقق و حاصل نشده باشد پس استهمار بان صفات مذکوره
اصل ندارد و اگر ادعا و صومقا بزرگ نمود مرتبه بمقالهٔ جذبة من جذبات الحق توازی عمل
الثقلین باشد ادعائش صدق و صحت ندارد زیرا که جذبه عشق و محبت حسینیه باب حقانیت
برای آن جذبه الهیه و حق صنعه فرموده است فاتوا البیوت من ابوابها و از اینجا ظاهر میشود سر و باطن
کلام رسول الله ان للحسین محبة مکنونة فی قلوب المؤمنین و مخفی نماند که این نهج بیان در اینمقامات
مختص با این احقر خدام جناب سید الشهدا نیست بلکه جمعی نیز از کاملان فضلاء و عرفاء سابقین نیز با
ایشان با این نهج از تحقیق بوده است چنانچه میسر است بر این تحقیق کلام شیخ شمس الدین الجیلانی
النور بخشی و بیان این است که شاه اسمعیل صفوی قدس الله روحه با شیخ ملاقات اتفاق افتاد
از شیخ پرسید چرا سیاه پوشیده اید شیخ فرمود از جهت تعزیه جناب سید الشهدا شاه فرمود که تعزیه

حضرت

حضرت سید الشهدا در محرم است شیخ گفت مردم غلط کرده اند و غلط فهمیده اند تعزیه آن
حضرت تا قیامت باقی است و نیز مخفی نماند که از جملهٔ مناسبات مقام اشاره نمودن بقضیه
عایشه است که آن در حرب جمل در یکروز بلکه از ظهر تا بمغرب نزدیک بیست هزار کس را بکشتن
داد میگویند ده هزار کس از لشکر خودش با زیاده و چهار هزار یا پنجهزار از لشکر امیر المؤمنین ع
کشته شد و در اثناء مقاتله بعضی از لشکریان گفتند یا عایشه طلحه و زبیر کشته شد
مصالحه کن با امیر المؤمنین ع گفت هیهات کبر عمرو عن الطوق و جل امر عن العتاب پس نزدیک صد نفر
از شیوخ و روءسا منافقین که زمام شترش را میگرفتند یکی بعد از یکی بدوزخ رفتند و باز
مردم را تحریص بجنگ و جدال میکرد و باواز بلند ندا میکرد ایها الناس علیکم بالصبر فانما
یصبر الاحرار و خودش درع پوشیده و بر هودج درع پوشانیده و صفایح آهن بر هودج زده
و آن روز امیر المؤمنین ع از منافقین بسیار بدوزخ فرستاد و هم چنین روءسا اصحاب مثل عمار
بن یاسر و عمرو بن حمق الخزاعی و محمد بن ابی بکر و مالک اشتر و هم چنین امثال و نظایر ایشان
و محمد بن حنفیه در مقام مبارزات و حملات بسیار هنرها نمود و اما شجاعت امیر المؤمنین ع بنطق
و بیان نیاید در آخر کار فرمود یا محمد نیزه مرا بگیر و برو و شتر عایشه را عقر کن و او نیزه را گرفت و
اسب را تند دوانید و لکن ممکنش نشد که خود را بشتر برساند زیرا که اهل قبیله بنی ضبه
جماعتی بسیار بودند و اطراف شتر را احاطه نموده بودند پس محمد بن حنفیه برگشت و نیزه را امیر
المؤمنین ع داد و امام حسن مجتبی روحی له الفدا آن نیزه را از دست آن گرفت و روانه شد و
طایفهٔ بنی ضبه را منهزم ساخت و شتر عایشه که مسمی باسم عسکر بود عقر کرد و باز با نیزه خون
آلود برگشت و از مشاهده اینحالت محمد حنفیه قدری خجالت کشیده و رنگش متغیر شد امیر المؤمنین
فرمود لا تأنف فانه ابن النبی و انت ابن علی یعنی ننگ و عار بر خود راه مده که حسن مجتبی پسر
رسول الله است و تو پسر من هستی البته شجاعت تو و شجاعت جمیع شجعان عالم مثل شجاعت او
نخواهد شد و چون ملعون عسکر نام که در حقیقت از طایفهٔ شیاطین بود عقر شد و نزدیک
شد که هودج از شتر بیفتد امیر المؤمنین ع فرمود بمحمد بن ابی بکر رو و دریاب خواهرت را پس محمد با
رسید گفت امیر المؤمنین ع میفرماید تیر بان رسیده است یا نه عایشه گفت یک تیر رسیده و لکن

مرد

ضرر نکرد وای برادر عبدالله زبیر را برای من پیدا کن خواه کشته شده باشد و خواه مجروح
باشد پس محمد او را پیدا کرده و فرمود قم یا مشوم اهل بیته و بعد عایشه گفت ای برادر
از برای او از امیرالمؤمنین ع امان بخواه محمد با امیرالمؤمنین عرض کرد کلام عایشه را آنحضرت فرمود
امان دادم او را و جمیع ناس را که با عایشه بودند و بعد از آن امیرالمؤمنین ع نزدیک آمد
فرمود یا عایشه اهکذا امرک رسول الله ان تفعلی عایشه گفت یا اباالحسن ظفرت فاحسن
وملکت فاسجح پس چون این قضیه را مجملا شنیدید و سلوک امیرالمؤمنین روحی و ارواح
شیعته له الفدا با عایشه و اصحاب او فهمیدید پس حالا سنگها بر سرها و سینه‌ها بزنید و داد
و فریاد وا محمداه وا علیاه را بلند کنید و بگوئید هزار داد و فریاد از ظلم بنی امیه حزب
شیطان اعداء خلفاء رحمن و شرکاء قران پس آن کافران سنگدلان بدن شریف امام مظلوم
قرة عین الرسول و فرخ صدیقه بتول را با چندین هزار از تیر و نیزه و شمشیر سوراخ
سوراخ و پاره پاره کرده بودند و هر وقتی که آن امام مبین بعد از مقاتلات و مجاهدات
کثیره بمرکز و موقفش بر میگشت و میخواست دقیقه آرام بگیرد پس میریختند بآن مظلوم سنگها
و کلوخها و تیرها و نیزه‌ها و دستهای آتش زده و باینهم اکتفا نکردند حمله ور از آن کفار
در همانحالت اسبها میدوانیدند بسوی خیمهای عترت طاهره و نسوان معصومات و طاهرات و بنات
فاطمیات و حرم الله و حرم رسول الله و مقصود کفار آن بود که در حوزه آن امام مظلوم
خیمها را تاخت و تاراج نمایند تا آنکه اضطراب او بیشتر باشد و قوت و طاقت بر مقاتله و
مجاهده نداشته باشد پس آن مظلوم ع صیحه بر ایشان میزد و بسوی خیام میشتافت و ایشانرا متفرق
و منهزم میکرد و آن نیز فی الحقیقة موکب عظیم و شوکت بزرگ از مواکب و شوکتهای معنویه
ملکوتیه آن امام مبین بود الا لعنة الله علی القوم الظالمین باب چهارم در بیان جمله
از مجالس و مقامات که همراش دلسوز و جگر گداز است مجلس و مقام اول در بیان محبت
و عشق حسینی پس میگوئیم ای مدهوشان شراب یقین و ای سرمستان باده دین و ای اهل
الله عارفین کاملین بوی نسیم عطر اشراقات انوار غیبیه و شارقات واردات لوامع
لاهوتیه بمشام جان نخواهد رسید یا آنکه گرد بی از انکار و آن در نظر اذعان پدید نه

خواهد

خواهد شد تا آنکه عشق حسینی مثل طالبان شطار از طریق حقیقت مطرقه بر رؤس و
دشنه بر صدور دوننده شود جامع کمالات صوری و معنوی و کاشف دقایق انفسی و آفاقی نشد
برای احدی ممکن نخواهد شد تا آنکه محبتش را صیقل الارواح و عشقش را در مشکوة قلوب
مصباح دانند بلی هم چنین است شعر عشق آمد و دل از دست ما برد تدبیر ز عقل ما
برد ایجانرا بغیر از این نباید سالها داد تا به محبتش برشته و در کوزه از ازل خمیره وجود بعشقش
سرشته و در مقام تعزیه‌داری و نوحه گری مستلزمات نفسانی و مشتهیات را ترک کنی
تا آنکه با قصی مراتب ایمان و اعلی مدارج ایقان مشرف شوی و همواره در آتش عشق سوزان و آن
در دیده چون ابر بهاران گریان شوی تا مصداق این بیان بود عجبت لنیران الهوی ان جمرها
توهج من ماء المدامع واضطرم بلی در باطن سرمستی مست عشق حسینی متحقق میشود مصداق قول
رسول الله ان لله تعالی شرابا لاولیائه اذا شربوا سکروا و اذا سکروا طربوا و اذا طربوا طلبوا
و اذا طلبوا وجدوا و در سنین سابقه در مبتلا شوی در حالت تامل و تفکر در این مقام حالات
و واردات این احقر خدام جناب سید الشهداء رو میداد که از حضتم مسئلت مینمایم که همواره امثال
آن حالات مرزوق کرده و در نوحه صالحه مرحومه من میگفت اینچه حالات است بر تو رو میدهد که
در وقت طعام خوردن سرشک چشمت با طعام ممزوج شد میگفتم ایضا الحمد را یا بعید لی فرد را
چه روز است ها این دو بیت عربی در بیان مناسب است در این مقام وقائلة ما بال دمعک اسودا
وقد کان محمرا و انت نجیل فقلت لها ان الدموع نضرمت فهذا سواد العین فهو یسیل و
باز میگفتم این وجه مومنه من نظم با یاد روی او نفس اندیشی خوش است هر کس که لاف مهر زند
این چنین خوش است عشقی که دفتر دفتر جنون او در چه سود دیوانه گشتن از نگه او کین خوش
است والله العظیم در ازمنه سابقه در وقت نوشتن مطالب این مقام در اصل یعنی در کتاب
اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات واردات و حالات غریبه رو میداد سرمستی از باده لوعه
و حزن بر هم چنین مستولی میشد که قدرت و طاقت نداشته باشم و اکثر اوقات قلم از دستم می
افتاد و ممکنم نمیشد اصلا چیز نوشتن و مبهوت و متحیر و مضطرب شده بلکه فوق ان قوای روح
در خودم احساس نمیکردم و مضمون این بیت ذکر دل محزون و مضطرب و متحیر بودم شعر مستم

کشان

کشان محبت دل از زنان نبستند گره زنجیر کشادند بر زبان نبستند و گاه گاهی که قلم بر
داشته چیزی مینوشتم میدیدم که از مطالب این مقام نیست بلکه جمله از مربوطات و غیر مربوطات و
مناسبات و غیر مناسبات نوشته ام اگر صدق این دعوی را میخواهید مشاهده نمایید رجوع کنید
بکتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات تا آنکه معلوم شود که در آن اوقات چه حالتی
داشته ام و گاه قوه واهمه مستولی میشد و گمان میکردم که اگر مطالب این مقام را بنویسم انگشتانم
تا قلم خواهد سوخت مجلس و مقاله ششم در بیان حکایتی که قوربی افندی اسلامبولی که قائم
مقام و حاکم کربلای معلی بود و برای من نقل کرده بود و بیان اجمالی آن اینست که قوربی افندی
چند سال قبل از این نقل کرد که ملا محمد افندی اسلامبولی عالم و فاضل کامل بوده است که نزدیک
صد سال قبل از این در اسلامبول بوده است و کتاب بزرگی در مصائب سید الشهدا تصنیف کرده
است یعنی اخبار و آثار و روایات را بنظم آورده است بطریقه زبان ترکی اسلامبولی و هم چنین مراثی
بهمان نظم و زبان نقل کرد که کهول و شیوخ این زمان ما نیز از پدران و اسلاف خود شان بنهج استفاضه
روایه میکنند که جمعی از متعصبان علما اهل سنت زبان بهجا و اعتراضات گشودند و گاه اینها نوشتند
باین مضمون ایها محمد افندی بسبب بودن تو که چرا ماهی فروشان دماغ ما از بوهای ماهی شما
گندیده معطل و مختل و معیب شده است این چه دستگاهست که جمعیه شنیده ایم هموار مذکره
و زاری و بر سر و سینه زدن و فریاد نمودن هستی برای شهادت حسین بن علی ع و برای مصائب او
و کتابی در مصائب او نظم میکنی معلوم میشود که عقلت مختل شده پس آن عالم صاحب بصیرت جواب
آن متعصبان و دنی شدگان او نوشته باین نهج فرستاد ویل صد ویل بر شما باد و بر مادران شما
باد حالا برای من قطع و یقین حاصل شد که شما اولاد پدران خود تان نیستید با کسی که از اهل
سنت شده که مرامش اینست که بر قره عین رسول الله ص و ریحانه او گریه و زاری و ماتم داری
نمایید یا بر گریه کنندگان و ماتم داران در کتب نوحیان در مصائب و مراثی طعنه زنند
و تقریع و توبیخ نمایید و باز قوربی افندی نقل میکرد که آن عالم صاحب بصیرت در اکثر اوقات
مصنف آنکتاب میگفته است من میترسم که از شدت التهاب نیران دلم و از شعلهای نفسم
انگشتانم تا قلم یکدفعه بسوزد و نقل میکرد از اسلاف و پدران خودش که باینطور اتفاق افتاد

و نیز نقل کرد که بعد از اتمام آنکتاب آن عالم صاحب بصیرت بمدینه طیبه مشرف شد و آنکتاب را
بر سر قبر رسول الله ص گذاشت و بسیار گریه و زاری کرد و مسئلت نمود از حضرت واد روح پرور
سید المرسلین ص هر چیزی که در آن مطابق واقع نباشد یعنی اصل نداشته باشد قلم محو از
غیب بر آن کشیده شود و بعد از چند شبانه روز کتاب را از سر قبر انور اطهر برداشت دید
در چند موضع قلم محو کشیده شده است و نیز قوربی افندی نقل میکرد که اهل محله آن عالم صاحب
بصیرت از زمان خود آن تا این زمان روز عاشورا در مسجد آن محله جمع میشوند و از مطالب
کتاب آن خوانده میشود و صیحه و ضجه و گریه و زاری مردم در مسجد بلند میشود این حاصل حکایتی است
که قوربی افندی ذکر کرد با وجود آنکه در مذهب خودش یعنی در مذهب اهل سنت تعصب تمام
داشت و لکن مضایقه ننمود از نقل کردن آنچیزی که قطع بوقوع آن داشت سبحان الله جمعی از حمقا
و جهلا این زمان خود شان را از زمره محبان و شیعیان میشمارند و در مقام شنیدن امثال این
حکایات بر جبین گره زده یا وجه عبوس رو برمیگردانند یعنی انکار منکر قدرت تامه کامله حضرتم
هستند یا منکر قدر و منزله جناب سید الشهدا در نزد حضرتم هستند و ظن این احقر خدام
جناب سید الشهدا ع براینست که وقت سوختن انگشت و قلم آن عالم صاحب بصیرت وقت نوشتن کیفیت
همین مقام بوده است یعنی مقام بیان کیفیت افتادن آن امام مظلوم ع از پشت ذو الجناح بزمین
کربلا داده صدا آه از بیان کیفیت اینمقام بحق آن امام مظلوم ع قدرت و طاقتم بریده میشود از بیان
این مقام و مدت چهار و پنج روز است در همین مقام معطل مانده ام گاه ناخوش میشوم و مکرر
شده است قلم را برداشته ام از دستم افتاده است و ناعلاج مانده ام و حالا توفیق میخواهم از
حضرتم که قدرت و طاقت بر نوشتن بدهد مجلس و مقاله سیم در بیان افتادن الخلیفة
الله ع از پشت ذو الجناح و بیان آنچیزی که بعد از آن واقع شد پس میگوییم که اخبار و روایات
و اقوال اصحاب کتب مقاتل هر چند در این مقام در غایت اختلافست و لکن آنچه قدر مشترک همه
آنها است و آنچه از ملاحظه مجموع استفاده کرده ام او را بسلک تحریر خواهم آورد پس میگوییم
شمر کافر زندیق در هنگام اواخر مقاتلات و مجاهدات آن امام مبین ع بانگ بر ابن سعد کافر
لعین زد و گفت ای امیر نزدیک است که این یک تنه جمیع لشکر را فنا کند و ملحق رساند کافر گفت

چاره و حیله چیست گفت چاره و حیله چیزیست شمر لعین گفت امر کن که جمیع افراد و اعیان
از سواره و پیاده که در معسکر است خواه از اهل حرب و جنگ باشند و خواه سایر سواران
اهل بازار و اراذل و اهل صنایع و کسبه و یکمرتبه بحرکت بیایند و سه قسم باشند یک قسم که آن
اهل جنگ و محاربه هستند شمشیر و نیزه زنند و قسم دیگر از اینها تیرباران کنند و قسم سیم
که از اهل بازار و کسبه و اصحاب صنایعند فلاخن اندازی و سنگ و کلوخ اندازی و
دستهای آتش زده اندازی نمایند بلکه این مرد را از پشت اسب بزمین کربلا بیندازیم پس ابن
سعد کافر باین هیچ امر کرد و آن نابکاران همین منوال مشغول مقاتله شدند پس آن حجة
کبری و ولی مطلق حقتعالی با آن حالاتی که داشت چنانچه سابقا ذکر شد مشغول مقاتله همه آنکفار
شد جماعتی عظیمه را بدوزخ و باقی را منهزم و متفرق ساخت ناگاه آن مظلوم خواست دقیقه
آرام گیرد سنگ بزرگی بر جبهه مبارکش افتاد و جبهه مبارکش منشق شد و خون جاری شد و
خواست خون طیب و طاهر را از روی مبارکش بیکطرف و چشمش پاک کند ناگاه تیری بسیار تند
و تیز و مسموم و سه شعبه دار بر صدر مبارکش یا قلب مطهرش افتاد و فرمود بسم الله و بالله و علی
ملة رسول الله ص و سر بسوی آسمان نموده عرض کرد خدایا تو میدانی اینقوم میخواهند بکشند
مردی را که در روی زمین غیر از او پسر پیغمبر نیست پس آن تیر را از طرف پشت مبارکش بیرون آورد
و خون جاری شد مثل میزاب و دست مبارکش را بر سر زخم میگذاشت پر از خون میکرد و بسوی
آسمان میانداخت و قطره از آن بر نگشت و سرخی آسمان از آن هنگام پیدا شده است و مرتبه دیگر
دستش از خون پر کرد و سر و ریش مبارکش خضاب نمود و فرمود ملاقات میکنم جدم رسول
الله ص را بهمین حالتی که مخضوب بخون خود هستم و عرض میکنم ای جد من رسیده است و در این هنگام
ضعف شدید بر بدن شریفش غلبه نمود و از مقاتله دست کشید خواست دقیقه آرام بگیرد
ناگاه نامرد کافر مالک بن اسیر رسید با آن مظلوم ع اول شتم را داد و بعد از آن شمشیرش را بر
سر آن مظلوم زد و در آن حالت چیزی بر سر مبارکش نبود غیر از برنس پس برنس پر از خون شد
و فرمود ای ظالم نامرد نخوری و نیاشامی و با این دست و حقتعالی ترا محشور کند با کافرین
ظالمین و برنس را انداخت و قلنسوه پوشید و عمامه را بروی آن بست و چون ضعف بر آن امام

مبین ع غالب شده بود و در بعض اخبار مذکور است که برنس پر خون شده بود او را بزمین
انداخت و بسوی خیمها آمد و خرقه خواست و آن را از اهل حرم گرفت و زخم سرش را با آن بست
و بالای آن قلنسوه پوشید و عمامه را بر روی آن پیچید پس ندا فرمود در اینحالت یا زینب یا
ام کلثوم یا سکینه یا رقیه یا فاطمه علیکن منی السلام پس زینب صدیقه مظلومه رو بطرف او عرض
کرد یقین بمرگ کرده و تن بکشته شدن داده فرمود چه طور یقین بمرگ نکنم و تن بکشته شدن
ندهم و حال آنکه معین و ناصر ندارم زینب مظلومه گریه کرد گفت ای برادر ما را بر گردان بحرم
جد ما رسول الله ص آن مظلوم فرمود هیهات اگر ممکن میشد شما را در این مهلکه نمیانداختم پس
زینب مظلومه صیحه زد و فریاد کرد و سرشک چشم مثل باران ریخت و رختش پاره پاره کرده و
موهای سر مبارکش را پریشان نمود و لطمه بر رویش زده میگفت وا وحدتاه و اقلة ناصراه
وا سوء منقلباه وا شوم صباحاه پس آن مظلوم ع فرمود ای دختر مصطفی و مرتضی صبر کن و تفکر نما
شما بسیار خواهید شد پس برخواست از خیمه بیرون آید زینب مظلومه دامن آن امام مبین ع
چسبید عرض کرد مهلا یا اخی صبر کن تا آنکه توشه از تو بردارم از نظر کردن بجمال انور و
اشرفت وداع کنم تو را وداعی که بعد از آن ملاقات نخواهد شد پس آن مظلومه میافتاد بدست
و پای مبارک آن مظلوم و میبوسید دست و پای مبارکش را و در این هنگام احاطه نمودند آن مظلوم
را و در این هنگام احاطه نمودند آن مظلوم را سایر نسوان طاهرات مطهرات مظلومات و اطفال
و بنات فاطمیات از چهار طرف و گریه و زاری مینمودند و صیحه و فریاد میزدند و بدست و پای
آن مظلوم افتاده میبوسیدند و چون آنحضرت ع بیرون شد از خیمها عبدالله بن حسن مجتبی
دوید و آن در آن زمان غلام بود و بحد مراهق نرسیده بود حضرت زینب مظلومه خودش را بان
رسانید و او را گرفت و خواست نگه دارد آن امتناع شدید نمود و صیحه زد و گفت از عمم
جدا نخواهم شد و مفارقت نخواهم کرد پس خلاص شده از دست زینب مظلومه آمد در جنب امام
مظلوم ایستاد پس کافر زندیق بحر بن کعب یا حرملة بن کاهل ملعون شمشیر را بلند کرد و
میخواست آن امام مظلوم را بزند پس آن طفل معصوم مظلوم مانع شد بر آن کافر و فرمود ویل لک
برای تو باد ای ولد الزنا میخواهی عمم را بکشی پس آن تازه گل بوستان مصطفی و مرتضی دستش

پیش شمشیر گرفت تا آنکه شمشیر بولن امام مظلوم برسد پس دست مبارک او را بریدند و بپوست
رسانیدند و از پوست آویزان شد و ندا کرد یا عماه و آن امام مظلوم او را باغوش گرفت و بسینه
مبارکش ضم نمود و فرمود یا ابن اخی اصبر علی ما نزل بک واحتسب فی ذلک الخیر فان الله یلحقک بآبائک
الصالحین پس در همان حال حرملة بن کاهل تیر زد آن لعین بن اللعین بکیتیر آن طفل مظلوم
را در آغوش آن امام مظلوم ذبح کرده شهید نمود سبحان الله واویلاه وامصیبتاه در همین حالت
شمر کافر ملعون حمله بر خیمه آن امام مظلوم ع نمود و رمح بر خیمه زد و فریاد زد باصحابش و گفت
آتش بیاورید تا آنکه بسوزانم هر کسی که در این خیمه است آن حجت کبری و ولی مطلق حق تعالی
فرمود یا ابن ذی الجوشن آتش میخواهی تا آنکه اهل و عیال مرا بسوزانی خدا بسوزاند ترا به آتش
دوزخ و در آخر پس شبث بن ربعی آمد ملامت و مذمت کرد شمر کافر و بعد از آن
شمر از سوزانیدن خیمها دست کشید و برگشت لعنة الله علیه مخفی نماند که شهادت عبد الله
بن الحسن در هنگامی بود که امام مظلوم سوار ذو الجناح بود و از پشت ذو الجناح بر زمین
کربلا نیفتاده بود چنانچه ذکر کردم و غیر اینکه ذکر کردم چنانکه مرثیه خوانان ذکر میکنند
که شهادت عبد الله بن حسن بعد از افتادن آن امام مبین ع از پشت ذو الجناح بر زمین
کربلا بود اصل و مستند ندارد و چون آن امام مظلوم بمرکز میدان آمد که با آنحالت غلبه
ضعف و بی قوتی در بدن شریفش باز مشغول مقاتله و مجاهده بود تا از آنکه افتاد و نفس
عادت سابقه خودشان را پیش گرفتند و بجنگ آمدند از چهار طرف سنگها و کلوخها و سنانها
بی آتش زده و ایشان میزدند شمشیرها و نیزها و تیرها بر بدن شریفش ناگاه صالح بن وهب
ملعون فرصت یافته نیزه‌اش را بپهلوی آن امام مظلوم زد و مقارن بود ابن خولی بن یزید
تیری انداخته بر لبه سینه‌اش افتاد و ایضا نیز ابو قدامه عامری بر همان موضع افتاد و حصین
بن نمیر لعین تیرش بر دهن مبارک آن مظلوم ع افتاد و سنان بن انس لعنة الله علیه نیزه‌اش
را بر صدر مبارک آن مظلوم زد و همان موضع مبارک را زرعة بن شریک لعنة الله علیه ضربت
شمشیر زد هایهای واویلاه وامصیبتاه ای برادران اهل ایمان و ای محبان اهل اخلاص
این همان مقام است که از نوشتنش ابا و امتناع داشتم بمیدان نمیچرخد قلم و انگشتانم نمیکند

شاهد امنه الوفاء و جبرئیل فی جنان الصاغوره ذاق من حنان نعیم الباکورة و نیز مخفی نماند که از جمله
مناسبات مقام که شنیدنش لازم است بر اصحاب انظار سلیمه و افکار مستقیمه قضیه ورود امیر
المؤمنین است ببصره برای حرب ناکثین و قتال اتباع و انصار ام المفسدین پس منکجار ورودی
گوید من انور و بیرون بصره آمدم برای تماشا و نظاره بموکب شوکت امیر المؤمنین ع دیدم
در اول موکب نزدیک هزار سواره در پیش رو و بر سر ایشان قلنسو و جبهها سفید پوشیده
و شمشیر در کمر بسته و در دستش رایت را گرفته و عمامها سوارها اغلب سفید و زرد بود و همه
غرق آهن و فولاد یعنی اسلحه بودند پرسیدم این رئیس کیست گفتند ابو ایوب انصاری است
و سوارهای آن از انصار و غیر انصار است و بعد سواره طلوع کرد عمامه زرد و ثیاب سفید
پوشیده و شمشیر در کمر و بقوس تکیه کرده و بر اسب شهر سوار شده و علم در دستش و در رکب
نزدیک هزار سواره پرسیدم این شخص کیست گفتند خزیمه ذو الشهادتین است و بعد فارس
دیگر طلوع کرد بر اسب کمیت سوار شده عمامه زرد بر سرش قلنسوه سفید بر سرش و قبای
سفید در بدنش شمشیر در کمرش و منکب بر قوسش و در دستش علم و در موکب نزدیک هزار
سوار پرسیدم این شخص کیست گفتند ابو قتاده و بعد از آن فارس دیگر سوار اسب سفید طلوع کرد
عمامه سیاه داشت و اطراف آن را از پیش رو و از پشت سر آویخته بود و بسیار آدم کوتاه بود و سکینه
و وقار عظیم داشت و صدا بلند کرده بود بقرائت قرآن مجید و شمشیر در کمرش و بر قوسش منکب
و در دستش علم سفید و در موکب جماعتی عظیم از سوارها و عمامهای ایشان مختلف بود و دور
اطراف شیوخ و کهول و جوانان بودند گویا ایشان از خشیت و خوف حق تعالی در موقف حساب ایستاده
بودند و اثر سجود در وجوه‌شان آشکار بود پرسیدم این شخص کیست گفتند عمار یاسر است
جمعی از موکب سوارهای آن از مهاجرین و انصار از صحابه رسول الله است و جمعی از اولاد
مهاجرین و انصار است و بعد از آن طلوع نمود یک فارس دیگر سوار اسب اشقر لباس و قلنسوه
سفید و عمامه زرد پوشیده بود و بلند قد نزدیک بود پاهایش بر زمین برسد شمشیر
در کمر منکب بر قوسش و علم زرد در دستش است و سوارهای موکبش نزدیک هزار بود و
و غالب در لباسها زرد و سفید بودند پرسیدم این شخص کیست گفتند قیس بن سعد بن

عباره است و سوارهای آن از انصار و اولاد انصار بودند و بعد از آن طلوع نمود فارس
دیگر دیبا خوب روی و خوش صورت رخت سفید و عمامه سیاه داشت و اطراف عمامه را از
پیش و پس آویخته بود پرسیدم این شخص کیست گفتند عبد الله بن عباس است و سوارهای
موکبش اصحاب رسول الله هستند و بعد از آن طلوع نمود فارس دیگر در موکب جمعی و آن شبیه
بود به عبد الله بن عباس پرسیدم این شخص کیست گفتند قثم بن العباس است و بعد از آن اقبال
نمود رایات و اعلام دیبا بعضی بر بعضی مقدم و مختلط شد نیزه‌های دیبا و وارد شد موکبی و بود
در آن خلق بسیار از مردم و همه آنها غرق آهن و فولاد و اسلحه بودند و رایات و علمهای مختلف
داشتند و در مقدم همه یک رایت عظمی بود و در پیش یک فارس کانه کسر و جبر یعنی مرد شجاع
شدید الساعدین و اکثر نظرش بسوی زمین بود نه بفوق و در میمنه‌اش جوانی دیبا خوش صورت
و همچنین در میسره‌اش جوانی دیبا خوش صورت و در پیش رویش جوانی مثل آنها بود و در دست
این بود رایت عظمی پرسیدم اینها کیستند گفتند این شخص که کانه کسر و جبر امیر المؤمنین ع است
و این جوانان که در یمین و یسار و پیش روی امیر المؤمنین استاد امام حسن و امام حسین و محمد بن
الحنفیه میباشند و در طرف خلف امیر المؤمنین ع عبد الله بن جعفر و اولاد عقیل و سایر بنی
هاشم و جماعتی از شیوخ اهل بدر از مهاجرین و انصار بودند پس امر فرمود امیر المؤمنین ع
که جنود و عسکر در زاویه نزول نمایند پس مخفی نماند که این احقر خدام جناب سید الشهدا
روحی و ارواح شیعته له الفدا بر شیعیان مخلصان و محبان اصحاب یقان و ایمان عرض می
کند و میگوید تامل و تدبر نمایند و دقایق ظواهر و دقایق بواطن را بفهمید و بدانید که
سلطان دین و دنیا امیر المؤمنین ع با آن موکب شوکتی که به بصره وارد شد برای احدی از
سلاطین و ملوک از خلقت عالم تا بوقت و همچنین برای احدی از انبیاء و مرسلین و اوصیا
که بمقاتلات و مجاهدات با کفار لشکر کشی نمودند میسر و ممکن نشد زیرا که دیده و شنیده نشد
که احدی از آنها جمع کند در لشکرکشی شوکت و موکبی که ظاهر و باطنش مثل موکب و شوکت امیر
المؤمنین ع بوده باشد در غزوات و مجاهداتش بعد از وفات سید المرسلین ص چنانکه کیفیت
شوکت و موکب ظاهری و باطنی را شنیدید و فهمیدید در ورود و دود بصره و لکن با یک منزل

ممتحنین که قدرت داشته باشند برا اینکه جمله و شرذمه قلیله را از اسرار آل محمد ص بفهمند
تامل خوب و تدبر در اینمقام بکنند تا سر مستتر و باطن باطن مقام را بفهمند و آن این
است که باطن باطن موکب و شوکت غزوات امیر المؤمنین ع و مقام روحانی و معنوی و ملکوتی
آن در مقام مقاتلات و مجاهدات پسرش جناب سید الشهداء ع تجلی نمود و بروز و ظهور رسید
بیان آن اینست که آن امام مظلوم بسیار بسیار مواکب و شوکتهای معنویه عشقیه باطنیه
الباطنیه ملکوتیه داشت های های اواه ای سرشک خونینم چرا پاره‌های جگرم در نوشتن آن نیست
وابیل پر داغم چرا آب نمیشوی پس موکب و شوکت آن مظلوم از یکطرف بدن پاره پاره شده
و دستهای بریده حضرت عباس بود و از یکطرف جسد پاره پاره شده علی اکبر بود و موکب
و شوکت دیگرش اجساد مقطعه و مبضعه جوانان بنی هاشم بود و موکب و شوکتش از طرف
اجساد و جثه بخاک و خون آلوده اصحاب اخیار بود و موکب و شوکتش از طرف دیگر جسد
آن دره یتیمه و حلقوم تیر خورده آن فریده و جوهره عزیزه محمدیه یعنی علی اصغر شیر
خواره بود و موکب و شوکتش از طرف دیگر حیرانی و سرگردانی نسوان طاهرات و بنات
فاطمیات و غلغله اطفال و صیحه و فریاد طفلان واه واه و ناله و زاری لب تشنگان بود و
موکب و شوکتش از طرف دیگر جسد شریف خود آن مظلوم ع بود که از کثرت تیرها و پرهای
تیرها و قطعات نیزه‌ها و شمشیرها شبیه مرغ بال و پر کشوده و پرواز کننده بود و موکب و
شوکتش از طرف دیگر دیدن اعدا بود از جمیع جهات و تمامی اطراف تیرها و نیزه‌ها و سنگها و
کلوخها و دستهای آتش زده بآن مظلوم ع وقتی که میخواست که بمرکز و موقف خودش برگردد و
دقیقه آرام بگیرد و کجی شمشیر را راست نماید و خون او را زایل نماید بلی والله العظیم بسیار بسیار
بود مواکب و شوکتهای آن مظلوم و لکن بجمله از آنها اشاره شد پس آن مظلوم ع بهر جهت و بهر طرف
نظر میکرد موکبی از مواکب و شوکتی از شوکتهای خودش ملاحظه و مشاهده مینمود و آه سرد می
کشید و بسیار مکرر میفرمود لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم را پس مخفی نماند که آن
مظلوم ع بسبب نظر و ملاحظه آن مواکب و شوکتهای خودش در آن مقام و در آن حالت هر چند مستغرق
در دریای غم و حزن و شکستگی بود و این از حیثیت مشاهده حالات اهل حرم و عطش اطفال و

طفلانه وفریاد وزاری ایشان بود ولکن با وجود این باز در همان مقام ودر حالت چهره بانوار
تجلیات حضرت احدیت حضرتم برافروخته در عین کسوت فنا خلعت بقا پوشیده فناء وبقائیکه
عقول اکامل از ادراک آنها ملکه از ادراک ذرهٔ از اوصاف آنها در غایت عجز ونهایت حیرت
بود وبعبارت اوضح در همان حالت مستغرق بحار ووقایت ابتهاج وفرح وسرور بود ودیدن وشنیدن
امثال اینمقالات تعجب واستبعاد نباید کرد زیراکه این صفتی است از صفات اصحاب ولایت مطلقه
وشیمه ایست از شیم وخصال سادات ملکوتیین بلی والله العظیم امظلوم روحی له الفداء در همان
مقام ودر همان حالت فیض بخش ومعین وفریاد رس چندین هزار هزار از اهل عوالم ونشأت
امکان بود واین نیز موکبی وشوکتی بود در همان حالت از مواکب وشوکتهای بی پایان آنحضرت خدام
جناب سید الشهداء عرض خدمت کامل وافاضل محبان ومخلصان میکند ومیگوید که مخلصان
محبان که در احوال سید الشهداء وانواع مواکب وشوکتهای معنویه وملکوتیه اش تامل وتفکر نمایند
باید جذبهٔ عشق حسینی بر دل ایشان افتد خس وخاشاک هستی وتعلقات ایشان از جمیع جهات
بتمامی بسوزد والا مخلص محب کامل وعاشق حقیقی اینمقام نخواهد شد هر شخصی که موصوف بعلم
وفضل وکمال عرفان ومشهور بحقایق ودقایق بلیغ وبتمام ایقان وایمان باشد ولکن در مقام
اخلاص بالتحقیق ومنتقی مرتبه جذبة الله جذبة من جذبات الحق الحسینیه توازی عمل الثقلین
باشد ودر عمرش آن جذبه برای آن متحقق وحاصل نشده باشد پس اشتهار بان صفات مذکوره
اصل ندارد واگر ادعا وصول مقام بزرگ نمود مرتبه جذبة الله جذبة من جذبات الحق توازی عمل
الثقلین باشد ادعائش صدق وصحت ندارد زیراکه جذبهٔ عشق ومحبت حسینیه باب حقانیت
برای آن جذبهٔ الهیه وحضرتم فرموده است فاتوا البیوت من ابوابها واز اینجا ظاهر میشود سر وباطن
کلام رسول الله ان للحسین محبة مکنونة فی قلوب المؤمنین ومخفی نماند که این نهج بیان در اینمقامات
مختص باین احقر خدام جناب سید الشهداء نیست بلکه جمعی نیز از کامل فضلا وعرفاء سابقین نیز با
ایشان باین نهج از تحقیق بوده است چنانچه میسر است بر این تحقیق کلام شیخ شمس الدین الجیلانی
النور بخشی وبیان این است که شاه اسمعیل صفوی قدس الله روحه با شیخ ملاقات اتفاق افتاد
از شیخ پرسید چرا سیاه پوشیده اید شیخ فرمود این جهت تعزیهٔ جناب سید الشهداء فرمود که تعزیهٔ

حضرت سید الشهداء در محرم است شیخ گفت مردم غلط کرده اند وغلط فهمیده اند تعزیهٔ آن
حضرت تا قیامت باقی است ونیز مخفی نماند که از جملهٔ مناسبات مقام اشاره نمودن بقضیهٔ
عایشه است که آن در حرب جمل دیگر قدر ملکه از ظهر تا مغرب نزدیک به بیست هزار کس از لشکر
او سیزده هزار کس از لشکر خودش یا زیاده وپنج هزار یا پنجهزار از لشکر امیر المؤمنین ع
کشته شد ودر اثناء مقاتلات بعضی از لشکرش بان گفتند یا عایشه طلحه وزبیر کشته شد
مصالحه کن با امیر المؤمنین ع گفت هیهات کبر عمر عن الطوق وجل امر عن العتاب ونزدیک هفصد نفر
از شیوخ ورؤسا منافقین که زمام شترش را میگرفتند یکی بعد از یکی بدوزخ رفتند وباز
مردم را تحریص بجنگ وجدال میکرد وباواز بلند ندا میکرد ایها الناس علیکم بالصبر فانما
یصبر الاحرار وخودش دو زره پوشیده وبر هودج درع پوشانیده وصفایح آهن بر هودج زده
وان روز امیر المؤمنین ع از منافقین بسیار بدوزخ فرستاد وهم چنین رؤسای اصحاب مثل عمار
بن یاسر وعمرو بن حمق الخزاعی ومحمد بن ابی بکر ومالک اشتر وهم چنین امثال ونظایر ایشان
ومحمد بن حنفیه در مقام مبارزات وحملات بسیار هنرها نمود واثار شجاعت امیر المؤمنین ع بظهور
رسانید ودر آخر کار فرمود یا محمد نیزهٔ مرا بگیر وبرو وشتر عایشه را عقر کن واو نیزه را گرفت و
اسب را راند ودوانیده شد ولکن ممکنش نشد که خود را بشتر برساند زیراکه اهل قبیلهٔ بنی ضبه
جماعتی بسیار بودند واطراف شتر را احاطه نموده بودند پس محمد بن حنفیه برگشت ونیز امیر
المؤمنین ع آمد وامام حسن مجتبی روحی له الفداء آن نیزه را از دست آن گرفت ودوانیده شد و
طایفهٔ بنی ضبه را منهزم ساخت وشتر عایشه که مسمی باسم عسکر بود عقر کرد وبان نیز مجنون
الود برگشت وا نمشاهدهٔ اینحالت محمد حنفیه قدری خجالت کشیده رنگش متغیر شده امیر المؤمنین
فرمود لا تأنف فانه ابن النبی وانت ابن علی یعنی ننگ وعار بر خود راه مده که حسن مجتبی پسر
رسول الله است وتو پسر من هستی البته شجاعت تو وشجاعت جمیع شجعان عالم مثل شجاعت او
نخواهد شد وچون ملعون عسکر تمام کرد در حقیقت از طایفهٔ شیاطین بود عقر شد ونزدیک
شد که هودج از شتر بیفتد امیر المؤمنین ع فرمود بمحمد بن ابی بکر رو دیگر بهودج برسان محمد بن
رسید گفت امیر المؤمنین ع میفرماید تیر بان رسیده است یا نه عایشه گفت یک تیر رسید ولکن

ضرر نکرد وای برادر عبدالله زبیر را برای من پیدا کن خواه کشته شده باشد و خواه مجروح
نباشد پس محمد او را پیدا کرده و فرمود قم یا مشوم اهل بیته و بعد عایشه گفت ای برادر
از برای او از امیرالمؤمنین ع امان بخواه محمد با امیرالمؤمنین عرض کرد کلام عایشه را آنحضرت فرمود
امان دادم او را و جمیع ناس را که با عایشه بودند و بعد از آن امیرالمؤمنین ع نزدیک آمد
فرمود با عایشه اهکذا امرک رسول الله ان تفعلی عایشه گفت یا اباالحسن ظفرت فاحسن
وملکت فاسجح پس چون این قضیه را اجمالا شنیدید و سلوک امیرالمؤمنین روحی وارواح
شیعته له الفدا با عایشه و اصحاب او فهمیدید پس حالا سنگها بر سرها و سینهها بزنید و داد
و فریاد و وامحمداه و واعلیاه را بلند کنید و بگوئید هزار داد و فریاد از ظلم بنی امیه حزب
شیطان اعداء خلفاء رحمن و شرکاء قرآن پس انکار از آن سنگدلان بدن شریف امام مظلوم
قرة عین الرسول و فرخ صدیقه بتول را با چندین هزار از تیر و نیزه و شمشیر سوراخ
سوراخ و پاره پاره کرده بودند و هر وقتی که آن امام مبین بعد از مقاتلات و مجاهدات
کثیره بمرکز و موقفش برمیگشت و میخواست دقیقه آرام بگیرد پس میریختند بآن مظلوم سنگها
و کلوخها و تیرها و نیزهها و دستهای آتش زده و باینهم اکتفا نکردند جماعتی از آن کفار
در همان حالت اسبها میدوانیدند بسوی خیمهها عترت طاهره و نسوان معصومات و طاهرات و بنات
فاطمیات و حرم الله و حرم رسول الله و مقصود کفار آن بود که در جلوی آن امام مظلوم ع
خیمهها را تاخت و تاراج نمایند تا آنکه اضطراب او بیشتر باشد و قوت و طاقت بر مقاتله و
مجاهده نداشته باشد پس آن مظلوم ع صیحه بر آنها میزد و بسوی خیام میشتافت و آنها را متفرق
و منهزم میکرد و آن نیز فی الحقیقة موکب عظیم و شوکت بزرگی از مواکب و شوکتهای معنویه
ملکوتیه آن امام مبین بود الا لعنة الله علی القوم الظالمین **باب چهارم** در بیان جمله
از مجالس و مقامات که همه اش دلسوز و حکایت است **مجلس و مقام اول** در بیان محبت
و عشق حسینی پس میگوئیم ای مدهوشان شراب یقین و ای سرمستان باده دین و ای اهل
الله عارفین کاملین بوی نسیم عطر اشراقات انوار غیبیه و شارقات و اردات لوامع
لاهوتیه بمشام جان نخواهد رسید تا آنکه گردی از زنگار روان در نظر اذعان پدید نه

خواهد شد تا آنکه عشق حسینی مثل طالبان شطار از طریق حقیقت مطرقه بر دوش
داشته بر صد وعده شوق جامع کمالات صوری و معنوی و کاشف دقایق غیبی و فایق مدن
برای احدی ممکن نخواهد شد تا آنکه محبتش را صیقل الارواح و عشقش را در مشکوة قلوب
مصباح داند بلی هم چنین است شعر عشق آمد و دل از دست ما برد تدبیر ز عقل ما
برد ای جانم ای عزیز من باید سالها دنبال محبتش برشته و دل را از خمیره وجود بعشقش
سرشته و در مقام تعزیهداری و نوحه گری مستلذات نفسانی و مشتهیات را ترک کنی
تا آنکه باقصی مراتب ایمان و اعلی مدارج ایقان مشرف شوی و همواره در آتش عشق سوزان و آن
در دیده چون ابر بهاران گریان شوی تا مصداق این بیان بود عجبت لنیران الهوی ان جمرها
توهج من ماء المدامع واضطرم بلی در باطن سرمستی مست عشق حسینی محقق میشود مصداق قول
رسول الله ان الله تعالی شرابا لاولیائه اذا شربوا سکروا و اذا سکروا طربوا و اذا طربوا طلبوا
و اذا طلبوا وجدوا و در سنین سابقه در ماه عاشورا در حالت تامل و تفکر در اینمقام حالات
و واردات این احقر خدام جناب سید الشهدا رو میداد اگر از حضرتش مسئلت مینمایم که همواره امثال
اینحالات مرزوق گردد و زوجه صالحه مرحومه من میگفت اینحالات تست بر تو روی میدهد که
در وقت طعام خوردن سرشک چشمت با طعام ممزوج شد میگفتم ای صالحه آیا نمیدانی فردا
چه روز است امروز و بیت عربی بسیار مناسب است در اینمقام وقائلة ما بال دمعک اسودا
وقد کان محمرا اذا انت تجمیل فقلت لها ان الدموع تصرمت فهذا سواد العین فهو یسیل و
باز میگفتم این وجه موضوعی نظم با یاد دوست و نفس اندیشین خوش است هر کس که لاف مهر زند
این چنین خوش است عشقی که رفته رفته جنون آورد چه سود دیوانه گشتن از نگه او کمین خوش
است والله العظیم در این سنه سابقه در وقت نوشتن مطالب اینمقام در اصل یعنی در کتاب
اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات واردات و حالات غریبه روی میداد سرمستی از باده لو عشق
و حزن هم چنین مستولی میشد که قدرت و طاقت نداشته باشم و اکثر اوقات قلم از دستم می
افتاد و ممکنم نمیشد اصلا چیز نوشتن و مبهوت و متحیر و مضطرب شده بلکه قوتی از قوای روحم
در خودم احساس میکردم و مضمون این مقید ذکر دل محزون و مضطرب و متحیر بودم شعر مستم

کشان محبت دل از زبان نبستند کر رنجیده کشادند بر زبان نبستند وگاه گاهیکه قلم بر
داشتم چیزی مینوشتم میدیدم که از مطالب اینمقام نیست بلکه جمله از مرتبطات وغیر مرتبطات و
مناسبات وغیر مناسبات نوشته‌ام اگر صدق این دعوی را میخواهید مشاهده نمائید رجوع کنید
بکتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات تا آنکه معلوم شود که در آن اوقات چه حالتی
داشته‌ام وگاه قوه واهمه مستولی میشد وگمان میکردم که اگر مطالب اینمقام را بنویسم انگشتان
با قلم خواهند سوخت **مجلس و مقاتل سیم** در بیان حکایتی که قوربلی افندی اسلامبولی که قائم
مقام وحاکم کربلای معلی بود وبرای من نقل کرده بود وبیان اجمالی آن اینست که قوربلی افندی
چند سال قبل از این نقل کرد که ملا محمد افندی اسلامبولی عالم و فاضل کامل بوده است که نزدیک
صد سال قبل از این در اسلامبول بوده است وکتاب بزرگ در مصائب سید الشهدا تصنیف کرده
است یعنی اخبار وآثار وروایات را منظوم آورده است بطریقه زبان ترکی اسلامبولی وهم چنین مراثی
همان نظم و باز نقل کرد که گویا و شیوخ اینزمان نا پیدا ان واسلاف خود شان بنهج استقصا
روایت میکند که جمعی از متعصبین علما اهل سنت با آن بحثها و اعتراضات نمودند وگاه فتوی
باینمضمون ابتدا محمد افندی بسبب بودن در کوچه ماهی فروشان دماغش از بوهای ماهیها
گندیده معتل ومختل ومعیوب شده است این چه دستگاه هست که چیزی شنیده ایم هموار دارد گریه
وزاری وبر سر وسینه زدن وفریاد نمودن هی برای شهادت حسین بن علی ع وبرای مصائب او
وکتابی در مصائب او نظم میکنی معلوم میشود که عقلت مختل شده پس آنعالم صاحب بصیرت جواب
آن متعصبان ودکی شده کان اوخشم باین نهج فرستاد ویل صد ویل بر شما باد و بر مادران شما
تا دخالا برای من قطع ویقین حاصل شد که شما اولاد پدران خود تان نیستید با که از اهل
سنت شد که در اش امیست که بر قرة عین رسول الله ص و ریحانه او گریه وزاری وماتم داری
نمائید یا بو گریه کنند گان وماتم داران در کتب نوشیان در مصائب و مراثی طعنه زنید
وتقریع وتوبیخ نمائید و باز قوربلی افندی نقل میکرد که آنعالم صاحب بصیرت در اکثر اوقات
تصنیف آنکتاب میگفته است من میترسم که از شدت التهاب نیران دلم وانشعلهای نفسم
انگشتانم با قلم یکدفعه بسوزد ونقل میکرد از اسلاف پدران خودش که باینطور اتفاق افتاد

ونیز

ونیز نقل کرد که بعد از اتمام آنکتاب آنعالم صاحب بصیرت بمدینه طیبه مشرف شد وآنکتاب را
بر سر قبر رسول الله ص گذاشت و بسیار گریه وزاری کرد و مسئلت نمود از حضرت او روح نبو
سید المرسلین ص هر چیزی که در آن مطابق واقع نباشد یعنی اصل نداشته باشد قلم محو از
غیب بر آن کشیده شود و بعد از چند شبانه روز کتاب را از سر قبر انور اطهر برداشت دید
در چند موضع قلم محو کشیده شده است ونیز قوربلی افندی نقل میکرد که اهل محله آنعالم صاحب
بصیرت از زمان حیوة آن تا این زمان روز عاشورا در مسجد آن محله جمع میشوند و از مطالب
کتاب آن خوانده میشود وصیحه و ضجه وگریه وزاری مردم در مسجد بلند میشود این حاصل حکایتی
که قوربلی افندی ذکر کرد با وجود آنکه در مذهب خودش یعنی در مذهب اهل سنت تعصب تمام
دارد ولکن مضایقه ننمود از نقل کردن آنچیزی که قطع بوقوع آن داشت سبحان الله جمعی از حمقا
وجهلا اینزمان خودشان را از زمره محبان وشیعیان میشمارند و در مقام شنیدن امثال این
حکایات بر جبین گره زده با وجه عبوس رو بر میگردانند گمان منکر قدرت تامه کامله حضرتم
هستند یا منکر قدر و منزلت جناب سید الشهدا در نزد حضرتم هستند وظن این احقر خدام
جناب سید الشهدا ع برآینست که وقت سوختن انگشت قلم آنعالم صاحب بصیرت وقت نوشتن کیفیته
همین مقام بوده است یعنی مقام بیان کیفیت افتادن آن امام مظلوم ع از پشت ذو الجناح بر زمین
کربلا از صدا آه از بیان کیفیت اینمقام که آن امام مظلوم ع قدرت وطاقت بریده میشود از بیان
این مقام و مدت چهار روز و پنج روز است در همین مقام معطل مانده ام گاه ناخوش میشوم و مکدر
شده است قلم را بر داشته ام از دستم افتاده است و ناعلاج مانده ام وحالا توفیق میخواهم از
حضرتم که قدرت وطاقت بر نوشتن بدهد **مجلس و مقاتل سیم** در بیان افتادن آن خلیفه
الله ص از پشت ذو الجناح وبیان آنچیزی که بعد از آن واقع شد پس میگوئیم که اخبار وروایات
واقوال اصحاب کتب مقاتل هر چند در این مقام در غایت اختلاف است ولکن آنچه قدر مشترک همه
آنها است وآنچه از ملاحظه مجموع استفاده کرده ام او را بسلک تحریر خواهم آورد پس میگوئیم
شمر کافر وزندیق در هنگام اواخر مقاتلات ومجاهدات آن امام مبین ع مانند بر ابن سعد کافر
لعین زد وگفت ای امیر وقت بلیات است که اینم بجمیع لشکر را فنا کند و باخر برسانند کافر گفت

حاله

چاره وحیله چیست گفت چاره وحیله چیست شمر لعین گفت امر کن که جمیع افراد واحاد
از سواره وپیاده که در معسکر است خواه از اهل حرب وجنگ باشند وخواه سایر سواد از
اهل بازار وارد واهل صنایع وکسبه ویکمرتبه بحرکت بیایند وسه قسم باشند یکقسم که
اهل جنگ ومحاربه هستند شمشیر ونیزه زنند وقسم دیگر از انها تیرباران کنند وقسم سیم
که از اهل بازار وکسبه واصحاب صنایعند فلاخن اندازی وسنگ وکلوخ اندازی و
دستهای اتش زده اندازی نمایند بلکه اینمرد را از پشت اسب بزمین کربلا بیندازید پس ابن
سعد کافر باین هیچ امر کرد وان زیاد قدر وکفار بهمین منوال مشغول مقاتله شدند پس الحجة
کبری وولی مطلق حقتعالی با ان حالاتی که داشت چنانچه سابقا ذکر شد مشغول مقاتله همه انکفار
شد جماعتی عظیمه را بدوزخ وباقی را منهزم ومتفرق ساخت ناگاه انمظلوم خواست بقدر دقیقه
ارام گیرد سنگ بزرگی بر جبهه مبارکش افتاد وجبهه مبارکش منشق شد وخون جاری شد و
خواست خون طیب وطاهر را از روی مبارکش بیکطرف رختش مسح کند ناگاه تیری بسیار تند
وتیز ومسموم وسه شعبه دار بر صدر مبارکش یا قلب مطهرش نشست افتاد وفرمود بسم الله وبالله وعلی
ملة رسول الله ص وسر بسوی اسمان نموده عرض کرد خدایا تو میدانی اینقوم میخواهند بکشند
مردی را که در روی زمین غیر از پسر پیغمبر نیست پس ان تیر را از طرف پشت مبارکش بیرون اورد
وخون جاری شد مثل میزاب دست مبارکش را بر سر زخم میگذاشت وپر از خون میکرد وبسوی
اسمان میانداخت وقطره از ان بر نگشت وسرخی اسمان از انهنگام پیدا شده است ومرتبه دیگر
دستش از خون پر کرد وسر وریش مبارکش خضاب نمود وفرمود ملاقات میکنم جدم رسول
الله ص را بهمین حالتی که مخضوب بخون خود هستم وعرض میکنم انچه بمن رسیده است ودر این هنگام
ضعف شدید بر بدن شریفش غلبه نمود واز مقاتله دست کشید خواست دقیقه ارام بگیرد
ناگاه نامرد کافر مالک بن اسیر رسید بانمظلوم اول شتم داد وبعد از ان شمشیر را بر
سر انمظلوم زد وبر ان کلاه خزی که بر سر مبارکش بود غیر از برنس پس برنس پر از خون شد
وفرمود ای ظالم نامرد نخوری ونیاشامی بدین دست وحقتعالی ترا محشور کند با کافرین
ظالمین وبرنس را انداخت وقلنسوه پوشید وعمامه را بر روی ان بست ودیگر ضعف بر انامام

مبین ع غالب شده بود ودر بعض اخبار مذکور است که برنس پر خون شده بود او را بزمین
انداخت ودیگر خیمها امد وخرقه خواست او را از اهل حرم گرفت وزخم سرش را بان بست
وبالای ان قلنسوه پوشید وعمامه را بر روی ان پیچید پس ندا فرمود که ایا اهل بیت یا زینب یا
ام کلثوم یا سکینه یا رقیه یا فاطمه علیکن منی السلام پس زینب صدیقه مظلومه دوید وعرض
کرد یقین بمرگ کرده وتن بکشته شدن داده فرمود چه طور یقین بمرگ نکنم وتن بکشته شدن
ندهم وحال انکه معین وناصر ندارم زینب مظلومه گریه کرد گفت ای برادر ما را بر گردان بحرم
جد ما رسول الله ص انمظلوم فرمود هیهات اگر ممکن میشد شما را در این مهلکه نمیانداختم پس
زینب مظلومه صیحه زد وفریاد کرد وسرشک چشم مثل باران ریخت ورختش پاره پاره کرده و
موهای سر مبارکش را پریشان نمود ولطمه بر رویش زده میگفت وا وحدتاه واقلة ناصراه
واسوء منقلباه واشوم صباحاه پس انمظلوم فرمود ای دختر مصطفی ومرتضی صبر کن وقت گریه
شما بسیار خواهد شد پس برخواست از خیمه بیرون اید زینب مظلومه دامن ان امام مبین ع
چسبید وعرض کرد مهلا یا اخی صبر کن تا انکه توشه از تو برداریم از نظر کردن بجمال نورت
اشرفت ووداع کنم ترا وداعی که بعد از ان ملاقات نخواهد شد پس انمظلومه میافتاد بدست
وپای مبارک انمظلوم ومیبوسید دست وپای مبارکش را ودر این هنگام احاطه نمودند انمظلوم
را ودر این هنگام احاطه نمودند انمظلوم را سایر نسوان طاهرات مطهرات مظلومات واطفال
وبنات فاطمیات از چهار طرف وگریه وزاری مینمودند وصیحه وفریاد میزدند وبدست وپای
ان مظلوم افتاده میبوسیدند وچون انحضرت ع بیرون شد از خیمه عبد الله بن حسن مجتبی ع
دوید وان در ان زمان غلام بود وبحد مراهق نرسیده بود حضرت زینب مظلومه خودش را بان
رسانید واو را گرفت وخواست نگه دارد ان امتناع شدید نمود وصیحه زد وگفت از عم بزرگوارم
جدا نخواهم شد ومفارقت نخواهم کرد پس خلاص شده از دست زینب مظلومه امد در جنب امام
مظلوم ایستاد پس کافری زندیق بحر بن کعب یا حرملة بن کاهل ملعون شمشیر را پائین اورد وبو
میخواست ان امام مظلوم را بزند پس انطفل معصوم مظلوم دستانش را زد بر انکافر وفرمود ویل از
برای تو باد ای ولد الزنا میخواهی عمم را بکشی پس ان تازه گل بوستان مصطفی ومرتضی دستش

پیش شمشیر گرفت تا آنکه شمشیر بحلق امام مظلوم رسید پس دست مبارک او را برید و بپوست
رسانید و از پوست آویزان شد و ندا کرد یا عماه و آن امام مظلوم او را بآغوش گرفت و عضد
مبارکش ضم نمود و فرمود یا ابن اخی اصبر علی ما نزل بک واحتسب فی ذلک الخیر فان الله یلحقک بآبائک
الصالحین پس در همان حال حرملة بن کاهل اسدی زانیه لعین بن اللعین یک تیر انداخت آن طفل مظلوم
را در آغوش آن امام مظلوم ذبح کرده شهید نمود سبحان الله واویلاه وامصیبتاه در همین حالت
شمر کافر ملعون حمله بر خیمه‌های آن امام مظلوم ع نمود و نیزه زد بخیمه و فریاد زد باصحابش وگفت
آتش بیاورید تا آنکه بسوزانم هر کسی که در این خیمه است آن حجت کبری و ولی مطلق حق
فرمود یا ابن ذی الجوشن آتش میخواهی تا آنکه اهل و عیال مرا بسوزانی خدا بسوزاند ترا با آتش
در دنیا و در آخرت پس شبث بن ربعی آمد ملامت و مذمت کرد شمر کافر و بعد از این
شمر از سوزانیدن خیمه‌ها دست کشید و برگشت لعنه الله تعالی مخفی نماند که شهادت عبدالله
بن الحسن در هنگامی بود که امام مظلوم سوار ذوالجناح بود و از پشت ذوالجناح بر زمین
کربلا نیفتاده بود چنانچه ذکر کردم و غیر اینکه ذکر کردم چنانکه مرثیه خوانان ذکر میکنند
که شهادت عبدالله بن حسن بعد از افتادن آن امام مبین ع از پشت ذوالجناح بر زمین
کربلا بوده اصل و سند ندارد و چون آن امام مظلوم بمرکز میدان آمد که با آنحال غلبه
ضعف و بی قوتی در بدن شریفش باز مشغول مقاتله و مجاهده بود باز آنکفار و منافقین
عادت سابقه خودشان را پیش گرفتند و بجهت از چهار طرف سنگها و کلوخها و شتمها
و آتش زده و اینهم میزدند شمشیرها و نیزه‌ها و تیرها بر بدن شریفش تا آنکه صالح بن وهب
ملعون فرصت یافته نیزه‌اش را به پهلوی آن امام مظلوم زده و مقارن بود با ابن خولی بن یزید
تیری انداخته بر لبه سینه‌اش افتاده و اینهم تیر ابو قدامه عامری بر همان موضع افتاده و حصین
بن نمیر لعین تیرش بر دهن مبارک آن مظلوم ع افتاده و سنان بن انس لعنه الله تعالی نیزه‌اش
را بر صدر مبارک آن مظلوم زده و همان موضع مبارک را زرعة بن شریک لعنه الله تعالی ضربت
شمشیر زده های های واویلاه وامصیبتاه ای برادران اهل ایمان و ای محبان اهل اخلاص
این همان مقام است که از نوشتنش ابا و امتناع داشتم نمیدانم چرا قلم را نگشتانم نمیشود

وچرا

وچرا دلم خون نشد و از چشمم نبارید و چرا در آنوقت آسمانها قطعه قطعه نشد زمین منخسف
نگردید بلکه جمیع عوالم و نشات امکان منهمک و منعدم نشدند پس اگر طاقت شنیدن و قوت و صبر
بر تصور آن مقام و حالات آن مقام را دارید ذکر میکنم و میگویم که این امور یکه الآن ذکر شد
یعنی طعنات نیزه‌ها و ضربات شمشیرها و زخمهای تیرها مجموع من حیث المجموع سبب شد برای اینکه
آن حجت کبری و ولی مطلق حق ع از پشت ذوالجناح بر زمین کربلا افتاد منبع سجده تعفیر بر خد
راستش در حالتی که فرمود بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله ص و اینجا التراب زینب صدیقه بقدمی
دیدار زد و خیمه بیرون آمد و ندا کرد وا اخاه و اسیداه و اهل بیتاه لیت السماء اطبقت علی
الارض و لیت الجبال تدکدکت علی السماء پس آن امام مبین ع مظلوم از سجده تعفیر بپا بر
خواست و شمر ولدالزنا بر قومش بانگ زد و گفت چرا منتظر هستید و چرا بر او حمله نمیکنید
پس بر آن مظلوم روحی له الفداء از چهار طرف حمله کردند و زرعة بن شریک لعنه الله تعالی ضربتی
بر کتف چپ آن مظلوم ع زد پس آن حجت کبری و ولی مطلق حق بکفر ربه بر دو عم کافر زنا او را مبه و ذبح فرستاد
و یک کافر دیگر یک ضرب تیر بر دوش مبارکش زد پس آن مظلوم روحی له الفداء بر روی افتاد و ضعف
شدید بر آن غلبه کرد پس گاه بر میخواست و گاه می‌افتاد پس در این هنگام سنان بن انس
لعنه الله تعالی نیزه‌اش را زد و داخل کرد بر گودال حلق مبارکش و بعد نیزه را بیرون آورد و
بر مفاصل سینه مبارکش زد و بعد یک تیر انداخت آن تیر بنحر مبارکش افتاد و در این هنگام
قائم بود افتاد بر زمین و بعد دو زانو نشست و تیر را از نحر مبارکش کشید و انداخت و دو دستش
را پر میکرد از خون نحر شریفش و سر مبارکش و ریش مبارکش را مخضوب مینمود از خون ظاهر
و طیبش و میفرمود هم چنین ملاقات میکنم بجدم و بحضرت درگاه جلال عز شانه و عرض میکنم که
حق مرا غصب نمودند و آخر مرا با این حالت شهید کردند پس بر روی مبارک افتاد و غشیه بر آن
مظلوم عارض شد وقتی که از غشیه افاقه نمود خواست برخیزد و با آن قوم کفار باز مقاتله و مجاهده
نماید قادر نشد که برخیزد پس شروع کرد بگریه کردن و گریه بلند کرد و ندا کرد واجداه وامحمداه
وا ابوالقاسماه و ابتاه و اعلیاه و اجعفراه و احمزتاه و اعقیلاه و اعباساه و اغربتاه و اعطشاناه
و اقلة ناصراه مظلوم کشته میشوم و حال آنکه جدم محمد مصطفی است و تشنه لب مذبوح میشوم

وحال

وحال آنکه پدرم علی مرتضی است وخیمهایم را تاخت وتاراج میکنند واهل وعیال مرا اسیر
وذلیل مینمایند وحال آنکه مادرم فاطمهٔ زهراء است پس باز غشیه بر آن مظلوم عارض شد
پس مغشی علیه وبیحس وحرکت افتاده بر روی مبارکش مدت سه ساعت از روز وقوم کفار در
حیرت واضطراب بودند در نزدیک شدن بآن وکشتن آن واز غشیه بافاقه آمد پس قصد
کرد در آن حال مردی کافر از قبیلهٔ کنده وشمشیرش را زد بر مفرق سر مبارك آن امام مبین ع
وسر مبارك روحی له الفداء منشق شد وخون جاری شد بر محاسن شریفش وخود دور
افتاد وآنکافر از اهل کنده خود را گرفت وامام مظلوم فرمود نخوری وننوشی باین دست
وحشر محشور گردانند ترا با قوم کافرین ظالمین وانچه ظن این احقر خدام جناب سید الشهداء
بر آنست اینست که دو مرتبه غشیه برآن مظلوم ع عارض شد ومدت هر یکی سه ساعت بود
پس زمان دو غشیه شش ساعت میشود واینهم مستند ومؤید آن میشود که روز عاشورا مثل
سایر ایام نبود بلکه بیك دلیل از ادلهٔ آن میشود که وقوف آفتاب در فوق الارض هفتاد و دو
ساعت بود چنانچه در بیان مطالب سابقه گذشت واما سر آنکه چرا آنقوم کفار در مدت
غشیهٔ امام مظلوم نزدیك نمی آمدند با وجود اینکه اصرار عزیمت داشتند در تعجیل شهادت امام مظلوم
پس بیان سر این مبهج تفصیل ذکر خواهد شد انشاء الله در مقام ذکر اسرار جملهٔ از امور
مخفیه اما نمیخواهم در اینجا یکحدیث از مناقب امیرالمؤمنین ع ذکر کنیم از حیث مناسبت باین مقام
وآنحدیث را صاحب مفتاح النجاة که از فضلاء محدثین اهل سنت است روایت کرده است از امیر
المؤمنین فرمود که رسول الله ص بمن فرمود بنشین ومیخواست که پشت بام بیت الله تعالی صعود
نماید واصنام واوثان را بشکند نزد وبشکند پس من نشستم وبر دوشم صعود فرمود پس برخواستم
چون دید ضعف در من حاصل شد از دوشم نزول فرمود ونشست وفرمود یا علی تو صعود کن بر
دوش من پس من صعود نمودم بر دوش مبارکش وبرخواست در حالتی که من در دوش شریفش
بودم در برای من منکشف شد که اگر بخواهم فلك را برسید بافق آسمان دارم پس صعود نمودم
به پشت بام بیت الله تعالی وهر چه از اصنام واوثان بود میانداختم از پشت بام بزمین پس همه
منکسر وپاره پاره شد چنانکه شیشها میشکنند وقتی که بزمین بزنند وقتی که خواستم از

پشت بام نازل شوم خود را از طرف میزاب مبارك بزمین انداختم وخندیدم رسول الله
از سبب خندیدن پرسید عرض کردم از پشت بام بیت الله تعالی خودم را بزمین انداختم بمن صدمهٔ
والمی وارد نشد پس رسول الله ص فرمود چه طور بتو درد والم میرسد وحال آنکه بلند
کرد ترا به پشت بام بیت الله تعالی محمد مصطفی ونازل کرد ترا بزمین جبرئیل امین آه آه وا
وامصیبتا ای برادران از اهل ایمان وای اصحاب اخلاص وایقان اگر هزار سال عمر کنیم و
در هر روز بر سر وسینه بزنیم وسرشك ما را مثل باران از چشم جاری نکنیم انصاف نکرده
ایم ووفا را در حق جناب سید الشهداء بجا نیاورده ایم صعود ونزول امیرالمؤمنین ع شنیدید
آیا تفکر وتامل نمودید در صعود ونزول قرة العین المصطفی والمرتضی والزهراء ع بپشت ذو
الجناح ونزولش بزمین اما در صعودش به پشت ذوالجناح معین ویاری کننده نبودند کاهرات
مطهرات معصومات مظلومات بودند یکی رکاب گرفت ودیگری بر لجام ذو الجناح چسبید ودیگری
از مساعدتش گرفته سوار ذو الجناح کردند واما نزولش از پشت ذو الجناح بر زمین کربلا بیانش
را فی الجمله شنیدید هاها آه آه بلی والله خاك وریگ گرم کربلا ببین وبسیارش جمع میکرد
اگر تکیه بر طرف راست میکرد قطعات نیزها وتیرها که در بدن شریفش داشت فرو میرفتند
واز افواه زخمها مثل چشمهٔ آب خون جاری میشد وهمچنین اگر بر طرف چپ تکیه میفرمود
وگاه خاك ریگ را پیش رو جمع میکرد وسر مبارکش را بآن میگذاشت از وفور زخمهای
ضربات سیوف وطعنات رماح وسنانها وسهام که از فرق شریف تا بناف مبارکش داشت
بلکه یك موضع چندین مرتبه ضربات سیوف وطعنات رماح وسهام خورده شده بود ودرد
المش زیاد از حد طاقت وتوانائی میشد نود سر مبارکرا بالای خاك ریگ برمیداشت
میخواهم ذکر کنم چیزی را که گویا او را محبان وشیعیان کم شنیده باشند یا اصلا نشنیده باشند
وآن اینست آنوقتی که آن حجت کبری وولی مطلق حق بر خاك وخون غلطیده وبیحال افتاده
بود یا حالت غشیه اش بود یا حالت افاقه چنانچه در نظر دو مجه ظاهر است ابن سعد لعین ولد
الزنا امر کرد که جمیع عساکر وجنود بر بدنش اسب تازند وبدنش را خورد وخورد نمایند های
های آه آه وا ویلاه وامصیبتاه وامصطفاه وامرتضاه وافاطمتاه واحسناه پس آنقوم کفار

همچنین کردند یعنی در حالت حیوة و زندگی آن امام مظلوم ع جمیع عساکر و جنود اعادی
را در بدنش بجولان در میاوردند و میتاختند از آن سمت باین سمت و از این سمت بآن
سمت یا رسول الله و یا امیر المؤمنین و یا فاطمة الزهراء و یا ابا محمد الحسن صلوات الله
علیکم و روحی لکم الفداء نبودید تا ببینید یا بشنوید این حالت امام مظلوم طاقت و توانائی
را شنیدید یا نه و اینقضیه یعنی اسب تاختن قوم کفار دور بر بدن شریفش در حالت حیوة و زندگیش
در حالتی که بر روی افتاده بود امری است یقینی و قطعی دیگر اینکه امیر امام زمان عجل الله
تعالی فرجه و جعلنی فداه در زیارت امام مظلوم بیان میکنید چیزی که در اینست که چند فقره از آن
زیارت قائمیه ذکر کنیم پس خطاب بامام مظلوم کرده میگوید فلما رأوك ثابت الجاش غیر خائف
ولا خاش نصبوا لك غوائل مكرهم وقاتلوك بكيدهم وشرهم وامر اللعين جنوده فمنعوك
الماء و وروده وناجزوك القتال وعاجلوك النزال ورشقوك بالسهام والنبال
وبسطوا اليك اكف الاصطلام ولم يرعوا لك ذماما ولا راقبوا فيك اثاما في قتلهم
اولياءك ونهبهم رحالك وانت مقدم في الهبوات ومحتمل للاذيات قد عجبت من صبرك
ملائكة السموات فاحدقوا بك من كل الجهات واثخنوك بالجراح وحالوا بينك وبين الرواح
ولم يبق لك ناصر وانت محتسب صابر تذب عن نسوتك واولادك حتى نكسوك عن جوادك فهويت
الى الارض جريحا تطؤك الخيول بحوافرها وتعلوك الطغاة ببواترها قد رشح للموت جبينك
واختلف بالانقباض والانبساط شمالك ويمينك تدير طرفا خفيا الى رحلك وبيتك
وقد شغلت بنفسك عن ولدك واهاليك واسرع فرسك شاردا الى خيامك قاصدا
محمحما باكيا فلما رأين النساء جوادك مخزيا ونظرن سرجك عليه ملويا برزن من الخدور
ناشرات الشعور على الخدود لاطمات والوجوه سافرات بالعويل داعيات وبعد العز
مذللات والى مصرعك مبادرات والشمر جالس على صدرك واضع سيفه على نحرك قابض
على شيبتك بيده ذابح لك بمهنده قد سكنت حواسك وخفيت انفاسك ورفع على
القناة راسك وسبي اهلك كالعبيد مخفی نماند که از این فقرات شریفه بیان مطالب
استفاده میشود مثل اینکه آن کفار با آن کثرت و جمعیتی که داشتند عاجز ماندند از آن

مقاومت آن امام مظلوم در مقاتلات و مجاهدات آن با وجود اینکه زخمها و جراحتها در بدن
شریفش بیشتر از حد و احصا بود پس نصب کردند غوائل مکر و حیله را باینمعنی که جمیع افراد
اعادی که در معسکر بودند یکمرتبه بحرکت آمده هجوم میاوردند از چهار طرف بر بدن آن مظلوم
سنگها و کلوخها و تیرها و اطناب بجای قوس زده تا فرصت نیابند اصحاب سیوف و رماح از کشتن
آن مظلوم ع چنانچه این مطلب در سایر روایات نیز وارد شده است و بیان این مطلب را تفصیل از آن
جمله مطالب این فقرات است که ما نیز مفصلا بیان کردیم و آن اینکه دارد حضرت امت ملائکه
و جمیع ارواحی که در نشاه برزخیه هستند بنظاره و تماشای مقاتلات و مجاهدات و صبر
اصطبار حجت کبری و ولی مطلق حضرت پس تعجب نمودند ملائکه و ارواح انبیا از مقاتلات
و مجاهدات و صبر و اصطبار آن امام مبین ع و باز از جمله مطالب این فقرات فضیلت سمت جولان
آوردن جمیع سوارها از چهار طرف و تاختن اسبها در حالت زندگی و حیوة امام مظلوم بر بدن
شریفش در حالتی که بر روی افتاده بود در غایت ضعف از کثرت زخمها و جراحتها و ریختن
خون و جریان از مواضعی که بحد و احصا نمیآمد و همچنین از شدت عطش و جمله ما بقیه از
فقرات شریفه شرح و بیان میکنم ان شاء الله تعالی پس میگوییم مخفی نماند بر شیعیان و محبان که این
مطلبی که حالا مینویسیم آتش میزند بر اعضاء رئیسه مثل قلب و جگر و دماغ و بر غیر اعضاء رئیسه
وا ویلاه و امصیبتاه هاها آه آه ایکاش قلم و انگشتانم میسوخت مثل سوختن قلم و انگشتان
عالم صاحب بصیرت است و آن این است که پس آن امام مظلوم ع از غشیه ثانیه بهوش آمد و ابن سعد ولد الزنا
بانك زد بر روسای آن قوم کفار که بشتاب و بتعجیل بیائید در شهادت حجت کبری و ولی مطلق
حضرت پس مضمون جمله از روایات اینست که چهل نفر نامرد کافر ولد الزنا با شمشیرها و خنجرهای
برهنه میدوند و میآیند برای شهادت آن امام مبین ع پس بلند میشدند با پاهای چکمه دار بر عرش
اعظم انور و اقدس و اطهر و اطیب حقیقی یعنی بر صدر شریف که مخزن علوم ربانیه و حکمتهای حقانیه
و موضع صدور توقیع و فرمان فرمائی بر اهل عالم شهود و ملك و بر اهل ملكوت بود پس هر
کافری که از این چهل نفر با شمشیرها یا خنجرهای برهنه با پای چکمه دار بصدر شریف بلند میشد
و میخواست که آن امام مبین را بشهادت برساند دهشت و اضطراب و رعشه و لرزه براندامش

میافتاد و خوف و نزول عذاب و هلاکت بر سبیل تعجیل بر قلبش غالب و مستولی میشد از انصدای شریف و جلالهٔ الله اکبر بطور شتاب و تعجیل نا خنیست و شمشیر با خنجر را از دستش میانداخت و میگریخت و همین کیفیت و بودن امام مظلوم در این وقت بر چه حالت امام عصر عجل الله تعالی فرجه و جعلنی فداه اشاره فرموده‌اند و ان اینست تعلوک الطغاة ببواترها قد رشح للموت جبینک واختلف بالانقباض والانبساط شمالک ویمینک یعنی انکه طاغیان و اشرار بر صدر مبارکت با شمشیرها نشسته و علیند میشدند و حال انکه بمظلوم بودی حالت احتضار بودی و جبین مبارکت ترشحات عرق مرگ بود و دستهای مبارکت مختلف در حرکت بودند یکی در انقباض و یکی در انبساط قد یرطرف خفیا الی رحلک و بیتک یعنی چشمهای مبارکت را بر میکردانیدی بسوی خیمها و اهل بیت و عیالت بنظر خفی با اهل نگاه میکردی و قد شغلت بنفسک عن ولدک و اهالیک یعنی این نگاه کردن تو بسوی خیمها بنظر خفی در وجه ضعیف داشت یکی انکه قدرت بر نظر تام برنداشتی دوم انکه مشغول بودی بنفس خود و جان دادن و از این جهت اعراض نموده بودی از نظر کردن بسوی خیمها و اهل و عیالت پس از جملهٔ ان چهل نفر کافران طاغیان که پا بر سینه کردند بر عرش اعظم الهی یعنی بر صدر انور و سینهٔ اطیب و اطهر انسید مظلومان گذاشتند یکی شیث بن ربعی ملعون بود بدستش شمشیر بود در بگرفت و بر صدر انور پا گذاشت و بلند شد و خواست ان امام مظلوم را شهید کند ان امام بطرف خفی و نظر ضعیف با ان نظر کرد با ملعون از صدر انور و سینهٔ اطهر نازل شد و شمشیر را از دستش انداخت و شروع بگریستن کرد و گفت یا ابن سعد ویل بر تو باد میخواهی خود دور باشی از کشتن این مظلوم و من خونش را بریزم و مؤاخذ باشم دو نزد حقتعالی و خونش را حقتعالی از من مطالبه نماید معاذالله هم ما یحیین من حجاتهم ملاقات نا خون تو بکنم و از جملهٔ ان چهل نفر یکی سنان بن انس النخعی لعنه الله بود و ان لعین کوسج و کوتاه و ابرص بود ناگاه زد بر شیث بن ربعی و گفت مادرت بعزایت بنشیند و وقوف تو را معدوم ببیند چرا بر کشتن او را شهید نکردی شیث لعین گفت خواستم شهید بکنم ان مظلوم چشمهای خود را کشود و نظر بر روی من کرد پس چشمهای مبارکش مثل چشمهای مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله دیدم و حیا کردم که شبیه رسول الله صلی الله علیه و آله بکشم پس سنان گفت بده شمشیر را من من بکشتن او سزاوارترم پس شمشیر را از ان

بگرفت و بر صدر انور اقدس بلند شد پس ان امام مبین عیسنان نظر کرد پس سنان کافر بی باک مضطرب شده رعشه و رعشه بر اندام نحسش افتاد و از غلبهٔ خوف و فزع بر ان کافر شمشیر از دستش افتاد و از صدر انور اشرف نازل شده و بگریستن گذاشت پس شمر ولد الزنا ملعون ما بون رسید گفت مادرت در ماتمت بنشیند چرا از کشتن او برگشتی سنان ملعون گفت شمر ولد الزنا ملعون ما بون ویل بر تو باد این امام مظلوم چشم کشود و بر روی من نظر کرد بخاطرم افتاد شجاعت پدرش پس طاقتم بریده شد از کشتن او پس شمر ولد الزنا گفت بده شمشیر را که جبان در حروب هستی بده شمشیر را بمن والله از من سزاوارتر کسی بخون این نیست والله میکشم او را خواه شبیه محمد المصطفی باشد و خواه شبیه علی المرتضی باشد آه آه ای آه حکرم بسوزد دل آب شود چه طور طاقت بر شنیدن یا نوشتن یا در تفکر این مقام کسیخته نشود وا ویلاه وا مصیبتا پس ان کافر و زندیق ملعون ما بون شمشیر را از دست سنان گرفت و پا گذاشت بر عرش اعظم الهی یعنی بر صدر انور و سینهٔ اقدس اطهر که مخزن علوم ربانیه و منبع اسرار حقایق لاهوتیه است پس مخفی نماند که این وقت و این هنگام اول دفعه است که ذوالجناح بود که بسوی خیمها و اهل حرم رسول الله صلی الله علیه و آله برای اعلام و اخبار اهل بیت اطهار رفت چنانچه امام عصر عجل الله تعالی فرجه و جعلنی فداه بر ان اشاره کرده در بعض فقرات مذکوره فرموده واسرع فرسک شاردا الی خیامک قاصدا محمحما باکیا یعنی ایجد بزرگوار فراموش مکنم انحال را که اسب ذوالجناح از مرکز میدان و مصرع شریف بسوی خیمها دوید برای اخبار و اعلام اهل و عیالت و حرم رسول الله در حالتی که صیحه میزد و با جوش و خروش حمحمه مینمود و با زاری افغان گریه میکرد فلما راین النساء جوادک مخزیا و نظرن سرجک علیه ملویا یعنی پس نسوان طاهرات معصومات مظلومات و بنات فاطمیات اسب را بدین حالت دیدند و نظر کردند بلجام و زین مبارک و سرج زیاد و نیت امده بر بیرون شکم اسب برزن من الخدور ناشرات الشعور علی الخدود لاطمات الوجوه سافرات یعنی از خیمها و خدرها بیرون امدند در حالتی که موهای سرها را پریشان کرده بودند بر وجوه مبارکه و بر سرها میزدند و رویها را میخراشیدند بالعویل داعیات و بعد العز مذللات و صیحه و ناله و زاری و افغان میکردند و چه طور همچنین نمیکنند که این نسوان طاهرات و بنات فاطمیات عزیزات الخمسة النجباء و مخدومات اهل

ارض و سماء بودند و در آنحالت ذلت و خواری بر اهلها روی داده بود و الی مصرعك مبادراً
والشمر جالس علی صدرك واضع سیفه علی نحرك قابض علی شیبتك ذابح لك بمهنده قد
سکنت حواسك وخفیت انفاسك یعنی اهل حرم رسول الله ص و نسوان طاهرات معصومات
مظلومات و بنات فاطمیات با همگی دویدند بمرکز میدان نور دیده مصرعت پس رسیدند بانجا
در حالتی که شمر کافر لعین نشسته بود در عرش اعظم الهی و مخزن علوم و اسرار و حکم ربانیه
یعنی در صدر مبارك و سینه شریف و شمشیرش را بگردنت گرفته نکذاشته بود بر نحر
اشرف انور اقدست و بدست دیگرش گرفته بود محاسن مبارکت را و آن کافر لعین میخواست
شروع در بریدن سر انور اقدست را نموده در حالتی بود که حواست از حرکت افتاده و ساکن
شده و نفس کشیدنت بسیار خفی و ضعیف بود که ناگهان اه اه وا ویلاه وامصیبتا نمیدانم
اهل حرم رسول الله در مشاهده اینحالت چه کردند بلی والله اهل ملکوت و اهل جنان و
اهل دوزخ و اهل نیران را بجزع و شیون و صیحه و ضجه و ناله و افغان آوردند مخفی
نماند که صریح این فقرات شریفه حاضر شدن همگی نسوان طاهرات و بنات فاطمیات بوده
در نزد مصرع در حالت شهادت آن امام مبین ع و از بعض روایات و بعض کتب مقاتل
هم چنین مستفاد میگردد که حاضر نشدند در نزد مصرع در حین شهادت مکر زینب صدیقه
با آن با خواهرش ام کلثوم صدیقه و آنچه بنظر این احقر میاید در جمیع توفیقا یعنی که ذو
الجناح دو دفعه بسوی خیمهای آمد برای اعلام و اخبار دیگری دو دفعه اول همه نسوان طاهرات
و بنات فاطمیات همگی دویدند بمیدان و آنحالات را مشاهده نمودند و ذو الجناح بین
صیحه زنان و حمحمه کنان با آنها بمیدان آمد و چون امام مبین ع روحی له الفدا آن
نسوان طاهرات و بنات فاطمیات اشاره فرمودند ببرگشتن آنها بر خیام و آنها امتثالی
امر آن حجة الله نم و امام مبین ع نموده برگشتند یعنی قبل از آنکه امر شهادت با تمام
برسد و چون امر شهادت با تمام رسید خوارق عادات و آثار غریبه و امور عجیبه بسیار
شد ذو الجناح دفعه ثانیه بسوی خیام آمد پس آن وقت در مصرع حاضر نشده مکر زینب
صدیقه پس با با خواهرش ام کلثوم و در احتمال دیگر میرود بلکه بعد از این بر آنها نیز آشکارا دم

شود پس باز بر میگردیم بذکر امر شهادت و اتمام آن پس چون شمر کافر لعین بر عرش
اعظم الهی یعنی بر صدر انور اطهر و سینه اشرف اطیب قرار گرفت آن حجت کبری و ولی
مطلق حق تعالی با آن کافر لعین نظر کرد و آن کافر بترسید و گفت من نیستم مثل آن اشخاص
که آمدند و برگشتند یا حسین من از قتل تو بر نمیگردم پس آن امام مبین ع فرمود تو کیستی
پس بلند شد سینه که بلند شده بمکان اعلی و اشرف و اعظم و بلند شده بوسه گاه سید المرسلین
پس آن کافر گفت من شمر ضبابی هستم آن مظلوم روحی له الفدا فرمود یا شمر آیا میشناسی آن
ولد الزنا گفت بلی تو را میشناسم تو حسین بن علی بن ابیطالب هستی و مادرت فاطمه
زهراء است و جدت محمد المصطفی است و جده تو خدیجه کبری است پس آن امام مبین ع
فرمود وای باد بر تو پس تو که مرا میشناسی چرا میکشی آن کافر بیرحم گفت جایزه میخواهم
بسبب قتل از یزید بن معاویه لعنهم الله پس آن امام مظلوم فرمود یا شفاعت جد
محمد مصطفی بهتر است در روز قیامت یا جایزه یزید لعین پس آن کافر گفت دانق از
جایزه یزید لعین نزد من بهتر است از شفاعت جد تو محمد مصطفی ص پس آن حجت کبری
و ولی مطلق حق تعالی فرمود یا شمر چون دست از قتل من نمیکشی و لابد میخواهی مرا بقتل
رسانی یك جرعه آب بده بخورم که از شدت عطش جگرم داغ شده پس آن کافر ولد الزنا
گفت هیهات هیهات والله آب نخواهی خورد تا آنکه شربت مرگ را بچشی غصه بعد از غصه و
جرعه بعد از جرعه ای پسر ابی تراب آیا ظن تو بر آن نیست که پدر تو ساقی حوض کوثر است
سیراب میکند از حوض کوثر دوستان و شیعیان خودش را صبر کن تا آنکه پدرت ترا سیراب
کند پس آن امام مبین ع فرمود تو را قسم میدهم بحق تعالی نقاب از روت بردار تا آنکه نظر
کنم بروی تو آن ولد الزنا نقاب از روی برداشت پس آن امام مظلوم ع دید روی آن ابرص
و چشمش اعور است و پیشانیش مثل پستان کلاب و موهایش و دندانهایش مثل موهای و
دندانهای خوکها پس آن وقت فرمود صدق جدی رسول الله ص آن کافر گفت جدت رسول الله
چه گفته است پس آن امام مظلوم مبین ع فرمود که جدم رسول الله ص بپدرم امیر المؤمنین ع
میگفت و من میشنیدم یا علی این پسر تو را میکشد ملعونی ابرص و اعور که برای او پستانی بود

مثل چنان سگها و موها در بدنها دارد مثل موها در بدنهای خوکها و اینکلام را امام
مبین ع قبل از وقوع حرب مقاتلات نیز فرموده بود چنانکه در یکی از روایات وارد شده است
راوی میگوید در خدمت جناب سید الشهداء ع بودم در دهر کربلا ان امام مبین ع نظر کرد
شمر کافر لعین را دید انکافر ابرص بود ان امام مبین ع گفت الله اکبر الله اکبر صدق الله و
رسوله جدم رسول الله ص فرموده گویا میبینم و نظر میکنم بسگ سگ ابقع و ابرص که در خون
خون اهل بیت من دست را حریص است پس انکافر ملعون چون از حجت کبری و ولی مطلق حضرتم
اینکلام را شنید غضبش بجوش امد گفت یا حسین تو مرا تشبیه بکلاب و خنازیر مینمائی و
جدت مرا نیز تشبیه بکلاب و خنازیر نموده من ترا بطوری بقتل میرسانم که جزا و مکافات
باشد برای تشبیه کردن تو و جدت رسول الله ص مرا بکلاب و خنازیر اواه های های وا ویلاه
وا مصیبتا ایا چه طور بنویسم کیفیت شهادت را ایشیعیان و ایمومنان در اینوقت ملهم شدم
بذکر حدیثی که هر چند خارج از مطلب است ولکن مناسبت دارد خواهید فهمید و سر عظیم از اسرار
الهیه بسبب ذکر ان خواهید دانست و قطع دارم که خطور تش الان بقلم از قبیل الهامات
غیبیه حقانیه است و مضمون و محصول ان حدیث اینست که روزی سید المرسلین ص با جمعی از اصحاب
از کوچه از کوچهای مدینه مشرفه عبور میفرمود و زنی در در خانه خودش ایستاده بود و بسید
المرسلین سلام داد و حضرت ما بجواب سلام او را باز داد و انضعیفه عرض کرد یا رسول الله
استدعا دارم که بخانه من داخل شوی و مرا سرافراز فرمائی پس انسرور و صاحب مقام انک لعلی
خلق عظیم با اصحاب داخل خانه انضعیفه شدند و نشستند و دیدند انضعیفه در بخاری هیمه
های بسیار سوزانیده جرات اتش شعله میزند و در اطراف بخاری اطفال صغار چند بازی
میکنند انضعیفه عرض کرد یا رسول الله ایا رحم و مهربانی و رافت من بیشتر است بالنسبه باین
اولاد صغارم یا رحم و مهربانی و رافت خلاق عالمیان بیشتر است بخلق و بندگانش پس سید
المرسلین ص فرمود البته رحم و مهربانی و رافت حضرتم بیشتر است ببندگان و خلقش از رحم
و مهربانی و رافت تو با اطفال و اولاد صغارت پس انضعیفه عرض کرد یا رسول الله پس چرا
اتش جهنم را خلق کرده است پس حضرت سید المرسلین ص گریه کرد و فرمود هکذا امرنی ربی

پس

پس مخفی نماند که چون انضعیفه انکلام را ذکر نمود در خاطر شریف و مبارک سید المرسلین
جمیع حکم و اسرار خلقت جهنم و معذب شدن جمیع کفار و منافقین در اتش جحیم حاضر شد
و از جمله حکم و اسرار یکی قضیه کربلا بود و چون قضیه کربلا بخاطر انسرور در عالم نظر
نمود و ملکوت او را با دیده بصیرت مشاهده نمودند خصوصا اینمقام شهادت را و کیفیت کشتن
شمر کافر ولد الزنا ان امام مظلوم را پس شروع کردند بگریه کردن پس این یک سر از
اسرار گریه نمودن انسرور در عالمیان بوده قطعا و یقینا اگر بگوئیم گریه سید المرسلین در ان
مقام سرش منحصر در همین وجه بود مثل سوال این ضعیفه را جمعی از انبیا و مرسلین از حضرتم
سوال نموده اند یعنی سبب و سر خلق نمودن حضرتم اتش جحیم را با وجود انکه حضرتم یک اسم
از اسما عظیمه اش ارحم الراحمین است پس وقتی که حضرتم ملکوت و وقعا شورا را و انچه که در امروز
واقع شده بود برای اهل بیت رسول الله ص با ایشان نمود یعنی عالم مثال روز عاشورا را مثال هیئه
نمودند و ان شئون و مواکب و شوکتهای معنویه جناب سید الشهدا من البدو الی الختم دیدند
و نزدیک شد که از مشاهده این هایله عظیمه و واقعه عجیبه غریبه در عالم امثال و قوالب
ارواح و انفس طیبه ایشان از اجسام ایشان قطع علاقه نمود هلاکت برسند پس انوقت
دانستند که چنانچه مظهر اسم قاهر و هم چنین اسم عدلش خلق کردن اتش و جحیم است هم چنین
ارحم الراحمین بودنش تمام نمیشود مگر بخلق کردن اتش جهنم و معذب نمودن کفار و منافقین
زادران عدل ابدی و خلود دائمی ایشیعیان و ایمومنان در شنیدن اینمقام سنگ و چوب سر
سرها و نیزها بر بیدا بنمقام است که جمعی از کفار و منافقین از دیدن اینمقام قلوب ایشان
بسیار متاثر و محزون گشت چنانچه هلال بن نافع که یکی از منافقین و اهل عسکر ابن سعد
ولد الزنا بود ذکر کرده است که من ایستاده بودم با اصحاب ابن سعد ولد الزنا ناگاه یک ولد
الزنا بانک زد و گفت ابشر ایها الامیر اینست شمر لعین حسین را کشته است پس از موقف که
ایستاده بودم و دیدم و از میان دو صف امد تا نزدیکی انمظلوم پس دیدم در حالت احتضار
و جان دادن است والله ندیده بودم کشته بخاک و خون غلطیده و بدنش بدریای خون غوطه
ور کشته احسن و نورانی تر از انمظلوم سطوع انوار روی مبارکش و جمال هیبتش مرا از تفکر در امر کشتن

وان

وآن کیفیتش در آن حالت جرعهٔ آب خواست که فرزند پیغمبر گفت یا حسین آب نخواهی چشید
تا وارد حامیه شوی از جمیم آن شربت بنمائی پس آن مظلوم فرمود بصوت ضعیف من وارد حامیه نخواهم
شوم بلکه من وارد میشوم بجدّم رسول الله ص در مقعد صدق در نزد ملیك مقتدر و میگویم
از آب غیر آسن و شکوه میکنم برسول الله از شماها و بعرضش میرسانم آنچه که کردید پس آن کفار
بیرحم دلان همگی بغضب آمدند که گویا حقتعالی ذرّهٔ در قلوب ایشان رحم نگذاشته است پس شهید
کردند آن مظلوم را در حالتی که آن مظلوم با ایشان حرف میزد و تعجب نمودم از بیمروتی و بیرحمی اهالی
و میگفتم والله جمع نخواهم شد با شما بعد از این بیك امر از امور ابداً آه واویلاه وامصیبتا
ای شیعیان و ایمانیان بس است و کفایت میکند در مقام کیفیت آن مظلوم روحی له الفدا آنچه که مخبر
صادق امام محمّد باقر علیه سلام الله بآن اشاره فرموده است که فرموده است والله کشتند آن
مظلوم را بنهجی که رسول الله ص نهی کرده بود از آن نهج کشتن احدی را از خلق خدا بتهمه والله
کشتند او را بشمشیرها و نیزهها و تیرها و سنگها و چوبها و عصاها والله بعد از کشتن آن
مظلوم اسبها بجولان در آورده تاختند در بدن شریفش و دیگر مخفی نماند آب خواستن آن
مظلوم از آن قوم کفار دکرّات و مرّات در اوقاتی که در زمین کربلا افتاده بود خواه قبل از
غشیه و خواه بعد از غشیه حتی در وقتی که نزدیك بشهادت بود در جملهٔ غیر قلیل از روایات
وارد شده است و جمعی کثیر از اصحاب مقاتل ذکر نموده اند ولکن باید اهل بصیرت بدانند که اگر بود
آن مظلوم ع آب میخواست و بدند و بآن مظلوم میدادند البته آنرا نمیخورد و تناول نمینمود و چنانچه در وجوه
واسرار این مذکور شده پس آب خواستن آن مظلوم ع از آن قوم کفار وجوه و اسرار داشته و از
جملهٔ اینها اتمام حجت بود بر آن قوم کفار و مؤید و مسدد این مطلب نسختی که در بعضی از روایات
وارد شده است که آن اوقاتی که آن مظلوم ع آب طلب مینمودند در حالتی که بخون غلطیده
در نزدیك گرم کربلا افتاده بود شخصی بزی و لباس درویشان کشکولش را پر از آب فرات
نموده بخدمت آن حجت کبری و ولی مطلق حقتعالی آورد و بآن مظلوم سلام داد آن امام مبین ع جواب
سلامش را داده و آن شخص عرض کرد یا ابا عبد الله صدایت و آب خواستنت جگرم را کباب کرد
و قلبم را داغ زد این آب آورده ام بگیر و تناول کن آن حجت کبری کشکول را از دست آن شخص گرفت

و آب را ریخت بزمین و با انگشت مبارکش خطی بزمین کشید و نیز بشخص فرمود نظر کن پس
آن شخص نظر نمود دید که نهر عظیمی جاری میشود و معلوم شد آن شخص ملك بود یا از طایفهٔ
مؤمنین جن بود یا از انس بود ای شیعیان و ای مؤمنین محبان آماده و مستعد باشید برای ریختن
کردن خون بعوض اشك از چشمها زیرا تا ذرجوع کنیم باتمام امر شهادت که نمیگویم چون
که شمر کافر ملعون مأیوس از کلمات آن امام مبین ع روحی له الفدا بغضب آمد انداخت او را
بر روی مبارکش و در بعضی اخبار بپایش زد آن مظلوم را و انداخت بر روی مبارکش و شروع
کرد از قفا بقطع اوداج و رگهای آن مظلوم را و آن کافر میگفت میکشم ترا و یقین دارم که جدت
رسول الله ص هستی و پدرت امیر المؤمنین خیر الناس و افضل جمیع خلق الله است و باز میگفت
اقتلك الیوم و نفسی تعلم علماً یقیناً لیس فیه مزعم ان اباك خیر من تکلّم بعد النبی المصطفی
المعظّم اقتلك الیوم و سوف الام ابغض دمك بالتراب بغضته ولا لا ولا دائبه ارحم لبران
کافر هر عضوی را که میبرید و قطع میکرد آن مظلوم روحی له الفدا میفرمود وا محمّداه وا جدّاه
وا ابا القاسماه وا اباه وا علیاه وا حسناه وا حمزتاه وا جعفراه وا عقیلاه وا عباساه وا
عطشاه وا مصیبتاه وا قلّة ناصراه آه کشته میشوم مظلوم غریب عطشان و حال آنکه جدم محمّد
مصطفی است و پدرم علی مرتضی است و مادرم فاطمهٔ زهراء است و بعد از آن فرمود یا شمر
خاف الله و احفظ قرابتی من الجدّ منسوباً الی القائم الفرد یا شمر تقتلنی و حیدرة ابی و جدّی
رسول الله اکرم مهتك و فاطمة امی الزکیة ابن واللب و عمّی هو الطیّار فی جنة الخلد
و بعد از آن فرمود افادیه الا یا زینب یا سکینة ایا ولدی من ذا یکون لکم بعدی الا
یا رقیة یا ام کلثوم انتم ودیعة ربی الیوم قد قرب وعدی ایا شمر ارحم نا العلیل و بعده
حریماً بلا کهف یلی امرهم بعدی سیبکی لکم جدی و اسعد من بکی علی رزئکم و الفوز فی جنة
الخلد سلام علیکم ما امر فراقکم فقوموا للتودیع فذا آخر العهد و در روایت شهاب الدین
زینب ص نقل شده که در حالتی که شمر ولد الزنا آن حجت کبری و ولی مطلق حقتعالی را ذبح
و نحر میکرد و خودش را انداخت بر بدن شریف برادرش و شمر ولد الزنا با پایش بحس و
بخشش با آن مظلومه زد آن مظلومه فرمود یا شمر برادرم را ذبح و نحر مکن و مرا بعوض او بقتل برسان

وصاحب کتاب مفتاح النجاح از علمای عامه ذکر کرده است که امام مظلوم را شبلی بن یزید
اصبحی برادر خولی شهید کرد و این قول مثل قول بعضی که خولی شهید کرده ضعیف و بی اصل
است و بعض از فضلای امامیه ذکر کرده است شمر ولد الزنا ملعون نابود بپای آن حجت کبری
و ولی مطلق حق تعالی را زد و او را بر قفایش انداخت بعد از آن محاسن مبارکش را گرفت
پس آن امام مبین ع فرمود تو آن شخص ابقع که او را در منام دیدم پس شمر کافر گفت آیا
مرا تشبیه میکنی بسگها پس آن سگ کافر شروع کرد بشمشیر زدن بمذبح آن امام مبین ع
و میگفت اقتلك الیوم و نفسی تعلم علما یقینا لیس فیه مزعم و لا مجال و لا تکتم ان
اباك خیر من تکلم و بعض فضلای اهل حدیث ذکر کرده است که شمر سگ کافر و سنان
بن انس زندیق میدیدند بآن حجت کبری و ولی امام مبین ع در آخر رمق و از شدت عطش
زبان شریفش را در دهن مبارکش میگردانید و بصوت ضعیف آب طلب مینمود پس شمر کافر
بپای نحس خود بسینه آن حجت کبری و امام مبین ع زد و گفت ای پسر ابو تراب تو اعتقاد میکنی بر
اینکه پدرت در حوض رسول الله ص سیراب خواهد نمود شیعیان و محبانش را پس صبر
کن تا از دست پدرت سیراب شوی و بعد از آن بسنان گفت ذبح و قطع کن سر اینرا از قفا
سنان گفت والله نخواهم کرد و جدش محمد مصطفی را خصم خودم نخواهم نمود پس شمر سگ
ملعون نابود بغضب آمد و در صدر شریف و سینه مبارک آن امام مبین ع نشست و بدست
نحس محاسن شریف مبارک آن حجت کبری و امام مظلوم را گرفت و قصد کرد امام مظلوم را
شهید کند و ذبح نماید پس آن ولی مطلق حق تعالی در همان هنگام خنده کرد و فرمود
آیا مرا میکشی و نمیشناسی من کیستم پس آن کافر سگ گفت من ترا میشناسم و حق معرفت
بتو دارم مادر تو فاطمه زهرا است و پدر تو علی مرتضی است و جد تو محمد مصطفی است و
خصم من خدای جل اعلی است میکشم ترا هیچ باك ندارم و هیچ خوف ندارم های های آه آه
واحسینا وا اماماه واعطشاناه وا ذبیحاه وا قتیلاه آه آه ای آسمانها چرا از حرکت نفتادید
بلکه قطعه قطعه و ذره ذره نشدید ای زمینها چرا منخسف و سرنگون نگشتید ای اهالی
عوالم امکان چرا منهدم و مختل النظم بلکه منعدم و فانی محض نشدید چه گویم چه نویسم ای

قلم را نشکستانم چرا در نوشتن آیا میدانید چه نوشتم باید و چه مینویسید آه آه الله اکبر الله اکبر
پس شمر کافر بی رحم ولد الزنا با شمشیر شرح دوازده ضرب بنحر و مذبح آن امام مظلوم ع عطشان
زد و بعد از آن سر انور اطهر اقدس را قطع نموده و از بدن اطیب و اشرفش را جدا کرد الله اکبر
الله اکبر بلی الله اکبر گفتن این احقر در اینوقت از روی آثار الله اکبر گفتن آن سر انور اطیب اطهر خلیفة
الله تعالی است در وقتی که شمر ولد الزنا آنرا از بدن اشرفش جدا کرد و بر نیزه بلند طویل زد
و نصب کرد پس آنوقت صدای تکبیر سر اقدس الخلیفة الله تعالی بر جمیع عوالم امکان رسید و تمام طبقات
خلق و جمیع نشآت پیچید همه بتبعیت سر اقدس الخلیفة الله تعالی تکبیر گفتند و اینست از روی آثار
تکبیر خلیفة الله تعالی در همانوقت و فرقی نبود در این امر میان آن طایفه که مطلع شدند بر وقوع
این بلیه عظمی که مسبب از وحی و الهام یا مثل اینها باشد مثل ملائکه مقربین و ارواح انبیا
و اوصیا و میان آن طوایفی که مطلع نشدند نیز الجاء و اضطرار از جمیع خلق الله تعالی بر تکبیر
گفتن از خواص تکبیر گفتن سر انور و اقدس صاحب ولایت مطلقه و خلیفة الله تعالی است و این نیز
از جمله خوارق عادات و امور عجیبه بعد از شهادت است چنانچه بجمله ای از آنها اشاره خواهد شد
پس از این مستفاد میشود چنانچه در بعض روایات نیز وارد شده است تکبیر گفتن آن قوم کفار نیز
حتی تکبیر گفتن شمر کافر ولد الزنا نیز پس چون شمر کافر ولد الزنا آن نیزه بلند را که سر اقدس
انور را بر آن زده بود برداشت و چند قدم راه رفت طاقت آن کافر بریده شد پس موضعی را بید
کرد و آن سنگ بزرگ و بلند افتاده است پس سر اقدس و انور را روی آن و اما بالای آن سنگ
گذاشت و آنموضع در این زمان و الآن نزدیک بیک باب از ابواب صحن شریف است و مشهور بین
الناس است و هر کسی که از آن باب بحرم محترم میرود یا از حرم بر میگردد در آنجا توقف مینماید
او را تعظیم و تبجیل میکند و بر امام مظلوم سلام میدهد و آنموضع مثل قبه صغیره یعنی طاق کوچکی
است و با در آن اغلب اوقات مقفل و مسدود است و در بالای در این طاق کوچک این کتیبه هست
هذا مسقط راس الحسین ع و ظاهر است که این کتیبه در از منه سالفه هم هست بوده است و بسیار
دیده شده است در آنموضع شریف در شبها آثار و علامات غریبه و خوارق عجیبه مثل صیحه و شیون
و آواز گریه و زاری و سطوع انوار و ضیاء و روشنائی و جمعی از اخیار و ثقات و علما و مجاورین

از عرب و عجم برای این احقر نقل نموده اند مفصلا از امور عجیبه و خوارق عادات را که خود
مشاهده کرده بودند و مخفی نماند که احتمال دارد که شمر کافر ولد الزنا اگر سر انور و اقدس و روح
و ارواح شیعته فداه تا با موضع شریف بنیزه نزده بود و او را برداشتن گرفته تا با موضع رسید
او را بالای سنگ گذاشت و بعد از لمحهٔ او را بر نیزه زد پس بعد از این مدت ابتدای شیعیان
و محبان اهل ایمان و ایقان چون امر شهادت با تمام رسید و در اکثر اوقات سید الساجدین
خلیفة الله تع بعد از پدرش در حالت غشیه میشد بسبب شدت مرضیکه داشت و چون اصوات
تکبیر و غیر تکبیر از آن قوم کفار بلند شد حرم محترم رسول الله از نسوان طاهرات و بنات فاطمیات
سراسیمه شده دیدند بخدمت امام مبین ع و خلیفة الله تع حتی زینب صدیقه معصومه مظلومه
بنابر آن تحقیقیکه در حین اتمام شهادت در نزد مصرع امام شهید بود پس اهل حرم از شر
و سبب بلند شدن اصوات یا تکبیرات و غیر تکبیرات از آن امام مبین ع پرسیدند فرمودند یا عمه
یا زینب دامن خیمه را بر دار بیدین دامن خیمه را بر داشتند چونکه نظر کرد فرمود ای اهل
بیت رسول الله ص جاده رسیها بپوشید و کرها بر بندید و آماده و مستعد شوید برای اسیری
اینست پدر مرا شهید کرده اند و سر انور و اقدس اش را بر نیزهٔ بلند زده اند پس نزدیک
اینحالت یعنی در پی بظهور توالی و آثار و علامات و خوارق عادات شروع و ظهور رسید مثل
زلزلهٔ عظیمه در عرصهٔ کربلا بنهجی که نزدیک شد که زمین سرنگون و منخسف شود و مثل
کسوف آفتاب و خسوف قمر و متفرق شدن و باهم مشتبک شدن ستارها یعنی شهب و نیازک نجوم
ستارها و خون باریدن و سنگ باریدن و سنگ سرخ باریدن و ریگ باریدن و استیلای
ظلمت و تاریکی و وزیدن بادها و ریاح مخوفه و صیحه و شیون کردن ذو الجناح مثل نهفتن تکلم
و کفنش در صهیل الظلیمة الظلیمة من امة قتلوا ابن بنت نبیهم یعنی شکوه میکنم بخشمگاه
از امتی که کشتند پسر دختر پیغمبر خود شانرا و مثل اینها از آثار عجیبه و خوارق عادات کثیره به
نهجی که نزدیکست بحصر و تعداد نیاید چنانچه بعد از این در موضع مناسب اشاره خواهم نمود انشاء
الله تعالی **مجلس و مقام چهارم** در بیان جملهٔ از اسرار و وجوه برای چند امری که جملهٔ از اخبار
و روایات متضمن آنها بود مخفی نماند که برای امام مظلوم ع بعد از افتادنش از پشت ذو الجناح

بعرصهٔ کربلا دو مرتبه غشیه و بیهوشی رو داد چنانچه گذشت و اعجب این است که آن قوم
کفار با شدت حرص ایشان در شتاب و تعجیل در اتمام امر شهادت نزدیک آن امام مظلوم
نمی آمدند با وجود اینکه اینوقت اسهل بود برای آنها اتمام امر شهادت پس در بیان سر این
و توضیح وجه این میگوئیم بحول الله و قوته تع که خلیفة الله و ولی مطلق حقتعالی یعنی صاحب خلافت
کلیه و ولایت تامه مطلقه چنانچه از این نحو از خلافت و ولایت مختص است بسید المرسلین و
اوصیا آن بزرگوار که وارث جمیع کمالات او بودند و این نحو از خلافت کلیه و ولایت تامه
مطلقه از انبیا و خواص بیشتر دارد و از جملهٔ خواص اینستکه صاحب این نحو خلافت و
ولایت بمنزلهٔ قطب برای اهل جمیع عوالم امکان و بمثابهٔ قلب برای قاطبه موجودات
امکانیه و چون مقتضای این قاعده این بود که در حین غشیه و بیهوشی قلب امام مبین ع
و صاحب خلافت کلیه و ولایت مطلقه جمیع عوالم من المحراب الی الباب و من الصدر الی الساقه
مثلاشی الاعضاء و متفرق الاجزاء و متمزق بل منعدم شوند غیر از ارواح که متصف بشدت
نورانیه و قرب اتم و اکمل بمبدء حقتعالی مثل انوار و ارواح کلیه و عقول قادسات فوق التمامات
دارند مثل روح سید المرسلین و ارواح امیر المؤمنین و الصدیقة الکبری و الحجة العظمی
فاطمة الزهراء و سید شباب الجنة الحسن المجتبی ولکن مانع از جریان این قاعده یعنی مانع از
تفرق اجزاء عوالم امکان و پاشیدن سلسلهٔ موجودات و انهدام و انعدام آنها ارادهٔ
الله تع و عنایت ازلیه حقتعالی شد ولکن برای اضطراب و تزلزل و حیرت و ارتعاش و حرکت
افتادن قاطبه موجودات امکانیه مانع متحقق نشد پس همه در حالت غشیه خلیفة الله تع
در اضطراب و تزلزل و حیرت و عروض حالت بیحسی و بیحرکتی بودند زیرا بدون خلیفة الله
عوالم امکان و موجودات جمیع نشأت قرار نخواهد گرفت و آن زمان وقتی بود که خلافت کلیه
و ولایت تامه مطلقه بسید الساجدین ع و زین العابدین ع منتقل نشده بود و در آن حین
خلعت اینمقام را نپوشیده و متوج باین تاج اعظم انور و اقدس نشده بود پس از این عقد
دقیقهٔ رشیقهٔ حقانیه و ضابطهٔ متقنهٔ محکمهٔ ملکوتیه مستفاد میشود که در زمان غشیهٔ آن
خلیفة الله تع خواه زمان غشیه سه ساعت باشد چنانچه قول متیقن است یا شش ساعت بوده

باشد چنانچه مظنون این احقر است حواس و اعضا و جوارح رذیله و نجسه از قوم کفار آثار
او امر نفوس و ارواح خبیثه اهنا نمیکردند بلکه در غایت تزلزل و اضطراب بمقام بیحسی
و بیحرکتی بوده اند بلکه ایضا نفوس خبیثه اهنا در اضطراب و حیرت و فقد طاقت برامر
کردن باعضا و جوارح رذیله ایشان بوده اند و این در حقیقت آخر مقام از مقامات
اتمام حجت و اکمال بعثه بود **مجلس و مقام پنجم** در بیان سر و توضیح وجه برای ضحک
یعنی خندیدن الخلیفة الله تعم در حین شهادت چنانچه در روایه متضمنه این مطلب ذکر شد
پس مخفی نماند که چون شمر کافر ولد الزنا در صدد اشرف انور و اقدس الخلیفة الله تعالی
نشست و محاسن مبارکش گرفت و قصد قتل آن امام مبین ع کرد و ظن شمر کافر بر آن
شد که آنمقام غایت خواری و ذلت است برای آن خلیفة الله تعم از اینمقام بسیار متاثر
و محزون و غمناک گشت ظاهرا و باطنا و برای خودش بسیار رتبه بزرگ گشت در نزد رؤساء
کفار و منافقین زیرا آنکافر ولد الزنا مثل اکثر کفار و منافقین نبود بلکه اقرار میکرد
مشافهة و روبرو و بعلو حسب و نسب و سمو درجات آن امام مبین ع در نزد حقتعم و نزد
انبیا و اوصیا و سایر اهل ایمان و جمیع اهل اسلام و اینهم اقرار میکرد برا اینکه خصم نفس
خبیثه اش و ذات ملعونه اش حقتعم و علی اعلی است و همیشه مخلد در نیران جحیم و معذب
خواهد شد پس آن امام مبین ع در ضمن ضحک و خندیدن میخواست با نکافر بفهماند
که اینمقام و اینحالت عین مطلوب منست و در باطن نشاط و انبساط من بحدیست که او را
غیر از حقتعم و خلفاء آن ادراک نمیتوانند بکنند زیرا که اینمقام صبر و رضا و تسلیم من مطلوب
محبوب و معشوق من یعنی حقتعم است و این عین مقام انبساط و فرح و سرور است نیز این
مقام رسیدنم و فداء برای شهادت من نشد و اتمام امر شهادت من نشد چنانچه ثمره عظیمه اش
آنستکه ذکر شد یعنی طلب مقام رضا و تسلیم در نزد محبوب حقیقی که حقتعم است و همچنین ثمرات
بسیار دیگر دارد مثل نجات دوستان و محبان ما از آتش جحیم و غیر از اینها نیز ثمرات
و خواص و حکمتهای بسیار دیگر دارد بحمد الله تعم بعمل آمد پس حزن و غمگینی و گریه از امام
مبین ع بالنسبه بنظر باحوال حرم الله تعم و حرم رسول الله ص و بالنسبه بتفکر در احوال

ایشان

ایشان بعد از شهادت از ذلت و خواری و اسیری و منافاة ندارد با انبساط و فرح نظر به
رضا و تسلیمش در نزد حقتعالی و نظر بان ذوق و شوق اتم و اکمل بملاقات محبوب حقیقی
یعنی حقتعم بلکه صاحب ولایه مطلقه و خلیفة الله تعم جمع میتوانند بکنند در آن واحد و لحظه واحد
میان انبساط و شادی و فرح و میان احزان و غموم و انقباض و گریه و زاری و سر وجه
آخر در این مقام آنستکه سهل و آسان نبود که شمر کافر ولد الزنا اوداج و رگهای صاحب ولایه
مطلقه را قطع نماید و خلیفة الله تعم را بدستش ذبح کند زیرا که اگر دست آنکافر از قبیل
فولاد بود و قلب آن ولد الزنا از جنس آهن بود در مقام قصد قطع اوداج و در حین عزم ذبح
نمودن آب میشد بلکه او را آتش غیبی میگرفت و خاکستر میکرد خصوصا در مثل آن وقتی که
آنکافر در صدد انور اطهر اقدس نشست و آن امام مبین ع فرمود مَن اَنتَ لَقَد اِرتَقَیتَ مُرتَقًا
عَظِیمًا و آنکافر در بعض مکالماتش گفت در نهی از جایزه یزید ملعون لهذا است از شفاعت
جدت سید المرسلین و غافل از این بود که اینوقت وقتی است که جمیع موجودات عوالم امکان
در اضطراب و نزدیک بمقام انعدام و فناء بالکلیه است و ملئکه و ارواح انبیا و اوصیا و اهل
جنان خصوصا ارواح اصحاب کساء در نهایت حیرت و صیحه و ضجه و گریه بسیار و زاری و لعنا بند
پس نظر نکردن آن امام مبین ع بر روی شمر کافر بنهج هیبت و میمنت و جلالت و عظمت خلافت و
ولایت مطلقه بلکه اظهار کردن الخلیفة الله تعم انبساط و فرح و ضحک و تبسم را از برای این
بود که موجودات جمیع عوالم امکان که نزدیک بود که بمقام فنا و انعدام رو بگذارند و لا اقل از
نظم و انتظام افتاده زمین فاقد طبقه سکان در آن و اهلش سرنگون و منخسف شود اهنا را از
اینحالت حفظ نماید چنانچه شانی از شئون خلیفة الله تعم تربیت عالم و حفظ نظم و انتظام آن است
در جمیع حالات پس اگر امام مبین ع و خلیفة الله تعم همچنین نکرده بود در آنوقت شمر کافر
از دایره قدرت و اختیار بیرون میشد و دست و اعضا اخس از انقیاد و اطاعت روح و نفس خبیثه
اش بیرون میکردند و امر شهادت بآن نهجی که در نهایات ازلیه سبقت کرده بود متحقق نمیشد با تمام
نمیرسید و وجه و سر آخر میتوانند گفت در این مطلب لکن استفاده آن میتوانند کرد از این وجوه سابقه
مذکوره و بیانش بنحو اجمال آنستکه امام مبین ع از تعجیل و شتاب شمر کافر بجهة فرمود ضحک

و تبسم

وتبسم فرمود زیرا که موجودات جمیع عوالم امکان در هر مقام و در هر حالت هستند حتی شمر
کافر در هر حالت است و در هر مقصد امر اوست علاوه بر این انکار فرمیدانست که اثر زخمها و جراحتهای
خارج از حد احصا و بیحد شدن خون زیاد از حد باعث شهادت الخلیفة الله تع خواهد شد
بیک دقیقه و دو دقیقه و احتیاج بذبح و نحر نداشتند الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس
و مقام ششم در بیان سر و وجه سقوط آن خلیفة الله تع از پشت ذو الجناح بارض کربلا
بنهج سجدهٔ تعفیر که در مقام سجدهٔ شکر کرده میشود و بیان این ایست که چون نزدیک شد الخلیفة
الله تع از پشت ذو الجناح بارض کربلا سقوط نماید متذکر آن عهد شد که در عالم ارواح عالم
ذر اول با رب العزة خدمتش نموده بود یعنی قبول کرده بود آن خلیفة الله تع ترویج دین و اقامهٔ عمود
آنرا بسبب تحمل مصائب و شدائد و بذل اموال و نفوس و اهل و عیال بنهجی که آن خصوصا مصائب
و شدائد ما فوقش معقول و متصور نشود و صحیفهٔ ملکوتیه یعنی صحیفهٔ این عهد و میثاق
را در عالم ارواح اصحاب کسا و سائر ارواح انبیا و اوصیا و ملائکه مقربین که شهود بر این
امر بودند شهادت خود شانرا در آن عهد نامه ثبت کرده و او را مختوم و ممهور بخواتیم خود شان
نموده بودند و چون این عهد نامه و این صحیفهٔ ملکوتیه را باتمام رسیده بود در عالم ملکوت حضرت
سید الشهداء در آنعالم سجدهٔ شکر نموده بود بنهج سجدهٔ تعفیر و همان صحیفه در این نشأت
دنیویه نیز ممهور و مختوم شده بود در الخود من رسول الله بخواتیم اصحاب الکسا و الخمسة النجباء
و بخواتیم اسرافیل و جبرئیل و میکائیل و جمعی از ملائکه مقربین پس از اینمقدمه میگوییم که
چون قوم کفار آن مظلوم را از پشت ذو الجناح بزمین انداختند الخلیفة الله تع یقین و قطع نمود که
امر شهادتش مختوم است و محفوظ از اینکه اثر بدا و محو و اثبات بر آن بیاید خواست این سقوطش از
پشت ذو الجناح بارض کربلا بنهج سجدهٔ شکر یعنی سجدهٔ تعفیر باشد تا آنکه آنچه در بدایت
شده بود مطابق باشد با نهایت و لکن خوف نمود که این مطلوب حاصل نشود بسبب شدت ضعف
و غایت انکسار در بدن شریف و اعضا طیبه و ظاهره اش پس اعضا و جوارح الخلیفة الله تع
که هر ذره و هر جزء از اجزاء آنها که بمثابهٔ علوم و عقول ادراکات جمیع کثیری از روحانیین و
ملکوتیین بود بارادهٔ اطاعت الخلیفة الله تع نمودند و مطلوب آن بعمل آمد یعنی سقوطش و

افتادنش

افتادنش بارض کربلا بنهج سجدهٔ شکر و سجدهٔ تعفیر شد پس مطابق شد نهایت یعنی آنچه در
این نشأهٔ دنیویه شد با بدایت یعنی با آنچه که در نشأهٔ عالم ارواح و ملکوتیه شده بود مجلس
و مقام هفتم در بیان یک مطلب عظیم و یک مسئله مشکله و یک سؤال و جواب اتم پس میگوییم
اولا ارباب مقدمهٔ این مطلب است بر شک قلوب محبین و مخلصین از کتمان و پنهان داشتن آن
بتنگ آمده است و السنه و اقلام بر فکر و عبارت و جرأت نمیکنند بلی هر وقت این مطلب به
قلوب مؤمنین و مخلصین خطور میکند بی اختیار صیحه کشیده و افغان نموده میگویند ایکاش
محبان و معشر شیعیان در آتش جهیم ابد الآبدین و دهر الداهرین هیمها و مستکنا میشدیم و می
سوختیم و آقای و مولای ما خلیفة الله تع اعنی جناب سید الشهداء با بمصائب مبتلی که امثال
ندارد و ما نظور و آن کیفیت کشته شدنی که تحریر و تقریر از آن عاجز است مبتلا و گرفتار نمی
شد هیهات هیهات آیا شنیدید که آن قوم کفار چه نحو مقاتله کردند در وقتی که از پشت ذو
الجناح بزمین کربلا نزول نکرده بود و آیا نشنیدید چه نحو و چه نهج معامله کردند با الخلیفة
الله تع در وقتی که در روی خاک گرم کربلا بخون غلطیده دست و پای میزد و آن قوم در همین
حالت از هر طرف میریختند سنگها و کلوخها و چوبها و میزدند بنیزه ها و شمشیرها و تیرها و آن
را جمیع طوایف و قاطبهٔ جماعات که در اردوی ابن سعد ولد الزنا بودند معمول میداشتند
و لکن طایفهٔ بعد از طایفه و جماعتی بعد از جماعتی و دسته و تیپ بعد از دسته و تیپ مجموع در
ساعتی بعد از مجموع در ساعت اخری وا ویلاه و امصیبتا گویا از خاطر فراموش نموده بیداست
بحول او و رد آن قوم کفار در بدن خلیفة الله تع بعد از رسیدن آن مظلوم بشهادت وای امعاء طلع
شمر ولد الزنا را نفهمیدید که بچه طور الخلیفة الله تع را بشهادت رسانیدند آه آه های های
بلی والله بعد از شهادت نیز آن بدن اشرف و اقدس و الجسد اطهر اطیب نور را سنگ و کلوخ
و تیر باران نمودند این شطر بیت از مصائب و رفتار و کردار آن قوم کفار و شطری دیگر بعد
از این ذکر خواهد شد پس اینرا که شنیدید و دانستید حالا بشنوید آن اشکال و آن سؤالی
که بقلوب خطور مینماید در اوقات ذکر کیفیت جناب سید الشهداء پس میگوییم حاصل آن
سؤال این است که چرا خلاق عالمیان صرف نکرد آی بو نکرد آیینهٔ قوم کفار را از این نحو

نوشتن آن

کیفیات

کیفیات و از این نهج بیرحمی و بیمروّتی و بیرقّتی مقصود از اینسؤال آن نیست که چرا دفع یا
سلب قدرت و اختیار از آن قوم کفّار نکرد تا آنکه لازم بیاید که این سؤال موافق قواعد
امامیه عدلیه نباشد و لازم بیاید ایضاً که امر شهادت جناب سید الشهداء که از امور محتوم
بود در عنایات ازلیه متحقق نشود و فواید مترتبه بر آن حاصل نشود بلکه مقصود از اینسؤال
آنستکه خلاق عالمیان قادر بود بر اینکه از آن قوم کفار سلب کند قدرت و قوت ایشان بر
آنکیفیات که معمول داشتند در شهادت آن مظلوم زیرا بآن نهج و بآن کیفیات هیچ کس از
جن و انس و سایر اصناف و افراد ذی حیوة از ابتداء خلقت دنیا کشته نشده است و بنهج
آنکیفیات نیز کسی کشته نخواهد شد مادامی که این دار دنیا باقی است و محصول سؤال بعبارت
مختصره و واضحه اینست که میبایست حقتعالی ذره از ترحم و رقت بقلوب آن قوم کفار میانداخت
تا آنکه آنکیفیات مذکوره را که دل سنگ را آب میکند بعمل نمیآوردند پس اینست تقریر اشکال
و محرر سؤال که بیان کرده شد بنهجی که همه کس بفهمد و این اشکال چنانچه اشاره شد
که بقلوب اکثر محبین و مخلصین خطور مینماید و از حل و کشف این اشکال و جواب از اینسؤال
عاجز میمانند و جمعی از اعزه احبا و اجله اصدقا از این احقر مشافهة سؤال کردند و درد
قلوب خود شانرا اظهار نمودند و گفتند که نزدیکست این اشکال جگر ما را سوزاند غایت
استدعا کردند که عقده این اشکال را منحل کنم و جواب وافی و شافی نزدیک بفهم همه از
خواص و عوام بدهم پس این احقر عقده این اشکال را در اصل کتاب عربی یعنی اکسیر العبادات
فی اسرار الشهادات منحل کرده و جواب وافی و شافی از اینسؤال داده شد بحیثیتی که قلوب
جمعی کثیر از مؤمنین و شیعیان بعد از شنیدن آن منور شده و سرور و ابتهاج معنوی ملکوتی
قلوب منوره ایشانرا پر کرده و حاصل و مختصر جواب آن اینستکه چون خلاق عالمیان گریه
و زاری کردن مردم برای سید الشهداء فدیه و نظیره کلمه توحید قرار داده در عنایات ازلیه
اش و سید المرسلین چنانچه بوحی الهی فرموده من قال لا اله الا الله وجبت له الجنة و هم
چنین فرموده من بکی علی الحسین وجبت له الجنة و خلفاء الله تعم و اوصیاء رسول الله در
بیان و توضیح این کلام اول فرمودند بشرطها پس بعد از ملاحظه این امر و تفکر صحیح از

الها محقق میشود برای اصحاب اذهان مستقیمه هرچند عوام باشند که شرط وجوب بهشت
غیر بهشت برای مسلم مؤمن بعد از قبول ولایت خلفاء الله تعم و اوصیاء رسول الله گریه
بر جناب سید الشهداء است و این گریه و زاری مثل زیارت کردن قبر انور اطهر اقدس اش
مفتاح ابواب بهشت است و لکن باید دانست که گریه کردن اولاً و بالذات از انقباض و
حزن و تاثر قلب و نیات احزان و غموم منبعث و حاصل میشود و حصول انقباض و حزن و تاثر
قلب اولاً و بالذات از امور اختیاریه نیست بلکه از امور اضطراریه است بلی مقدمات و
اسباب این انقباض و این تاثر در اغلب و اکثر اوقات از امور اختیاریه میباشد زیرا
که لااقل از تفکر در آن واقعه که مثلاً روداده است منفک نخواهد شد پس چون امری
که مقدمات و اسبابش از امور اختیاریه باشد خودش نیز راجع میشود بامور اختیاریه
پس او را نیز از اختیاری میدانند هرچند اولاً و بالذات از امور اضطراریه شمرده شده
بود پس حالا معلوم شد که انقباض و تاثر و حزن قلب از امور اختیاریه شمرده شد و هم
چنین گریه یعنی اشک چشم ریختن که ثمره و نتیجه انقباض و تاثر و حزن قلب است از امور
اختیاریه شمرده خواهد شد پس چون این امر معلوم و ظاهر گردید باز لازم است دانستن
و فهمیدن مطلب دیگر و آن اینستکه افراد آحاد بنی آدم چنانچه در میول و ارادات و خواهشهای
نفسانی و افکار و فهم و ذکاء و بلادت و غباوت یکسان و بیک طریقه و بیک نهج نیستند
بلکه بطرق مختلفه و انهاج متعدده کثیره میباشند و همچنین است اختلاف و مغایرت ایشان
و بودن ایشان بر انهاج عدیده و طرق مختلفه در باب رقت و در شدت و ایضاً در باب انقباض
قلب و تاثر و حزن و حصول نتیجه و ثمره اینها که گریه کردن و زاری نمودن باشد جمعی هستند
که بحصول مصیبتی کمی و قلیلی منقبض القلب و متاثر الفؤاد شده رقت و ترحم روداده
شروع بگریه مینمایند و جمعی که نسبتاً قلیل الرقه و نسبتاً کم ترحم میباشند و
قلوب ایشانرا میتوان تشبیه نمود بسنگ خارا و میان این دو جماعت که در دو طرف افراط
و تفریط واقع شده اند جماعات کثیره دیگر هستند که نه بآن حد تفریطند و نه بآن حد افراط
بلکه میتوان گفت آحاد و افراد هر جماعتی که فرض شود مختلف با یکدیگر و متفاوت و متفاضل

میباشند در ابنیا بپس چون این امور دانسته شد اشکال مندفع خواهد شد و قلوب منوره
شده جواب این سؤال مذکور را اشکار خواهد گشت و بهاین اکتفا نموده برای توضیح و بیان می
گوییم که حکمت بالغه خلاق عالمیان و الطاف و تفضلات غیر متناهیه حقتعالی و سابقه عنایت
ازلیه بر این نهج قرار گرفت که مصائب ال محمد مصطفی ص و کیفیات شهادت جناب سید الشهداء
بنوعی باشد که ان اشخاص و ان جماعتی که قلوب ایشان از سبب غلظت و قساوت بسنگ خارا
تشبیه میتوان کرد اگر انها هم بشنوند که بهره از ان مینمایند و از دیده ها سیلاب اشک میریزند
تا انکه فیض عام باشد و رحمت شامل همه موحد و همه گوینده لا اله الا الله شود یعنی از اهل
ولایت و محبت ال الله تع و اهل بیت رسول الله ص پس این هنگام خوب توافق و تقارن میان وعده و
قول رسول الله خواهد شد یعنی فرمود انحضرت من قال لا اله الا الله وجبت له الجنة و فرمود
او من بکی علی الحسین ع وجبت له الجنة پس سر این بود که حقتعالی انقوم کفار را خذلان نمود بحال
خودشان گذاشت و هر طوری که دل خودشان خواست کردند پس اشکال مندفع شد جواب
در غایت وضوح معلوم گشت و باز میگوییم که سر دیگر نیز در این مقام هست و ان اینست که حقتعالی
خواست اظهار فرماید مراتب و درجات صبر و شکیبای محمد و ال محمد ص و منکشف نماید این را برای
انبیاء و مرسلین و اوصیاء و جمیع ملائکه تا انکه معلوم شود برای انها تفضیل هر یکی از محمد و ال
المعصومین او بر جمیع انبیا و اوصیا … و قاطبه ملائکه و ایضا معلوم شود برای همه سر از اسرار حکمت
بالغه حقتعالی در باب عهد و میثاق گرفتن از جمیع انبیا و قاطبه ملائکه بنبوت مطلقه محمد مصطفی
و ولایت مطلقه علی مرتضی ع چنانچه این عهد و میثاق از همه انس و جن گرفته شده است و باب
پنجم در بیان امور متعلقه بسلب و نهب و همچنین در بیان مناسبات و مرتبطات پس کلام در
اینباب در ضمن چند مجلس و مقام ذکر خواهد شد مجلس و مقام اول در بیان سلب و نهب
کردن انقوم لباس و ثیاب ان امام مظلوم را بعد از شهادتش پس قمیص الخلیفة الله تع را
اسحق حضرمی گرفت و او را انکافر پوشید مبتلا ببرص شد جمیع موهای ان ریخته شد در
ان قمیص یافته شد یکصد و نزدیک به بیست مواضع سیوف و رماح و سهام و سراویل ان حجة الله
الکبری را بحر بن کعب التیمی گرفت و انکافر مبتلا شد بزمین گیری و عمامه مبارک را اخنس حضرمی

گرفت و بعضی گفته اند جابر بن یزید ازدی گرفت و او را عمامه بسرش کرد مجنون و دیوانه
گشت و برنس را که از خز بود مالک بن یزید کندی لعنه الله تع گرفت و انکافر بعد از واقعه
کربلا بخانه امد و خون برنس را میشست پس زنش گفت ان ملعون برنس پسر رسول الله را سلب
نهب کرده بخانه من داخل میکنی بیرون برو و دور شو از من حقتعالی قبر او را باتش پر کند و انکافر
روز بروز فقیر تر شد و باسوء احوال رسید گدائی و سائلی بکفی میکرد و از دستهای انکافر
در زمستان خون ریخته میشد و در تابستان مثل چوب خشک میشد و در بعضی از روایات ذکر
شده است وقتی که انکافر برنس شریف را بمنزلش اورد و زنش گفت این برنس حسین ع است خون
او را بشوی پس ان زن گریه و زاری نمود و گفت وای و عذاب برای تو باد پسر رسول الله ص را
کشتی و برنس او را اوردی والله من با تو هم صحبت نخواهم شد ابدا پس انکافر برخواست در دنبالش
دوان کرد که ان زن را لطمه بزند زن منحرف شد دست انکافر بمسمار در در رسید مسمار داخل دست
انکافر شد و مسمار در ان اثر کرد بنهجی که دستش همان وقت قطع شد و انکافر روز بروز فقیر
تر شد تا بگدائی رسید تا انکه بعذاب جحیم رسید و نعلین مبارک ان امام مظلوم را اسود بن خالد
لعنه الله تع سلب کرد و برداشت و قطیفه مبارک را که از خز بود قیس بن اشعث لعنه الله تع
گرفت و درع یعنی زره مذهب را ابن سعد ولد الزنا گرفت و او را مختار رحمه الله تع با بی عمره
قاتل ابن سعد ولد الزنا بود بخشید و شمشیرش را جمیع بن الخلق الازدی گرفت و در بعض روایات
او را اسود بن حنظله بن تمیمی گرفت و در روایت اخری مرد کافر نهشلی گرفت و در روایة دیگر
که انشمشیر اخر الامر بقبیله حبیب بن هرثل رسید مخفی نماند که این شمشیر مسلوب و منهوب شده ذو
الفقار نبود و همچنین ان درعی که سلب شده درع داودی نبود زیرا که ذو الفقار و درع
داودی از ذخایر و مواریث نبوت و امامت میباشند و غیر از خلفاء الله تع و اوصیاء رسول الله
میسر نشد ملکه برای دیگران قدرت و قوت حفظ و برداشتن و گذاشتن انها نیست بلاو ایضا
مخفی نماند که سراویل سلب و نهب شده غیر الحجزی بوده است که سائر عورت الحجة الله الکبری
بوده است و ممتنع و محالست سلب و نهب شود سائر عورت الخلیفة الله تع و الحجة صاحب کتاب بحر
المذاب ذکر کرده است که همه لباس و ثیاب الحجة الله را سلب و نهب کردند حتی سائر عورت را غلط

اینکه غلط است موافق مذهب حقه محقه شیعه نخواهد شد اصلا و ابدا بلکه موافق مذهب خودش
میشود که از اهل سنت و بدعت است و انگشتر مبارکش کافر ولد الزنا بجدل بن سلیم کلبی سلب
کرد و برد و لکن بچه کیفیت و بچه نحو آه آه و اویلاه و امصیبتاه چه طور بنویسم و چه نحو قلم جاری شود
هرحال چون آن کافر خواست انگشتر آن امام مظلوم را از انگشت شریف نور اطهرش بیرون بیاورد
نتوانست نزع نماید نظر براینکه خون اطهر انور اطیب انگشتر چسبیده شده بود و آن با انگشت
مبارک قائم و مستحکم ملصوق شده بود پس آن کافر ولد الزنا انگشت امام حسین ع را با شمشیر
یا خنجر قطع نمود و انگشتر را با انگشت مبارک آن بزرگوار برداشت مجلس و مقاتل و تیمن ببلاغتشم
مناسب پس میگوییم مخفی نماند که چه مناسبت خوب دارد در اینمقام ذکر خاتم بخشی امیر المؤمنین ع
پس آنچه از حضرت صادق ع روایت شده است در اینباب اینست که حضرت امیر المؤمنین ع در نماز جماعت
بود با حضرت سید المرسلین و سائلی پیدا شد و میان صفوف دور کرد و سؤال کرد احدی بآن
چیزی نداد و امیر المؤمنین ع در حالت رکوع اشاره بانگشتری که در دست مبارک داشت و او را بان
عطیه فرمود و آیه وافی هدایه در اثبات امامت و ولایت مطلقه در شان ذیشان آن امام مبین
نازل شد پس از حضرت صادق ع سؤال کردند کیفیت آن انگشتر چه بود پس آنحضرت فرمودند نگین
آن انگشتر پنج مثقال یاقوت احمر بود و او را حضرت امیر المؤمنین ع وقتی که طوق بن حران اثر القتل
رسانید از انگشتان نزع کرده بود و طوق بن حران پادشاه و ملک بود از ملوک کفار و آن
بحضرت صادق ع عرض کردند که قیمت انگشتر چه قدر میشد آنحضرت ع فرمود قیمت او بقدر خراج
شامات و اطراف و توابع و متعلقات شامات باز عرض نمودند اینقدر میشود پس آنحضرت
فرمود هزار بار شتر از طلا و نقره و چهارصد بار شتر از طلا و ششصد بار از نقره و لکن غزالی در
کتاب سر العالمین در باب خواص النبوه ذکر کرده است که امیر المؤمنین ع تصدق کرد در نماز در
حالت رکوع خاتم سلیمان بن داود ع که جمیع اساس ملک و سلطنت و تسخیر جن و انس و وحش
و طیور و ابر و باد و غیر ذلک که حد و احصا ندارد بسبب آن خاتم بود و بعد از تصدق باین
خاتم آیه امامت و ولایت مطلقه یعنی انما ولیکم الله و رسوله در شان ذیشان امیر المؤمنین
نازل شد و حاصل آنچه ذکر کرده است با توضیح تام و شرح و بیان شافی از این احقر اینست که

نزدیکی زمان بعثت سید المرسلین دو شخص بودند از اهل مغاربه و از علوم سماویه
و کتب انبیاء سالفه و علوم غریبه با اطلاع بودند و علاوه بر این از اهل ریاضت و متصف
بعلو همت و سمو شیمت و از طالبان مراتب عالیه نیز بودند نام یکی بلوقیا و نام دیگری عفان
بود و سفر طول و دراز کردند تا آنکه رسیدند بموضعی که در آن باغ و بستان بود مثل باغهای
بهشت و جسد حضرت سلیمان بن داود در آن باغ بود در بالای یک سریر و عفان عزایم و ادعیه
انبیاء خواند تا آنکه طلسم را شکستند و داخل باغ شدند و بلوقیا تقدم کرد تا آنکه خاتم
از انگشت سلیمان نزع کند ناگاه از زیر تخت اژدهای بزرگ موکل بر حفظ این خواص اسرار
الهیه سر بیرون آورد و یک نفخ و دم زد بلوقیا را سوزانید پس عفان شیشه ریخته شده
یعنی افسون شده از جیبش بیرون آورد و او را به سوخته بلوقیا ریخت پس آن باذن الله تعالی
زنده گشت پس مرتبه دویم و مرتبه سیم باز مثل مرتبه اول شد باز حرص و طمع بر او
غالب شد پس مرتبه چهارم خواست باز دست ببرد و خاتم را نزع نماید باز اژدها نفخ و دم
زد او را سوزانید و هلاک کرد و مبلغ علم عفان تا اینجا بود پس عفان شروع کرد بگریه
و خود بخودی میگفت آیا این کار شیطان بوده نداشت که این اژدها آیا ملک بوده است
یا یک شخص مؤمن از طایفه جن موکل بامر حق تعالی نعش حضرت سلیمان و خاتم و سریر و باغ
پس اژدها صیحه زد و گفت ای عفان برگرد و حالا ماذون هستی از جانب حق تعالی که خاتم را ببری
و لکن تصرف مکن و او را برسان بمحمد سید المرسلین نزدیکست بعثت آن رسولی که حق تعالی
تفضیل داده است او را بر جمیع خلقش و جمیع ملائکه اهل اعلی با آن سلام میفرستند و این انگشتر باید
در انگشت مبارک او باشد پس عفان انگشتر را گرفت و آن طوری که مامور شده بود
معمول داشت و جد و سعی در قطع مراحل و بوادی نموده بعد از مدت مدید بمدینه طیبه
رسید و بخدمت سید المرسلین ص مشرف شد و بشرف اسلام رسید و قصه را تمام عرض آن
حضرت نمود و آن انگشتر را تسلیم نمود پس آن حضرت انگشتر را ببرادرش و وصیش امیر المؤمنین ع
عطا فرمود و امر کرد با انگشت مبارکش انگشتر را زینت نماید پس وقتی که امیر المؤمنین ع انگشت
مبارکش را داخل نمود ناگاه فی الفور حاضر شدند طیور و طایفه جن و اصحاب رسول الله ص

همه دیدند و مشاهده نمودند و بر انبیهم شهادت میدادند و بعد از این خاتم شد و
داخل شد در بساط نام جنی که سلطان سلاطین و شهنشاه جمیع ملوک و سلاطین قاطبه
طوایف جن از مسلم و کافر مسخر و مطیع و منقاد تو شده‌ایم همان طوریکه برای سلیمان بن
داود ع بودیم و امیر المؤمنین او را مرخص نمود و فرمود احتیاج بشما ندارم و بعد از مدتی
در ملاء اعلی در میان ملکوتیین و ملائکه مباحثه و مکالمه جاری شد و بحث در این مسئله
که آیا امیر المؤمنین ع این خاتم را که اساس ملک سلیمان و مدار تسخیرش جمله کثیره از اهال
عوالم ابیست میشود در راه حقتعالی بسائلی بدهد پس جمعی از ملائکه گفتند بلی امیر المؤمنین
همین خاتم را در راه خدا انعم عطا مینماید اگر سائلی سؤال کند و جمعی گفتند چه طور معقول
میشود که اساس ملک سلیمان و مدار تسخیرش را در مقابل یک سؤال عطا نماید پس همه ملائکه
مسئلت نمودند از حضرت رب العزة حقتعالی که این مطلب را برای ایشان معلوم و منکشف شود
حقتعالی دعوت و مسئلت آنها را اجابت فرموده و ملکوت ارض را برای آنها منکشف فرمود یعنی
هر چه در ارض شود آنها او را از ملاء اعلی نظاره نمایند و رؤیت کنند پس جبرئیل امین
وحی بصورت سائلی میان صفوف نماز جماعت سید المرسلین در دوید و میگشت و اظهار
سؤال مینمود پس احدی را نفی بلکه نصف خرمائی بان نداد تا آنکه نزدیک امیر المؤمنین ع
شد و آنحضرت در حال رکوع بود اشاره کرد بجبرئیل امین ع که انگشتر اساس سلیمانی را
از انگشت مبارکش بیرون بیاورد و بردارد پس جبرئیل وقتیکه او را بیرون کرد از انگشت
آنحضرت ع و برداشت پس آن خاتم بپرید و رفت بسوی جسد سلیمان ع و ملائکه سکان سموات
این را مشاهده نمودند همه متعجب شدند صیحه و ضجه عظیمه میان آنها شد و صداها بلند
کردند بتسبیح و تکبیر و تهلیل و تمجید حقتعالی که هم چنین عبد خاص دارد که خلیفه حقتعالی
و وصی رسول او است و باوازهای بلند گفتند طوبی طوبی لک یا امیر المؤمنین و وصی
رسول رب العالمین که حقتعالی با تو مباهات فرمود که مثل تو بنده دارد پس جبرئیل امین
میگفت هنیئا لکم انکم اهل بیت انعم الله علیکم الذین اذهب الله عنکم الرجس و یطهرکم
تطهیرا پس جبرئیل صعود نمود و قبل از اتمام رسول الله ص نماز را یا قبل از اتمام نزول

نمود و آیه وافی هذه و شأنی دلالت انما ولیکم الله و رسوله الخ از حقتعالی بسید المرسلین
رسانید پس آنحضرت امر نمود بنشستن مردم و عدم تفرق ایشان از مسجد و بعد امر فرمود بامیر
المؤمنین که نزدیک رسول الله بنشیند و برای اظهار شان و جلالت و تقرب او در نزد حقتعالی
فرمود یا ابا الحسن کجا است خاتم سلیمان پس امیر المؤمنین ع عرض کرد که او را بسائلی دادم و سید
المرسلین برای اظهار مراتب و شئونات فرمود یا ابا الحسن ع سپاس ملک و عظمت دولت و شوکت
سلیمان ابن داود را در مقابل یک سؤال بخشیدی پس آنحضرت گریه نمود و عرض کرد یا رسول الله
چه میکند اهل بیت طاهرین دنیا و ما فیها را اگر در حلالش حساب خواهد شد و در حرامش
عقاب خواهد شد پس آنوقت سید المرسلین آنحضرت را با غوش کشید و معانقه نمود و فرمود
طوبی لک طوبی لک یا امیر المؤمنین ع حق رب العزة بسبب تو مباهات فرمود بملائکه کروبیین
مقربین پس آنوقت بیان فرمود نزول وحی را و آیه انما ولیکم الله و رسوله الخ خواند این حاصل
کلام غزالی با شرح و بیان شافی از این احقر و ظن این احقر بر آنستکه میان آنچه از صادق ع
روایت شده بود در باب تصدق نمودن خاتم و نزول آیه شریفه و آنچه در این جا ذکر کردیم از این
روایت او و میان آنچه که غزالی ذکر کرده است هیچ منافاة و تناقض و تعارض نیست بلکه توفیق
و جمع بنحو احسن میان این دو روایت ممکن است پس میگوئیم امیر المؤمنین ع در حالت رکوع در نماز
دو مرتبه تصدق نموده است در یکی بخاتم طوق بن حران و در دیگری بخاتم سلیمان بن داود و آیه
شریفه دو مرتبه نازل شده است و نظایر این در کتاب کریم موجود است مجلس و مقاسیم
در اشاره بسؤال و جواب مهم پس میگوئیم مخفی نماند که اگر کسی سؤال کند و بگوید که امیر المؤمنین
در حالت نماز خضوع و خشوعش و حضور و توجه قلبش بمرتبه بود که نزدیک میشد فناء فی الله
بشود پس چه طور میشود که در هم چنین حالت التفات بسؤال سائلی نماید و اشاره نماید بنزع
خاتم از انگشت مبارکش پس جواب آنرا بسؤال اینستکه اگر عارف موحد بمقام اکملیت و اتمیت
نرسیده باشد در عرفان و معرفت حقایق آن وقت التفات آن در حالت نماز با مثال این
امر مذکور منافات و تضاد دارد قطعا با حضور قلب و خضوع و خشوع آن و لکن خلیفة الله و امام
و کتاب مبین ع و حجة الله علی جمیع خلقه من مبدا خیر رسول الله شان و مقامش از آن اجل و اعلی

وارد غم است که امثال این التفاتات مضر باشد بقدر ذره بخضوع و خشوعش و این مطلب را بجواب آن
برهان دلیل ذکر کرده ام در جمله از قضایا بنفسه در معقول و منقول و برای توضیح و تشدید و
تایید این جواب که ذکر کردم حدیث دیگر که مناسب این مطلب باشد و متضمن منقبتی از مناقب
امیر المؤمنین ع شود ذکر میکنم پس میگوییم از ابن عباس بسند معتبر روایت شده است که کسی بجد مت
سید المرسلین ص دو شتر چاق و فربه هدیه آورد و رسول الله قبول نمود و در جمعی از اصحابش نشسته
بود فرمود که هر کسی دو رکعت نماز بکند از اول نماز تا آخرش بخضوع و خشوع باشد و حضور
قلبش بنهجی باشد که هیچ امری از امور دنیا بقلبش خطور ننماید پس یکی از این شتر را باو عطا
مینمایم ابن عباس میگوید احدی از اصحاب اینرا در قوه اش ندید همه ساکت و صامت شدند
امیر المؤمنین ع عرض کرد یا رسول الله من میکنم آنحضرت فرمود بسم الله پس امیر المؤمنین تجدید وضو
نمود و شروع کرد بنماز و او را باتمام رسانید و جبرئیل امین نازل شد و عرض کرد عطا کن یکی
از دو شتر را بعلی ع سید المرسلین ص فرمود بلی یا اخی یا جبرئیل برادرم و وصیم ابو الحسن از اول
نماز تا که بسلام برسد با خضوع و خشوع و حضور قلب بود بنهجی که هیچ امری از امور دنیا در دلش
خطور ننمود ولکن در وقت سلام دادن در دلش گذرانید که دو شتر کدام چاق تر است و
فربه تر است تا او را بگیرم جبرئیل عرض کرد این امر دنیا نبود اهتمام او برای دادن برای انفاق رضای
حق تعالی بود زیرا که از اول قصدش این بود که اینرا ذبح کرده در راه حق تعالی ما بین ایتام و فقرا و مساکین
تقسیم نماید از اینجهت در وقت سلام دادن او را از دل گذرانید مخفی نماند که غرض رسول الله
از این دقت نمودن اظهار منقبتی بزرگ از مناقب امیر المؤمنین ع بود تا آنکه احبا و مخلصین و
اعدا و منافقین بشنوند شهادت حق تعالی و جبرئیل امین را برای امیر المؤمنین ع پس میگوییم ای
شیعیان و ای محبان چون این دو منقبت عظیمه از مناقب لا یعد و لا یحصی امیر المؤمنین ع شنیدید پس
حالا مناسبت را فهمیده بر سر و سینه زنید و مجنون وار در حالت لباس را پاره پاره کنید و بسوز دل وا حسینا
وا مظلوماه بگویید زیرا که مناقب جناب سید الشهداء ع تجلی و مظاهر ملکوتیه و نورانیه و روحانیه
و معنویه مناقب جد و پدر و مادر و برادرش بود و لکن اینرا باید فهمید این تجلی و این مظهریت
بچه نحو و بچه نهج بود آه آه بلی همه بنحو دادن دنیا و غم او و دوا شک ریز و بنهج کوه کوه مصائب افزون

بود با فکر و تامل دریابید که جناب امیر المؤمنین ع که انگشتری که اساس و مدار ملک سلیمان
بود در راه حق تعالی او را در مقابل سؤال جبرئیل امین بخشید اما جناب سید الشهداء در راه حق تعالی
انگشترش را بکافری واگذار کرد که انگشتر بخون آن خلیفة الله تعالی مصبوغ و ملون بود که یاقوت
احمر شده بود پس این انگشتر باین سبب صد هزار مرتبه اعلی و اشرف و انور و افضل بود از انگشتری
که مدار و اساس ملک سلیمان بود آه آه چه طور باین نهج نباشد و حال آنکه هر ذره از آن خون
اطهر و اطیب که در آن انگشتر بود افضل و اشرف و اعظم بود در نزد حق تعالی از ارواح و عقول
جمع کثیر از ملائکه و روحانیین آه آه ای دل بسوز و ای جگر خون شو و ای زبان صیحه و فریاد بکش و
ناله کن وا حسینا وا مظلوماه بگو زیرا که جناب امیر المؤمنین ع وقتی که با انگشتر تصدق فرمود
در حالت رکوع در مقام فناء فی الله یعنی نزدیک بمقام فناء بود اما جناب سید الشهداء ع
در وقت واگذار کردن خاتم در راه حق تعالی در عین لجه بحر و دریا فناء فی الله بود و چون مقام
رکوع و سجود اعظم مقامات تذلل و تخشع برای حق تعالی است و امیر المؤمنین ع خاتم بخشی را در حالت
رکوع نمود اما جناب سید الشهداء ع در حالت خاتم بخشی در راه حق تعالی جمیع اعضا و اجزاء بدن
شریفش در خاک و خون غلطیده و همه این اعضا و اجزاء طیبه و طاهره و شریفه و نورانیه
شعشعانیه همه در خاک تذلل و تخضع و تخشع مثل ساجدین شاکرین بسجده تعفیر بودند
و سر انور و اشرف و اطهر و اطیب او در سر رمح طویل بذکر شکر و تکبیر و تسبیح و تهلیل مشغول بود
سبحان الله عجب مقاماتیست و عجب اسراریست عقل اصحاب فهم و ذکا بفهمیدن بعض از اینها مات
و از این اسرار در تحیر و اضطرابست مخفی نماند که از سند معتبر از محمد بن مسلم روایت شده است
که بحضرت صادق ع عرض کردم که خاتم جناب سید الشهداء ع آخر بکه رسید شنیده ام در روز کربلا
از انگشت مبارکش او را بیرون آورده اند و بغارت برده اند آنحضرت فرمودند هم چنین نیست
که شنیده ای آن انگشتر از رسول الله ص بامیر المؤمنین ع رسید و از امیر المؤمنین ع بحسن مجتبی ع
رسید و از حسن مجتبی ع بسید الشهداء ع رسید و او بسید الساجدین ع داده بود و او او را
بپدر من داده بود و او بمن داده است الآن در نزد من است در هر روز جمعه با انگشتم میکنم و نماز
میکنم پس میگوییم که احادیثیکه از صادق ع روایت شده منافاة ندارد با آن روایتی که گذشت

یعنی بجدل بن سلیم ملعون انگشتر آن امام مظلوم را بود و نهب کرد زیرا که انگشتری که
صادق ع فرمود آن از مواریث نبوت و خلافت و امامت بود آن البته باید در نزد خلفاء
الله تع و اوصیاء رسول الله باشد اما آن انگشتر یکه بجدل بن سلیم کافر برد از مواریث نبوت
و امامت و خلافت نبود و محمد بن مسلم هم چنین فهمیده بود که آن انگشتر یکه در کربلا بردند و نهب
کردند از مواریث محمد مصطفی و علی مرتضی ع بوده است چنانچه سیاق سؤال محمد بن مسلم بر این
مطلب دلالت دارد پس حضرت صادق ع اینرا نفی فرمود و نیز مخفی نماند که چنانچه در روز
عاشورا ثیاب و لباس جناب سید الشهداء را غیر از آن لباسی که ساتر عورت بود خواه او را سراویل
بگوییم خواه سراویل نگوییم سلب و نهب نمودند و هم چنین ثیاب و لباس سایر مستشهدین
خواه عترت هاشمیه و خواه سایر اصحاب بودند همه را بنهب و غارت بردند و هیچ چیز از اسب و
شمشیر و نیزه و ثیاب و لباس و سایر اشیاء انکه نداشتند مگر اینکه سلب و نهب نمودند بلی از جمله
ساتر عورت سلب و نهب نمودند پس چنانچه قدرت و قوت بر آن نداشتند که ساتر عورت
احدی از شهداء را سلب و نهب نمایند خواه آن شهید از بنی هاشم باشد و خواه از غیر ایشان پس شیعیان
و محبان ائمه اطهار این نهج بفهمند و اعتقاد نمایند و غیر این نهج را اعتقاد نمودن با کفر
دلیل بر فساد عقیده آن معتقد با آن قائل خواهد شد **باب ششم** در بیان احوال
ذو الجناح و امور یکه از آن صادر شده است در روز عاشورا و بعد از شهادت خلیفة الله
تع و هم چنین در ذکر امور مناسب این باب و کلام در این باب در ضمن چند مجلس و چند مقام
ذکر خواهد شد **مجلس و مقام اول** در ذکر احوال ذو الجناح بعد از شهادت خلیفة الله
تع پس میگوییم وقتی که جناب سید الشهداء ع بدرجه شهادت رسید ذو الجناح نعره میزد و
صهیل و حمحمه میکرد و تخطی کشتگان میکرد و احداً بعد واحد نظر با ایشان میکرد ابن سعد
ولد الزنا امر کرد بگیرید اینرا و بیاورید برای من این اسب از بهترین جیاد خیل رسول الله
است پس سوارها از چهار طرف اسب و آمدند برای آن صاحب وفاء پس الحیوان آن قوم کفار
را با پاهایش میزد و بدندان میگرفت تا چهل نفر را بجحیم فرستاد و چندین سواره را از پشت
اسبها انداخت و قسیکه سواره را از پشت اسبش میانداخت او را خورد و قطعه قطعه

میکرد و میکشت و در بعضی از روایات چهل نفر را کشت پس ابن سعد ولد الزنا با باقی سوارها گفت
دور شوید از آن تا به بینیم چه میکند و بچه امر مشغول خواهد شد چون آن قوم کفار از آن دور
شدند و آن فهمید که حالا در طلب آن نمی‌ایستند پس شروع کرد بنظر کردن بنعشهای شهداء و ایشان را
تخطی نمود و همه میفهمیدند که جسد انور و اطهر جناب سید الشهداء ع را طلب مینماید تا رسانید خودش را
را بآن ابدان های های جگر گوشه رسول که پاره پاره شده پس شروع کرد ببوییدن الجسد انور و با همه
اینحالت صهیل میکرد و نعره میزد و گریه میکرد مثل گریه زن ثکلی و در حمحمه اش میگفت الظلیمة الظلیمة
من امة قتلت ابن بنت نبیها و در روایتی وارد شده است که در غزوه صفین لشکر معاویه شریعه
فرات را احاطه کرده بودند امیران لشکر اعور سلمی ملعون منع میکرد که اصحاب امیر المؤمنین ع از آن آب
بردارند و احدی از امراء و رؤسای لشکر امیر المؤمنین قادر نشدند بر آنکه جماعتی را بردارند و آن قوم
کفار را از شریعه فرات متفرق و منهزم نمایند پس جناب امیر المؤمنین ع سید شباب اهل جنة یعنی
مظلوم کربلا را با پانصد سواره فرستاد تا آنکه شریعه را بگیرد پس آن مظلوم کربلا روحی له الفداء
با پانصد نفر بشریعه رسید آن قوم کفار یعنی لشکر معاویه را بعد از کشتن جمعی از ایشان متفرق
و منهزم ساخت و شریعه را بدست آورد پس امیر المؤمنین ع فرمود ایمردم ای اهل لشکر همین حسین ع
پسر من و پسر رسول الله ص در عرصه کربلا کشته خواهد شد لب تشنه و اسب آن از مردم نفرت
کرده حمحمه میکند و در حمحمه اش میگوید الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها و هم یقرؤن
القرآن الذی جاء به الیهم بعد از آن جناب امیر المؤمنین ع این دو بیت را خواند و کل ذی نفس او
غیر ذی نفس یجری الی اجل یأتی باقدار لذی الحسین جماداً اقبل مصرعه علماً یقیناً بانه سیلی
باشرار پس الحیوان یکه بمنزله انسان کامل بود خودش را در خون اطهر اطیب و انور جناب سید الشهداء
ممرغ نمود و غلطانید و قصد خیام آل الله تع و حرم رسول الله ص کرد در حالتی که صهیل عالی
و بلند مینمود و فریاد میکشید و دستها را بر زمین میزد و صوت و ناله و فریادش بوادی و صحرا
را پر کرده بود باز در حمحمه اش میگفت الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها و جمیع مردم تماشای
این صاحب وفاء نظر میکردند و تعجب مینمودند و طلب خیمهای حرم رسول الله مینمود و در نزدیکی
خیام صهیل و صوتش عالی و بلند کرد و صهیل و صوتش بگوش زینب صدیقه صغری رسید و

بسکینه فرمود که پدرت آمد و برای تو آب آورده است استقبال کن یعنی این مظلوم این حرف را
از کثرت دهشت و اضطراب و تحیر و تزلزل فرمود زیرا که در آن اوقات و در آن حالات نزدیک
بود که جمیع اهل حرم و اطفال و طفلان ارواح ایشان از ابدان ایشان مفارقت نماید
هلاک شوند و از روایات این مقام هم چنین مستفاد میشود که در حین شهادت جناب سید
الشهداء زینب معصومه مظلومه در نزد مصرع اطهر اشرفش حاضر بود با اینمعنی که بعد از آنکه
امام مبین ع از پشت ذوالجناح بر زمین کربلا افتاد و ذوالجناح خبرش را آورد و جمیع اهل
حرم و نسوان طاهرات مظلومات بسوی مصرع دویدند دران امام مبین ع وجه الله کبری را
با آن حالات دیدند و فریاد و صیحه کشیدند و ناله و افغان کردند پس باشاره امام مبین ع بعد
از اتمام امر شهادت بسوی خیمها بر گشتند پس از همه اینها معلوم شد که ذوالجناح دو مرتبه از
مصرع بسوی خیمها آمده است در مرتبه اول از برای اخبار این بود که خاک بر سر عالمیان و عالم
باد که امر شهادت باتمام رسید بهر حال سکینه طاهره مظلومه بیرون آمد از خیمه و استقبال
ذوالجناح کرد و نظر کرد که سرج خالی از صاحبش و سرج برو شکسته و خودش مثل اینکه در دریا
غرق شده است و صهیل میکند و ناله و افغان میکشد و گریه میکند مثل زن تکلی و کشته شدن
صاحبش را باشاره اذا میکند پس سکینه معصومه مظلومه معجرش را پاره پاره کرد و افغان
و ناله کرده فریاد و صیحه کشید وا قتیلاه و احسیناه و امحمداه و اعلیاه و افاطمتاه و اغربتاه و
بعد سفراه و اکربتاه اه اه این حسین است در دیگ گرم کربلا افتاده است مسلوب العمامه و
الردا و امحمداه این حسین است لب تشنه و جگر سوخته کشته شده است و بخاک و خون غلطیده
و جسد شریفش عریان افتاده اه اه جسد اشرفش در زمین کربلا سر انور اطهرش در سر نیزها
جانم و پدرم و مادرم فدای آن مظلوم باد که سر انورش را بشام هدیه میبرند جانم و پدرم و
مادرم فدای آن لب تشنه باد که اصحاب و انصار و جوانانش را در روز دوشنبه کشتند و همه
ثیاب و لباس و سایر اموال ایشانرا سلب و نهب نمودند پس آن طاهره مظلومه دستش بر سرش
گذاشته گفت مات الفخار و مات الجود و الکرم و اغبرت الارض و الآفاق و الحرم و بعد از آن
چند شعر دیگر فرمود که حاصل و مضامین انها اینست که حقتعالی بعد از این ابواب سموات را

ببندد دعاها مستجاب نخواهد شد بعد از این خطاب کرد بخواهرش و گفت ای خواهر برخیز و نظر کن
که این ذوالجناح چه خبر آورده است بلی ذوالجناح خبر آورده است که بهترین خلق الله تعالی و پسر
سید المرسلین ص را کشتند اه اه و الهفاه و اسفا برای مصرع آن مظلوم لب تشنه و بعد از این
بر تو روضیا و این امت سید المرسلین ص ظلمها غالب خواهد شد ای مرگ ای مرگ چرا امر ابعوض
وفدای آن غریب تشنه لب نبردی و حقتعالی انتقام بکشد از این قوم کفار و خیر و برکت را بردارد
از اینها و افعال و کردار این قوم کفار جمیع امتها را از یهودی و نصاری و مجوس متعجب او رد
پس چون زینب مظلومه معصومه صدیقه ص اشعار آن مظلومه را شنید از خیمه بیرون آمد در حالتی که صیحه
بلند کرده و ناله و زاری و شیون و افغان میکرد و میگفت مصیبتی فوق آن تاتی ما شعابی
وان یحیط بها وصفی و افکاری و بعد چند شعر دیگر فرمود مجمل و حاصل انها اینست اه اه چه
طور و چه نهج امروز نظر کنم و جسد اشرف انور برادرم را در زمین کربلا بخبیر و غرق در دریای
خون ببینم اه اه بهر کجا نظر میکنم و در هر حال میشنوم صوت مبارک انور را مدتش از خیال من بیرون
نمیرود اه اه ذوالجناح آمد و لکن چه فایده در آمدنش آن وقتی که صاحبش که زاد درس مساکین و
فقراء و ایتام و خلیفة الله تعالی در پشتش می نشست آمدنش آن وقت خیر و برکت داشت وا بکاش پس
این نهج می آمد و بعد از این فرمود ما للجواد لحاه الله من فرس الا یجدل دون الضیغم الضاری
یعنی این اسب چرا بیوفایی کرد و چرا خودش را بکشتن نداد تا آنکه جسد آن میافتاد در نزد جسد
صاحبش شیر خدا و پسر شیر خدا و بعد از آن فرمود یا نفس صبرا علی الدنیا و محنتها هذا الحسین الی
رب السماء مضای یعنی ای نفس صبر و شکیبایی کن بر مصائب و محنتهای دنیا که روح انور اطهر
اقدس برادرت حسین مظلوم در درگاه کبریای حقتعالی است پس اهل حرم رسول الله ص وقتی
که نوحه و زاری و اشعار دلسوز و جگر گداز زینب معصومه مظلومه شنیدند همه از خیمها بیرون
آمدند ناگاه نظر طاهرات مظلومات بذوالجناح افتاد و با آن حالات ذوالجناح دیدند پس
سر و سینه لطمه زدند و سینها را خراشیدند و جیوب نقبها را پاره پاره کردند و صیحه و ضجه
نمودند و شیون و افغان کردند و فریاد زدند وامحمداه و اعلیاه و افاطمتاه و احسناه و ا
حسیناه و احمزتاه و اجعفراه و اعقیلاه و اعباساه و ا اخاه و اسیداه الیوم فقد محمد المصطفی

الیوم فقد علی المرتضی الیوم فقدت فاطمة الزهراء الیوم فقدت خدیجة الکبری الیوم فقد الحسن
والحسین پس ام کلثوم معصومه مظلومه دستهای مبارکش بر سرش گذاشته و انگشتهایش مشبک
نمود چنانچه زنان عرب در حال ندبه و مرثیه هم چنین میکنند و صیحه و فریاد نمود ندا میکرد وا
محمداه واجداه وانبیاه وا اباالقاسماه واعلیاه واجعفراه واحمزتاه اینست حسین در صحرای کربلا
بر روی خاک و ریگ افتاده و سرش از قفا بریده اند و بدن انور اطهرش عریان و بی ثیاب و لباس
افتاده پس آنقدر گریه و زاری نمود تا آنکه برای آن مظلومه غشیه عارض شد و مدهوش و بیحس
و حرکت افتاد پس باز سکینه مظلومه شروع نمود بندبه کردن و انشاء اشعار نمودن پس فرمودند
لقد حطتنا فی الزمان نوائبه و مزقتنا انیابه و مخالبه یعنی نوائب و مصائب زمان ما آل
الله تعالی و اهلبیت رسول را شکست و چنگالها و دندانها را بزمان تیز کرد ما گروه رسول الله
را پاره پاره کرد چند شعر دیگر اینست که این دهر بسیار جفا نمود باین زنان طاهرات و بنات
فاطمیات در دیار غربت نه حامی و نه والی نه یاوری و نه صدیق معین و ناصر مشفقی و عقارب و حیات
دهر همه نسبت بما بیچارگان و مضطربین متحیر مانند کان حرکت نمود و برادر جوانم را که پشت و پناه
ما بود در وقت روآوردن مصائب و نوائب نسبت بما او را دهر خوار بخاک مذلت انداخت و در
کربلا مثل قربانی اضحی افتاد آیا میشود دیگر او را فراموش کنم نه والله بلکه روز بروز و ساعت بساعت
مصائب آن بزرگوار خواهد شد در دل ثابت و راسخ خواهد شد آه آه اینست پدر حسین خلیفه
الله تعالی و نور دو دیده و عیون مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهراء و حسن مجتبی در خاک مذلت افتاده
و متفرق الجمع گشت و باین سبب دین حنیف و شریعت محمد مصطفی ص ظلمانی و تاریکی عارض شد
و نزدیکست که جمیع طرق معارف و علوم حقانیه ربانیه منسد شود شریعت سید المرسلین ص
مضمحل شود آه آه واویلاه وامصیبتاه اگر انچه ما اهلبیت رسول الله ص دیدیم بکوه رضوی میرسید
آنکوه قطعه قطعه میشد و اگر بچهار رکن عرش میرسید متلاشی میشد آه آه چه طور سوز دادم که من دیدم بدن
انور اقدس پدرم خلیفه الله تعالی از نظرم غائب میشود و جسد ازکی و اطیب و انورش در زیر خاک و ریگ
گرم کربلا دفن شود آیا قلب حزین و غمگینم چه طور تسلی خواهد پذیرفت و حال آنکه مثال من مثل
آن شخص است که افلیج و تشنج برای او عارض شده بنحوی که نصف بدنش بیحس و حرکت شده و مرده

است و نصف دیگرش مرده است مخفی نماند که هر چه در اینمقام و در این فصل ذکر شد یعنی انحالات
و مقالات جوهر رسول الله ص و انحالات و افعال و کردار ذوالجناح در آمدنش از معرکه خلیفه الله
تعالی نسبت بخیمها و در آمدنش در مرتبه دویم بخیام حاصل و محصول جمیع آثار و روایات و مجامع جمیع
اقوال اصحاب کتب مقاتل است و لکن کلام باقی مانده در کیفیت مآل امر ذوالجناح باین معنی که
مآل ذوالجناح بکجا خواهد رسید مجلس و مقامی و بعد ذکر در کیفیت مآل امر ذوالجناح پس
میگوییم که جمعی از اصحاب مقاتل ذکر کرده اند که ذوالجناح در مرتبه دویم آمدنش در نزد مصرع
خلیفه الله تعالی نسبت بخیام پس در نزد خیام بسیار داد و فریاد و صیحه و صهیل و گریه و زاری نمود
و مثل ابر باران اشک را میریخت تا آنکه سرش را بزمین در نزد خیمه بسیار زد تا آنکه جانش
در راه صاحبش جهان آفرین سپرد و لکن در روایة عبدالله بن قیس منهج دیگر است و حاصل آن
اینستکه عبدالله بن قیس میگوید دیدم ذوالجناح را میدیدم و مردم از خوف آن متفرق و منهزم
این در وقتی بود که از جانب خیمهای حرم رسول الله ص برگشته بود نسبت بمصرع و بجانب میدان و بازار
قوم کفار قصد او را میکردند و وقتی که حمله میکرد بر آنها میگریختند و متفرق میشدند و قصد
کرد و یکمرتبه جستن کرد و در آن جستن اش او را در وسط فرات دیدند و بعد غوص کرد در فرات و
الی الآن خبر او معروف و معلوم نشد و لکن ذکر کرده اند جمعی که آن ظاهر میشود در دست قائم آل
محمد صلی الله علیه و علی اهلبیته المعصومین المظلومین و عجل الله تعالی فرج قائمهم و فرجنا بفرجهم مخفی
نماند که یک روایت دیگر در قضیه ذوالجناح در اصل یعنی در کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات
ذکر کرده ام بتفصیل و انشاء الله تعالی در موضع مناسب در این کتاب هم ذکر خواهد شد و ظن قوی
این احقر بر ثبوت آن روایه است بآن نحو و تفصیلی که آن روایه متضمن است و لکن در اینجا در
این مقام لازم است ذکر کردن یک مطلب مهم و آن این است که نباید و نشاید از مراتب و درجات
و مقامات ذوالجناح بالکلیه غافل شدن و بنحو اعتقاد جازم باید اعتقاد نمود که ذوالجناح از
مواریث امامت و خلافت است و نیز اینمقام بآن در روز عاشورا میرسید بلکه میتوان گفت که از مواریث
نبوت و خلافت که از قبیل علوم و اسباب علوم نباشد بلکه از قبیل اسباب و اثاث و
آلات دینیه باشد مثل ذوالفقار و درع رسول الله و درع و نحو ذلک باشد ذوالجناح

از همه اشرف و افضل است و چه طور هم چنین نباشد که در اکثر ساعات روز بغا شو و اندر رکض
و جولان و تحمل زخمات و مشقات از تشنگی و خستگی و آلام و اوجاع جراحتها و زخمهای نیزها و تیر
بود پس بسبب این افعال و کردار بمقامات و درجات فائز گشته که عشری از اعشار آن ملکه حتی
از اجزاء آن به ثبت و ضبط نمیتوان آورد لاسیما وقتی که ملاحظه شود افضل صفات و اشرف
خصال آن صاحب وفا و مثل گریه و زاری و داد و فریاد و شیون و افغان آن در مصائب حضرتش
و آن افغان و کردارش بعد از اتمام امر شهادت چنانچه تفصیل گذشت و ملاحظه شود ایضا
فائز شدن آن بمرتبه بلند از اداء ذاک و شعور ملکه بجوهر عزیز و در ثمینه یتیمه عقل چنانچه امیر المؤمنین
در روز صفین در شأن که در تحصیلش خواهد کشف الظلمة الظلیمة من امر قلت ابن بنت
نبیها و چون شیعه ممتحن و مؤمن مخلص در این امور مذکوره بادقت تفکر و تامل نماید خواهد
فهمید که مقام ذوالجناح بسیار بسیار اشرف و ارفع و اعلی است از مقام رمکه جبرئیل امین
یعنی اسب مادیان از اسبهای بهشت او و زا سوار شده بود در وقتی که فرعون و قوم آن حضرت موسی
کلیم الله تعالی را و بنی اسرائیل را از مصر بیرون کرده بودند و میخواستند آنها را بگیرند بکشند
و حضرت موسی بامر حق تعالی امر کرد بنی اسرائیل را که داخل بحر نیل بشوند وقتی که آنها داخل دریا
شدند فرعون اسب نریان سوار شده بود و خواست داخل دریا بشود جبرئیل امین سوار رمکه
بود داخل دریا شد و اسب فرعون بهوای آن مادیان داخل دریا شد و قوم فرعون آن داخل
دریا شدند تا آنکه همه غرق شدند و کلیم الله با بنی اسرائیل نجات یافتند الحاصل که سامری که
یکی از بنی اسرائیل بود وقتی که جبرئیل امین بدریا داخل شده بود دید که هر جا و هر موضع
این مادیان پا میگذارد آن خاک و آن زمین متصف بحرکت میشود مثل حیوانات فهمید این
مادیان از این نشأه نیست بلکه از نشأه بهشت و نسانات ملکوتیه است و حیوانات ملکوتیه
جلوه مخصوص پس از اینجهت یکمشت خاک از موضع نعل مادیان گرفت و گوساله را از طلا ساخت
و آن خاک را در شکم آن انداخت پس آن گوساله صدا کرد بهر حال مقصود اینست که
ذوالجناح از وجوه چند خصوصا از آن وجهیکه از خون خلیفة الله تعالی مصبوغ و ملون شده
بود بمقامی رسیده بود که اشرف و افضل افراد و انواع حیوانات نشأه ملکوتیه یعنی نشأه جنات

همعنیت

عدن و فردوس اعلی بود و بهر موضع و هر جا که قدم میگذاشت اضعاف اضعاف آثار و خواص
رمکه جبرئیل امین میبخشید و در ضمن مطالب گذشته اشاره کردیم باینکه مقصد اهم جناب سید
الشهداء ع داخل شدنش بغزوات و در وقتی که مقاتلات و مجاهدات میفرمود از جنود دنیا و حیاة
بود بهر حال النفات و توجهات آن صاحب ولایت مطلقه و مرجعیت امامت و خلافت و عصمت
رحمت و شجاعت و فتوت و مروت و جامع جمیع جنود عقل اعنی امام مظلوم بالنسبة بذوالجناح
در مقام اعلی و ارفع بود با وجود این چه طور معقول و متصور میشود که جمیع اوصاف و کمالات
مندرجا در ذوالجناح به ثبت و ضبط بیاید پس از این تحقیقات رشیقه معلوم میشود که اعدل
عصمت و رحمت و فتوت و مروت آنحیوان صاحب وفاء و اعقل از جمیع کبراء نفهاء زاد در وقت
شروع بمقاتلات و مجاهدات عظیمه و خواطر جمع کرد بیان این مطلب گذشت که اید ذوالجناح مردی
بعینه با دنیا زخمات و مشقات خواهی شد و در ازاء صبر و تحمل تو بر انواع و اقسام زخمات
و مشقات خواهی اجر تو این خواهد شد که تو از جمله مواریث نبوت و امامت و خلافت باشی
و در نشأه اخرویه در جنات عدن و فردوس اعلی سواری خواهم شد مگر مر تو مخفی نماند که اینکه
ذکر نمودیم مفتضیات اصول مسلمه حکمیه مستنبطه بقوه قدسیه باستنباطات دقیقه است خواه
این مقاله مشهوره دائره میان مردم اصل داشته باشد و خواه اصل و مستند نداشته باشد
و این مقاله اینست که ذوالجناح در وقت شروع نمودن الخلیفة الله تعالی و الحجة الکبری بمقاتلات
و مجاهدات با آن قوم کفار عرض کرد که ای خلیفة الله تعالی و ای صاحب امر و زمین تو الحمدلله
جدال و مجهم و عمله بذاتی هستم تحمل جمیع انواع زخمات و مشقات و با این فخر میکنم بر ابناء
نوع خودم و غیر آنها و لکن میترسم و در نشأه عقبی بجیاد و اسبهای جنات عدن و فردوس اعلی
سوار شوی پس امام مظلوم بعصمت وحی حسب و مروت و فتوت با ذوالجناح عهد و میثاق نمود و وعده
داد و فرمود که در جنات عدن و فردوس اعلی سوار تو خواهم شد مگر بر تو و این احقر روایت
بالخصوص نرسیده که مستند این مقاله مشهوره باشد و لکن دانسته که امر واضح از آن
است که احتیاج باین داشته باشد بلی اعتقاد این احقر بر اینست که ذوالجناح الان در
خدمت امام زمان روحی له الفداء و عجل الله تعالی فرجه و فرجنا بفرجه میباشد مثل سابق

مواریث نبوت و امامت و خلافت هر حال خوارق عادات متحققه در روز عاشورا را
به ثبت و ضبط نمیتوان آورد و در اینجا ذکر دارد و الجناح جملهٔ کثیره از خوارق عادات
و این احقر اکنون بجملهٔ از خوارق عادات متحققه در روز عاشورا اشاره خواهم نمود
بلکه طایفهٔ از آنها را بنهج تفصیل بیان خواهم نمود مجلس و مقاسیم در بیان بعض
امور واقعه در روز عاشورا و ذکر حدیث را بنمایم که متضمن است جملهٔ از خوارق عادات
و طایفهٔ از معجزات الخلیفة الله تعم و الحجة الکبری اعنی سید الشهداء ع روحی و ارواح شیعته
له الفداء و این حدیث را بسند معتبر جمعی از علماء محدثین مثل شیخ حر عاملی در کتاب نصوص
المعجزات و صاحب کتاب نظم الزهراء ع ذکر کرده اند بسند مسند معتبر از مفضل بن عمر از حضرت
صادق ع پس آنحضرت فرمود وقتی که قوم کفار جناب سید الشهداء را و اصحابش را از آب فرات
منع کردند پس جناب سید الشهداء باصحابش نداء کرد و فرمود که هر کس تشنه است بیاید
آب بخورد پس انگشت ابهام مبارکش را در میان دهان هر یک گذاشت و نصب کرد پس چنانچه
از عین فواره بر حوض آب میجست میجوشید هم چنین بود حال انگشت ابهام و راحت کف
مبارکش پس اصحاب و عترت هاشمیه همه برخواستند و یک بیک بنهج تعاقب می آمدند
و دهن خود شان را بان راحت کف مبارک میگذاشتند و لب میمکیدند تا آنکه سیراب میشدند
و همه باین منوال آب خوردند و سیراب شدند و بعض ببعض گفتند والله آب و شرابی نخوردیم
که من خود هم احدی از عالمین الی الآن در دنیا هم چنین آب نخورده باشد پس وقتی که جمیع اصحاب
و عترت هاشمیه بشهادت فائز شدند و امر شهادت جناب سید الشهداء ع باتمام رسید
و کان فی یوم العاشر عند المغرب فقعد الحسین ع فیسمیهم باسمائهم و اسماء آبائهم فیجیبه
الرجل بعد الرجل فیقعد من حوله ثم یدعوا بالمائدة فیطعمهم من طعام الجنة و یسقیهم من
شرابها ثم قال الصادق ع والله لقد رآهم عدة من الکوفیین و لقد کرر علیهم لو
عقلوا قال ثم خرجوا لرسلهم فعاد کل واحد منهم الی بلده بحجی عاند که این حدیث از
احادیث مشکله است خصوصا وقتی که ملاحظه شود بقیهٔ حدیث و تمامش کما انشاء الله
تعالی بعد از این ذکر میکنیم و حالا شروع ببیان آنچه که ذکر شد میکنیم بنهجیکه هم مخلصان

ومحبان

و محبان بفهمند پس مضمون این است که روز عاشورا نزدیک مغرب نشست یعنی سر انور اطهر
اقدس ببدن اشرف اطیبش ملحق گشت و نشست پس اصحاب و عترت هاشمیه را که همه شهید شده
بودند بنامهای خودشان و نامهای پدران ایشان یک بیک واحداً بعد واحد تسمیه فرمود
و خواند پس همه آنها جواب دادند یک بعد از یک واحد بعد از واحد همه برخواستند و آمدند
و در حول و اطراف آنحضرت نشستند پس آنحضرت مائده خواست مائده از جنات عدن
نازل شد پس از اطعمه و اشربه بهشت خوردند و نوشیدند تا آنکه سیر و سیراب گشتند پس
حضرت صادق ع فرمود والله همه ایشان را جماعتی از اهل کوفه دیدند بلکه جناب سید الشهداء
علیه السلام این آیات بینات و معجزات باهرات را مکرر ظاهر نمود و لکن عقل ایمانی نه
داشتند و مستدرج بودند در ضلالت و بعد حضرت صادق ع فرمود که آن اشخاصی
که چون آنها مصانع طیبهٔ طاهره نورانیه بود و این معجزات را دیدند همانساعت کوچیدند
و دیگر در عسکر ابن سعد ولد الزنا نماندند و هر جمعی قصد بلاد خود شان را کردند و
رفتند بحجی عاند که حاصل مطلب این شد که شهداء کربلا با این ابدان و اجساد دنیویه
خود شان از مائده بهشت خوردند و آشامیدند یعنی بعد از آنکه رؤس مقطوعهٔ مطهره
نورانیه با بدان و اجساد شریفه خود شان ملحق شدند پس از این معجزهٔ باهره و خوارق
عادات ساطعه از صاحب ولایت مطلقه و خلیفة الله تعم مصداق مبین ساطع و لامع خواهد
شد برای آیهٔ کریمهٔ لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند الله یرزقون
پس حسرت و ندامت اهل کوفه و آن اشخاصی که این واقعهٔ ساطعهٔ عجیبه را دیدند زیاد شد و
سبب تخلف آنها از نصرت و اعانت آن امام مظلوم ع پس باز برای تأکید و تشیید میگوییم
که جماعات از اهل کوفه مشاهده نمودند که شهدای کربلا با این ابدان و اجساد دنیویه نشستند
در اطراف جناب سید الشهداء ع و از اطعمه و مائدهٔ بهشت خوردند و آشامیدند پس شهداء
کربلا با این حالت بودند مقدار یک ساعت یا دو ساعت و بعد از آن بحالت اولیه خود برگشتند
و احتمال این دارد که از حدیث هم چنین استفاده شود که مادامیکه آن جماعت کوچ و انتقال
نکرده بودند شهدا بر آن حالت بودند یعنی بر سر مائده از بهشت و بعد از کوچیدن و انتقال

آنها

اینها از کربلا شهدا بحالت اول بامر خلیفة الله تعم برگشتند بهر حال تتمه حدیث اینست ثم
انی بجبال رضوی فلا یبقی احد من المؤمنین الا اتاه وهو علی سریر من نور قد حف به ابرهیم
وموسی وعیسی ومن جمیع الانبیاء ومن وراءهم المؤمنون ومن وراءهم الملائکة ینظرون ما یقول
الحسین ع ثم قال فهم بهذه الحالة الی ان یقوم القائم وافوا فیما بینهم الحسین ع حتی یاتی کربلا فلا
یبقی سماوی ولا ارضی من المؤمنین الا حفوا بالحسین وحاصل مضمون این فقرات شریفه این حدیث
اینست که حضرت صادق ع فرمود که بعد از ان کوههای رضوی اورده شد یا میاورند پس احدی نمیماند
از مؤمنین مگر انکه بسوی جناب سید الشهدا میاید وانحضرت در انوقت بر تختی از نور میباشد
وانحضرت را یا تخت را احاطه مینمایند حضرت ابرهیم وحضرت موسی وحضرت عیسی ع ملائکه جمیع
انبیا ومؤمنین مینشینند همه منتظر میشوند که جناب سید الشهدا چه خواهد گفت وچه امر
خواهد فرمود وباینحالت خواهند شد تا انکه قائم ال محمد ظهور نماید انوقت همه بزیارت
جناب سید الشهدا بکربلا بیایند پس انوقت نمیمانند احدی از اهل ارضین واحدی از اهل سموات
مگر انکه میایند بزیارت انحضرت و در خدمت ان امام مبین ع میباشند مخفی نماند که این
فقرات خالی از غموضی نمیباشد وفهمیدن انها منهج تحقیق ورسیدن بحقیقت وحاصل مطلب
سهل واسان نمیباشد پس بسبب این فقرات نفس حدیث من حیث المجموع از احادیث مشکله شمرده
میشود پس در مقام ایضاح وبیان بحول الله تعم وقوته میگوئیم یک توجیه برای کلام صادق ع
که فرمود ثم انی بجبال رضوی الی اخره اینستکه اینها مؤمن مذکور در این فقرات یعنی بعد از
کلامش ثم انی بجبال رضوی در عالم برزخ خواهند شد در ابدان واجساد مثالیه وقوالب
واجسام برزخیه ومکان ومقر بواطن وملکوتیه جبال رضوی خواهد شد ولکن صدر حدیث
یعنی ان فقراتیکه سابقا ذکر شد یعنی قبل از رسیدن بکلمه ثم انی بجبال رضوی با ان معنائی که
بیان وتفسیر کردیم خواهد ماند وبعبارت واضحه مطلب اینستکه ما بعد کلمه ثم انی بجبال
رضوی هیچ مدخلیت بما قبلش ندارد اصلا و توجیه یعنی احتمال دوم در این حدیث یعنی از صدر
حدیث گرفته اینستکه ابدان دنیویه واجساد اصلیه شهدا در ارض کربلا افتاده بود یعنی
بحالتی که در حال شهادت وکشته شدن بود اما جناب سید الشهدا صاحب ولایة کلیه بوقت ظا

مطلقه بود وجماعتی از اهل کوفه که خیام انها نزدیک مصارع طاهره شریفه شهدا بود جسد
مثالیه وابدان وقوالب برزخیه شهدا را نشان داده برای دیدن انها ظاهر نمودند یعنی ان
جماعتی از اهل کوفه دیدند که جناب سید الشهداء نشسته ودر اطراف انحضرت جمیع شهدا
نشسته وسرهای ایشان همه در ابدان ایشان بحالت حیوة وزندگی وجناب سید الشهدا ع
برای ایشان مائده بهشت احضار فرمود وایشان از اطعمه واشربه مائده بهشت میخورند و
میاشامیدند واهل کوفه هم چنین اعتقاد مینمودند که این ابدان واین اجساد ابدان دنیویه و
اجساد اصلیه شهدا است پس حسرت وندامت انجماعات بغایة ونهایة رسید اما دیدن ان
جماعات حاضر شدن جبال رضوی یعنی حاضر شدن بواطن وملکوتیه انها ومشاهده نمودن
کیفیت قلیله از کیفیات کثیره اینقضیه که همه اش در عالم برزخ ظاهر خواهد شد واحتمال
دارد یعنی احتمال دیدن واحتمال ندیدن پس انچه اقوی در نظر این احقر است که انجماعات دیگر
از قضیه جبال رضوی ندیدند پس انچه بعد از قول صادق ع ثم انی بجبال رضوی مختص است بنشاء
اخرت یعنی نشاء عالم برزخ وکلام مفضل در معنی این حدیث شریف در اصل مذکور است یعنی
در کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات ولکن انچه در این کتاب ذکر شد در غایت وضوح و
بیان سهل واسان بود فراغت تم همه مؤمنین مخلصین شد بحمد الله تعم **باب هفتم**
در بیان وقایعی که دلها را کباب وجگرها را داغ میکند پس این وقایع در ضمن چند مجلس ومقام
ذکر خواهد شد **مجلس و مقام اول** در بیان هجوم اوردن قوم کفار وقت عصر یا غروب
روز عاشورا بسوی خیام ال الله تعم وحرم رسول الله ونهب وغارت نمودن انکفار خیام
الله وحرم رسول الله واتش زدن ان ملاعین کفار بر خیمها وهم چنین بیان سایر قضایائی
که در انوقت شد پس قبل از شروع در بیان این وقایع اشاره میکنیم بیک مقدمه مهمه پس
میگوئیم مخفی نماند بر شیعیان اهل ایمان ومؤمنین مخلصین اهل ایقان که هیچ وقت خدا
کما ینبغی از ان قوم کفار بمنهج خیانت نظر ملاحظه از ال الله تعم وحرم رسول بلکه ایضا
با احدی از نسوان اصحاب یا بیکی از جاریه وجواری ووصائف نکنند بلکه والله العظیم هیچ
وقت قادر نشدند بر اینکه عزم قلوب انها بر این باشد پس اینعهد معهود ومیثاق مؤکد

مؤکد بوده است در عالم ارواح میان حضرت و جناب سید الشهدا و علاوه بر این همین
اصل و همین ضابطه از مقتضیات خواص خلیفة الله تع و خواص صاحب ولایت کلیه و خلافت
مطلقه است و همین که اشاره نمودیم کفایه میکند در این باب و الاشواهد ساطعه و دلایل
لامعه کثیره دارد و از این جهت بوده است که هر کافری ملعون میخواست که از زنان معصومات
و بنات مظلومات و جواری عفیفات بعض اسباب و رخوت ایشان بگیرد با کعب نیزه میان
کتف معصومه و مظلومه و عفیفه میزد ولکن روی خس نجسش را سیاه میکرد تا اینکه نظرش
عمدا بانها نیفتد و چون این امر مهم را فهمیدید امر دیگر را ایضا بفهمید آن اینستکه در هیچ
وقت احدی از حرم رسول الله و همچنین از متعلقات ایشان مثل زنان مظلومات جمعی از اصحاب
شهدا و همچنین از جواری و وصائف ایشان زبان تذلل و لسان التماس ایشان بر این قوم
کفار و رؤسا و امراء ایشان کشوده نشد اصلا و ابدا بلکه مشاهده بر ان کفار شتم و لعنت میکردند
و ان قوم کفار هر چند با تازیانها و کعاب رماح ان آل الله تع و حرم رسول الله ص میزدند ولکن
ان حد و جرأت و جسارت نداشتند که جواب شتم و لعنت بدهند پس مؤمنین مخلصین و شیعیان
و محبین باید این دو امر مهم را چنانچه بیان کردیم اعتقاد نمایند و اعتقاد دخلاف این جایز نیست
بلکه موروث رنجش جناب سید الشهدا خواهد شد بان معتقد و بان متکلم باین کلام و ایضا مخفی
نماند بر مؤمنین مخلصین که والله العظیم و بالله الکریم که چنانچه نوشتن کیفیت شهادت
جناب سید الشهدا اصعب بود بر این حقیر بانمعنی که گویا قوت و قدرت از این احقر بر داشته
شده بود بالکلیه و عجائب و خوارق عادات مشاهده مینمودم از احوال خودم چنانچه اشاره
باینحالت نمودم در ان مقام و همچنین نوشتن وقایع و قضایای اینمقام ایضا بسیار بسیار دشوار
و صعب است بر این احقر و دوازده روز میشود که میخواهم شروع بنوشتن وقایع اینمقام نمایم
هر وقتی که کتاب پیش میکذاشتم و باز میکردم حالا بی رو میداد که اقلش این بود که گویا هر لحظه
عقرب و هزار دمار مرا خواهد کزید و رکنا بر ابرهم میزدم و بر میداشتم و همین شب که شب
جمعه است حالا بی برای این احقر رو داد بسیار تعجب کردم بلی سرش و جهش واضح است زیرا
که جمیع اعضا و اجزاء و جثه نورانیه جناب سید الشهدا برای هر یکی از این وقایع خون گریه

میکرد و سر انور ان مظلوم اطهر شهید بر سر نیزه روی مبارکش را بسوی خیمهای حرم رسول
الله ص میکرد و نیزه و نیزه دار را بحرکت و لرزه و تزلزل میاورد و ایاتی از کتاب الله
المجید که تاویلش و بطونش مناسب اینمقام بود میخواند و مثل باران از چشمهای مبارکش
اشك میریخت یا نشنیده اید یا شنیده اید غافل شده اید که ان مظلوم وقتی که در ارض کربلا
بخاك و خون غلطیده بود ولکن امر شهادت باتمام نرسیده بود اگر جمعی از کفار میخواستند
بخیمها هجوم ببرند ان مظلوم دیده مبارکش حرکت میکرد و بصوت ضعیف بانگ میزد و می
فرمود ویل بر شما ای بی حمیتان وای بیغیرتان عرب من زنده و در حیات و شما هجوم می
کنید و بسوی خیمهای حرم رسول الله ص هجوم میبرید پس نفس کلیه الخلیفة الله تع و ولی الله
بر ان کفار غالب میشد و انها بطور حیرت و اضطراب بر میگشتند اه اه نمیدانم چه طور
شروع کنم و چه نحو بنویسم دست در رعشه و جمیع اعضاهای بدن در تزلزل جناب سید
الشهدا ام قسم شب جمعه خواستم شروع کنم ولکن باز اضطراب و حیرت بر من غالب شد و لرزه
و تزلزل در بدنم افتاد و نتوانستم بنویسم گویا قوت و قدرت بالکلیه از من سلب شده
اه واویلاه و امصیبتاه پس ان قوم کفار و منافقین اشرار هجوم اوردند برای نهب و غارت
و تاراج بیوت آل محمد المصطفی و خیام اهل بیت علی المرتضی و فاطمة الزهراء صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین پس دختران سید المرسلین ص و حرم سید الوصیین و جگر گوشهای
سیده نساء العالمین از خیمها بیرون امدند پس همه صیحه و ضجه نمودند و گریه میکردند و
ندبه مینمودند و میگفتند کجا است الان محمد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی و کجا است الان
حمزه و جعفر و عقیل و عباس و کجا است جناب سید الشهدا و کهول و جوانان بنی هاشم و کجا است
اصحاب با وفای جناب سید الشهدا پس اعداء الله تع و کفار دغا دور احاطه کردند خیمها را
و شمر ولد الزنا لعنه الله بانگ زد و گفت ای قوم داخل شوید بخیمها و هر چه هست سلب
و نهب بکنید پس ان قوم کفار داخل خیمها شدند و هر چه در خیام بود سلب و نهب کردند حتی
انکه گوشواره سیده طاهره معصومه مظلومه ام کلثوم را از گوش مبارکش کشیدند گوشش
مظلومه دریده و پاره شده و قیس بن اشعث ملعون قطیفه جناب سید الشهداء را بود اشت

تا آنکه آن کافر ملقب شد در میان عرب بقیس القطیفه و نعلین آن امام مبین ع را کافری
اسود نام برداشت پس شروع کردند آن قوم به نهب و سلب حلی و حلل و برداشتن شترها و
سایر اموال آنها چون صیحه و ضجه آل الله و حرم رسول الله صلعم و آه و زاری و افغان نسوان
و بنات طاهرات معصومات مظلومات بلند شد ابن سعد ولد الزنا بانگ زد با اهل لشکر
و گفت ای قوم خیمها را آتش بزنید و بر یزید بر حرم رسول الله تا آنکه در زیر خیمها هلاک
شوند باز آن ولد الزنا گفت و یل بر شما چرا خیمها را آتش نمیزنید و یکی ولد الزنای دیگر گفت
ما احتیاج بسلب و نهب داریم آتش نزنید بر خیمها تا بسوزد خیمها و بسوزد همهٔ آن نسوان و بنات
که در خیمها هستند پس شخصی که رسول الله را دوست میداشت گفت ای قوم و یل و عذاب
بر شما باد آیا کفایت نکرد برای شما کشتن پسر رسول الله را و کشتن اهلبیت و اصحاب و
انصار و احباء او میخواهید نسوان طاهرات مظلومات و بنات و اطفال آل رسول الله را به
سوزانید آیا کمان و ظن شما بر اینست که حقتعالی بر شما عذاب نازل نکند و میبینی که دران
هستید بر شما ممسخ و سرنگون نکرداند پس بعد از این ابن سعد ولد الزنا گفت ای قوم
خیمها را سلب و نهب و غارت کنید و زینب صدیقهٔ صغری معصومهٔ مظلومه میفرماید که من
در آنوقت در یکجانب خیمه ایستاده بودم ناگاه داخل شد بخیمه مردی ازرق چشم یعنی خولی
بن یزید اصبحی و هر چه در خیمه بود سلب و نهب کرد و ملتفت شد دید که حجة الله تعالی خلیفة
الله تعالی سید الساجدین ع افتاده است بر سر نطع از ادیم و در آنوقت آن خلیفة الله تعالی دردمند
مرض بود پس آن ملعون کافر آن نطع را از زیر آن امام مظلوم کشید و او را بر روی خاک انداخت
پس آن ملعون ملتفت بمن شد و مقنعه را از سر من برداشت و گوشوارها را از گوشهایم کشید
و زور داد تا گوشوارها را بیرون آورد بعد از آنکه گوشهای من پاره شد پس آن کافر با این
حالت گریه میکرد پس گفتم لعنک الله تسلبنی و انت تبکی خدا لعنت بر تو لعنت کند مرا سلب
میکنی و گریه میکنی پس آن کافر گفت بلی گریه میکنم چه طور گریه نکنم و حال آنکه میبینم بر شما
اهلبیت رسول الله صلعم چه میکذرد و بچه مصائب مبتلا شده اید پس گفتم با آن کافر قطع الله
یدیک و رجلیک و احرقک الله بنار الدنیا قبل نار الآخرة لا تسلبنی و لا تبک یعنی خدا قطع

دستها و پاهای ترا قطع نماید و ترا بسوزاند با آتش دنیا قبل از آتش آخرت نه سلب کن و
نه گریه کن پس آن ملعون گفت میترسم که اینها را اگر من سلب و نهب نکنم کسی دیگر سلب و نهب
خواهد کرد مخفی نماند که چون مختار علیه الرحمه در کوفه ظهور کرد و مطالبهٔ ثار و انتقام
کشیدن از کفار مینمود و هر کسی که از لشکر ابن زیاد ولد الزنا بود بدرک اسفل
فرستاد یک روز خولی بن یزید اصبحی ملعون را حاضر کرده بودند و آن کافر ایستاده بود و چشم
مختار علیه الرحمه بآن افتاد گفت ای مردود در روز کربلا چه کرده عرض کرد و گفت ای امیر
هیچ کار نکرده ام مگر اینکه سید الساجدین ع مریض بود و بر سر نطع خوابیده بود او را از
زیر سید الساجدین ع کشیدم و مقنعهٔ زینب صدیقه و دو گوشوارهٔ او را نیز سلب و نهب
کردم مختار علیه الرحمه گفت یا عدو الله چه امری است از این اعظم خواهد شد و بعد گفت یا
عدو الله چه شنیدی از زینب معصومه مظلومه وقتی که او را سلب کردی آن ملعون گفت زینب مظلومه
در آنوقت فرمود قطع الله یدیک و رجلیک و احرقک الله بنار الدنیا قبل نار الآخرة پس
مختار علیه الرحمه گفت والله لاجیبن دعوتها پس امر کرد تا دو دست و پای آن کافر را بریدند
و آن کافر را در آتش سوزانیدند بهر حال در بعضی از روایات با بسیط و نیز وارد شده است که قوم
کفار روا و روا داشتند قتل خلیفة الله تعالی سید الساجدین ع و بعضی از آنها ببعضی میگفتند که
این صبی است یعنی کوچک است و مریض است و قتلش جایز نیست با وجود این شمر ولد الزنا
دست نکشید و عزم کرد بر قتل آن خلیفة الله تعالی و حجة الکبری سید الساجدین ع و والدهٔ ائمه
المعصومین ع پس زینب معصومه مظلومه بیرون آمد و خود را انداخت بر روی آن امام مظلوم و
فرمود والله برادرزاده ام کشته نخواهد شد مگر اینکه اول مرا بکشید پس قوهٔ نفس نورانیه
شعشعانیه ملکوتیهٔ آن معصومهٔ مظلومه قاهر و غالب شد بر نفوس شیطانیهٔ شمر ولد الزنا و
سایر کفار پس مضطرب و مرتعش و متحیر شدند دست از کشتن جناب سید الساجدین ع کشیدند
و در آن ساعت ابن سعد ولد الزنا رسید پس نسوان و بنات فاطمیات معصومات مظلومات
عزیزات محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمة الزهرا او شروع نمودند بصیحه و ضجه و فریاد و شیون
و گریه و زاری بنحوی که لرزه بر جمیع اعضای آن ولد الزنا افتاد و نزدیک شد که انفاس او ظاهرا

معصومات مظلومات تاثیر نموده ابو ولد الزنا زهره چاک شود و معصومات طاهرات معصومات
مظلومات تاثیر نموده ابو ولد الزنا از گریه و شیون و زاری در وقت رو برو شدن با ولد
الزنا این بود که ابو ولد الزنا همه اینکارها تو کردی و باعث بر قتل و اسیری آل الله تعالی
و حرم رسول الله تو شدی ویل و عذاب بر تو باد ابو ولد الزنا رو بروی ما ضعیفان و بیچارگان
و بی ناصر و بی معینان میائی تا آنکه چشم ما بتو بیفتد و بر زخمهای ما داغها کشیده شود
پس ابو ولد الزنا حکم کرد بر اینکه احدی متعرض خلیفة الله تعالی سید الساجدین ع نشود و بعد
از آن حکم بجماعتی که در اطراف خیام حرم الله تعالی و حرم رسول الله ص باشند و تاکید نمود که
خوب متوجه باشید تا آنکه احدی از ایشان بیرون نرود و فکر یزیدا آه آه واویلاه وا مصیبتا
پس چون صدیقهٔ صغری ام کلثوم سلام الله علیها مشاهده نمود اینحالات را و دید که
مصائب و بلاها آنا فانا و ساعت بساعت دریا دریا و کوه کوه هجوم آورده شده است بر عترت
طاهره و ذریهٔ طیبه و اهل بیت رسول الله شروع نمود بگریه و زاری و چند بیت انشا
نمود و اول آنها این بیت یا سائلی عن فتیة صرعوا بالطف اضحوا رهن الا کفاء و خاصل
مضمون این بیت و سائر ابیات که با آنها ندبه میکرد و مرثیه میخواند بر کشتهای بنی هاشم این
است که ای سؤال کننده و مستخبر از احوال عترت نبویه و کهول و جوانان بنی هاشم خبر میدهم
از احوال ایشان و بیان میکنم وقایع آنها را بلی آنها در صحرای کربلا مثل قربانیهای عرفات و کوه
منی بخاک و خون غلطیده اند و کفنهای آنها از خونهای خشک شده ایشانست یعنی حریر و مشعر
آفتاب شده آه آه کهول و جوانان بنی هاشم شبیه و نظیر نداشتند در صفات حمیده و خصال
کریمه و مکارم اخلاق و جود و عقل و همهٔ ایشان فضول و تقصیری در جان نثاری در راه خلیفة
الله تعالی و اهل بیت رسول الله ص نکردند و اولاد عقیل و اولاد جعفر در جان نثاری فروگذاشت
ننمودند و اینها بودند مثل اولاد امیر المؤمنین ع دلیران و اشجع شجاعان اهل زمین و سادات
و قروم و فرسان و اکمل اهل اعصار و امصار پس بعد از کشته شدن کهول و جوانان بنی هاشم
حرم رسول الله ص و دختران امیر المؤمنین ع و فاطمة الزهراء همه خار و ذلیل شدند و اعداء
الله تعالی و اعداء رسول الله ص ما را شماتت میکنند آه آه کجا رفتند کماة و حماة ما که هر یک نهنگ

دریای شجاعت و کوه بلند فتوت و مروت بودند آیا صبر میکردند که ما را باین ذلت و
خاری ببینند و بدو دست کفار و اعداء الله تعالی مشاهده نمایند اگر ذره از این مصائب بر
کوهها برسد کداخته شود آب میشود و اگر بدریاها برسد دریاها پر از شعلهٔ آتش میشود
و لکن حقتعالی بر ما اهلبیت رسول الله اهل بیت عصمت و رحمت صبر جمیل عطا فرموده است و
در بعضی از روایات وارد شده از فاطمهٔ صغری ع آن مظلومه فرمود در بین هجوم آوردن کفار
بخیمها در در خیمه ایستاده بودم و نظر میکردم بجسد اطیب انور اقدس پدرم و با جساد طیبهٔ
طاهرهٔ اصحاب و عترت نبویه و ذریهٔ هاشمیه و میدیدم که این اجساد طیبهٔ نورانیه شریفه و
طاهره مرضوضه مرد بکهنا و خاکهای کربلا افتاده مثل قربانهای عرفات و منی و کفار و اعداء
الله تعالی و اسبهای خود شان را بر ابدان طاهره میتاختند و از هر طرف بر بالای نعشها
جسدها اسبها را جولان میدادند و من مبهوت و متحیر و مضطرب مانده بودم در امر خود و
یعنی نسوان معصومات و بنات مظلومات فکر میکردم که آیا ما را میکشند یا اسیر میکنند ما را
ناگاه سواری از آنقوم کفار دیدم که آن ملعون اولاد رسول الله و نسوان طاهرات و بنات
طیبات مظلومات از مقنعها و اسوره و غیر اینها همه را سلب و نهب کرده و آنها گریه و زاری
و صیحه و افغان مینمودند و میکفتند وا جداه و وا ابتاه وا علیاه وا قلة ناصراه وا حسنا اما
من مجیر یجیرنا اما من ذائد یذود عنا آن مظلومه میکوید که نزدیک شد که زهره چاک شود
از مشاهدهٔ اینحالات و جمیع اجزاء بدنم بلرزه در آمد و بیمین و شمال نظر میکردم بلکه
عمه مظلومه ام صدیقهٔ صغری ام کلثوم را به بینم و میترسیدم که اینکافر ملعون سلب و
نهب نماید هر چه که دارم ناگاه آنکافر ملعون نظرش بر من افتاد اسب بسوی من تاخت و قصد
من کرد پس من شروع کردم بگریختن بگمان اینکه بلکه از دست اینکافر خلاص شوم دیدم تا کاه
رسید بمن و نزدیک شد که قلبم و جگرم پاره پاره شود و زهره چاک شده هلاک شوم و کعب
نیزه را میان دو کتف من زد من بروی افتادم و گوشهایم پاره نمود گوشواره را بیرون آورد
پس رفت بسوی خیام و خون از گوشهایم بسیار آمد بحالت مدهوشی و بیهوشی افتادم ناگاه
صدای عمه ام شنیدم که گریه میکند و فرمود برخیز برویم تا به بینیم بر سر نسوان و بنات

وطفلان و مظلومات چه آورده اند بر سر برادر علیل و مریضت چه آمده است پس برخواستم
و گفتم ای عمه جان یکپارچه خرقه و کهنه بده تا روی برادر از چشمها نظاره بپوشم عمه‌ام فرمود یا بنتا
عمتك مثلك پس نظر کردم دیدم که سر عمه‌ام نیز مکشوف است و کتفهای مبارکش از شدت
ضرب کفار با کعب نیزه‌ها سیاه شده است پس چشمها بر گشتیم دیدیم که هر چه بود سلب و نهب
نموده اند بغارت و تاراج برده اند و برادرم خلیفة الله تعم و سید الساجدین ع بر روی افتاده
و قدرت و طاقت بر نشستن ندارد از شدت گرسنگی و عطش و شدت انتقام و اوجاع پس
ما طایفهٔ نسوان و بنات معصومات مظلومات با ابتلاءات و مصائب او گریه مینمودیم و انعلیل
مریض بر احوال و مصائب ما گریه میکرد و در روایتی از حمید بن مسلم منقول است که میگوید داخل
خیمه‌های حرم رسول الله شدم دیدم کفار و منافقین هر چه بود در خیام سلب و نهب نموده اند تا رسیدند
ملبوسات طاهرات معصومات و بنات مظلومات پس جمعی از کفار میخواستند مقنعه یا چادر شب
از طاهرات معصومات مظلومات بگیرند میدیدم جمعی از آن مظلومات با آن کفار منازعه مینمودند
یعنی یکطرف مقنعه یا چادر شب آن کفار سلب و نهب کننده میگرفتند و یکطرف آن مظلومات
الی الامر آن کفار غالب میشدند و میگرفتند پس میگوید تا رسیدیم به سید الساجدین ع او ان
در فراش افتاده و بشدت مرض مبتلا بود و با شمر ولد الزنا جماعتی از پیاده‌های کفار در آنجا
بودند آن پیاده‌ها به شمر ولد الزنا گفتند آیا امر میکنی که این علیل مریض را بکشیم پس من گفتم
سبحان الله آیا صبیان را میکشند پس به ایشان اصرار و الحاح و التماس نمودم تا آنکه دست از کشتن
آن امام مظلوم کشیدند پس ابن سعد ولد الزنا رسید نسوان طاهرات معصومات و بنات
فاطمیات گریه کردند و صیحه کشیدند پس آن ملعون ولد الزنا گفت بعد از این احدی متعرض این
نسوان و بنات نباشد و احدی نیز متعرض این غلام علیل و مریض نباشد و بعضی از نسوان و
کنیزان با ابن سعد گفت این چه بی مروتی است که حرم رسول الله ص و عترت و ذریهٔ امیر المؤمنین
و فاطمه زهرا ع بی چادر و بی مقنعه شود چیزی نداشته باشند که سرها و رویهای خودشان
را بان ستر نمایند پس آن ولد الزنا امر کرد که هر کسیکه از حرم رسول الله و نسوان طاهرات
معصومات و بنات مظلومات چیزی سلب و نهب کرده است او را برگرداند با ایشان بدهد پس

حمید میگوید و الله احدی چیزی رد نکرد بعد از آن آن ولد الزنا جماعتی را موکل نمود بر خیام
حرم رسول الله ص و خیمهٔ سید الساجدین ع و آن ولد الزنا گفت متوجه باشید کسی از اینها بیرون
نرود و نگریزد و بد سلوکی و بد رفتاری با ایشان مکنید بعد از آن آن ولد الزنا برگشت
بخیمهٔ خودش و در خبر مسند از عبد الله از مادرش فاطمه بنت سید الشهداء ع وارد شده است
که آن مظلومه فرمود وقتی که قوم کفار هجوم آوردند و داخل خیام آل الله تعم و حرم رسول الله
شدند شروع نمودند بنهب و غارت و در آن وقت من دختر صغیره بودم و در پاهایم خلخالی
از طلا داشتم پس مردی کافری آمد شروع کرد که خلخالها را از پاهایم بیرون آورد پس آنکافر
در نشستن در خلخال بیرون کردن بود و چشمش گریه میکرد پس گفتم یا عدو الله چرا گریه میکنی گفت
چه طور گریه نکنم و حال آنکه دختر رسول الله را سلب میکنم و خلخالش را میبرم گفتم چونکه میبینی
میبینی چرا سلب میکنی آن ملعون گفت میترسم کسی دیگر بیاید سلب کند پس آن مظلومه فرمود
و الله هر چه بود در خیام نهب و سلب نمودند و چیزی نگذاشتند تا آنکه ملاحفه و چادرها
را از نسوان و بنات معصومات مظلومات گرفتند و در روایت دیگر وارد شده است یکی از طایفهٔ
بکر بن وائل با شوهرش در لشکر ابن سعد ولد الزنا بود چون آن زن مشاهده نمود که آن قوم
کفار هجوم بردند بر خیام آل الله تعم و حرم رسول الله و آن ملاعین کفار اموال اهلبیت و عترت
طاهره رسول الله سلب و نهب مینمایند شمشیری بدستش گرفت و اقبال نمود بسوی خیمه‌ها عترت
طاهره و ذریه طیبه و صیحه میزد و میگفت یا آل بکر بن وائل آیا از مروت و انصاف است که حرم
اهلبیت رسول الله را سلب مینمایند و حال آنکه شما میبینید و مشاهده مینمایید بعد
از آن گفت لا حکم الا لله یا لثارات رسول الله ص پس شوهر آن زن آمد او را برگرداند بخیمهٔ
خودشان **مجلس و مقام دویم** در ذکر جمله از مطالب مهمه پس میگوییم مخفی نماند که آشنا
نمودن بتحقیق حال بالنسبه بچند امر در این مقام لازم است پس میگوییم در این روایات مذکوره
و روایتی که متضمن این باشد که خیام آل رسول الله سوزانیده نبود و لکن مقتضای فحاوی
مطاوی جمله از روایات و فقرات زیارات و کلمات جمعی از اخیار ابرار از علماء و شعراء این است
که خیام اهل بیت رسول الله ص سوزانیدند و ظن این احقر بر اینست که آنچه سوزانیدند خیمه

خیمهٔ بزرگ یعنی سراپردهٔ جناب سید الشهداء ع بوده است پس چنانچه این را انکار نمیتوان
کرد و هم چنین انکار نمیتوان کرد هلاک شدن و تلف شدن جمعی از اطفال و طفلات آل
رسول الله و اصحاب سید الشهدا در وقت هجوم آوردن کفار بسوی خیام آل الله ص و حرم رسول
الله با آن هنگامهٔ فرعونیه و شدادیه و نمرودیه یعنی طبل و کرهٔ نای و نقاره و نی و مزمار
ساز و نوازندگان و توضیح آن آنست که چون آن اطفال و طفلات اینحالات را مشاهده نمودند
و مشاهده کردند ایضا اسب تاختن و اسب جولان آوردن کفار را و با کعب رماح نسوان و بنات
و طفلات میزدند پس آن اطفال و طفلات بیچاره شروع کردند و بصحرا گذاشتن بعضی از آنها
بسبب تعاقب و اسب دوانیدن بعضی کفار در عقب آنها زهره چاک شد و بعضی از آنها از دست کفار به
سبب بسیار دویدن و گریختن و خلاص شدن و لکن از غلبهٔ خوف و شدت عطش و گرسنگی و
شدت حرارت در زیر سایهٔ هر علف و غیر علف نشست و هلاک شد در همانموضع بلکه میتوان گفت
که بعضی از آنها در وقت آتش زدن کفار بخیمه و سراپردهٔ جناب سید الشهداء ع رخت و ثیابش
آتش گرفته بود چون رو بفرار و گریختن رو بصحرا گذاشت پس در اثنای فرار اسباب هلاکت
از خوف و نیم جان شدن از آتش و شدت حرارت و عطش جمع شد و هلاک شد مخفی نماند که این
قضیهٔ هلاک شدن جمعی از اطفال در چند موضع بآن اشاره شده است و این مثل حدیث موسی
کلیم الله ع و این حدیث متضمن فضیلت یوم عاشورا و متضمن جمله از وقایع کربلا است و مثل
روایت متضمن دفن شدن سر مبارک ابو القاسم بن امام حسن مجتبی ع در قریهٔ از قری شمرانات
بلدهٔ ری و مثل بعض از فقرات بعضی از روایات و مثل بعضی از کلمات علما ابرار و بعض شعراء
اخیار نظما و نثرا بلکه میتوانم بگویم که عالم مؤید بتاییدات الهیه و الهامات حقانیه و برکات
قائمیه میتواند استنباط کند امر دیگر را ایضا ای بنهج استنباط دقیق و آن اینستکه بعضی از
آن قوم کفار که از زنادقه و دهریه بدتر بودند در وقت فرار و گریختن اطفال بصحراها تعاقب
کرده و اسب جولان آورده بعضی از آن اطفال رسید و او را با نیزه یا شمشیر کشت واویلاه و مصیبتاه
و احسیناه و امظلوماه الا لعنة الله علی القوم الظالمین و ایضا مخفی نماند که جمعی از علما اعلام
تصریح کرده اند که در وقت سلب کفار حرم را سلب ثیاب و مقنعه و چادر شب شهربانو را نکردند

و بعضی تصریح کرده است باینکه وقتیکه اسرای آل محمد را بعد از وقایع شهادت آوردند شهربانو خود را
در فرات انداخت و غرق شد و لکن تحقیق این مطلب بنهج آخر است و بیان اجمالی آن در اینجا اینست که
جناب سید الشهداء بشهربانو وصیت فرمود که بعد از اتمام امر شهادت ذو الجناح می‌آید پیش تو پس
آنوقت او را سوار شو و آن ترا میرساند بجائی که حقتعالی مقرر فرموده است و در عنایات ازلیه گذشته
پس وقتیکه ذو الجناح آمد بخدمت شهربانو آن طاهرهٔ مظلومه بر آن سوار شد با امتثال حبیبه دختر خویش
زبیده طاهرهٔ مظلومه و در السنه مشهور است باسم فاطمه و آن عروس و زوجهٔ قاسم بن امام
حسن مجتبی ع و قسم یاد کرد که ابدا از تو مفارقت نخواهم کرد پس شهربانو او را در بغل خود
کرد بر ذو الجناح پس ذو الجناح بامر حقتعالی و ببرکت خلیفة الله ع طی الارض نمود در اسرع زمان
خودش را بحوالی بلدهٔ ری رسانید و آن مخدرهٔ طاهره شهربانو با خبر خلیفة الله ع گفتا باید بخیر حاجی
نازل شوا ذو الجناح و بود در این بلده یا اطراف این خویش را از ذریه ملوک ساسانیه و عرفه بود
داری و آنها ترا میبرند و متکفل امورات میشوند و من باید عمل بوصیت خلیفة الله ع نمایم و تخلف
از آن برای من جایز نیست و این امریست از اسرار الهیه و کسی را با من در آن مشارکت جایز نیست
چنانچه گفتا بعمر و آگاه بودن من کسی را از این سر خلاف وصیت حجة الله و خلیفة الله ع
است پس در بیمقام بیان اجمالی این مطلب است و اما بیان تفصیلی در این امر شهربانو و موضع غیبت
او که را و آیا این چه نسبت بسید الساجدین ع دارد یا این خالهٔ سید الساجدین است یا نه و
هم چنین بیان حال زبیده و کیفیت حمل او از قاسم و بیان حال مزار و مقبره اش و هم چنین
کیفیت مدفن سر مبارک قاسم در آن موضعی که الآن در شمرانات معروف است و هم چنین کیفیت
پسرش قاسم ثانی و قضیهٔ مدفون شدن جسد او نزد سر مبارک قاسم عمرا بیقضایا و وقایع
همه در اصل عربی یعنی در کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات ذکر کرده ام و انشاء الله بحول
الله و قوته در موضع مناسب در اینکتاب نیز ذکر خواهم کرد و ایضا مخفی نماند که تمام اینمقام
بذکر یک سؤال و ذکر جواب آن از آنست و بیان این آنست که اگر کسی سؤال کند و بگوید که در
السنه مشهور و متداول است و جمعی از ذاکرین و مرثیه خوانان او را در معنا بر میگویند میگویند
و آن این است که وقتی که قوم کفار خیام رسول الله را سلب و نهب نمودند ابن سعد ولد الزنا

مستحفظین گذاشت تا متوجه شوند که کسی فرار نکند و چون شب یازدهم بمیان آمد طایفه
مستحفظین همه از ذهاب ثلث از شب خسته شدند بخوابیدند در اطراف و دور از خیام پس حضرت
زینب صدیقه صغری بخواهر معصومه مظلومه اش گفت ای خواهر برخیز تو در یکطرف از حوالی
خیام گردش کن و من در یکطرف حوالی خیام گردش مینمایم و متوجه باشیم که کسی قصد خیام نکند
و این نسوان طاهرات از ارامل و اطفال و طفلان ایتام که مبتلا بهزار مصائب شده و گرسنه
خوابیده اند مبادا صدای اجنبی بشنوند و همه با وحشت و دهشت از خواب برخاسته زهره چاک
شوند و هلاک بشوند پس زینب صدیقه معصومه در یکطرف از حوالی خیام گردش میکرد و
نظر میکرد تا کسی بسوی خیام نیاید و ام کلثوم معصومه مظلومه در طرف آخر از حوالی خیام گردش میکرد
و نظر مینمود ناگاه زینب معصومه مظلومه بعد از مدتی از دور شبحی دید که بسوی خیام میاید
تا آنکه نزدیکتر شد دید سواره میماند قصد بسوی خیام نموده است پس صدا بلند کرد و گفت
ای شخص تو را امید هم بذات حق تعالی و بسید المرسلین صلعم تو که ما قصد مکن ما اهلبیت رسول الله
هستیم همه مسلوب و منهوب شده ایم و هرچه داشتیم بتاراج و غارت بردند و حالا والله چیزی
نداریم و نسوان از ارامل و اطفال و طفلان ایتام از عترت محمد مصطفی و ذریه علی مرتضی و فاطمه
زهراء در یک گوشه خیمه تشنه و گرسنه خوابیده اند میترسم که از بیچارگیها و بی پناهیها از وحشت
و دهشت بیدار بشوند و اینها هزار مصیبت دیده اند و طاقت و صبر اینها بریده شده است پس زهره
چاک میشوند و هلاک میشوند پس زینب صدیقه دید که سواره نزدیکتر شد پس آنوقت شروع
کرد بگریه کردن و زاری و افغان نمودن ناگاه آن سواره پیاده شد و شروع کرد بگریه و زاری
نمودن و ندبه کردن بمقاله و احسیناه و اغریباه و واعطشاناه و ابیچاه و اهل بیتاه و اغربتاه
زینب صدیقه قطع کرده که صدای پدرش امیر المؤمنین ع است پس زینب صدیقه و بدیع حضرت امیر
المؤمنین ع در سید امیر المؤمنین ع او را معانقه فرمود و زینب مظلومه جمیع مصائب را عرض خدمت
امیر المؤمنین ع نمود امیر المؤمنین ع او را تسلی داد و وعده های حق تعالی را برای آن بیان نمود و فرمود
یا بنتاه تو برگرد بخیمه و خاطر جمع باش من خودم تا صبح اطراف خیام گردش میکنم و از آنطرف
ام کلثوم معصومه مظلومه نیز از دور شبحی دید آن نیز همان منوال خواهرش محاورات و

و تکلمات نمود تا آنکه آن شخص نزدیک شد شروع بگریه و زاری و شیون و افغان و ندبه نمود
ام کلثوم مظلومه دید مادرش فاطمه زهراء ع است پس فاطمه زهرا دخترش را در آغوش کشید
و ام کلثوم جمیع مصائب و قاطبه وقایع را عرض خدمت مادرش نمود پس آن صدیقه عظمی و
حجت کبری فرمود ای دختر صبر کن که حق تعالی برای شما اجرهای عظیم و مقامات جلیله قرار داده
است پس فرمود ای دختر برگرد بخیمه امشب گردش اطراف خیام و استحفاظ شما با منست و با پدرت
امیر المؤمنین ع است و بعضی در قضیه زینب صدیقه بموضع امیر المؤمنین ع جناب سید الشهداء
را ذکر میکنند یعنی آن شخص و آن سواره جناب سید الشهداء ع بوده است پس اینکه بیان شد بعد از
این سؤال میکنیم که آیا این سؤال محل بدو وجه میشود یکی وجهش این باشد که آیا هم چنین امر ممکن
است یا نه و بفرض امکان آیا نظایر و امثال این واقع شده است یا نه پس اگر سؤال از این جهت
باشد جواب از آن در غایت وضوح خواهد شد زیرا که وقوع امثال و نظایر این واقعه اثری
خواهد شد از آثار و لوازم و خواص مقامات نورانیه برای محمد و آل محمد و این نزدیکیست
که از اصول مذهب امامیه باشد و چند نظایر و امثال این در همین کتاب ذکر شده است و وجه
دویم آنستکه سؤال از این باشد که آیا این واقعه بالخصوص اصل و مسندی دارد یا نه یا بمعنی
این واقعه در روایتی وارد شده است یا نه پس اگر سؤال از این باشد جواب این است که این بنده
الی الآن حدیثی یا روایتی متضمن این واقعه ندیده ام پس اگر مؤمن عدل و ثقه در وقت ذکر
کردن این واقعه بیکرد روایتی در یک کتابی یا خبری از علما استنادش را بدهد تکذیب آن جایز نیست
مجلس و مقاسیم در بیان مطلب عظیم و امر مهم و آن اینستکه آیا قوم کفار بعد از شهادت
جناب سید الشهدا اسبها بجولان آوردند و جسد نورانی مطهرش را و آن قوم کفار
با سم تاختن و سنابک خیول خودشان پایمال نمودند یا نه مخفی نماند چنانچه اخبار و روایات
اینجا باختلاف دارد و هم چنین اقوال علما و اصحاب کتب مقاتل در این باب مختلفست پس
ما اولا اخبار و روایات را ذکر میکنیم و اشاره باقوال علما مینمائیم و بعد انشاءالله بحول الله
و قوته تحقیق مسئله را ذکر میکنیم پس در بعضی از روایات باین نهج وارد است که علیا مقام جناب
حضرت صدیقه عظمی و حجت کبری فاطمه زهراء ع غیر فضه شنید که میگویند ابن سعد ولد

الزنا امر کرده است که فردا خیل بر جسد انور و اقدس اطهر جناب سید الشهداء ع بتازند و
او را باسنابك خیول پایمال نمایند پس آنجناب خدمت صدیقه صغری زینب معصومه مظلومه
عرض نمود و بعد گفت ایسیده من چاره چه چیز است پس آن معصومه مظلومه فرمود که سفینه
نامی غلامی از غلامان رسول الله ص بود در کشتی نشسته کنارش بجزیره افتاد و بیکشیر گفت
من غلام رسول الله ص هستم پس آن شیر او را از مهلکه خلاص نمود ای فضه من شنیده ام که در این
جزیره شیری هست برو پیش آن و بگو عمر ابن سعد ولد الزنا میخواهد فردا اسب بتازند
بر جسد پسر پیغمبر خدا یتیم و او را میخواهند باسنابك خیول خودشان پایمال نمایند پس
فضه رفت بنزدیك شیر و آنچه زینب معصومه مظلومه فرموده بود گفت و بعد از آن گفت یا ابا
الحارث هل انت تاركهم ایا تو میگذاری که این امر را بکنند پس آن شیر بسر اشاره نمود
نخواهم گذاشت که قوم کفار این عمل را بکنند پس چون فردا شد آن شیر نعره زنان اقبال نمود
بسوی مصارع مقدسه شهدا و اهل لشکر ایستاده بودند و نظاره و تماشا میکردند پس ابن سعد
ولد الزنا باین فتنه ظن کرد که شیر آمده است برای خوردن از گوشت شهدا پس آن ولد الزنا گفت
بگذارید به بینم چه خواهد کرد پس آن شیر میگشت و دور میگردید در لجساد نورانیه مقدسه شهدا
آه آه و اویلاه تا خودش را رسانید بجسد انور و اقدس اطهر اطیب جناب سید الشهداء ع پس
در سینه که خزانه علوم ربانیه یعنی سینه آن امام مبین ع گذاشت و روی خود را با خون انور
اطیب اطهر آن خلیفة الله مصبوغ و ملون کرد و شروع کرد بگریه مثل گریه ثکلی و احدی قادر
نشد که بنزدیك آن برود پس ابن سعد ولد الزنا گفت فتنه است هیجان ننماید یعنی مقصود
آن ولد الزنا این بود که اسب تاختن بر جسد انور و اطهر آن امام مبین موقوف نمایند پس آمد
شیر در بمصارع مقدسه جمعی از اصحاب کتب مقاتل ذکر کرده است که چون قوم کفار اراده نمودند
که بر بدن صاحب ولایت مطلقه و خلیفة الله اسب بتازند و او را باسنابك خیول خودشان
پایمال نمایند فضه مربیه اسانجدمت صدیقه صغری زینب معصومه مظلومه عرض نمود که سفینه
نام غلامی بود از غلامان رسول الله ص سوار کشتی بود در دریا و کشتی را طوفان بادی شکست
و آن بدریا افتاد و سیاحت و شنا نمود خودش را بجزیره رسانید ناگاه دید در آنجا شیری

هست پس شیر نزدیك آن آمد پس سفینه ترسید از آنکه شیر او را بخورد و گفت یا ابا
الحارث من غلام رسول الله ص هستم پس شیر همهمه کرد و او را بر پشت خود سوار نمود
و او را براه جاده رسانید تا آنکه سفینه سالم ماند و نجات یافت پس ایسیده من رخصت
بده تا بخیام سگ شیر میشنوم مرا رخصت کن بروم او را از حقیقت حال مطلع سازم معصومه
مظلومه او را رخصت نمود پس فضه میگوید رفتم بنزدیکی شیر گفتم یا ابا الحارث سر خود را بلند
کرد و گوش را داد چه میگویم گفتم ایا میدانی که این قوم کفار چه قصد دارند اراده ایشان بر این
است که فردا بر جسد انور و اقدس و ظهر اطیب اطهر جناب سید الشهدا اسبها بتازند و آن
بدن انور را میخواهند باسنابك خیول خودشان پایمال نمایند پس شیر برخاست و
خودش را بمصارع مقدسه شهدا رسانید تا آنکه خودش بجسد انور اطیب رسانید و سر و روی خود را از خون انور اطیب آن امام مظلوم ع روی خود بر نگین و ملون کردن و تمام آن شب در نزد جناب سید الشهداء ع
آن مضجع انور بود و از اول شب گریه و زاری میکرد تا صباح و چون صبح شد آن قوم کفار
اسبها را سوار شدند و بنا قصد که داشتند و در مقدمه ایشان ابن اخنس ولد الزنا گفت فتنه
بزرگ است هیجان ننماید بلکه برگردید پس آن قوم کفار برگشتند و از آن خیال برگشتند مخفی نماند
مثل این روایت است آنحدیثی که ثقة الاسلام در اصول کافی بسند معتبر روایت کرده است پس
اعتقاد جمعی از اکابر علما مثل کلینی و صاحب بحار بر این است که قصد آن قوم کفار بعمل نیامد
بسبب آمدن شیر بمصارع مقدسه و اما اعتقاد جمعی از فضلا کرام بر آنست که آن قوم کفار بر
بدن انور و اقدس اسب را تاختند و از آنجمله سید ابن طاوس میگوید که ابن سعد ولد الزنا ندا
در داد برای اسب تاختن بر بدن انور اقدس و بر پشت و سینه مبارك آنحضرت پس ده نفر
از آن قوم کفار اجابت نمودند و این مطلب پس آن اولاد زنا اسبها تاختند بر آن جسد نورانی
شعشعانی روحی له الفدا تا آنکه سینه انور و ظهر اطهر اطیب را مرضوض نمودند پس این ده
نفر اولاد زنا بکوفه آمدند در مقابل ابن زیاد ولد الزنا ایستادند یکی از آنها گفت
نحن رضضنا الصدر بعد الظهر بکل یعبوب شدید الاسر ابن زیاد ولد الزنا گفت شما ها
کیستید آن اولاد زنا گفتند ما آن اشخاص هستیم که اسبها تاختیم در جسد سید الشهداء ع

تا آنکه صدر و ظهر او را مرضوض کردند پس ابن زیاد ولد الزنا امر کرد بان اولاد زنا
جایزه قلیله دادند ابو عمرو زاهد میگوید ما تفتیش و تجسس کردیم در امر این ده نفر
همه را اولاد زنا یافتیم و چون مختار علیه الرحمة این ده نفر اولاد زنا را بدست آورد امر
کرد بمسمارهای آهنین پاهای ایشان را میخ کشیدند و سوارها بر ابدان نجس ایشان اسب راندند
تا ارواح خبیثه ایشان بدرک اسفل رسید مخفی نماند که باین مضمون جمعی کثیر از شعراء فضلا
از اهل شیعه و اهل سنت نظم آورده اند و از انجمله ابن ابی الحدید معتزلی در بعض از قصاید
گفته و مؤید و مستند این قول آنستکه جمله از اخبار وارد شده است که جناب سید الشهدا
بعد از شهادت از جانب حلقوم اقدس اشرف فرمود عربیه وَاَنَا السِّبْطُ الَّذِی مِنْ غَیْرِ جُرْمٍ قَتَلُوا
وَبِجُرْدِ الْخَیْلِ بَعْدَ الْقَتْلِ عَمْداً سَحَقُونِی و این احقر میگوید که اینکلام از امام مبین ع قبل
از اتمام امر شهادت نیز فرموده است مخفی نماند که اعتقاد این احقر براینستکه ده نفر یا
زیاد از آنقوم کفار بر جسد آن امام مبین روحی له الفداء اسبها تاختند زیرا که روایات
دال بر اینمطلب بسیار است و همچنین قائل بر این علماء کرام جمعی کثیر هستند و با وجود این
جمع و توفیق میان این روایات و میان روایة کلینی که دلالت میکرد بر اینکه شیر آمد و آنقوم
از اینخیال افتادند ممکنست و بیان این آنستکه ابن زیاد ولد الزنا با ابن سعد ولد الزنا
نوشته بود باید جمیع لشکر اسبها تازند تا در جسد شریف چیزی نماند پس مقصود ابن سعد
ولد الزنا این که بنحوی جسد انور اقدس پایمال و مضمحل گردد تا آنکه چیزی نماند که او را
بدن و جسد بگویند و مقبور و مدفون نمایند و جناب علیا مکرمه معصومه صدیقه صغری
زینب مظلومه از اینمعنی وحشت و دهشت داشت و میترسید آثار بالکلیه برداشته شود
یعنی قبر و مزار برای الجسد اشرف و اقدس نشود و خلاف وعده‌ها حقتعالی در باب بقاء آثار
و تربت خواص بر قبر این جسد اشرف انور خواهد شد و از این جهت فرستاد شیر را آورد
تا آنقوم کفار از اینخیال بکنند مجلس و مقام مهاجمه امر را اشاره کردن بنکته لطیفه دقیقه
پس میگوئیم مخفی نماند که در اینمقام نکته لطیفه دقیقه حقانیه ملکوتیه هست که بعضی از
فضلاء محدثین و عرفاء محققین او را ذکر کرده است و ذکر او را در اینمقام لازم دانستم تا

آنکه شیعیان مخلصین بصیرت و معرفت ایشان بفضائل و فواضل و مناقب آل الله تعالی و اهل
بیت رسول الله کامل باشد پس آن عالم ربانی و عارف حقانی هم چنین ذکر کرده است که اما
حقیقت امیر المؤمنین ع پس از نور الهی است و اول موجودات است چنانچه سید المرسلین ص فرمود
خلقنا انا و علی من نور واحد پس امیر المؤمنین ع بود باین حقیقت که بر آن افاضه کرده شد
صورت نوریه با صور نوریه قبل از خلق موجودات و باین حقیقت معلم جبرئیل و سایر ملائکه
بود و این حقیقت نورانیه امیر المؤمنین ع با انبیا و مرسلین یعنی مصاحب معین و مغیث
باطنی ایشان بود چنانچه خود امیر المؤمنین ع فرموده است با ابرهیم خلیل در آتش نمرود بودم
و باذن خلاق عالمیان آتش را برای آن برداً و سلاماً کردم و من بودم با موسی کلیم الله تع
و توریة و اسرار توریه را بر آن تعلیم نمودم و من بودم با عیسی روح الله و انجیل و اسرار
انجیل را بر آن تعلیم کردم و من بودم با سلیمان بن داود ع و برای آن تسخیر کردم مرده
شیاطین را پس آن مولای متقیان جمعی کثیر را از انبیا و مرسلین ذکر کرده است و شمرده است
و باز مؤید اینمطلب آنستکه جبرئیل امین وحی عرض کرد بحضرت سید المرسلین ص اِنَّ اللّٰهَ بَعَثَ
عَلِیّاً مَعَ الْاَنْبِیَاءِ بَاطِناً وَمَعَکَ ظَاهِراً پس بعد از آنکه علم تقدیر ربانی جاری شد بر تولد
و خروجش از عالم جبروت و ملکوت باین عالم ناسوت پس افاضه شد بر این حقیقت نوریه
صورت بشریه متناسبه باین عالم جسمی مثل هذا ولکن ما اقتضا نمیکنیم با فاضه صورت واحده
بلکه میگوئیم صورت متعدده کثیره افاضه شده است متناسبه و غیر متناسبه اما بیان اول پس
چنانچه در اخبار مستفیضه بلکه متواتره وارد شده است حضور آنخلیفة الله تع در نزد هر مؤمن
و هر کافر در حالت احتضار و مردن و حال آنکه در لحظه واحده هزاران نفر از بنی آدم میمیرد
پس حضورش در نزد همه بسبب صور متعدده کثیره که افاضه است بر آن حقیقت واحده نورانیه
و مؤید و مستند این مهمان شدن آنخلیفة الله تع در یکشب در خانها و منازل چهل نفر از صحابه
اما بیان دویم چنانچه وارد و روایت شده است که در واقعه طفوف شیری می آمد در نزد
غروب آفتاب بمصارع مقدسه شهدا و بان نظر مینمود تا خودش را میرسانید بجسد انور اقدس
جناب سید الشهدا پس مینشست در نزد آن و اثر آبا غوش میکرفت میبوسید و میبوئید و گریه

وزاری و شیون و افغان مینمودند و جماعتی از طایفهٔ مؤمنین جن که در آن صحرا گریه و نوحه
و ندبه بر جناب سید الشهدا میکردند میگفتند این شیر جناب امیر المؤمنین ع است پس از این
تحقیقات ظاهر و واضح شد سرّی از اسرار ائمه که مردم ائمهٔ طاهرین معصومین خلفاء الله
هر گاه که مشاهده مینمودند بر صور مختلفه و حالات متفرقهٔ عجیبه و از اینجا بر ارباب تدبّر
متفکرین اسرار دینیه ظاهر میشود پس این احقر میگوید تا اینجا کلام محدّث ربّانی و عالم عارف
حقانی بود و این احقر در اکثر کتب و تصانیف عقلیه و نقلیه ذکر نموده ام که انوار محمد و آله
المعصومین الوارثین لکمالاته صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین مقامات نورانیه
است و آنچه این عالم عارف ربّانی ذکر کرد بعضی از خواص و لوازم مقامات نورانیهٔ ایشان
است پس آن خلفاء الله بسبب کلیه و قاهره بودن نفوس و ارواح خودشان تصرّف میکنند
یعنی ظاهر میشوند در ابدان کثیرهٔ مثالیه و اجساد و قوالب فرهٔ برزخیه پس بعد از آن هر چه
باید بکنند از خوارق عادات و اوردن معجزات باهرات ساطعات باذن الله تعالی میکنند و
در این معنی فرقی نیست میان بودن ایشان قبل از تولد ایشان و میان بودن ایشان بعد از
تولد و همچنین فرقی نیست میان بودن ایشان قبل از ممات و شهادت و میان بودن ایشان
بعد از ممات و شهادت و این مخفی نماند که این شیری که این عالم ربّانی ذکر کرد یعنی طایفه
جن میگفتند هر شب امیر المؤمنین میاید بمصارع قتل سید بصورت شیر و گریه و زاری مینماید غیر
آن شیری است که فضهٔ مخدّره مظلومه رفت و او را آورد و اما بیان اینمطلب که طایفه میگفتند
که هر شب امیر المؤمنین میاید بصورت شیر و بجناب سید الشهداء ع گریه و زاری میکند پس آن
با من هیچ است که از مردی از قبیلهٔ اسد روایت شده است پس آن مرد گفت من زراعت کرده بودم
در نزد نهر علقمه و بعد از ارتحال عسکر بنی امیه از ارض کربلا دیدم در آنجا امور عجیبه و غریبه
دیدم و قدرت بر حکایت همه آنها ندارم و بعضی از آنها حکایت میکنم پس دیدم وقتی که بادها
میوزد بر من گویا نفحات مشک و عنبر بر من ریخته میشود پس وقتی که بادها ساکن میشود
میبینم ستاره ها و کواکب از آسمان بر زمین نازل میشوند و باز از زمین صعود میکنند در
نزد من کسی نبود غیر از عیال من پس من مبهوت و متحیر مانده بودم و کسی نمیدیدم که این اسرار

عجایب و غرائب را از آن بپرسم پس وقت غروب آفتاب از طرف قبیلهٔ بنی اسد پیدا شد پس من گریختم
و رفتم تا آن موضعی که او را منزل قرار داده بودم و چون صبح شد و آفتاب طلوع نمود و من
بیرون آمدم دیدم آن شیر رو بقبله میرود پس در نفس خود گفتم که این قبیلهٔ که در این نزدیکی
هست خوارج بوده اند بر ابن زیاد ولد الزنا خروج کرده اند و ابن زیاد ولد الزنا امر کرده
است که آنها را کشته اند و باز با خود میگفتم که آیا اینها چه طور کشته هستند که از ایشان
مشاهده میکنم اموری که از سایر کشتها مشاهده نکرده ام یکی از این امور الی الآن و در دلم
عزم و جزم کردم که امشب بیدار خواب نمیکنم تا به بینم و بحقیقت امر برسم که این شیری که
میاید و از اول شب تا صبح نزد این مصارع میشود آیا از گوشت این لحمها و این ابدان میخورد
یا نه نزدیک غروب شد دیدم آن شیر بعادت سابق از سمت قبله میاید و نزدیک شد چون
نظر کردم دیدم شیر رسید مهیب جلالت و هائل المنظر و از دیدن او بدنم بلرزه در آمد
و خوف و اضطراب بر من غالب شد و لکن از نزدیکی من گذشت و بدلم خطور نمود که اگر
مراد این شیر خوردن گوشت بنی آدم بود البته بسمت من میامد و مرا پاره پاره میکرد
و در دلم با این خیال بود که ناگاه دیدم آن شیر بمصارع قتل شهدا آمد و هر یکی از آن
ها نظر میکرد تا خودش را رسانید بنزد جسد نورانی اقدس و الله تا بجسد مثل آفتاب
بود وقت طلوعش پس بانجا رسید نشست پس دیدم رویش را بان جسد انور اقدس
میمالید و او را میبوسید و میبوسد و همهمه و دمدمه میکند پس گفتم الله اکبر این چه امر
عجیب و غریبی است پس ماندم در اینجا و ملاحظهٔ شیر مینمودم تا ظلمت شب دنیا را گرفت
مستولی شد بر همه جا ناگاه دیدم شمعها میان آسمان و زمین معلق شد و همه جا را روشنائی
پیدا کرد ناگاه دیدم شنیدم صداهای بلند گریه و شیون و زاری و افغان و صدا های
بر سر و سینه زدن پس آن طرف و این طرف رفتم تا به بینم این صداها و این گریه و ناله ها
از کجا میاید پس خوب دقت کردم ظاهر و معلوم من شد که این صداها و این سینه و سر
زدن از زیر زمین است پس باز دقت کردم شنیدم که یکی از آن نوحه کنان میگوید
واحسیناه وا اماماه پس اول شب در خوف و اضطراب بر من غالب شد دنیا برسید

بعد قدری بحال سکون آمدم و نزدیک آنجا شدم که صدای واحسیناه و واماماه از آن میآمد
و گفتم ای شخص تو را قسم میدهم بذات حق تعالی و سید المرسلین که شما ها چه طایفه هستید پس
جواب داد ما طایفهٔ نسوان و زنان هستیم از طایفهٔ مؤمنین جن پس گفتم شغل شما در اینمکان
چه چیز است گفت شغل ما در هر روز و در هر شب نوحه خوانی و عزا گرفتن است بر حسین ذبیح
عطشان گفتم این حسین است که شیر هر شب میاید در نزد آن میتشیند تا صبح گریه میکند پس
همه جواب دادند و گفتند بلی و بعد گفتند ای شخص آیا میدانی که این شیر کیست گفتم نمیدانم و
نمیشناسم پس گفتند این علی پدر حسین است این امیر المؤمنین است پس برگشتم بمنزل خودم بشیون
و فغان گریه کنان **باب هشتم** در بیان بعضی از وقایعی که ذکر آن اهم و لازم است با وجود
آنکه مناسبت تمام دارد با بعضی از مقامات سابقه و کلام در این باب در ضمن چند مجلس
و چند مقام ذکر خواهد شد **مجلس و مقام اول** در بیان حکایتی عجیب پس میگوئیم مخفی
نماند که در نسخه قدیمه که مصحّحش ظن داشتم و نقل او را معتبر میدانستم دیدم در آن حکایت
کرده است از مردی پس آن میگوید در آن روزی که جناب سید الشهداء و اصحاب آن امام
مبین علیه خبر شهادت رسیدند برای من حاجتی عارض شد و بیرون آمدم برای تمام
مطلب و بصحرائی رسیدم که در آن وادی و در آن صحرا و زید بادها و گویا از آن ریاح رایحه
میرسید بر من نفحات مشک و عنبر پس قصد کردم این رایحهٔ طیبه را تا آنکه رسیدم بمصارع
قدسیه اشخاصی که ابدان و اجساد نورانیه ایشان بر روی خاک و ریگ افتاده بودند بدن ها
خون غلطیده بودند و ریاح بر آن ابدان نورانیه و جثث مرضوضه طیبه میوزید و نور
از این اجساد و اشراقات این ابدان گویا شعله و شعشعانیه میزد تا اینکه رسیدم بجسد نور
اشرف شخصی عظیم الهیئه کبیر الشان ناگاه دیدم که آن جسد انور اشرف مکبوب بود روی زمین
و سر اقدس اطهر انورش را از جثه اش جدا کرده اند و بادها بر الجسد الطیب انور میوزید و انوار
الجسد الطهر تا عنان سموات میرسید و بر دلم هیبت و عظمت الجسد الطیب انور مستولی شد و
نزدیک آن شدم دیدم بدنم بلرزه افتاد و خودم متحیر و مضطرب شدم و ناگاه همهمه از زیر
زمین از سمت قدمم شنیدم و کسی با صوت بلند بمن خطاب کرد و گفت ایمرد دور شو از این شخص

وثانی کیست گفت من پادشاهی میشوم از طایفهٔ جن و این شخص که بر رویش افتاده بیبر حسین
بن علی بن ابی طالب است و این اشخاصی که در اطراف این بخاک و خون غلطیده اند و ریاح بر ابدان
شریفه ایشان میوزد اصحاب و عترت آن میباشند گفتم این شخص حسین که بیبر افتاده و
بدنهای خون غرق شده است گفت بلی پس یک سنگ از زمین گرفتم و زدم او را بر سرم پس سر
را شکستم و مدهوش و بیهوش افتادم پس وقتی که بحالت افاقه و هوش آمدم خطاب الشخص کردم
گفتم تو اینجا چه میکنی گفت وطن من در مکه است و اینجا بودم وقتی که شنیدم خلیفة الله و حجة الله
اعنی جناب سید الشهداء را کشته اند آمده ام اینجا گریه کنم و ندبه میکنم بر حسین مظلوم ذبیح محزون
عطشان پس ما در اینکلام بودیم ناگاه دیدم سوارها چند قصد ما کردند و ترسیدم که مرا
بکشند و از آنها قدری دور شدم و یکی از آنها بمن رسید و چند تازیانه بر من زد تا آنکه
من بیهوش شدم و بافاقه و هوش آمدم دیدم اینسوارهم با آن سوارها ملحق شد تا آنکه دیدم
این اولاد زنا و اینقوم زنادقه و کفار از ابدان شریفه شهداء یک بیک میگذشتند تا آن
که رسیدند بجسد انور اقدس اطهر اطیب آن امام مبین و آن امام مظلوم پس شروع کردند
اسبها را جولان دادند و اسبها تاختن بر الجسد انور اقدس تا آنکه آنقوم کفار و آن قوم
اولاد زنا اسبها یکجولان خودشان اضلاع و ظهر الجسد انور اقدس را شکستند و بعد
آن برگشتند بر آنمکانیکه از آنجا آمده بودند پس من مشغول گریه و زاری و ندبه و نوحه
شدم تا آن وقتی که شب داخل شد و ظلمت عالم را گرفت دیدم غلبهٔ عظیمه و ضیحه و ضجه و
گریه و شیون و افغان و زاری از طرف مشرق ظاهر شد و نظر کردم دیدم جماعتی از مردان
ظاهر شدند و لباس همهٔ آنها سیاه بود همه سیاه پوش بودند و همه گریه و نوحه میکردند
و در میان آنها مردی بود شعشعانیه نورانیه آن عالم را پر از ضیاء و روشنی کرده بود و ریش
سفید انورش را داشت و بدست مبارکش محاسن مبارکش را گرفته بود و میگفت وا ولداه
وا قرة عیناه وا ثمرة فؤاداه وا مقتولاه وا ذبیحاه یا ولدی یا حسین پس نزدیک آمد و
خودش را بر الجسد انور اقدس انداخت دهنش را گاه میگذاشت بر نحر انور آن و گاه بر

کذاشت بر صدا طهران و میبوسید و میبوسید و گریه میکرد و میگفت من قتلک یا ولدی و
من کسر صدرک و ظهرک باز صدرش را میبوسید و گاه اشاره بسوی آسمان میکرد و بعد از ان
نمود مادر مردان که در خدمتش بودند پس همه آمدند الجسد اشرف انور را بوسیدند و بوسیدند
پس بعد از انکه همه فارغ شدند بسمت مغرب رفتند ناگاه دیدم باز ملک جن در زیر قدم
گریه و زاری و شیون و افغان مینماید گفتم ای ملک جن کجا رفته بودی یا اینمردها کی که
آمده بودند از اقربا و خویشان این مقتولین هستند گفتم نه والله گفت ایمرد والله من حاضر
بودم و بجائی نرفته بودم آیا تو نشناختی این اشخاص را گفتم نه والله گفت آنشخص که محاسن
مبارکش را کرفته بود آن محمد مصطفی جد جناب سید الشهداء ع بود گفت آن اشخاص دیگری
که در خدمتش نیز دو کوار بودند آنها را شناختی گفت بلی آنها ملائکه بودند پس شروع کردم
بر سر و سینه زدن و گریه و زاری نمودن و بر رو افتادم و صیحه میزدم و آنملک جن هم مثل
من نوحه میکرد ناگاه باز غلبه عظیمه دیدم و اشخاص چند مشاهده نمودم و اول ظن بر این
کردم که اینها نیز محمد مصطفی ص و ملائکه میباشند و این اشخاص نیز بسیار گریه و زاری و
نوحه و ندبه میکردند و میان اینها مردی بود با دستمال سیاه اشکهای چشمش پاک میکرد
و میگفت وا حزن قلباه علیک یا ولدی یا الحسین پس نزدیک جسد اشرف انور شد و خودش
را انداخت بر الجسد انور و دهنش را کذاشت بر نحر اطیب و انورش و بسیار گریه میکرد و میگفت
یا ثمرة الفؤاد المصطفی و یا سرور قلب الزهراء و یا حشاشة قلبی الحسین مظلوم من پدر تو علی
مرتضی هستم و بعد از آن بسیار آن جثه شریفه را میبوسید و میبوسید و از چشمهایش اشک
قطرات دموع مثل باران بر الجثه الشریفه ریخته میشد پس وقتی که اینحالات را مشاهده نمودم
بیحس و بیحرکت کشته مدهوش و بیهوش شدم وقتی که بحالت افاقه و هوش آمدم دیدم آن اشخاص
که در خدمت امیر المؤمنین ع بودند نزدیک بیک میایند و آن جثه شریفه را باغوش میگیرند
گریه و زاری و نوحه مینمایند گاه او را میبوسیدند گاه او را میبوسیدند پس این اشخاص نیز
بعد از ساعتی همه رفتند و از چشم من غایب شدند ناگاه شنیدم صیحه و ضجه عظیمه و گریه و زاری
و ندبه بلند و بهیجی که زمین متزلزل در آمد پس نظر کردم دیدم جماعتی از رجال و جماعتی از نسوان

و میان این جماعت نورانی مشعشعانی میباشد سیاه پوشیده و موهایش را پریشان
نموده و انگشتهای دستهایش را بر سرش مشبک نموده و ناله میکشد از قلب حزین و گریه میکند
میکند و بسبب ناله و ندبه و گریه آن جماعت رجال و جماعت نسوان گریه و ندبه میکشند پس
نزدیک جثه شریفه و جسد انور آمد من شد و خودش را بر آن انداخت و از میان جماعت
رجال یکمرد نورانی آمد آن نیز خودش را بر الجسد انور انداخت پس ایمرد بسیار گریه و ندبه می
کرد و میگفت وا اخاه السلام علیک یا غریب الغرباء السلام علیک یا مذبوحا من القفا ای برادر
جان ای حسین مظلوم و ای حسین عطشان من برادر تو حسن مجتبی هستم و آنزن نورانیه میگفت
وا ابناه وا مقتولاه وا عطشاناه یا ولدی الحسین ترا کشتند و ترا نشناختند و از آب فرات
منع کردند و ترا از قفا ذبح کردند و احترام جدت و پدرت را ملحوظ نداشتند الحسین ای
پاره جگرم و ای حشاشه قلبم من مادرت فاطمه زهراء هستم و این برادرت حسن مجتبی است
پس جناب سید الشهداء ع شروع کرد متکلم نمودن و کلامش از نحر انور و بدنش بیرون میامد
و گفت یا اماه یا فاطمه و یا اخاه یا حسن کشتند و از خوردن آب فرات و از قفا ذبح کردند و
مرا مکبوب انداختند و مرا لب تشنه کشتند و از دادن آب فرات مضایقه کردند فعلیکم
منی السلام پس وقتی که اینحالات را مشاهده نمودم خاک بر سر ریختم و مثل مجانین ندانستم چه
کنم و از آن صحرا بیرون رفتم و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون **مجلس و مقالت**
در ذکر مطلب مهم یعنی اشاره بمقام نورانیه پس میگوییم مخفی نماند بر برادران اهل ایمان
و محبان اهل ایقان که ثبوت مقامات نورانیه برای محمد و آله المعصومین ع بحد ضرورت
مذهب رسیده است و از اصول مذهب شیعه شده است و اقل خواص و اصغر آثار و ادنی
لوازم مقامات نورانیه تصرفات محمد و آل محمد است در عوالم امکان قبل از ولادت ایشان
و بعد از ولادت ایشان و بعد از ممات و شهادت ایشان و از جمله آثار و خواص و لوازم
مطلقه و مقامات نورانیه ظهور ایشانست در ابدان کثیره مثالیه و قوالب و غیره بر روح
بسبب ارواح کلیه و نفوس قاهره ایشان یعنی عبارت واضحه اینست در اینمطلب که نفوس ما ها
نفوس جزئیه است از اینجهت است که در عالم خواب و همچنین در عالم برزخ یعنی بعد از مرگ

تا قیام قیامت در زیاده از یک بدن مثالی و قالب جسد برزخی تصرف میتوانند بکنند و چون
نفوس محمد و آل محمد ارواح ایشان نفوس کلیه و ارواح قاهره جبروتیه شعشعانیه می
باشد پس از اینجهت است که نفس قاهره لاهوتیه و روح کلیه هر یکی از ایشان قادر است در هزار
بدن مثالی و جسد و قالب برزخی بلکه بیشتر تصرف نماید و از این منکشف میشود سر مهمان
شدن امیر المؤمنین ع در یک شب در خانه چهل صحابه و ایضا سر حاضر شدن حضرت النجباء در حال
احتضار و مردن هر مؤمن و هر کافر و گاه میشود در یکساعت صد هزار و هزار هزار و ایضا سر خواب
دیدن هزار نفر زیاده هزار نفر در یکشب رسول الله را یا یکی از ائمه را و ایضا سر نزول محمد و علی
و فاطمه و حسن صلوات الله علیهم اجمعین برای زیارت جسد انور اشرف جناب سید الشهدا
در ارض کربلا و زیارت راس انور اشرف در منازل میان کوفه و شام بلکه در هر موضعی که
سر انور اقدس را میگذاشتند و در همین کتاب در مواضع غیر قلیله الی الان اشاره مجمله
آثار و خواص مقامات نورانیه و آثار ولایت مطلقه و خلافت مطلقه کرده ام و حاصل
کلام و لب مرام اینستکه ما قطع نظر از اینکه مسئله مقامات نورانیه محمد و آل محمد و خواص
و آثار از اصول مذهب شیعه شده است و منکر در حقیقه از شیعه نمیباشد مصرح باین مطلب
در طبق اخبار متضافره بسیار در بیانات است از علما اعلام و اساطین فخام مثل سید مرتضی
علم الهدی و رئیس علما و حکما و اصل امیر داماد و علامه مجلسی و المحدث العارف السید الاجل
سید نعمة الله و فاضل دوانی بعد از تشیع و استبصار و شیخ مرتضی ذکر کرده است این
مطلب را در قضیه و میر داماد در جذوات و مجلسی در بحار و سید نعمة الله در کتاب مسکن
الشجون و فاضل دوانی در رساله نوریه پس اگر کسی سؤال کند و بگوید که تکرار نمودن
تو این مطلب را در اکثر تصانیف عقلیه و نقلیه حتی تکرار آن که در همین کتاب از حد
گذشته است پس سر این چه چیز است پس جواب میدهم از این سؤال که سر این اینستکه معلوم
است که اکثر مردم عوام میباشند و در این زمان از علوم غیر از صورت فقهیه و قلیلی از
اصول فقه بی تحقیق چیزی نمانده است و اویلاه و امصیبتا علوم قران و علوم احادیث
و اخبار بالکلیه مندرس شده و علوم عقلیات که تحقیقات نورانیه آن نیز در علوم کتاب

الله المجید و علوم احادیث اصحاب ولایت مطلقه و خلافت مطلقه میباشند اینهم بالکلیه
اسم و رسم از آن نمانده است پس اگر بخواهی که یک مطلبی که از اصول مذهب شیعه است بیان نمائی
و مؤمنان علوم بفهمانی الهائی که اسامی خود شان را علما میدانند چنین شبهه می اندازند
عوام بیچاره را که مصرانه فطرة الله التی فطر الناس علیها که نزدیک بودند که مطلب بفهمند
از مطلب دور میکنند و سر اینهم اینستکه اکثر مطالب علمیه دقیقه از اوهام و خیالات آن
اشخاصی که علوم قران و احادیث را ندیده اند دور است پس انکار همچنین علما باعث انکار
عوام الناس بیچاره میباشد پس سر تکرار این اخر این مطلب عظیم را اینستکه چون امری
بسیار بحق تکرار ذکر شد و در مقام هر مرتبه ذکر کردن اشاره مادله و وجوه و اسرار شد در قلوب
ثابت و راسخ میشود و رفته رفته استبعادات وهمیه و خیالیه که میشود یا نمیشود اینست
که اکثر عوام بلکه همه عوام و اشخاصی که از علوم معارف حقانیه نصیب و حظ کامل ندارند
وقتی که میشنوند که امیر المؤمنین ع بصورت شیر آمد بمصرع اشرف انور جناب سید الشهدا ع
خواهند در اول مرحله متکلم باینکلام را بقتل برسانند یا تکفیر کنند زیرا که در خیالات
و اوهام فاسد ایشان هم چنین چیز صفت عیب و منقصت میباشند و حال آنکه این جهلک بیچاره ها
غافلند از حقیقت حال و هم چنین تصور میکنند که کسیکه میگوید امیر المؤمنین ع بمصرع جناب
سید الشهدا بصورت شیر آمد مرادش اینستکه آن بدن امیر المؤمنین ع که در نجف اشرف مدفون
است و از بطن طاهره فاطمه بنت اسد متولد شده بود آن زنده شد و بمصرع جناب سید الشهدا
آمد و دیگر نمیدانند و الله العظیم و بالله الکریم این مراد نیست زیرا که آن جسد بدن امیر المؤمنین
که در نجف اشرف مدفون است و از بطن اطیب اطهر فاطمه بنت اسد متولد شده است آن بدن
تا عالم حشر و نشر در آن قبر خواهد شد بدون تغییر و تبدیل و بدون اینکه بپوسید یکذره
آن ذاته بپاید و هم چنین است کلام در بدن انور اطهر اقدس جناب سید المرسلین و هم چنین
در ابدان طیبه و اجساد طاهره آل معصومین النجباء بلکه مقصود و مراد متکلم باینکلام اینستکه ارواح
نورانیه شعشعانیه محمد و آل محمد و نفوس کلیه قاهره باهره ایشان در ابدان کثیره مثالیه لطیفه و
اجساد وفیره برزخیه نورانیه تصرف میکنند باین معنی که ابدان کثیره و این اجساد وفیره ابدان و اجساد مثالیه

ایشان میگویند و با ایشان نسبت میدهند و فرقی نیست در این مقام میان ابدان و صور متناسبه
مثل اینکه ابدان و صور مثل ابدان و صور افراد اخیار انسان باشد چنانچه جمعی از مؤمنین یکی
از ائمه معصومین را بصورت سید جلیل القدر میبینند و جمعی را بصورت هالوربانی می بینند
یعنی در عالم خواب و همچنین قیاس کن در سایر امثله و میان ابدان و صور غیر متناسبه و لکن
شرط است که باید این اجساد و این صور غیر متناسبه طیبه و طاهره باشد مثل شیر و طائر و امثال اینها در
مقام پس بحمد الله تبارک و تعالی مطلب بسیار بسیار واضح شد و بسبب تکرار بسیار نمودن استبعاد
و وحشت و استغراب انکار عوام و آن اشخاصی که مثل عوام میباشند یا مندفع شد بالکلیه یا
کم شد الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اهل بیته المعصومین المظلومین و لعنة الله
علی اعدائهم اجمعین مجلس و مقاسیم در بیان بعضی از وقایع بعد از شهادت و وداد
اسناه آه و اویلاه و امصیبتاه این واقعه ایست که میشنیدن قلوب مخلصین را میگدازد و جگرها
را میسوزاند پس مرویست از سعید بن مسیب که میگوید وقتی که خاک عالم بر سر شیعیان شد و
جناب سید الشهداء روحی و ارواح شیعته له الفداء شهید شد و سال آینده مردم قصد حج کردند
پس مشرف شدم بخدمت خلیفة الله سید الساجدین ع و عرض کردم فدایت شوم وقت حج نزدیک
است چه میفرمائی در باب من فرمود قصد حج کرده برو حج کن پس میگوید رفتم بمکه و میکردم طواف
میکردم در کعبه ناگاه دیدم یکمردی را که دستهایش بریده شده بود و رویش مثل قطعه از شب تاریک
شده بود و آن چسبیده است باستار کعبه در حالتیکه میگوید اللهم رب هذا البیت الحرام
خدایا گناه مرا ببخش و حال آنکه میدانم که مرا نمی بخشی هرچند شفاعت کنند جمیع سکان سموات
و جمیع سکان ارضین و جمیع خلقی که آفریده زیرا که گناه من نه همچنین گناه است که بخشیده
شود پس سعید بن مسیب گوید که من و همچنین جمیع مردم دست از طواف کشیدیم و بر سر او ازدحام جمعیت نم
و او را از چهار طرف احاطه کردیم و گفتیم ای مرد وای بر تو باد اگر تو ابلیس باشی باید از
رحمت خدا مأیوس نباشی تو کیستی و ذنب و معصیت تو چیست پس آن مرد گریه کرد و گفت ای مردم من
بنفس خود و ذنب و معصیت خود اعرف هستم از دیگران گفتیم بیان کن تا آنکه حقیقت حال را بدانیم
گفت ای مردم من جمّال ابی عبد الله الحسین ع هستم وقتی که از مدینه طیبه مسافرت عراق فرمود

وچون

و چون هر وقت میخواست وضو کند برای نماز سراویلش را پیش من میگذاشت و میدیدم که
آن یعنی سراویل از حسن لؤلؤ و اشراقش چشمها پوشیده میشد و آرزو میکردم که آن مال من
باشد تا آنکه رسید قضیه کربلا و روز عاشورا الخلیفة الله تعالی خودش و جمیع اصحاب و عترت هاشمیه
اش بشهادت رسیدند من خودم را در موضعی از زمین کربلا پنهان کرده بودم تا آنکه شب شد
و ظلمت عالم را گرفت از مکانم بیرون آمدم و نزدیک مصارع شهداء رسیدم دیدم آنجا همه نور
شعشعانی است هیچ ظلمت نیست و مثل روز است نه مثل شب پس دیدم اجساد طیبه طاهره و
ابدان و جثث نورانیه شعشعانیه مثل اضاحی عرفات غرق در دریای خون هستند پس شقاوت
بر من غالب شد و متذکر این مطلب شدم که میان ابدان طیبه طاهره شهداء جسد انور اقدس
اطهر اطیب الخلیفة الله تعالی جناب سید الشهداء را پیدا میکنم تا آنکه آن بند سراویل را بیرون
بیاورم و بمطلبم برسم پس یک بیک بوجوه شهداء نظر میکردم و آنها را تجسس کردم خودم را رسانیدم
بجسد انور اطیب اقدس جناب سید الشهداء پس دیدم جثه ایست بر روی خاک افتاده و اشراقات
نورش تمام عالم را منور نموده و لکن بخاک و خون غلطیده و بادها میوزد بر آن جثه پس
گفتم والله اینست حسین بن علی ابن ابیطالب ع پس نظر کردم دیدم سراویل در بدن مبارکش
هست پس نزدیک شدم دستم را به بندش رساندم تا او را بگیرم دیدم او را بسیار عقده زده شروع
کردم بگشودن و واکردن آن عقده ها پس چند عقده گشوده بودم ناگاه دیدم با دست مبارکش
بند را گرفت و قادر نشدم از دستش بگیرم پس نفس ملعونه و خبیثه من وسوسه کرد برای اینکه
چیزی پیدا کنم و آن دستهای مبارکش را قطع نمایم پس دیدم در آنجا قطعه از شمشیر افتاده است
او را گرفتم و شروع کردم بقطع نمودن دست مبارکش از زند پس بنا دیدم لیکن قطعه سیف را
تا آنکه دست راستش را از زند جدا نمودم پس باز دست بردم برای گرفتن بند سراویل دیدم
او را با دست چپش گرفت باز آن قطعه سیف را گرفتم تا آنکه دست چپش را نیز هم جدا نمودم پس باز
دست بردم که بند را بگیرم ناگاه دیدم زمین بلرزه در آمد و بتزلزل در آمد و همچنین سما
السماء بلرزه و تزلزل در آمده است و حرکت آنها را مشاهده مینمودم و در این هنگام غلبه عظیمه
مشاهده نمودم و ضیحه و ضجه و گریه شنیدم و شخصی میگفت وا ابناه وا ولداه وا مقتولاه وا ذبیحا

١٥ واحسینا

واحسیناه واغریباه یا حسین ای نور چشم من کشتند و نشناختند ترا و از آب فرات منع کردند
ترا پس اینجا آمدم ترا دیدم نزدیک شدم که هلاک شوم و خود در میان قتلی انداختم پس نظر کردم
دیدم که اینها سه مرد هستند و یکی زن ولکن خلایق بسیار در اطراف اینها ایستاده اند پس زمین
پر شد از صوت ناس و اجنحهٔ ملائکه پس یکی از آنها نزد آن تن نزدیک شد و گفت یا ابتاه یا ولداه یا حسین
فداك جدّك و ابوك و امّك و اخوك پس دیدم جناب سید الشهدا ع نشست و سر مبارك او نور
انداختش ملحق بجسد اطیب اطهرش شد و گفت لبیك یا جدّاه یا رسول الله و یا ابتاه یا امیر المؤمنین
و یا امّاه یا فاطمة الزهراء و یا اخا المقتول بالسمّ علیکم منّی السلام پس بعد از آن شروع کرد بگریه
کردن و گفت یا جدّاه والله کشتند مردان ما را و سلب نمودند والله نسوان ما را و نهب و غارت
نمودند والله رحال ما را یا جدّاه ذبح کردند والله اطفال ما را یا جدّاه والله بسیار دشوار است
بر تو که ما را باینحالات مشاهده نمائی و مشاهده نمائی که کفار بر سر اهلبیت و عترت تو چه آورده
اند و امیر المؤمنین و فاطمة الزهراء و حسن مجتبی از اطراف آن نشسته بودند و گریه میکردند
و فاطمه زهرا گفت یا ابتاه یا رسول الله آیا مشاهده میکنی که امّت تو بر سر پسرم نور چشم
چه آورده اند آیا اذن و رخصت میدهی از خون محاسن مبارکش ناصیه ام مصبوغ و مخضّب
شده باشم پس سید المرسلین ص فرمود یا فاطمه بگیر از خون حسین خود ترا مصبوغ و مخضّب بکن
و ما نیز بگیریم و خود ما را مصبوغ و مخضّب میکنیم دیدم فاطمه زهرا ع از خون محاسن جناب
سید الشهدا ع گرفت و بر ناصیه اش مالید و دیدم محمّد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی را که
از خون آن مظلوم ع میگرفتند و بر نحور و صدور و خود شان میمالیدند تا بمرافق و بعد از آن
شنیدم که سید المرسلین ص میفرمود یا حسین فدایت شوم والله بسیار دشوار و گران است بر من
که ترا باینحالت مشاهده نمایم سر بریده و جبین مبارکت بخاك و ریش و خون مالیده
و نحر شریفت از خون رنگین و مکبوب بقفا انداخته و بادها البسه را از بدنت و خاك بر تو پوشانیده
در ارض کربلا طریح و مقتول افتاده و دستهایت بریده شده ای حسین ای نور چشم دست راست
را که جدا کرده و دست چپت را که قطع نموده پس آنوقت سید الشهدا ع عرض کرد یا جدّاه یا
رسول الله یا من یك جمّال بود از مدینه با من بیرون آمد چون هر وقت میخواستم وضو بسازم

سراویل را بیرون می آوردم و او میدید و آن ازو وی این داشت در دلش که تکّهٔ سراویل برای
آن باشد و مرا منع نکرد از عطا کردن آن تکّه را مگر علم که میدانستم شقاوت بر آن غالب
شده صاحب این امر خواهد شد پس چون کشته شدم شب آمد مکانش بیرون آمد و مرا در میان
تفقّد مینمود و میخواست تا بیابد و بشناسد آخر الامر جسد مرا ببرد بشناخت و تفقّد
سراویل نمود تکّه را در آن دید و او را بسیار عقده زده بود پس دست برد بتکّه یکعقده
از آن گشود پس با دست راستم تکّه را محکم گرفتم پس از میدان معرکه قطعهٔ سیف مکسور
پیدا کرد پس با آن قطعهٔ سیف دست راستم را جدا کرد بعد از آن یکعقد از عقدهای تکّه گشود
آنوقت تکّه را با دست چپم قبض کردم و محکم گرفتم تا آنکه نگشاید و منکشف العورة نباشم
پس دست چپم را نیز قطع کرد و چون خواست عقده را بگشاید غلبهٔ عظیمه شنید و آمدن شما
را مشاهده نمود خود را میان قتلی انداخت پنهان شد پس چون رسول الله ص کلام سید
الشهدا را شنید گریهٔ شدید کرد و برخواست از مکانش بسوی من میان قتلی و مرا
دید پیشانه و فرمود یا جمّال چه سر کار با من و اهلبیت من داشتی پس قطع کردی دو دستی
را که بسیار جبرئیل امین و جمیع ملائکه سموات آنرا و دست شریفرا بوسیده بودند
و جمیع اهل سموات و ارضین و مؤمنین از آن دو دست تبرّك و شرافت میخواستند یا جمّال آیا کفایت
کرد آنچه قوم کفّار و لشکر بنی امیّه کرده بودند بعد از شهادت آن مظلوم و شهادت عترت
هاشمیّه و شهادت اصحابش اهل حرم و نسوان طاهرات و بنات فاطمیّات اشرا را ذلیل
و خوار نمودند و لباس و خیام و اموال اینها بنهب و غارت و تاراج برده بودند یا جمّال
حقتعالی روی ترا سیاه نماید در دنیا و در آخرت و دو دست و دو پای ترا قطع نماید و ترا
داخل کند در حزب آنقوم کفّار که خون ما را ریختند و جرأت و جسارت نمودند بر خلاق
عالمیان پس آن ملعون کافر میگوید که سید المرسلین ص بتمام نرسید بود دستهایم شل
و بریده شد و رویم مثل قطعهٔ از شب تاریك گشت پس مدام باین نفرین الله تعالی دعا میکنم
برای مغفرت و حال آنکه قطع و یقین دارم که حقتعالی مرا نخواهد بخشید ابدا پس در مکّه
شخصی نماند مگر آنکه حدیث آن ملعون کافر را شنید پس همه بحقتعالی تقرّب میجستند بلعنت

کردن با این کافر ملعون و همه میگفتند با لعین کفایت میکند در خلود در جحیم این امر که تو کردی
مخفی نماند که این قصه بنهج آخر نیز وارد شده است و او را بعضی اصحاب مقاتل تصنیف کرده است باسناد
خودش از عبدالله الجمادی پس از آن میگوید که در بعض کوچه های مدینه مشرفه میرفتم عقب یکحاجه
و برای اتمام ناگاه دیدم جابر بن عبدالله انصاری را که غلامش دست او را گرفته میرفت و این
بعد از آن زمان بود که چشمهای جابر مکفوف شده بود پس دیدم جابر گریه میکند مثل گریه زن
ثکلی از اینحالت آن منزعج و مضطرب شدم پس گفتم یا جابر چرا باین نحو گریه میکنی آیا از شدت ضعف
است یا کسی ترا و هتک شان گفته است یا کسی از تو مطالبه دین و حقی میکند جابر فرمود هیچ
یک از اینها نشده است ولکن امروز در همین ساعت از زیارت قبر سید المرسلین بیرون آمدم
و همین غلام بمن گفت ای سید من از دیدن هیئت یک شخص بدنم مقشعر شده است و بلرزه
و تزلزل در آمده است و آن شخص در زیارت اذیت میکرد گفتم آن شخص مرد است گفت بلی گفتم صفتش
و نشانش چه طور است و چه نحو است گفت رویش مثل قار سیاه است موهایش را گویا آتش سوزانیده
است چشمهایش مثل چشمهای دیوانگان و سرخی بسیار بر آنها مستولی است و دو دستش را گویا
بمنشار قطع نموده اند گفتم برو او را بیاور پیش من پس او را پیش من آورد پس بغلام گفتم از ما دور
بیرون باش و از ما دور بیرون شدیم و بیکوضع ایستادیم گفتم ای مرد از اهل کدام ملت میباشی
گفت از اهل کوفه گفتم سبب مبتلا شدن تو باین بلا چه چیز است پس اول انکار کرد و بیان ننمود
پس او را قسم دادم بحقم و اسم خود را بیان نمودم و گفتم که تو حقیقت امر را بیان بکن از من
خوف و خشیت مکن گفت اول مرحله که ترا دیدم شناختم تو جابر بن عبدالله انصاری از اصحاب
رسول الله میباشی و گویا تو مرا نمیشناسی گفتم اگر ترا میشناختم سؤال نمیکردم گفت من بریده
ابن وائل جمال ابی عبدالله الحسین علیه السلام میباشم پس گریه کرد و من نیز گریه کردم و یقین
کردم که دلم بر احوال آن میسوزد پس گفت ای جابر هوای من بر من غالب شد و شقاوت نیز مساعدت
کرد با وجود آن احسانات و تلطفات بیحد و بی احصاء جناب سید الشهداء بر من و قیم شدن آن
امام مبین را بجمیع خرج و اخراجات خودم و اهل و عیال خودم تا آنکه قصه من باینجا رسید که
تکه بجادیه در نزد امام مظلوم بود تمنا و آرزو میکردم کاش از برای من میشد تا آنکه هدیه

میبردم بنزد بعضی از حکام که جائزه کثیره بمن میداد مترقب و منتظر فرصت بودم برای دست
آوردن آن و آن تکه در دلم باشش بود تا آنکه امر باینجا رسید که آن حجت الله تعالی شهید شد و من
از اشخاص بودم در یاری و نصرت آن کردم آنوقتی که با خبر داد که اینقوم کفار میخواهند خون مرا
بریزند و شما عز این را ظن کرده بیامدید پس بروید هر جا که میخواهید تا آنکه نگوئید پسر رسول
الله ما را فریب داد و خدعه نمود پس همه متفرق شدیم پس نماندند در خدمت آنحضرت مگر اولاد و اولاد
برادرش حسن مجتبی و برادرانش و بنی اعمامش و جمعی نیز از اصحاب با صفا دیش و عدد اصحابش قدری از
هفتاد بیشتر بود پس من رفتم بیک صحرای از طرف مشرق کربلا پس چونکه جناب سید الشهداء و
عترتش و اصحابش شهید شدند و حرم رسول الله و اولاد آن و خواری تشنه و اسیر کردند و آنها
را با سرهای نورانیه شهدا و در مقدم سرهای نورانیه سر انور و اطیب اقدس جناب سید الشهداء علیه
السلام را بر نیزه ها زده بکوفه بردند پس من از آن صحرا بیرون آمدم و قصد کردم جثه طاهره انور
جناب سید الشهداء را دیدم که در حال حیوتش او را با مقراض سوراخ سوراخ کرده بود تا آنکه
بعد از شهادتش او را مثله نکنند پس آن برده در دلتر اشرفش مانده و یک سراویل نیز در بدن
اطهر اقدسش است پس قصد کردم سراویل را تا آنکه تکه را پیدا کنم پس دیدم بر تکه گرهها و عقده ها
بسیار زده است پس شروع کردم بگشودن گرهها و عقدها پس آنوقت با دست راستش او را گرفت
و دور آوردم هر چه قوت داشتم پس قادر بر تحریک آن دست مبارکش نشدم پس خنجر را کشیدم
آنرا قطع نمودم و انداختم بار مرتبه دوم دست بردم برای تکه آنوقت او را با دست چپش گرفت
باز هر چه زور و قوت کردم نتوانستم دستش را از آن تکه حرکت بدهم آنوقت او را نیز با خنجرم
قطع کردم و انداختم و آنوقت یقین کردم که بمطلب رسیده و خواستم تکه را بیرون آورم از پشت
سرم صیحه و ضجه شنیدم و بسیار مرتعش شدم و نزدیک شد هلاک شوم و دستم مرد و خشک شد
و از طرف آسمان مکتوب و ساطع شد و بر چشم زده شد و گمان کردم که ستاره است پس بسرعت
خودم را در میان قتلی انداختم و دیدم مرد محاسن سفید و نورانی آمد در نزد حلقوم جناب
سید الشهداء نشست و خوب دقت در نظر کردم دیدم این شخص رسول الله است و دیدم امیر المؤمنین
و فاطمه زهراء و حسن مجتبی را در خلف رسول الله اند و بسیار از رجال نیز دیدم ولکن آنها را

نشناختم و آنوقت مشاهده کردم که جناب رسول الله صلعم دست مبارک بسوی کوفه دراز کرده و دو دستش را
کشید دیدم سر اقدس انور جناب سید الشهدا را در دست رسول الله سر انور و اطهر و اطیب را بر
لخت اشرف اقدس سوار نمود و او را نشانید فو الله الذی لا اله الا هو دیدم که خود جناب
سید الشهدا نشسته گویا شمر کافر او را ذبح نکرده است پس وقتی که جدش را دید ندا کرد
و گفت السلام علیک یا جداه پس رسول الله فرمود و علیک السلام یا ولدی و یا ثمرة فؤادی
بسیار دشوار و مشکل و گران است بر من که ترا با اینحالات مشاهده نمایم یا حسین چه شده است جسم
انورت پاره پاره و قطعه قطعه و استخوان اشرفت کوبیده و گفت یا جداه جسم و استخوانم با
خاک آمیخته پایمال خیول شده است پس رسول الله صیحهٔ عظیمه کشید و گفت وا ولداه وا مهجة
قلباه وا حسیناه پس آنوقت پدرش امیر المؤمنین نزدیک آمد و فرمود یا ولدی می بینم محاسن
شریف مبارکت از خون مصبوغ و مخضب شده و می بینم وجه نورانی اشرف و اطهرت بخاک
تیره و خون آلوده شده و می بینم مذبوح شده مثل مذبوح شدن گوسفند پس آنوقت جناب
سید الشهدا عرض کرد بلی یا ابتاه مرا شمر ضبابی لعنه الله از قفا سر مرا جدا کرد پس امیر
المؤمنین گریهٔ شدیدی کرد و فرمود آه آه ایکاش من در آن زمان حاضر میشدم با اعدا مجادله و
مقاتله میکردم و ایشانرا هلاک میساختم ایکاش ای نور چشم جان من و روح من فدای تو
میشد پس آنوقت مادرش فاطمهٔ زهرا پیش آمد و نزدیک آن مظلوم نشسته فرمود یا نور
عینی ای امین چه نقل است و چه مصیبت است جسم انورت را در خاک و خون غلطیده در ارض
کربلا می بینم و سر انور و اقدس اشرف و اطهرت را در سر نیزه بلند شده می بینم ای قوت روح و شمع و بصر
من آیا چه شده است که الی الان در ارض کربلا بی غسل و بی کفن مانده آه آه قربانت ز قبرها که
مادرت افتاده پس آنوقت ناصیهٔ مبارکش مالید بخون پسرش و ناصیه اش را مصبوغ و مخضب
از خون پسرش نموده صیحه و ضجه و فریاد کشید وا ولداه وا حسیناه وا قتیلاه وا جدیداه وا غریباه
و انبیا را میگفت و خون از دو چشمان صدیقهٔ طاهرهٔ عظمی جاری شد و میفرمود با بیطوری ملائک
میکنم خلاق عالمیان را و فاطمهٔ زهرا اینگونه ماتم میکرد و حبیبش و پسرش و برادرش در گریه
و زاری و افغان بودند بعد از آن رسول الله دست دراز کرده و دو دست بریدهٔ جناب سید

الشهدا را برداشت و اینطرف آنطرف برو میکرد و میبوئید و آه میکشید و فرمود یا ولدی این دو دست
را که قطع نمود پس عرض کرد یا جداه دو دستم را جمّال خودم برید پس رسول الله فرمود مراد و
مقصود جمّال چه بود که دستهایت را قطع کرد عرض کرد یا جداه برای این تکه کردن سراویل
را در پس هر وقت دست دراز میکرد منکه پس تکه را با دستم میگرفتم تا اینکه منکشف العوره نباشم
و بهر هیئتی که تکه را میگرفتم او را قطع و جدا میکرد تا آنکه هر دو دستم را قطع نمود پس چونکه غلبه
و صیحه و ضجه شنید و آمدن شما را مشاهده نمود و خودش را میان قتلی انداخت از هیبت شما
و از جهت ترسیدن از شما پس رسول الله رو کرد بجمّال و فرمود یا اخس الانام علیک لعنة الله
الملک العلام این چه کار بود بر سر غریب مظلوم عطشان کردی خدا روی ترا سیاه کند
و دو دستت را قطع نماید در دنیا قبل از آخرت پس آن جمّال کافر ملعون گفت اینجا بر اینقدر شعور
نداشتم که دیدم دو دستم مثل عجین و خمیر شده بزمین افتاد و دیدم را می بینی مثل قالب رات
تمنی و ترجی از تو دارم دعائی کنی در نزد پیغمبر مصطفی جابر گفتا او را مفارقت کردم و بر خواستم بعد
از آنکه او را لعنت کردم الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس و مقام جمیعاً مردد اشاره کردن
بجمله از امور مهمهٔ دین میگویم مخفی نماند بر برادران اهل ایمان و محبان و شیعیان اصحاب اخلاص
و ایقان که باید در وقت شنیدن این قصهٔ مذکوره بعوض اشک خون از دیده جاری نمایند و
لطمه بر سر زنند و صدر و سینه را بخراشند بلکه بعوض لطمه سنگ و چوب بر سر و سینه زنند
و صیحهٔ وا حسیناه وا اماماه وا سیداه وا غریباه وا عطشاناه وا ذبیحاه را بملأ اعلی و سکان
سموات و اهل جنان و اهل نیران برسانند زیرا که این واقعه از وقایع بسیار [illegible] قلوب خسته
النجبا و اولیا و اودا است خصوصاً قلب انور خود جناب سید الشهدا را و ستر جد خود جناب سید
الشهدا فرمود بلی الخلیفة الله نعم سید و مولای اصحاب ناموس و غیرت بود در اینمقام لطیفه
دقیقه است که ذکرش لازم آمد و آن اینست شخص ثقه عدل برای این احقر خدام جناب سید الشهدا
نقل کرد که یکشب از شبها جناب سید الشهدا را در خواب دید و آنحضرت را در مقام اظهار و تلطفات
و توجهات دیگر از و جبران کردم جمله از وقایع کربلا که قبل از شهادت رو داده بود و بخیال
در کتب مقاتل یا در بعضی از آنها ذکر و ثبت شده است یک بیک از الخلیفة الله میپرسید که این معنی

عرض میکردم فلان شوم فلان واقعه اصل دارد و رو داده است الخلیفة الله تع میفرمود بلی اصل دارد
و محقق است و باز عرض میکردم فلان واقعه که در بعض کتب ذکر شده است یا اصل دارد و
محقق است باز الخلیفة الله تع میفرمود بلی اصل دارد و محقق است تا آنکه عرض کردم فدایت شوم
قضیه جمال لعنة الله تع اصل دارد یا نه پس دیدم وجود انور اقدس الخلیفة الله تع رنگش پرید
و انقلاب تمام گشت جناب سید الشهداء گریه کرد یا گریه ناک شد و مدتی الخلیفة الله ساکت شد و جواب
نداد آخر الامر فرمود بلی والله اصل دارد و محقق است و لکن اینرا ذکر نکنید زیرا که از ذکر کردن
این واقعه بسیار بسیار حیا میکنم و خجالت میکشم و تا اینجا آن شخص امین عادل و ثقه ذکر کرد و خود
هم از فکر این مصائب ساکت بود برای این احقر نقل کرد و خود شما از اکثر این مصائب بوده معلوم
است که شخصی در خواب عالم یکی از حجج طاهرین از محمد و آله المعصومین را ببیند هر چند بصورت ملک
سید جلیل القدر یا بصورت یک عالم ربانی و یا بصورت یک عادل و مؤمن موحد و هم چنین هر چند
در صورت غیر متناسبه طاهره طیبه مثل بشر یا مرغ زاجح پس یقین الحجة حقش را دیده است بشرط
که در خواب یقین کرده باشد این رسول الله صلعم یا یکی از ائمه طاهرین معصومین است زیرا که اخبار
مستفیضه از طریق خاصه و عامه وارد شده است از رسول الله که فرمود من رآنی فی النوم
فقد رآنی فان الشیطان لا یتمثل بی و در طریق خاصه با این هم نیز وارد شده است من رآنی
فی النوم فقد رآنی و من رای احداً من اوصیائی فقد رآه فان الشیطان لا یتمثل بی و لا باحد
من اوصیائی یعنی هر کسیکه مرا در خواب ببیند پس بتحقیق که مرا دیده است و هر کسیکه یکی از آل
طاهرین و اوصیاء معصومین مرا در خواب ببیند پس بتحقیق که او را دیده است زیرا که شیطان رجیم
قدرت ندارد متمثل بصورت من یا بصورت یکی از آل طاهرین و اوصیاء معصومین من باشد و این
احقر منبعی خواب معصوم را حجت میداند حتی آنکه بنا براین گذاشته ام که بقول معصوم در خواب اثبات
حکمی از احکام شرعیه و فرعیه میتوان کرد و بعبارت واضحه کلام معصوم در خواب مثل کلام او در
بیداری است چنانچه امام حسن عسکری علیه السلام در خواب بیکی از محبان و شیعیان فرمود
ان کلامنا فی المنام مثل کلامنا فی الیقظة و ایضا مخفی نماند که چنانچه از روایات کثیره مستفاد
میشود اطفالی که در کربلا ذبح شدند جمعی بودند بلکه جمع کثیری بودند و منحصر بعلی اصغر و عبد

الله بن حسن مجتبی ع نبود و هم چنین از این روایت جمال لعین نیز این مطلب مستفاد میشود
که در بعضی از مقامات سابقه نیز باین مطلب اشاره نموده ام و ایضا مخفی نماند که چنانچه مکرر
بیان کرده ام که مقتضای اصول محکمه و قواعد متقنه طایفه امامیه اینستکه قضیه که صاحب تبر
المذاب ذکر کرده است کذب صرف و دروغ محض و افترا اینستکه سراویل جناب سید الشهداء
او را نیز سلب کردند پس اینکلام از افتراهای مخالف سنی موافق اصول مذهب شیعه نیست زیرا
وجهش را خود جناب سید الشهداء در حدیث قضیه جمال لعین بیان کرد و گفت یا جداه یا رسول
الله تکه را با دستم گرفتم تا منکشف العوره در صحرای کربلا نمانم پس هم چنین حال این نیز میگویم
که گفتن و شنیدن اینکلام با اعتقاد یعنی استجیر بالله سراویل را نیز سلب نمودند و الخلیفة الله
تع برهنه ماند نزدیک بکفر است بلکه از یکوجه حکم بکفر شود و دور نیست مگر اینکه جاهل یا
یا امر بر آن مشتبه شده باشد سبحان الله عجب از حال اکثر مردم که مناقب و فضائل و آثار و
خواص ولایت کلیه و ولایت مطلقه محمد و آل محمد را صلوات الله علیهم اجمعین میشنوند و این
را نیز اکثر شیعه میدانند که معنی ولایت مطلقه اینست که محمد و آل محمد هر چه خواهند حق تع
او را خواهد و حق تع ایشان را مظاهر اسماء عظمی و صفات کبرای خود قرار داده است یعنی
مظاهر علم و قدرت و قوت و حکم و کرم و رحمانیت و رحیمیت و غیرها از صفات کبری و اسماء
عظمی با وجود این یکمرد سنی که این غلط را هم چنین نامربوط ذکر کرده است او را در منبر
جمعی میخوانند و دیگران گوش میکنند معاذ الله و استجیر بالله تع از اعتقاد کردن بامثال
اینکلمات باب بهم در ذکر کردن اموری که متعلق است بخون انور اطهر اطیب جناب سید
الشهداء روحی له الفداء خواه از امور از آن قسم باشد که در ضمن وقایعی که روداده است
در روز عاشورا یا غیر روز عاشورا متحقق شده باشد و خواه از آن قسم نباشد پس کلام
در اینباب در ضمن چند مجلس و در چند مقام واقع خواهد شد مجلس و مقام اول در بیان
حال دماء طاهره نورانیه خلفاء الله تع یعنی محمد و آل محمد المعصومین صلوات الله علیه
و علیهم اجمعین پس میگوییم دماء ایشان اطهر اشیاء طاهرات و اطیب اجسام و جواهر نورانیات
است و عقول کامله و الباب نورانیه برایشان حاکم مثل شرع ساطع و ان اولا آیه محکمه

است وان قول حقتعالی در کتاب مجید است انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم
تطهیرا و افاده ان اینمطلبرا و شمولش بر همه دعای ما نزد محققین علوم و مدققین فنون
در غایت وضوح است زیرا که این وافی هدایه و شافی دلالت چنانچه عصمت تامه کامله
بلکه بنهج استکفا برای محمد و آل محمد المعصومین صلوات الله وسلامه علیه و علیهم اجمعین اثبات
میکند و هم چنین بسیار امور اثبات کند یعنی بسیار اصول محکمه ملکوتیه و قواعد متقنه
نورانیه افاده میکند سبحان الله تعالی چه انصاف خوب کرده است و چه خوب فهمیده بعض
اکامل علما و اکابر عرفاء اهل سنت مرئی را که باینمقام مناسبست بلکه در غایة النصافت
واقول آنستکه چنانچه این آیه شریفه افاده مینماید عصمت محمد و آل محمد را صلوات الله
علیه و علیهم اجمعین از جمیع معاصی و ذنوب و خطاها و جرایم و هم چنین تطهیر ایشانرا از هر
زشتی و پلیدی و جهالات پس نسبت دادن جهل بر ایشان از حق و جهالت ناشی میشود
این حاصل کلامش است آفرین صد آفرین بر اینکلامش با آنکه کسی سؤال نماید که جمعی از فقها
اینمسئله را عنوان نموده اند و ظاهر کلمات ایشان اینستکه مسئله طهارت دم محمد و آل
محمد المعصومین ع از مسائل خلافیه باشد نه از مسائل اجماعیه پس جواب میدهیم از اینسؤال
که بمحض احتمال الخلاف رفتن در مسئله امسئله از مسائل خلافیه نخواهد شد سلمنا که این مسئله
اولا مختلف فیه بود و نظیر این در مسائل اعتقادات مسئله بقاء ارواح در عالم برزخ بعد
از مردن و اینمسئله نیز در زمان علامه حلی رحمه الله و قبل از آن از مسائل خلافیه بوده چه
اکثر متکلمین از عامه و خاصه بر آن بودند که عالم برزخ نیست زیرا روح امر عرضی است بمحض
مردن فانی خواهد شد و امر عذاب و عقاب و ثواب و درجات منحصر است بما بعد حشر و نشر و قیامت
و همین قول را خود علامه حلی اختیار کرده است و تخطئه کرده است هر کسی که قائل ببقاء روح باشد
در عالم برزخ ولکن مخالف در هر دو مسئله منقرض شده بحمد الله تبارک و تعالی و بعد از آن
از منها اجماع منعقد شده بر طبق ادله کثیره قاطعه ساطعه بلکه در کثرت از حد و احصا
افزون در هر دو مسئله یعنی اجماع منعقد شده در مسئله که ما حرف میزنیم بطهارت در
مسئله دوم ببقاء ارواح در عالم برزخ و بودن ارواح از قسم جواهر نه از قسم اعراض و منع

و متلذذ شدن سعدا در عالم برزخ بانواع نعم و آلاء و اقسام متنعمات و ملذذات و معذب و
معاقب شدن اشقیا بانواع و اقسام عذاب و عقوبات بهر حال ادله مفیده طهارت خون محمد و آله
المعصومین از آن اکثر است از دلیلست که بحد و احصا بیاید تا احتیاج داشته باشد بآنکه [illegible] کردن
بخوردن یکی از اصحاب خون حجامت رسول الله را و فرمودن آنحضرت که آتش جهنم بر بدن تو حرام شد
ولکن دیگر عود مکن مثل اینعمل بلکه تحقیق اینستکه خون جمیع معصومین از انبیا و اوصیا طاهر
است و چه خوب فهمیده است تحقیق اینمقام را آقا سید مهدی طباطبائی رحمه الله تعالی زیرا که در منظومه فقه
فرموده منظومه اکثر من الصلوة فی المشاهد خیر البقاع افضل المعابد والسر فی فضل صلوة
المسجد قبر المعصوم به مستشهد بر تربته بدمه مطهره طهره الله لعبد ذکره و جناب سید اجل
این احکام را از یکحدیث صحیح فهمیده است بلکه انچه در این ابیاتست مضمون الحدیث صحیح است و آن
حدیث صحیح با بن ابی عمیر است قال قلت لابی عبدالله الصادق ع انی لاکره ان اصلی فی مساجدهم فقال علیه
السلام لا والله ما من مسجد وقد بنی علی قبر نبی او وصی نبی قتل فاصاب تلک البقعة قطرة من دمه
فاحب الله ان یذکر فیها فادوا فیها الفرایض واکثروا فیها من النوافل مضمون این حدیث شریف این
است که راوی ثقه عدل میگوید من عرض کردم بحضرت جعفر صادق علیه السلام که من مکروه
میدارم یعنی خوشم نمیاید که در مساجد اینها یعنی مخالفین و اهل سنت نماز کنم پس آنحضرت فرمود
نه نه یعنی هم چنین مگو والله در روی زمین هیچ مسجدی نمیباشد خواه کوچک و خواه بزرگ خواه از
از شیعیان که بنا کرده است یا از مخالفان و اهل سنت مگر آنکه آن مسجد بنا شده است در واقع
و نفس الامر بر قبر نبی از انبیا یا بر قبر وصی نبی و هم چنین وصی که او را کشته اند و شهید کرده اند
پس رسیده است بان بقعه که مسجد بنا شده است در آن قطره از خون آن و بسبب رسیدن قطره از خون آن در
ان بقعه عنایت ازلیه مقدر شد که آن مسجد باشد پس حقتعالی دوست داشت بسبب رسیدن قطره از
خون آن وصی شهید بانجا که آن موضع مسجد باشد و حقتعالی از مؤمنین و مصلین در آنجا ذکر کند پس
ادا کنید ای شیعیان ما در مساجد نمازهای واجبی را و بسیار کنید در مساجد نوافل را پس میگوئیم
مخفی نماند که آنچه ذکر کرده ام ترجمه این حدیث شریف بود بمنهج تفسیر الفاظ و بیان فقرات آن ولکن
در مقام فهم مطلب و مراد از آن باینطور باید گفت که مقصود امام ع اینستکه بنا مساجد در هرجا

و در هر موضع از بلاد و قری بلکه در صحراهای و رؤس جبال از اعمال فاضله و مندوبه مؤکده
است هر چند آن در غایت صغر و کوچکی بوده باشد و لکن تحقق و ثبوت مسجد شدن یکقطعه از
زمین در دنیا بفیض عنایات ازلیه هم چنین مقتضی و منفرد شده است که یکی از پیغمبران از انبیاء در آنجا
پا بدون رسیده یکقطره یا یک ذره از خون وصی معصوم مقتول با آنجا ممکن و میسر و معقول نشده
پس در هر جا مسجد بنا شده است یا خواهد شد تا انقراض عالم یکقطره از خون وصی معصوم شهید
رسیده است با آنجا و پیغمبری از انبیا بوده است پس اگر کسی سؤال کند که در این حدیث شریف طاهر
و مطهّر بودن خون معصوم خواه نبی باشد و خواه وصی ذکر نشده است پس چه طور جناب اجل
و امجد سید محمد طباطبائی و هم چنین خود شما استدلال میکنید با این حدیث شریف بطاهر و مطهّر
بودن خون معصوم ع پس در جواب این سؤال میگوییم که گویا نشنیده یا نفهمیده عبارت مشهوره
که در السنه که میگویند الکنایة ابلغ من التصریح زیرا که مسجد و جلالت و علو و ثبات زمینی که
مسجد شده است بسبب آن یکقطره خون است یا آن رسیده است و هر زمینی که خون معصومان نرسیده
است مرتبه مسجدیت و منزلت و شرافت معبدیت برای آن مقدر نشده است از این دلالت
ابلغ و اکد و اوثق و امین کدام دلالت میشود و اگر میخواهی مطلب مقصد از این درجه نیز اوضح
و ابین باشد تأمّل و تدبّر کن در فقره که امام ع فرمود فاحبّ الله ان یذکر فیها پس معنی این فقره
شریفه اینست که حقتعالی دوست میدارد بسبب شرافت قدر و علو منزلت و عظم درجه احترام رسیدن
یکقطره خون معصوم با موضعی که آن موضع مسجد و معبد باشد مسلمین و مؤمنین در آنجا ذکر او را
نمایند و افضل عبادات و اشرف قربات را یعنی نماز را در آنجا بعمل بیاورند پس کدام دلالت
و دلیلی از ادله شرعیه از این دلالت ابلغ و اکد و اوثق بلکه اوضح و ابین و اصرح خواهد شد
زیرا که معلوم و واضح است در نزد هر عاقل و فرزانه بلکه در نزد هر ذی شعوری که حقتعالی هیچ چیز را
از افراد پلیدی و نشئی خباثت و نجاست از هر نوع و از هر صنف بوده باشد دوست نخواهد
داشت پس مطلب بحمد الله تبارك و نعم كالشمس فی رابعة النهار در حق خون جمیع انبیا و اوصیا
معصومین است امّا خصوصیت خون جناب سید المرسلین و خون الطاهرین او اوصیای معصومین
و اشرف الاولین و الآخرین صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین پس از طاهر و مطهّر بودن آن

خونها

خونها اعظم شأن و علو مراتب و سمو قدر و احترام و خواص و لوازم نورانیه و صفات و آثار
ملکوتیه آنها در مقامی و مکانی و منزلی است که صد هزار امثال این احقر جدّی در نجد و در
کتاب کتاب بکتاب کتاب از صفات و از خواص و لوازم و آثار تحریر تحریر و مقام حسن بیاورند
هیهات هیهات ایهات ایهات با تفکر و تدبیر نمیتوان پی برد که در اصول و قواعد نورانیه ملکوتیه
که بجمله از آنها در این کتاب اشاره شده است و میدانید که مقتضیات و نتایج و ثمرات آن اصول
چه چیز است پس حالا یک مثال برای توضیح ذکر میکنم تا حقیقت حال معلوم باشد مثلاً دماء طاهره مطهّره
نورانیه ملکوتیه جناب سید الشهداء که از اندام شریفه که از زخمها و جراحتهای الخلیفة الله تعالی و هم
چنین که از حلق مبارکش در وقت ذبح شدن منبجس شده بود یک مرتبه ملاحظه میکنی بسبب
بحکم اخبار صحیحه بلکه متسامعه متضافره که ملائکه مقرّبین کروبیین آن دماء و آن خونها را جمع
کردند و شیشه‌های ملکوتیه را پر و آن را در عرش الهی مکنون داشته‌اند و جمیع اسرار او را حقتعالی می
داند و خلفاء آن از سید المرسلین و اوصیائه المعصومین ع و هم چنین جمعی از ملائکه کروبیین
مقرّبین و از جمله اسرار که یا یکی این باشد که این دماء طاهره مطهّره از جمله اسباب شفاعت
سید المرسلین است بلکه اعظم و اکرم و اشرف و افضل اسباب شفاعت است و گویا یکی دیگر
این باشد که این دماء مکنونه و این خونها ذخیره شده در عرش زینت و ضیا و نور افزای
برای جنات و اهل جنان است و از یکجهت ملاحظه میکنید که این دماء نورانیه ملکوتیه در
فوق یکطشت بزرگ در نزد سید المرسلین ص است و بعیون اعدا و مخالفین یکقطره از آن پی
کشد کور میشوند و از یکجهت ملاحظه میکنید و میبینید و میدانید که در اندماء در روز
عاشورا یا فردای روز عاشورا افراد جماعات مختلفه و آحاد و اصناف منتشره معشر طیور و
حزب مرغان غوطه ور شده بنحوی که از اجنحه و پر و بال هر یکی از آنها تا دو روز یا سه روز یا بیشتر
خون میبارید و هر یکی قصد ملک و صقع از اقصاع کره ارض کرده و از بابت بخت و اتفاق در اثنای
طیران و پریدن آن طیور اگر ذره از آن دماء با صحاب امراض و اوجاع مزمنه که علاج نداشته بود
میرسید او را صحت بخش شده لباس زندگانی بر آن میپوشانید و هر موضعی و مکانی در وقت
طیران طیور و پریدن مرغان قطره و رسید بلکه ذره رسید آن موضع و آن مکان مسجد شده است

تا مسجد خواهد شد بعد از این زمان زیرا که معلوم است که این مساجدی که در روی زمین
بنا شده است بعد از شهادت جناب سید الشهداء الی الآن و مواضعی که بعد از این زمان
مساجد خواهد شد تا انقراض نشأت دنیویه و همچنین مواضعی که بعد از این زمان مساجد
بوده ولکن خراب و ویران شده و اثر مسجد بودن در آنها نمانده است عددهاء آنها از حد و احصا
بیرون بلکه بچندین لکوک و کرور معمورات و مخروبات آنها میرسد و چندین چندین لکوک و کرور
نیز بعد از این تا انقراض نشاه دنیویه زیاد خواهد شد پس این قضیه از حد و احصا افزون
شدن بسبب بنا بر قبور انبیا یا برسیدن قطرات دماء اوصیا مقتولین در دست بلکه مقتول و منصور
نخواهد شد چنانچه بر متتبعین کلام و اصحاب تتبع در احادیث و اخبار و سیر و تواریخ و آثار مخفی
نخواهد بود پس امر منحصر میشود در این باب یعنی در باب کثرت مساجد بنحوی که خارج از حد و
احصا است برسیدن خون جناب سید الشهدا بمواضعیکه مساجد شده است و همچنین بآن
مواضع که مساجد بعد از این خواهد شد و کیفیت رسیدن قطرات و ذرات آن دماء نورانیه
ملکوتیه با بهمان نهج است که اشاره شد یعنی همه آن مواضع از نقاط و قطرات و ذرات دمائی
که در اجنحه طیور و مرغان بود رسیده است خواه قطره بزرگ و یا ذره از قطره یا بنحو
است که بجمله از آن مواضع بنهج مذکور رسیده است و بجمله از مواضع خاکهای خون رسیده
را ریاح و بادها باذن الله تبارک و تعالی متفرق کرده بمواضع کثیره رسانیده است یعنی همه از
قسم اول و قسم دویم و بعض مساجد است که در دنیا هست و ایضا من بعد خواهد شد و بنهج
اخر نیز بیان میکنیم و آن اینستکه هر موضعی که بسبب قسم اول و قسم دویم نرسیده است پس بآن
موضع ملائکه مقربین از آن دماء نورانیه ملکوتیه شعشعانیه رسانیده اند باذن تبارک
و تعالی و حوله و قوته بلی انچه میماند در اینمقام و جای سؤال است اینستکه اگر کسی سؤال کند و
بگوید که چه قدر از جناب سید الشهدا روحی و ارواح سیعمنه له الفداء خون در عرصه کربلا
ریخته شده بود که در یکیکان خواص یعنی مذبح و موضع شهادت رسیده باشد آنقدر خون
ریخته شده باشد که مثل نهر صغیر بوده باشد و از حد افزون طیور و مرغان در آن بحر خون
غوطه ور گردیده اند و بعد همه اصقاع عالم از آن خون رسیده باشد مثلا در اسلامبول که

سی هزار مثلا مسجد کوچک و بزرگ هست باید همه این مساجد از آن دماء نورانیه رسیده باشد
و همچنین قیاس بکن هر چه بلاد هست از بلاد شیعه و اهل سنت بلکه در جمله کثیره از بلاد کفار
نیز مساجد هست پس میگوییم جواب این سؤال بنهج حقانی فهمیده خواهد شد و همچنین
تفصیل و بیان در جلالت شئون و عظم مراتب و درجات و مقامات این خون یعنی خون سید الشهدا
روحی و ارواح سیعمنه فدا بآن نهج تحقیق ملکوتی و نورانی فهمیده خواهد شد پس باید هر یکی
از این مطالب عالیه نورانیه ملکوتیه در مجلس مستقل و عنوان و مقام منفرد ذکر شود تا آنکه از
فهمیدن این مطالب شریفه شیعیان و محبان بهره مند شده فائز بسعادات اخرویه باشند و اینک
اولی این است میدانم که قبل از بیان کردن جمله از اسرار ملکوتیه برای کثرت خون ریخته جناب
سید الشهدا در عرصه کربلا خصوصا در مصرع انور اقدس حکایتی و یک مثالی در این باب ذکر کرده
باشم و آن نظیر و مثال نیز متضمن منقبت عظیمه از مناقب آل الله و اهل بیت رسول بوده باشد
و این نحو ذکر منقبت عظیمه از مناقب آل الله و اهلبیت ع در حقیقت تمهید مقدمه بوده باشد
برای اسرار خون سید الشهدا از جهت کثرت و همچنین از جهات دیگر مجالس و مقامات و قسم
دیگر منقبتی که از باب تمهید مقدمه ذکر کرده میشود و الحدیث بطریق طبیب مطیب مستشر
در اواخر بلاد هر بود و عمر طویلی کرده بود و عمر آن از صد سال متجاوز بود پس آن نقل میکند
که من شاگرد بختیشوع نصرانی فرنگی طبیب حکیم بالتبع متوکل بودم و مرا برگزیده بود و دوست میداشت
و مرا تربیت میداد پس یکروز بختیشوع حسن بن علی محمد بن علی الرضا صلوات الله و سلامه
علیهم اجمعین شخصی را فرستاده بود و فرمایش فرموده بود که شخصی که خواص اصحاب و تلامذه
تو بوده باشد او بفرست برای من تا آنکه از من فصد نماید پس بختیشوع اختیار کرد مرا و گفت
بمن پسر رضاء لهما السلام از من کسی خواسته است برای فصد کردن پس بختیشوع هر چند نصرانی
بود ولکن اخلاص بحد منابحه الله و خلیفه الله تعالی داشت و بمن تاکید بلیغ نمود در حفظ
اداب و خدمت آنحضرت و گفت بیز ایقین بکن که امروز در روی زمین کسی اعلم تر از آنحضرت نمی
باشد و آن اعلم اهل زمین است پس البته جهد بکن که آنحضرت بتو اعتراض نفرماید در آن امری
که بتو امر خواهد کرد پس رفتم بدولت و میمنت سرای الخلیفه الله تعالی پس مرا فرمود تو در یکحجره از

بحجرات بیرون میباش تا آنکه تو را بخواهم پس در اول آن وقتی که داخل خانه آنحضرت شدم بقاعده
طبی و حساب نجومی بسیار وقت خوب بود برای فصد کردن پس در حجره نشستم تا آنکه وقت محمود
و جید و بسیار خوب گذشت و آنوقتی که مرا طلب کرد برای فصد آنوقت بقاعده طبی و نجومی بسیار
وقت بد و غیر محمود بود برای فصد کردن پس امر فرمود برای احضار یک طشت بسیار بزرگ پس
طشت بزرگی از ملازمان و غلامانش احضار نمودند و امر کرد مرا که فصد کنم از رگ اکحل پس
فصد کردم و دم مانند شیر تازه بود را بیرون از طشت میریخته میشد تا آنوقتی که آن طشت نزدیک لبا
لبریز شد پس آنوقت فرمود قطع کن پس قطع کردم و دست مبارکش را شستم و او را با یکچیز
بستم امر کرد بودن من در حجره پس نشستم در آن حجره پس ملازمان و غلامانش احضار نمودند
برای من از اقسام طعام حار و بارد پس طعام خوردم و در آنجا ماندم تا وقت عصر پس آنوقت
امر باحضار من فرمود و مرا خواست پس رفتم بخدمتش امر نمود باز بفصد کردن باز همان طشت
بزرگ را خواست پس او را خالی کرده اند تا ظاهر شود آنیه اولیه احضار نمودند پس امر فرمود
بمن فصد کن پس فصد کردم و گذاشتم تا آنکه خون مبارک طشت را مثل نوبت اول پر کرد تا
لب و کنار طشت پس آنوقت امر فرمود بقطع کردن پس قطع کردم پس دست مبارکش را شستم و او را
بستم با چیزی پس امر فرمود بماندن و مکث نمودن من در آنجا پس شب در آنجا خوابیدم و فی
که صبح شد و آفتاب طلوع کرد مرا خواست و امر فرمود باحضار همان طشت و او را خالی نمودند
آنوقت امر کرد بفصد کردن دیدم این دفعه هرچه میاید مثل شیر تازه دوشیده شده است پس
گذاشتم میامد تا آنکه طشت باز پر شد بلب و اطرافش رسید پس امر بقطع کرد پس قطع کردم و
دستش را با چیزی بستم و آنوقت از زیر رختهایش دست مبارکش بیرون آورد و پنجاه دینار
یعنی پنجاه اشرفی با خجالت و خجالت کشیدن بدست من گذاشت و عذرخواهی فرمود و منصرف شد
که بحرم خانه برود و عرض کردم آقای و سیدم من خدمتی داری که بمن بفرمائی فرمود بلی با یک
بسیار خوب مصاحبت نمائی با شخصیکه با تو مصاحبت میکند از دیر عاقول پس رفتم پیش
استادم بختیشوع و قصه را از اول تا آخر برای آن نقل کردم و آن بسیار تعجب نمود و
گفت حکما و اطبا اجماع و اتفاق کرده اند بر اینکه بدن انسان بیشتر از هفت من خون

نمیباشد و هفت من در جمله ابدان عظیمه و سمینه میباشد نه در همه ابدان و عجب از همه این است
که در دفعه سیم مثل شیر تازه دوشیده شده میامده است و بعد از آن گفت آنچه تو حکایت میکنی از
قضیه سه طشت بزرگ اگر اینقدر از چشمه و منبع آب بیرون بیاید باز خالی از تعجب نخواهد بود
پس بعد یکساعت فکر کرد پس بعد از آن سه شبانه روز من و آن کتب حکما و اطبا را خواندیم و
استقصا در تتبع کردیم بلکه نظیر این معجزه در عالم واقع شده باشد او را ببینیم پس ندیدیم
که نظیر این قصه معجزه در عالم واقع شده باشد پس بعد از آن گفت امروز اعلم ناس بعلم طب
در میان طوایف نصرانیه از راهب است که در دیر عاقول میباشد پس کتابت بآن نوشت و در آن
کاغذ نوشت این قصه را از اول تا آخر و امر کرد مرا سوار بغلش شوم و بدیر عاقول بروم و بنزد آن
راهب پس شب بود سوار بغلش شدم و قصد کردم دیر عاقول را وقتیکه رسیدم نزد راهب دیدم مثل
حصار و قلعه بود او را صدا زدم و ندا کردم تا آنکه بر سر دیوار قلعه آمد و پرسید تو کیستی گفتم
از اصحاب و تلامذه بختیشوع میباشم گفت کاغذ و کتابت آورده گفتم بلی پس زنبیل بریسمانی بست
و سر ریسمانرا گرفت و زنبیل را روانه کرد بسوی من پس کاغذ را در آن زنبیل گذاشتم و زنبیل
را بالا کشید و کاغذ را خواند پس فی الفور از قلعه و حصار نازل شد و در را گشود پس گفت
تو همان مرد میباشی که فصد کرده آن شخص بزرگوار را گفتم بلی گفت طوبی طوبی بر مادر تو
پس آنوقت بغلش را سرج گذاشت و سوار شد و بتعجیل تمام میامدیم بسوی سر من رای
تا آنکه ثلث از شب مانده رسیدیم پس من گفتم اول کجا میروی با بخانه استاد من یا بخانه
آن شخص بزرگوار گفت اول بخانه آن شخص بزرگوار پس رسیدیم بدر خانه امام حسن عسکری ع
قبل از اذان صبح پس در را گشودند یکغلام سیاه بیرون آمد گفت کدام یک از شماها راهب
دیر عاقول میباشید راهب گفت آن منم فدای تو باشم غلام گفت از بغل نازل شو پس راهب
از بغل نازل شد غلام بمن گفت بغل خود را و هم بغل راهب را نگهدار و دست راهب را گرفت
و داخل اندرون شدند و من در آنجا زمام بغلها گرفته مکث و توقف نمودم تا آنکه صباح گردید
و آفتاب بلند شد پس آنوقت راهب از اندرون بیرون آمد در حالتی که از بدنش بیرون آورده
بود ثیاب نصرانیت را و انداخته بود لباس رهبانیت را و پوشیده بود ثیاب سفید و لباس

اهل اسلام را و مشرف شده بود در دست حجة الله و خلیفة الله تعم بشرف اسلام پس این کفت
خاله برو بیم بخانه استاد تو بختیشوع پس رفتیم بخانه استادم و چون استادم بختیشوع در قفس
بود و او را از دور دید ناز لشد از قفس و شروع کرد بدویدن بسوی ان پس وقتی که بان رسید
کفت چه بلاغت شد که از دیر خود بیرون امدی کفت مسیح را یافتم و ملاقات کردم او را و استاد
اوردم بدست مسیح بختیشوع کفت یا مسیح را یافتی کفت بلی نظیر او را یافتم زیرا که هم چنین فصد
کردن در عالم واقع نشده است از احدی مکر یکدفعه از مسیح پس این شخص نظیر او است که حجة الله و
خلیفة الله است نظیر مسیح است در ایاتش و براهینش پس منصرف شد بسوی حجة الله و خلیفة الله
تعم و لخیا در خدمت و ملازمت انحضرت کرد تا انکه وفات یافت رحمه الله تعم مجلس و مقام سیم
در بیان ذکر اجمالی بعض امور حکمیه برای فهمانیدن و مضمون ابجد بیت شریف یعنی برای فهمانیدن
جمله از اسرار ان امری که ابجد بیت شریف متضمن است پس میکوییم او لا باید این مطلب مخفی نماند
بر اصحاب ذهن و ذکاء و فهم و فطانت در بیان اجمالی خلقت نبات و حیوان و انسان از صفوه
ارکان یعنی عناصر اربعه پس عناصر اربعه وقتی که ممزوج میشود بیکدیکر باذن حق تعم و تاثیر
کنند در انها قوای عالیه فلکیات و بسبب اعتدال مزاجی که پیدا کرده اند خارج شوند از صرافت
تضاد بیکدیکر میان انها بود مثل تضاد حرارت با برودت و تضاد یبوست با رطوبت و خارج شوند
ایضا از تعصب و تعاند که بسبب ان قابل فیض رحمانی نبودند پس اول فیضی که میرسد قبول کردن
انها است اثری از اثار حیوة پس انوقت افاضه میشود از قبل فیاض علی الاطلاق و حق تعم صورتی
که حفظ کننده ان ترکیب انها شد و او را صورت معدنیه اطلاق میکنند مثل معادن طلا و نقره
و الماس و یاقوت و زمرد و لعل و زبرجد و هم چنین سایر معادن پس بعد از این مرتبه که امتزاج
اتم و اکمل شود بنهجی که اعدل باشد و اقرب بوحدت و جمعیت باشد اثر اخر از اثار حیوة بران
افاضه خواهد شد و ان بلاشک و شبهه اشرف خواهد شد زیرا این اثر نفس نباتیه غذا قبول
کردن است و هم چنین نمو و تولید قبول کردن است پس اشرف خواهد شد از اثر اول زیرا که شان
ان محض حفظ صورت نوعیه بود پس بعد از این اکر مزاج اتم و اکمل و افضل حاصل شود بنهجی
که میلش زیاد باشد بوحدت خالصه پس انوقت چنانچه این ممزوج مرکبا مستعد بوده است جمع

کردید

کرده است در جامعات و نباتات را پس هم چنین اماده و مهیا خواهد شد برای قبول اصل
حیوة یعنی افاضه میشود بران از قبل فیاض علی الاطلاق نفس حیوانیه شاعره متحرکه بالخیار
و اراده پس در انوقت برای ان نفس حیوانیه دو قوه خواهد شد قوه مدرکه و قوه محرکه
و بر این تاویل کرده اند یعنی جمعی از علماء عرفاء کلام حق تعم را در ایه وجائت کل نفس معها سائق
و شهید پس قوه مدرکه منقسم میشود بحواس خمسه ظاهره یعنی بحواس پنج کانه ظاهره و انها
قوه باصره و قوه سامعه و قوه ذائقه و قوه شامه و قوه لامسه است و ایضا منقسم بحواس پنجکانه
باطنیه و انها قوه حس مشترک و قوه خیالیه و قوه متصرفه و واهمه و قوه حافظه است و لکن انها
بر همکی و تمامی یافت نمیشود مکر در حیوانات کامله و اما قوه محرکه پس ان دو قسم است قوه باعثه
و قوه فاعله اما قوه باعثه دو شعبه دارد یکیش قوه شهویه است و دیکریش قوه غضبیه و اما
قوه فاعله شانش جذب کشیدن اوتار است و هم چنین شانش ارخاء و سست نمودن اوتار است
و الات این قوه فاعله در این شغل و شانش اعصاب است که منشعب شده بعضش از دماغ
و بعض او از نخاع و حق تعم نخاع را در زیر دماغ خلق کرده است و حامل جمیع این قوای
پنجکانه ظاهریه و پنجکانه باطنیه روح بخاریست و او را طبی و طبیعی نیز میکویند و حقیقت ان
الجزء لطیفه است که از اغذیه حاصل میشود و بعبارت واضحتر یعنی که از اجزاء لطیفه غذاها
الجزء لطیفه حاصل میشود یعنی خون و بلغم و صفرا و سودا پس اجزاء لطیفه را ارواح طبیعیه
مینامند و منشا ارواح طبیعیه قلب حیوان است خواه انسان باشد و خواه غیر انسان چنانچه
منشاء و منبت جمیع شریانات قلب است و جمیع شریانات یعنی رکهای مجوف پر از ارواح و خون
است اما ارواحش بیشتر و خونش کمتر و اما اورده که منبت و منشا ان جکر است انها نیز پر
از خون و ارواح است و لکن بعکس شریانات یعنی اوردها که انها نیز رکهای مجوف خونش
بیشتر است و ارواحش کمتر است و اما اعصاب که منبت و منشاش دماغ است و نخاع و همه اعصاب
مصمت اند و هیچ مجوف ندارند مکر یک عصب مجوف است و او را ملتقی النورین برای دو چشم
مینامند بهر حال روح بخاری فیاض علی الاطلاق و حق سبحانه و تعم خلیفه نفس خلق کرده
و لهذا از جانب نفس بسوی بدن رسول و سفیر قرار داده است و چون قلب که منبت و منشا

روح بخاری حادث از آن شد و بشکل صنوبر است و صورت قلب و فؤاد معنوی است و وقتی که در
غایت لطافت شد بنهجی که مشابه شد بجرم فلکی پس از آن روح نطقی یعنی محل استواء
نفس ناطقه مدرک کلیات خواهد شد و آن در کتاب الله تعالی و سنت و احادیث خلفاء
الله تعالی قلب و فؤاد و لب و عقل و روح انسانی و نفس انسانی وارد شده است و او را حقتعالی
بسبب شرافتش و اختصاص خلقتش بقدرة خفیه بدون اسباب و وسایط در میان اضافه
بخودش فرموده در آیه وافی هدایه فاذا سویته و نفخت فیه من روحی پس چنانچه در انبیا
و مرسلین و اوصیاء ایشان علیهم الصلوة والسلام نفوس و ارواح انسانی بنهج اکمل و اتم و اعدل
میشود و هم چنین قوای پنج گانه ظاهریه و قوای پنجگانه باطنیه ایشان نیز بنهج اکمل و اتم و اعدل
میشود ملکه اینکلام در قلوب ایشان که منبت شریانات و منشأ حیوة است و هم چنین در اکباد ایشان
که منبت اورده و منشأ خون است نیز جاری میشود و اما غیر انبیا و اوصیا معصومین پس درجات
متفاضله اهلا و مراتب متفاوته اهلا در اینمقام محدود و احصا نمی آید و اما تحقیق حال در اینمقام
بالنسبة باصحاب ولایت مطلقه و خلافت کلیه یعنی بالنسبة بسید المرسلین و آل طاهرین معصومین
صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین پس آن بنهج دیگر است با بمعنی جلالت و عظمت و قهر
ارواح کلیه ایشان و نفوس قاهره ایشان و هم چنین کلام در قوای باطنیه و قوای ظاهریه
و قلوب و اکباد و سایر اعضا و اجزاء ابدان ایشان نه بحدی است که در مقامی است که حساب
کتاب انس و جان جذری از جذور کعاب کعاب کعاب لها دا ما دام العمر والحیوة بجمیع تقریر
و تحریر بتوانند بیان دهند هیهات هیهات کجا مقیم و کی مقدر میشود برای احدی از انس و
جن یا از اهل عالم ملکوت احاطه بتفصیلات و شئون قطره از بحار و قوامیس ادراک حقیقه
ذره از اشعه شعشعانیه شموس مراتب و درجات و شئون خلافت کبری و ولایت مطلقه و بیان
این مطلب بنهج اختصار و اجمال آنستکه انسان کبیر و کامل آنست که مقصود اصلی و غرض اقصی باشد
در ایجاد و ابداع حقتعالی و عالم ملک و عالم ملکوت را و است خلیفة الله در تصرف و ولایت و
حفظ و رعایت و بر آن خلعت پوشانید حقتعالی خلعتهای جمیع اسماء و صفات عظمی را ای باعتبار
مظهریه او و را متمکن کرده در مسند خلافت و بان القاء کرده مقاد بر امور را تنفیذ فرمود

تصرفاتش در خزائن ملک و ملکوت و مسخر نمود جمیع خلایق را برای حکم و جبروتش پس اینها که
اشاره نمودم آیات و بینات و شواهدش براهین عقلیه قاطعه و ادله شرعیه ساطعه است
بهر حال در هر عضو و هر جزو از اعضاء و اجزاء انسان کبیر و کامل هر آن برهان تام و قاطع هست
و برای توضیح و بیان اگر مثال خواسته باشید بگوئید که جناب سید المرسلین ص برهان چشم
مبارکش انجنان است که خودش فرموده لا تسبقونی بالرکوع فانی اراکم من خلفی کما اراکم من امامی
یعنی سبقت نکنید بر من در رکوع بدرستیکه من شما را می بینم از خلف چنانچه می بینم از پیش و برهان
بصرش آنچه حقتعالی فرموده ما زاغ البصر و ما طغی و باز خود رسول الله ص فرموده زویت لی الارض
فاریت مشارقها و مغاربها یعنی حقتعالی طی کرد و پیچید کره زمین را برای من و نمود بمن جمیع مشارق
و جمیع مغارب کره ارض را و برهان سمع شریفش انجنان است که خودش باین اشاره فرموده اطت
السماء و حق لها ان تئط لیس فیها موضع قدم الا وعلیه ملک ساجد او راکع یعنی آسمانها صدا
کردند و سزاوار است که صدا کنند زیرا در آنها موضع قدمی نیست مگر در آنجا ملکی هست ساجد
یا ملکی هست ساجد است یا ملکی هست راکع است و برهان شمش چنانچه در مقام اظهار شوق به
ملاقات اویس قرنی بعد از اظهار واقع فرموده است انی لاجد نفس الرحمن من الیمن و برهان قوه
چنانچه فرموده است ان هذا الذراع مسموم یعنی این ذراع گوسفند که مشوی کباب شده است
مسموم است و برهان لمس چنانچه فرموده است وضع الله یده بین کتفی فاحسست بردها و برهان
زبان مبارکش چنانچه حقتعالی فرموده است و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و اما برهان
بصاقش یعنی آب دهن مبارکش انجنان است که جابر روایت میکند که در روز خندق رسول الله ص
فرمود یا جابر خمیر خود را تا نان بپزند و دیگچه گوشت را از سر آتش پایین میاور تا من بیایم
پس میگوید رسول الله ص تشریف آورد بخانه من و آب دهن انداخت بخمیر و هم چنین بدیگچه گوشت
پس قسم بحقتعالی یاد میکنم که قریب هزار نفر از نان و گوشت و آب گوشت خوردند و همه سیر گشتند
و برگشتند و دیگچه ما بهمان حالت اولی خودش بود و چیزی از آن کم نشده بود و خمیر ما نیز بهمان
حالت اولی خودش باقی مانده بود و گویا چیزی از آن نان نپخته بودیم و اما برهان تفلش آنست
که چشم امیر المؤمنین ع در روز خیبر درد شدید داشت پس بچشمش تفل انداخت فی الفور

درد

رفته زایل شد و بعد از آن امیر المؤمنین ع رمد و درد چشم ندیدند و اما برهان دستش
پس حضرت بآن اشاره فرموده در آیه و افی هدایه و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و ایضا
ذکر تسبیح نمودن سنگهای ریزه در کف مبارکش و اما برهان انگشت مبارکش آنست که
اشاره نمود بماه پس ماه دو قطعه شد و ایضا از میان انگشتهایش آب بنوع میکوب یعنی
بیرون می آمد مثل بنوع کردن آب از چشمه پر قوه و خلق کثیر از آن آب خوردند سیراب شدند
و اما برهان صدر مبارکش آنست که حضرت در آیه و افی هدایه الم نشرح لک صدرک بآن
اشاره فرموده و ایضا برای صدر مبارکش صدا بود مثل صدای دیگ جوش آمده و اما قلب مبارکش
و انوار قدسش آنستکه وقتی که میخوابید چشمهایش میخوابید و قلب انورش نمیخوابید و ممکن
است که بر این اشاره شود قول حضرت ما کذب الفؤاد ما رای و بالجمله امثال و نظایر این
براهین در مظاهر وجود مقدسش اکثر و ازید است از آنستکه بحد و احصا بیاید و اما براهین
مظاهر وجود مبارکش و قوای معنویه اش پس آنها نیز اکثر و ازید است که حساب و کتاب
جمیع انس و جن قلیلی از آن ضبط نمایند و بحیز تحریر و تقریر بیاورند پس در این مقام بچند
مثال اکتفا مینمائیم پس برهان قوه علمیش بنحوی که امیر المؤمنین ع اشاره بآن فرموده گفت
علمنی رسول الله ص الف باب من العلم فاستنبطت من کل باب الف باب و اما برهان قوه
محرکه علمیاش در عروج نمودن او نیز گواه است بجسد مبارکش ما فوق عالم سموات یعنی
سدرة المنتهی و بروح مقدسش بمقام قاب قوسین او ادنی و اما برهان عقل عملی اش
آنستکه حضرت در آیه و افی هدایه انک لعلی خلق عظیم بآن اشاره فرموده و ایضا خود نیز گواه
فرموده است بعثت لاتمم مکارم الاخلاق پس چنانچه جناب سید المرسلین ص که صاحب نبوت
مطلقه است و این براهین مذکوره بلکه صد هزار امثال این براهین اعضا و اجزاء و قوای
ظاهریه و امور معنویه وجود مقدسش حاوی و جامع اند پس هم چنین است کلام در آل
اطیبین اطهرین و اوصیاء معصومین او نیز گواه صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین زیرا
که ایشان هستند اولیاء الله و خلفاء الله و حجج الله تع و ایشان هستند اصحاب ولایت مطلقه

وخلافت

و خلافت کلیه پس هر شخص مؤمن که متدبر و متفکر باشد و سراج نور ایمانش بشعشعانی در
ظلمات اوهام و افکار ضیاء الحس و نورانداز باشد مستبعد و مستغرب نخواهد شمرد که رگ
خون و کیفیت لون و رنگ شیر را در قضیه فصد کردن و رگ الکحل زدن امام حسن عسکری ع
بلی بعد از اذعان و اقرار و اعتراف بمضمون این حدیث شریف [illegible] که آن مؤمن منور
قلبش بنور ایمان ببعض اسرار الحدیث شریف عالم و مستبصر باشد بسبب رسیدن از عالم علم
ربانی و فاضل عارف و حقانی پس اسرار مسائل غامضه و امور دقیقه رقیقه هیکل و بالتمام در نزد
حضرت و خلفاء الله و حجج معصومین آن میباشد و لکن علماء کامل و فضلاء افخم که اعمار خود شان
صرف در تحصیل علوم حقانیه و معارف ربانیه کرده اند و برای وصول بمقامات عالیه ریاضات
دینیه کشیده اند جایز است که متعرض بیان جمله از اسرار و جمله از مقامات باشند پس بلکه
نظر ببعض جهات و حیثیات در جمله از مقامات اینقسم از تعرض لازم و واجب میباشد پس
حالا شروع ببیان نکرده میگوئیم که چون قلب صنوبری آن خلیفة الله و حجة الله الکبری یعنی حسن عسکری
علیه الصلوة و السلام عضوی است از اعضاء جسد و بدن شریفش و محل استواء روح نطقی و نفس
نورانیه کلیه قاهره از حجة الله و خلیفة الله تع است پس این قلب انور عین الحیوة و منبع فیوض و
افاضات الهیه خواهد شد و خلط خون و ماده ابخره لطیف یعنی ارواح طبیعیه که از قلب منشعب
میشود عین ماده حیوة و زندگانی است و چون جمیع فیوض و قاطبه نعم و آلاء از حق تبارک و تعالی
بجمیع خلقش بسبب خلیفة الله تع و بواسطه حجة الله الکبری میرسد خصوصا فیض حیوة و نعمت زندگانی
بر اصناف حیوانات و بر افراد بنی آدم وجود و تحقق این فیض موقوفست بر مشیت و اراده خلیفة الله
تع پس در قضیه فصد کردن و رگ زدن خلیفة الله و حجة الله الکبری امام حسن عسکری علیه
الصلوة و السلام بآن کیفیت مذکوره اشاره میشود بر اینکه ابدان و اجساد اصحاب خلافت کلیه
و ولایت مطلقه مثل ابدان و اجساد سایر مردم نیست زیرا اخلاط اربعه یعنی خون و بلغم و صفرا
و سودا و هم چنین روح بخاری حادث غریزی در ابدان و اجساد سایر مردم از اغذیه و اشربه متولد
و ماده زیادتی خلط خون جمله از اغذیه و اشربه میباشد و هم چنین زیادتی در سایر اخلاط
و اما امر در ابدان و اجساد شریف خلفاء الله و حجج الله تع بطور آخر و منهج دیگر ملکوتی است بلکه

منبع سرّ از اسرار و غامضی است چرا باین نحو شما شد که ابدان شریفه خلفاء الله عم و اجساد طیبه
ایشان ماده اش از صفوة طینتی است که از طینت ارواح اخیار و ابرار و مؤمنین خلق شد
است پس مقتدا دی که مشیت و اراده خلفاء الله و اولیاء الله عم قرار گیرد پس باین مقتدا از منبع
الحیوة و عین الفیوض که قلوب ایشان است خون مثل فواره میجوشد و میاید خصوصا در مقام
انتقام کشیدن از اعدا و اشاره آمدن خون بلون و رنگ شیر سفید در فصد و رگ زدن در
مرتبه سیم خلیفة الله عم امام حسن عسکری پس اشاره بر اینست که چنانچه هر عضوی از اعضا و اجزا
ابدان و اجساد خلفاء الله و اولیاء الله عم خصوصا قلوب و اکباد ایشان منبع الحیوة و عیون الوجود
والاضافات است پس هم چنین هر عضوی از اعضای ابدان و اجساد ایشان معدن العلوم و المعارف و
مخزن الحقائق و الصور است زیرا همیشه شیر بعلم میشود و از علم بشیر میشود و بعبارت
واضح بیان اینست ان حقیقة العلم و اللبن الحلیب حقیقة واحدة و تعدد الصور انما یجب النشأة
والعوالم پس حالا میگوئیم که چون اینمطالب دقیقه نورانیه و این اسرار لطیفه ملکوتیه بیان شد
باید اشاره کنیم بوجوه و اسرار این نحو فصد کردن و رگ زدن خلیفة الله عم امام حسن عسکری
علیه الصلوة والسلام یعنی تعلق مشیت و اراده الحجة الله باین نحو و باین کیفیت خون در کثرت و
غیر ذلک پس میگوئیم فائده اول عمده این قضیه اینست که حجة الله عم خواست اشاره کرده باشد به
اصول نورانیه و قواعد ملکوتیه یعنی باین امور که بیان شد و بعبارت واضح اینستکه خلیفة
الله عم اراده نمود که هدایت و ارشاد کند و بفهماند معنای خلافت کلیه و ولایت مطلقه و شناختن
آثار و خواص و لوازم این نحو از خلافت و ولایت و ایضا ارشاد و هدایت نمود مردم را به صاحبان
هم چنین ولایت و خلافت باینمعنی که صاحبان هم چنین ولایت و خلافت سید المرسلین و آل
طاهرین و اوصیاء معصومین آن بزرگوار هستند صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین فائده
دویم اینستکه چون در عنایت ازلیه هم چنین مقدر شده بود که برهان قاطع و دلیل لامع
ساطع و ایمان آوردن آن مرد عاقبت بخیر یعنی راهب بر غافل این نحو فصد کردن و رگ زدن
خلیفة الله عم امام حسن عسکری ع نظر بمناسبتی که گذشت یعنی نظر بعلم راهب که هم چنین فصد
در عالم یکمرتبه برای عیسی روح الله شده است پس خلیفة الله عم امام حسن عسکری مشیت

و اراده اش باین قرار گرفت که کثرت خون و کیفیت لون خون طشت سیم باین نحو باشد
که گذشت تا آنکه راهب مشرف شود بشرف اسلام و ایمان فائده سیم اینست این نحو آیات سا
طعات و بینات لامعات تأکید و تشدید و تأیید نماید آن آیات و بینات را که دلیل بر
کمال سید المرسلین و آل طاهرین و اوصیاء معصومین آن بزرگوار صلوات الله و سلامه
علیه و علیهم اجمعین واقع و صادر شده بود پس حقیقت دین اسلام و هم چنین طریقه امامیه
از امور بدیهی میشود در نزد همه اهل ادیان و ملل و هم چنین در نزد همه اصحاب مذاهب مختلفه
کالشمس فی رابعة النهار اگر بنا بر انصاف بگذارند و بیان این انستکه این قضیه بمکاتبات
و مراسلات بختیشوع نظر بمراتب طرافتش به نصاری بلاد و بقاع خواهد رسید و هم چنین
بمکاتبات و مراسلات راهب مهتدی و تجدید الاسلام نظر بلزوم ارشاد و وجوب هدایت
ناس لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة فائده چهارم اینستکه اشاره کرده
باشد خلیفة الله عم باینکه مثل این نحو فصد کردن و رگ زدن یعنی در مقام کثرت خون
و کیفیت لون و رنگ در عالم یکمرتبه واقع و صادر شده است در بعض اکامل و افاضل
انبیا یعنی عیسی روح الله نظر بمسابقه رضا و عطش در اذعان و قبول نبوة مطلقه سید
المرسلین و اقرار و اعتراف بخلافت کلیه و ولایت مطلقه آل و اوصیاء سید المرسلین
صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین پس باید این فائده را بسبب خبر دادن راهب
مهتدی و عاقبت بخیر به بختیشوع و غیر آن از طوایف نصاری و عیسویه ملاحظه نمود
فائده پنجم اینستکه خلیفة الله عم و حجة الله عم خواست که دفع استبعادات و دفع استغرابات
و استیحاشات مردم نماید یعنی در قضیه کثرت خون جناب سید الشهدا ارواحنا له الفدا
چه کثرتی و چه بسیار کثرتی که در مقامی باشد که طیور و مرغان هوا که زیاده از حد و
احصا باشد هر یکی در مصرع و مذبح آن امام مبین مظلوم غوطه ور گردیده هر یکی
خون پس هر یکی از آنها از یکطرف و بیک صقع از اطراف و اصقاع عالم پرواز کنند
و از تقاطر و تقاطر دماء منوره از اجنحه آنها قطرات بر بسیاری از بقاع از کره ارض
و سطح روی زمین برسد بنحوی که بعد از آن زمان الی الآن مساجدیکه در عالم بنا شده

است خواه مساجد کبار باشد وخواه مساجد صغار و بعد از این زمان الی انقراض عالم مساجد یکه
بنا خواهد شد از صد کرور یعنی مساجدی که الان عددش از صد کرور بیشتر شده است و مسجدی
که بعد از این خواهد بود در هر یکی هر یکی از مساجد یک قطره از خون انور اطهر اطیب آن امام
مظلوم ع میبیند آه آه واویلاه وامصیبتا واماماه وامظلوماه وابنیاه پس مقدار
خون انور اطیب اطهر در مصرع و مذبح آن امام مظلوم روحی له الفداء بچه حد و بچه وزن بود
آه آه صد واویلاه هزار وامصیبتا الی الآن در کثرت خون انور اطیب اطهر آن امام مظلوم
روحی له الفداء و حرف میزنیم چون مصرع و مذبح بود که طیور و مرغان هوا در آن غوطه ور
گشته بودند اما خونیکه از جراحتها و زخمهای آن مظلوم ع در میدان مقاتلات و مجاهدات که
مدت نزدیک سه ساعت یا بیشتر یا کمتر بنظر این محقق که روز عاشورا هفتاد و دو ساعت
بود در عرصه کربلا ریخته شده بود وااماماه وامظلوماه واغریباه و چون فصد و رگ زدن
خلیفة الله امام حسن عسکری ع نهایت صد پنجاه من تبریزی بود نظر باینکه طشت بزرگ
در عربستان پنجاه من تبریزی بلکه شصت من میگیرد پس نهایتش را صد هشتاد من فرض کنید
اما خون امام مظلوم روحی له الفداء که روز عاشورا در کربلا ریخته شد خواه در مصرع
مذبحش بود و خواه در میدان مقاتلات و مجاهداتش ریخته شده بود بمقدار ضعف ضعف ضعف
خون امام حسن عسکری میباشد و سایر توضیحات و بیانات بعد از این انشاء الله تع ذکر خواهد شد
مجلس و منار چهارم در بیان و توضیح امر مهم و مطلب عظیم پس مخفی نماند که کثرت و بسیاری
خون انور اطهر در مصرع و مذبح سه جهت سببش بوده است سبب اول این بود که چون امام
مظلوم روحی له الفداء در خاک کربلا افتاده بود در غایت ضعف و بیطاقتی بود پس در آن
وقت غوغا و ضجه جمعی از لشکر کفار میشنید و میخواستند هجوم بیاورند بخیام آل الله تع و حرم
رسول الله ص و الخلیفة الله تع و سلطان فرمود که اصحاب غیرت و ناموس گاه باز نو
و گاه باصد و سینه حرکت میکرد و بانگ و صیحه بر آن کفار میزد و از شدت غضب و تاثر قلب
انورش از عدم قوت و قدرت بمجاهده کفار و حمایت آل الله تع و حرم رسول الله پس خون
قلب هیجان و فوران میامد و میجوشید و سیلان میکرد و میریخت باین جهتها زخمها و عروق

جراحتها بمثابه نهری بزرگی سر داده شده بمنافذ عیون و مجاری چشمها از آن بخشک شده
پس از توقف مصرع اشرف پر از خون انور اطیب میبینند آه آه واویلاه واشهیداه واماماه
وا ذبیحاه ای دل نبود وای جگر گداخته شو از ذکر کردن سبب دیگر وان اینست که چون آن
مظلوم روحی و ارواح شیعته له الفداء بخاک و ریگ گرم کربلا افتاده بود از چهار طرف
لشکر کفار مانند ریخته و بسیار بسیار در ان حالت نیز ضربات سیوف و طعنات رماح و زخمها
سهامها بآن خلیفة الله تع امام مظلوم ع رسانیدند بلکه چند مرتبه از اطراف و جهات ادعیه
نیزه پیچ کردند پس مصرع اشرف نهری شد پر از خون انور اطیب سبحان الله تع چند شب قبل
بر این که امشب شب جمعه پانزدهم شهر رمضان المبارک است در عالم رویا دیدم که در جای هستم
در آنجا نیزه دار آن بسیار ایستاده اند بهیچ نیزهای نظام فوج سرباز پس آنها را بطور جمعیت
و بقاعده نیزه پیچ کردن هجوم آوردند و داخل یکخانه یعنی یک اوطاق شدند و آن اوطاق منهج
سرداب و زیر زمین پس از بعض حاضرین پرسیدم مقصود اینها چیست و چرا باین نهج داخل این
اوطاق شدند آیا در آن اوطاق کسی هست گفت بلی در آنجا شخص غریب مظلوم هست میخواهند
او را نیزه پیچ کنند و بکشند گفتم آیا آن شخص غریب در نزدش اسلحه حرب و جنگ هست تا آن غریب
مظلوم با ایشان مجاهده نماید و بقدر مقدور از این ظالمین بکشد گفت اسلحه حرب و جنگ
ندارد گفتم سبحان الله تع این شخص تو را قسم میدهم بخشم ملکوت بیان کن این شخص غریب مظلوم
کیست نه معین و نه یاور و نه یاور ندارد و نه اسلحه جنگ که دشمنان را از خودش رد کند
و بقدر مقدور از این ظالمان بکشد پس چه طور خواهد شد کار این مظلوم گفت نمیدانی که
این غریب مظلوم که میخواهند نیزه پیچ کنند و بکشند کیست گفتم نه والله گفت این غریب مظلوم
نور دیده محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهراء صلوات الله علیهم اجمعین و این حسین مظلوم
جناب سید الشهداء ع است پس بسیار مضطرب شده و تزلزل بر اندامم مستولی شد از خواب بیدار
شدم و چون در ایام ولیالی امور متعلقه بخون انور اطهر آن امام مظلوم را مینوشتم دانستم
که این خواب از قبیل رؤیا صالحه و الهامات و شارقات غیبیه است پس چنانچه از اجداد استفاده
میکردم که اسباب کثرت خون مصرع شریف را هم چنین رؤیا صالحه نیز در طبق آن شده و علم

الیقین زیاده شده عین الیقین شد و دنیا میشد که محظوظات و همسایات فلسیه عارض
میشد در سبب کثرت خون مصرع شریف و بحمد الله تبارک و تعالی الآن هم اینها زایل شد
و بعد از این انشاء الله ثم عارض نخواهد شد اما سبب تیم در تحریر آن قلم و دست یاری
نمیکند آه آه واویلاه وامصیبتا وا اماماه واسیداه وانجباه چه طور بگویم و چه طور
بنویسم آه آه پس مذبوح شدن امام مظلوم مثل کبش از حلق و منحور شدنش مثل شتر قربانی
از گودال سینه هرچند امر قد کور سفینه و تنها بعث باعث کثرت و دنیای خون زائد از حد
افراط نمی شد و لکن این سبب دیگر داشت پس آن باعث بر زیادتی خون شد بنحویکه بسبب
بنیاد از حد افراط تجاوز نمود و آن سبب این بود که در وقت شهادت یعنی در وقتی که
شمر ولد الزنا در عرش اعظم الهی یعنی در صدر انور واقدس الخلیفة الله ثم نشسته بود در
حالتی که محاسن مبارکش بدست آن کافر بود و آن کافر ولد الزنا میخواست خاک بر سر عالم
و عالمیان بریزد جمیع نسوان طاهرات معصومات و بنات فاطمیات بمصرع شریف رسیدند
و آن حالت مشاهده نمودند و شروع کردند بگریه کردن و زاری و ناله و فریاد و صیحه و
افغان پس در آن حالت از مشاهده نمودن امام مظلوم حالات حرم محمد مصطفی و عترت
علی مرتضی و فاطمه زهراء قلب انورش بسوخت و شروع کرد بآن بفوران و هیجان در
آمدن پس نتیجه این ظاهر شد در وقت مذبوح شدن از حلق و منحور شدن از گودال
سینه یعنی خون اطهر انور از حد افزون و متجاوز از مقام افراط بمصرع اطهر و منحر اطیب
ریخته شد پس از جمله این سر سبب ذکر شد مصرع و مذبح نهر و دریاچه خون گشتند پس
باید مؤمنین و مخلصین این مطالب شریفه را خوب بفهمند و در وقت مطالعه این کتاب یا
در وقتیکه مطالبش این اخبار از ذکر خیر فراموش ننمایند الا لعنة الله علی القوم الظالمین
مجلس و مقامیکه در ذکر و بیان قصه طیور و مرغان پس مخفی نماند که جمعی از علماء
از طرف اهل بیت علیهم السلام روایت کرده اند که وقتی که جناب سید الشهداء در زمین
کربلا بخاک و خون افتاده بود و جسد انورش در زمین بیکفن بی دفن مانده و خونش در
زمین مسفوح بود پس آن وقت یک مرغ سفید آمد و بخون انور اطهر و کشت و بعد از آن

پرواز نمود و خون از پر و بال آن تقاطر و تماطر میکرد تا آنکه تا آنکه رسید بجماعة
بسیاری از طیور و مرغان و دید آن مرغان و طیور در تحت ظلال در غصون و شاخهای
درختها نشسته اند هر یکی از اینها چیزی ذکر میکند مثل حب و علف و غیر ذلک پس این
مرغ بانگ زد بر احزاب مرغان و طیور و گفت ویل باد بر شما ای احزاب طیور چه مشغول
شده اید بملاهی و ملاعب و ذکر دنیا آیا نمیدانید که جناب سید الشهداء امام در این حرارت
آفتاب جسد شریفش افتاده بر روی خاک و بیک کرم کربلا لب تشنه و مذبوح و منحور
شده و خونش مثل نهر جاری شده و مسفوح گشته پس احزاب و جماعات طیور همه پرواز
کردند و قصد کردند کربلا را پس وقتی که بکربلا رسیدند دیدند جسد خلیفة الله
ثم در زمین کربلا انداخته شده است جثه شریفش بغبر و با مظلوم نه غسل داده اند
و نه کفن کرده اند و بادها بر آن جسد میوزاند آه و بدن او مرضوض و استخوانهای
او را حوافر و سنابک خیول کفار شکسته و خورد کرده اند از بوی آن بدن انور اقدس
اطهر وحوش و حیوانات بیابانها آمده و گریه و ندبه کنند بر آن طوایف جن کوهها و
صحراها آمده زوار و از نهار آن بدن اشرف خاکهای صحراها و بیابانها و هواء و
فضاء همه منور و معطر گشته پس آن احزاب طیور و معاشر مرغان اینحالات را دیدند
همه صیحه کشیدند و بلند کردند صداها را بگریه و زاری و ناله و افغان و خود را
انداختند همگی بدریاچه خون مصرعش پس غوطه زده گشتند در آن و تمرغ کردند
در خون منحر پس پرواز کردند همگی و هر یکی از اینها قصد مکدیار کردند و قصد
مکناهر و بکصقع از اصقاع و بقاع ارض کردند تا اعلام کنند باهالی آن بلاد و آن
اصقاع و بقاع و نواحی ارض به کشته شدن جناب سید الشهداء پس بمقتضای قضا
و قدر الهی یکی از احزاب و معاشر طیور قصد کرد مدینه جناب سید المرسلین را و چون
پرواز کرد از ترفرف پر و بالش خون شریف تقاطر و تماطر میکرد و بر بقاع زمین
ریخته میشد و باینجا رسید بقبر شریف سید المرسلین و دور آن و جولان حول
قبر شریف صیحه و صدا و بلند کرده میگفت الا قتل الحسین بکربلا الا ذبح الحسین بکربلا

الا ذبیح الحسین بکو بلا پس مرغان وطیور بسیار جمع شدند و شروع کردند بگریه وزاری و
نوحه وافغان پس اهل مدینه این حالت را دیدند و مشاهده نمودند که علی الاتصال خون
از پر و بال مرغ تقاطر و تقاطر میکند ندانستند چه حادثه واقع شده است تا آنکه مدتی از
زمان گذشت و خبر شهادت جناب سید الشهدا بمدینه رسید پس آنوقت دانستند که آن
مرغ مستغرق در دریای خون حضرت سید الشهدا سید المرسلین شهادت نور چشمش را و ایضا نقل
و روایت شده است که آن مرغ بمدینه آمد بیکرد یهودی بود دختری او را مرض جذام احاطه کرده بود از روزیکه
بجمیع بدنش و این یهودی باغ و بستان داشت در خارج از مدینه و دخترش را بآن باغ آورده
بود تا زمانی در آن باغ باشد بلکه تخفیف بالنسبه ببعض امراض او باشد و از مقتضای قضا
و قدر الهی برای یهودی آن مرغ آمد با تقاطر و تقاطر دماء از پر و بال آن و مسکن کرد
یکدرختی را از اشجار باغ یهودی و از مقتضیات قضا و قدر الهی در اول شب بکار حاجت غار رفته
و داخل بمدینه شد بقصد آنکه باز بباغ برگردد تا آنکه انیس دخترش باشد آن شب تنها نماند
و لکن برگشتن بباغ در آن شب برای یهودی ممکن نشد چون آن دختر پدرش نیامد حزن و غش
افزون و چشمش را خواب نبرد زیرا شبها پدرش برای آن حکایت عجیبه و غریبه نقل میکرد و
تسلی ها و دلداریها بآن میداد تا چشمش را خواب میبرد و استراحت میکرد و آن مرغ در جمیع آن شب
مشغول بگریه وزاری و آه و ناله بود و وقت سحر آن دختر گریه و حنین آن مرغ را میشنید یعنی
بیرکت انفاس و گریه وزاری و حنین آن مرغ حقتعالی قوه سامعه بآن دختر عطا و کرامت
فرمود پس بحرکت سینه و شکم خودش را رسانید بزیر آن درختی که مرغ در آن بود پس هر
آنی که و دقیقه که مرغ فغان وزاری و گریه و حنین میکرد پس آن دختر با قلب محزون و مغموم
مثل مجاوبه مینمود برای آن مرغ و در این هنگام از تقاطر و تقاطر بود و مالش یکقطره از خون
او بود بیک چشم آن دختر افتاد و آن بیرون بینا شد پس انگشتش گشود و دید تمد و یکقطره دیگر به
چشم دیگرش افتاد از چنین بینا شد پس هر دو چشمش جاری و بینا گشت و یکقطره دیگر بیکی از
اعضا را زمشاولیت عافیت یافت و یکقطره دیگر بپاهایش افتاد در پی نکرده شفا یافت
پس نظر این که بطور توالی می افتاد بجمیع بدنش میبایید بطور صحیح کشیده با عضا حدش

میرسانید تا آنکه از جمیع امراض و اسقام و عاهات و اوجاع عافیت و شفا یافت ببرکات
خون انور اطهر و چون وقت صبح شد پدرش بباغ آمد پس دید یکدختر صبر میکند و تفرج
مینماید و او را نشناخت و از آن پرسید که من در این باغ دختری مریضه علیله داشتم چطور شد
است و هر چند جستجو مینمایم او را نمی بینم و آنکه قادر بر حرکت نبود پس دختر جواب داد و گفت
الله دختر تو من هستم پس وقتی که یهودی این حالت را مشاهده نمود و این کلام را از آن شنید فی
الفور مدهوش و بیهوش افتاد پس وقتی که افاقه نمود بحال آمد و قیام کرد دخترش دست او را
گرفته او را در زیر آن درختی که آن مرغ در آن قرار گرفته بود پس یهودی نظر کرد با آن مرغ دید که
علی الاتصال مشغول گریه کردن و ناله نمودن است و حنین و انین و فریاد و فغان کردن است پس
یهودی گفت ای مرغ تو را قسم میدهم بآن حقی که تو را خلق کرده است با من تکلم کن و احوال
خود را بیان کن این چه عجائب و غرائب احوال است مشاهده مینمایم و این چه گریه وزاری و
خود کشی است تو مینمائی پس آن مرغ بحول و قوه حقتعالی بنطق آمد در حالتی که اشک چشمش
جاری بود پس مرغ گفت بدان ای یهودی که من قرار گرفتم در بعضی از اشجار مع طایفه عظیمه
از طیور و انوقت بود وقت گرمی ظهر و گرمی هوا ناگاه دیدیم از هوا یک مرغ ساقط و واقع
شد و بامک زد بر ما و گفت ای جماعت طیور شما ها مشغول بید و مشغول بعیش و تلذذ می
نمائید و حال آنکه جناب سید الشهدا ابی عبدالله الحسین علیه الصلوة والسلام در این
گرمی هوا طریح و جریح در ارض کربلا بر ریگ و خاک گرم افتاده و لب تشنه مثل گوسفند کشته شده
و حال آنکه الآن و بالفعل از نحر و حلقوم شریفش خون جاری میشود و سر انور اطهر اقدس
مقطوع و بریده شده و بر نیزه بلند کشته و نسوان و حرم و اخوات طاهرات معصومات او در
ذل اسیری مبتلا و گرفتار شده منهوبات و مسلوبا و حفاة نبو کوفه برده اند پس وقتی که معشر
طیور این کلام را از آن مرغ شنیدیم همگی پرواز نمودیم تا آنکه بکربلا رسیدیم و دیدیم آن خلیفه
الله و حجة الله علی جمیع خلقه را در روی ریگ گرم صحرای کربلا در میان خون مستغرق گشته غسلش از خون حلق
خون انورش است و کفنش ریگهای گرم صحرای کربلا است که در باد رياح و بادها آن و ریگها را مثل حریر
بافته پس همگی خود ما را بآن بدن شریف انداختیم و او را بوسیدیم و بوسیدیم و نسیانیم

و زاری و ندبه کردیم و در خون انور اطهر امام مظلوم خلیفة الله تع غوطه ور شدیم و
بمرغ نمودیم و بعد از آن پرواز نمودیم و هر یکی اتفاقاً بیک ناحیه و یک صقع از بلاد و اصقاع
دنیا قصد کردیم پس من باین ناحیه و باین مکان افتادم پس آن یهودی بسیار تعجب کرد و فقیه
که این کلام را از آن مرغ شنید و دهشت و اسف حقیقت او را ادراک نمود و با نفس خودش
تحدیث میکرد و میگفت اگر جناب ابی عبد الله الحسین علیه الصلوة والسلام در نزد حق
تع قرب عظیم و منزلت جسیم نداشت بلکه خلیفة الله تع و حجة الله علی جمیع خلقه نبودی خون
انور اقدسش بر جمیع دردها و عاهات و اوجاع و اسقام شفا نمیشد و اینحالات عجیبه و
غریبه در این مرغ پیدا نمیشد پس آن یهودی ببرکات خون انور اطهر بشرف اسلام مشرف شد
و هم چنین مادر دخترش و هم چنین پانصد نفر از قوم و عشیرتش و ایضاً جمعی از علماء و از اجله
صاحب کتاب مناقب حدیث مسنداً از سید الساجدین ع روایت کرده اند که وقتی که جناب
سید الشهداء در ارض کربلا در دریای کرم افتاده بود و جسد شریفش جثه بود بغیر غرابی
آمد خودش را در خون انور اطهر آن امام مظلوم غوطه ور کرد و بعد پرید و بمرغ در آن خون اطیب
کرد بعد از آن پرواز نمود تا آنکه خودش را رسانید بمدینه طیبه و آمد بجدار خانه فاطمه
مریضه که دختر جناب سید الشهداء علیهما السلام بود در آنجا نشست و آن علیله مریضه طاهره
سرش را بلند کرد نظرش افتاد بغراب و چون غراب را با آنحالت مشاهده نمود پس شروع کرد
بگریه کردن و گریه شدیدی پس شروع کرد بانشاء چند بیت نعب الغراب فقلت من
تنعی ویلک یا غراب قال الامام فقلت من قال الموفق للصواب ان الحسین بکربلا بین
الاسنة والضراب فابکی الحسین بوجوا الالر مع الثواب قلت الحسین فقال لی حقا
لقد سکن التراب ثم استقل به الجناح فلم یطق به الجواب فبکیت مما حل بی بعد الدعا
المستجاب ومضمون این ابیات اینستکه غراب صدا کرد گفتم ای غراب خبر مرگ کدام شخص را آوردی
گفت خبر مرگ امام گفتم مقصود کیست گفت آن موفق برای صدق و صواب یعنی جناب ابی عبد الله
الحسین علیه الصلوة والسلام را قصد میکنم بدرستیکه او را در کربلا شهید کردند با
طعنات رماح و نیزه ها و ضربات شمشیرها گفتم ای غراب حسین پدر من او را شهید و کشتند

گفت بلی والله حق و تحقیق او را کشتند و مسکنش خاک کربلا پس فاطمه میفرماید که بعد
از این محاورات و مکالمات غراب پرواز نمود و رفت و دیگر قادر بر جواب و سؤال
نشد پس شروع کرد بگریه و زاری کردن بسبب این مضامینیکه بر من وارد شده و هموم و غموم
احزانی که بر من هجوم آورد و این کیفیت و اثر را برایعش جناب محمد بن حنفیه رحمه الله
تع نقل کرده بود و محمد بن حنفیه وقتی که این قصه را از زبان فاطمه علیله طاهره نقل
کرد برای اهل مدینه منافقین اهل مدینه لعنهم الله تع گفتند فاطمه برای ما از
سحر بنی عبد المطلب آورده است پس تکذیب مکرر زمان قلیلی تا آنکه خبر شهادت جناب
سید الشهداء ع بمدینه رسید پس بعد از این میگوییم که مخفی نماند بر اصحاب قلوب
نورانیه و ضمایر رضائیه از اهل ایمان و ایقان از شیعیان و محبان که هر صاحب فهم و
ذکاء و علم و فطانت بلکه هر صاحب عقل و شعور با تامل و تدبر نماید در اخبار و آثار و
روایاتی که متضمن است قصص و قضایا و طیور و مرغان چنانچه همه را ذکر کردیم پس آن
وقت قطع و یقین میرساند بعلو مقامات و سمو شرافت و درجات ملکوتیه و خواص
لوازم و آثار روحانیه نورانیه خون انور اطهر اقدس خلیفة الله و حجة الله علی جمیع
خلقه امام مبین مظلوم جناب سید الشهداء روحی و ارواح شیعته له الفداء سبحان الله
چه شان و جلال و چه عظمت و شرافت دارد این خون انور اطهر بعضی از ملائکه کروبین
مقربین مظاهر جمله از اسماء الهیه هستند مثل جبرائیل و اسرافیل و میکائیل و این
خون انور اطهر جامع خواص و آثار این مظاهر است یعنی علم و عقل و بخش و حیوة و
نورانیه و ایمان و ایقان بخش طیور و مرغان از خواص و آثارش عقول و شعور و ادراکات
اکامل عقلاء و عرفاء را پیدا میکنند و از لوازم و صفاتش اموات و مردگان کفره و
ضلالت و غوایت مثل یهودان و نصاری فائز بحیوة نور ایمان و ایقان میشوند و از
شرافت و جلالت و عظمتش اموات اعضاء و ابدان در عین الحیوة و چشمه زندگانی غوطه
ور گشته زنده و صحیح و سالم میشوند بلی مقتضای اصول عقلیه ملکوتیه و لوازم قوای علم
ایمانیه ایقانیه نورانیه یعنی مقتضای خلافت کلیه و ولایت مطلقه و مظاهر شدن

برای جمیع اسماء الهیه همین است ذکر شد پس ینبغی که باید خون انور هم چنین مشخص مظاهر چند
اسم از اسماء الهیه باشد یا تصور و تعقل نمیکنید که طیور و مرغان که در آن خون انور
غوطه ور گشته بودند و تمرغ نموده بودند در مدت چند شبانه روز خواه در حالت
طیران و پرواز کردن باشند و خواه در حالت طیران توقف و نشستن باشند در تا ظاهره
نورانیه و خون اطیب علی الدوام والاتصال از اجنحه و پر و بال ایشان در تقاطر و تماطر باشد
تقاطر و تماطری که مثل سیلان و جریان باشد پس از این اصل اصیل ملکوتی استرشاد
میتوان کرد بیک مطلب دیگر و آن اینستکه چون هم چنین بنا شد که علی الطیور و مرغانی که در
خون انور غوطه ور گشته و تمرغ نموده بودند بنا از حد احصا بود و از اینجهت بجمیع بقاع
و نواحی زمین رسید یعنی آن بقاع و نواحی که مساجد شده اند الی الان و بعد از این مساجد
خواهد شد تا انقراض عالم پس حالا میتوانیم بگوئیم که اگر عدد طیور بسیار بسیار بنا شد
بلکه سیصد یا دویست بلکه صد بوده باشد بلکه از آن نیز کمتر باشد باز کفایت میکند در
اثبات مطلب در باب مساجد زیرا که از برکات آن خون انور اطهر یعنی از خواص و آثار و لوازم
ملکوتیه و روحانیه آن خون انور اجساد و اجنحه آن طیور و پر و بال مرغان مثل عین الحیوة که
در ظلمات است بل اشد و اعظم در تاثیر شده اند و بعبارت اوضح باین نهج ادا کنید که آن طیور
بسبب تمرغ در آن خون اطهر بدرجات اکامل عقلاء و عرفاء رسیدند مادراک رحمت واسعه
حقه اما از این هر قدری که اراده کنند که خون بتقاطر و تماطر بیاید بلکه بجریان و سیلان
بیاید پس انظور خواهد شد زیرا که مناط آن بماده حیوة و منبع نور الانوار الملکوتیه
پس از این تحقیقات رشیقات نورانیه از این تدقیقات انیقات حقانیه استطراداً و استشهاداً
بمطلب دیگر میشود و آن اینستکه اگر در مصرع اطهر و مذبح انور خون اطیب باین مقداری که
ذکر کردیم نباشد بلکه بمقدار ده من و پنج من بلکه از این نیز کمتر باشد فرضاً یا تحقیقاً پس
باز مطلب ساقط میشود در قضیه مساجدی که الی الان بنا شده است و هم چنین مساجدی
که بعد از این بنا خواهد شد تا انقراض عالم مخفی نماند که مطلب عمیق و دقیق لطیف و رشیق
و انیق است خوب تدبر و تامل باید کرد و بعد از این مطلب دیگر را نیز باید دانست و آن

اینست ما تا حال حرف میزدیم در امور متعلقه بخون انور اطهر مصرع انور و مذبح اطیب
و اما بیان امور متعلقه بآن خون اطهری که از سر انور و اشرف اقدس الخلیفة الله تعالی و امام
مظلوم روحی و ارواح شیعته له الفداء تقاطر و تماطر میشود بلکه جریان و سیلان میکرد
از کربلا تا بکوفه و از کوفه تا بدمشق و شام از راه چهل منزل خواه در آن اوقاتی که در شهرها
یا صندوقها میگذاشتند پس تفاصیل این مرحله در مواضعی که مناسب باشد ذکر خواهد شد
انشاء الله تعالی و باز باید مرحله دیگر را نیز فهمید و آن اینستکه الان از شهادت امام مظلوم روحی له
الفداء هزار و دویست سال کسری زیاد رفته است پس اگر استجیر بالله و معاذ الله تعالی قبر
شریف را نبش کنند خواهند دید که از جمیع جراحتها و زخمهای الخلیفة الله تعالی و امام مظلوم
خون تازه در تقاطر و تماطر بلکه در فوران و جریان و سیلانست چنانچه در زمان متوکل
ملعون ملاعین از ملازمان آن ملعون قبر شریف را نبش کرد پس دید از جراحتها و زخمهای جسد
انور اقدس خون جاری میشود پس آن مرد مدهوش و بیهوش شد و افتاد و وقتی که بحال آمد
علی الفور قبر شریف را تسویه نمود و توبه و انابه کرد و ایضاً مخفی نماند که سایر شهداء کربلا نیز
در اینمقام و در اینمطلب بحظی و نصیبی از خلیفة الله تعالی فائز شده اند بحسب قرب و اتصال معنوی
و ملکوتی ایشان بالنسبه بآن بزرگوار پس ینبغی که اگر قبور ایشان نبش شود استجیر بالله و
معاذ الله تعالی دیده خواهد شد که از حلقومهای شریف ایشان و هم چنین از سایر جراحتها و
زخمهای ابدان و اجساد طاهره شریفه ایشان خون تازه علی الاتصال در تقاطر و تماطر
است و فرقی نیست در اینمطلب میان ابدان و اجساد شریفه عترت هاشمیه و میان ابدان و
اجساد شریفه سایر اصحاب مستشهدین صلوات الله و سلامه علی سیدنا و سیدهم و علیهم
اجمعین در این مطلب نیز هر چند مستغنی است از شاهد و بینه او دون نظر باینکه اینمطلب
نیز از مقتضیات و لوازم بعض اصول محکمه ملکوتیه است و لکن با وجود این شاهد برای این
مطلب اینستکه بنهج استفاضه بلکه بنهج تضافر و تسامع منقول و متداول در افواه و السنه
در قضیه شاه خدابنده چنگیزی و بیان اجمالی آن قضیه اینستکه یکروز شاه خدابنده بقبر
شریف حر شهید میرفت چون شنیده بود که قوم و عشیره حر شهید سلام الله علیه مانع

شده‌اند از بریدن سران واو را از میان اجساد وابدان شریفهٔ طاهرهٔ شهدا برداشتند
وآوردند باینجا بیکه الآن قبرش در اینجا است وایضاً شنیده بودم که جناب سید الشهدا
روحی وارواح شیعته له الفداء مندیل وعصابهٔ خودش را یعنی دستمال خودش را بر
زخم سرش بسته است پس شاه خدابنده بطمع برداشتن آن دستمال تا آنکه او را ذخیره نماید
در خزاین خودش امر کرد به نبش قبر حر پس وقتی که نبش کردند وجسد او را بهمچو دیدند
که گویا الآن شهید شده است ودستمالیکه جناب سید الشهدا علیه السلام بر سرش بسته
بود در سرش موجود است پس وقتی که دستمال مبارک را برداشتند خون شروع نمود
بفوران وسیلان وجریان مثل جریان آب از میزاب پس هر دستمال وهر چیزی که بستند
سر مبارک حر را خون منقطع نشد ودر جریان مثل آب میزاب بود آخر الامر شاه خدابنده
متنبه گشته توبه وانابه کرد وهمان دستمال جناب سید الشهدا علیه السلام زخم سر حر را بستند
فی الفور خون ساکن ومنقطع شد این قضیه را شعراء ترک نیز بنظم آورده والآن یک
بیت در خواطرم مانده است وان اینست شاه ختایی چقدی سیره اچدی بو حرین قبرین
وقضیهٔ نادرشاه هر چند بحد تسامع وتضافر مثل قضیهٔ شاه خدابنده نرسیده است
ولکن با وجود این از اشتهار خالی نیست وان اینست که نادرشاه غلط جرأت وجسارت
نموده امر کرده به نبش قبر حبیب بن مظاهر علیه السلام تا آنکه ببیند که جسد مبارکش باین
نظافت وطراوت وتازگی هست یا نه پس وقتی خاکها را برداشتند وجسد مبارکش
نمایان گشت عالم درهم وبرهم شد وطوفانی وبادی ورعد وصاعقه پیدا شد ونزدیک
شد علامت خرابی دنیا ظاهر شود پس انگشت سر بریده نشسته در حالتی که از حلقوم شریفش
خون ظاهر شد مثل آب از میزاب وجریان وسیلان بود واز حلقوم شریفش صدا ظاهر
شد هل قامت الساعة وشخصی در اینجا در نور نادرشاه بود فی الفور جواب داد ما قامت
الساعة پس الجسد شریف بمنهج اول خوابید یعنی مضطجع شد ونادرشاه از هول وفزع
ایمنشاهدان مدهوش وبیهوش شده افتاد پس وقتی که افاقه نمود ومجال آمد بسیار
گریه وزاری نمود وانابه وتوبه کرد باب هفتم در بیان اتمام کلام بنهج ذکر جوامع

وجوامع واطراف واتحاف مرام باشارت لطیفه وتلویحات شریفه در امور متعلقه بخون
انور اطهر اطیب پس کلام در اینباب واقع میشود در ضمن چند مجلس وچند مقام مجلس
ومقام اول در ذکر مقدمه پس میگوئیم مخفی نماند که چون خواستم شروع باین مقام
کنم دیدم همسات وخیالات ومحظورات قلبیه بر من هجوم آورد که باید این مقام را ننویسم
واکتفا کنم بآنچه نوشته شده است در باب خون انور اطهر نظر باینکه اکثر اهل این زمان
حمقاء وجهلا ومستضعفین میباشند وخیالات فاسده وتوهمات کاسده ووساوس
شیطانیه بر اهلها مستولی خواهد شد ودر زعم باطل وگمان عاطل اهلها بر این خواهد شد
که این اخبار در باب شأن خون انور اطهر مبالغه میکنیم یا اغراق میگوئیم استجیر بالله و
معاذ الله تعالی پس همین شب که شب نوزدهم شهر رمضان المبارک وبعد از آن استخاره
کردم بکلام الله المجید این آیه معجز نظام آمد الم تنزیل الکتاب لا ریب فیه من رب العالمین
ام یقولون افتریه بل هو الحق من ربک لتنذر قوما ما اتیهم من نذیر من قبلک لعلهم
یهتدون پس یقین وقطع کردم بر اینکه اشاره بمطالب این مقام واجبست وعدم اعتناء
بکلمات ومجادلات عوام جهلا ومستضعفین حمقاء نباید کرد ومیتوان برای اهلها عذر
جست نظر باینکه الی الآن همچنین مطالب را نشنیده اند یعنی نفهمیده اند مقتضیات ولوازم
خلافت کلیه وولایت مطلقه را نیز نشنیده اند پس این احقر برای تقرب بجنت وابتغاء لوجهه
الکریم بچیزی که در این مقامات از اصول محکمهٔ ملکوتیه مستنبطه از کتاب الله المجید و
احادیث حجج طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین است اشاره بتمام مجلس ومقامات وتتمه
در ذکر مطلب ملکوتی ومقصود نورانی حقانی پس شروع میکنیم ومیگوئیم بحول الله
وقوته تعالی خون طیب وطاهر مطهر ونورانی منور جناب سید الشهدا علیه السلام
خواص ولوازم وتأثیرات بحدیست که جمله قلیله از آن از کتاب وحساب جن وانس بتقریر
وتحریر بر نیاید حاشا ثم حاشا کلا ثم کلا اقل شأن از شئون وخواص کثیرهٔ آن شفا
است در باب عاهات وآفات وامراض واسقام واوجاع ودیگر از لوازم وتأثیرات بیحد وحصر
آن حیات بخشیدن است وزنده کردن است از موت حسی ظاهر ومعنوی عقلی ونادر مقامات

بشرح و بیان باین نهج باید گفت که اعضا سید المرسلین و اجزاء و دماء آن و همچنین اعضا
و اجزاء و دماء عترت معصومین و آل اطهرین الطیبین ابنوزگوار صلوات الله و سلامه علیه و
علیهم اجمعین در نزد حق تبارک و تعالی انور و اشرف و احب و اقرب است از اعضا و اجزاء هر چیز
حتی عرش و کرسی و جنان و انچه در جنانست پس بمجبور در موضع و محل مناسب ذات نسبته شده
است برهان انور اسطع و میزان اکمل اوفی که اشیا و اجزاء ملکوتیه مطلقا ای بعضها اعم
کثیرة الخواص و الآثار است و از جمله خواص و آثار آنها افاضه حیوة است و ابراء از عمی و برص
و جذام و سایر عاهات و امراض و اسقام است باذن الله تبارک و تعالی کویا در بعض مقامات
گذشته بعضیه سایره در باب مثال اشاره شد بهر حال اگر زیاده بیان میخواهید در این
مقام پس بگوئید و خوف نکنید که هر عضو و هر جزو و هر قطره خون انجناب سید الشهدا علیه
السلام منبع الخیرات و الحیوة و الانوار است نه در چند وجهی که بعد و احصا بیاید بلکه از وجهی
که بحد احصا و استقصا نمیاید بمثل اینکه مثلا عین الحیوة در ارض ظلمات ملک خاصیت دارد و اما
اجزاء و ذرات خون انور اطهر جناب سید الشهدا هزار هزار خاصیت دارد اقل و کمترین خواصش
انست که در عین الحیوة است و اگر میخواهید بیان از این زیاده کنید پس بگوئید که انچه از اصحاب
نفوس کلیه عظیمه و اصحاب ارواح منیره قاهره مثل اسرافیل و جبرائیل و میکائیل علیهم السلام
منتشی و کار سازی میشود پس از اجزاء و ذرات خون انور اطهر جناب سید الشهدا علیه السلام
نیز متمشی و کارسازی میشود حاشا ثم حاشا کلا ثم کلا که گمان کنی که من در این مقام مبالغه
نمودم و اغراق گفتم ایها الصاحب الفهم و الشعور ایا نمیدانی که حقتعالی میفرماید انا فادیه یعنی من
خونبهای جناب سید الشهدا علیه السلام هستم پس ذات حقتعالی اجل و ارفع و اشرف و اقدس و انزه
از انست که سمات عیب و نقص و صفات خلق و تشبیه در ان راه داشته باشد تعالی الله عن
ذلک علوا کبیرا و لکن انمعنائی که در تجلیل و تعظیم شان جناب سید الشهدا از نهج استعاره
و کنایه ملکوتیه نورانیه اراده شده است از ان معنی ارشاد خواهد شد بتعظیم و تجلیل
شئون خون انور اطهرش پس باید تدبر و تامل خوب نمود در این مطلب که الان ذکر کردم و هم
چنین در کلمات شریفه خون جناب سید الشهدا علیه السلام در دعاء عرفه وارد است و انا

اشهدک یا الهی بحقیقة ایمانی و عقد عزمات یقینی و خالص صریح توحیدی و باطن مکنون ضمیری
و علایق مجاری نور بصری و اساریر صفحة جبینی و خرق مسارب نفسی و دمی و شعری و بشری و
عصبی و قصبی و عظامی و مخی و عروقی و جمیع جوارحی و ما انتسج علی ذلک ایام رضاعی و ما اقلت
الارض منی و نومی و یقظتی و سکونی و حرکات رکوعی و سجودی پس وقتی که تدبر و تفکر کردی
در این مطالبی که ذکر شد و ایضا تامل و تذکر نمائید یک مطلب دیگر را و ان اینستکه محمد و آله
المعصومین الاطیبین الاطهرین صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین سبقت نمودند و
مسارعت کردند باجابت حقتعالی در جمیع عوالم و نشآت سبقت و مسارعت نمودنی که بطور مطلق
و نهج اعم باشد ای بحسب کینونات و وجودات ارواح و انفس و اجساد و اجسام و اعضا و اجزا
و جوارح و دماء طاهره خود شان مسارعت که در ظاهر و باطن سر و علانیه خودشان بود
باشد پس انوقت دانسته خواهد شد که انچیزی که در شئون و مقامات خون انور اطهر جناب
سید الشهدا علیه الصلوة و السلام ذکر نمودیم مشتمل نبود یقینا قطعا باغراق و مبالغه
بلکه هر صاحب فهم و ذکاء تامل و تدبر نماید در این اصول و قواعد محکمه ملکوتیه مطلع خواهد
شد بجمله از غوامض حکمت و اسرار الهیه مثل سر حرف زدن و تکلم نمودن و قرائت قران کردن
سر انور اقدس جناب سید الشهدا در سر نیزهها و غیر نیزهها و همچنین تکلم و نطق کردن جسد
انور اشرفش و همچنین بجمله از غوامض حکمت و اسرار تقاطر و تماطر قطرات خون اطهر اطیب
اش از انجمله دیر و غال طیور کثیره و مرغان بیشمار در بیابان و باقی ماندن این دماء طاهرات و خون
انور اطهر بحالت نضارت و غضارت و تر و تازه گی با وجود گذشتن مدت مدیده یعنی
اینکلام نه هم چنین است که خشکی و یبوست و انجماد جا نیفت یعنی راه نمی یابد در این نشأ
فانیه دنیویه باین دماء طاهرات و خون انور اطهر اطیب بلکه مقصود از اینکلام اینستکه این
دماء طاهرات که بحسب طینت ملکوتیه و خلقت اصلیه و بحسب صقع اصل جوهر و حقیقه ذاتیش
از جمله انوار انوار و اطیب اشیاء ملکوتیه است باقی میماند بر اصل نورانیه سیاله غیر متغیره
و نضارت و غضارت و تازگی اصلیه حقیقیه خودش نه بر سبیل اطلاق بلکه انوقتیکه
اقتضا کند همچنین بقاء را حکمت و مصلحت الهیه چنانچه در جمله از مقامات کثیره باین نهج

است هر حال حاصل کلام و خلاصهٔ مقصود و مرام اینست که خون انور اطهر جناب سید الشهدا
علیه الصلوة والسلام آثار و خواص و لوازم و شئون و مقامات بسیار دارد و هم چنین
ظواهر و ظواهر و بواطن بسیار دارد سبحان الله تعالی نظر بیک شان از شئون آن خون انور
اطهر را ملک مقرب کروبی از ملئکه کروبیین او را در شیشه ملکوتی جمع میکنند و سر شیشه
را مسدود میکنند و او را مکنون و مخزون میکنند در کنوز و خزاین عرش الهی و نظر بیک شان
از شئون میدان مقاتلات و مجاهدات کربلا را گلستان و لاله زار میکند و نظر بیک شان
از شئون در مذبح و مضرع شریف طیور کثیره غوطه ور میشوند و مرغان بسیار مترنمی
مینمایند و از نقاط اجحجار و عماطر و بال آنها هر چه در عالم مساجد است و مساجد خواهد
شد بنا کرده است و بنا خواهد شد و نظر بیک شان از شئونش در طشت یا ظرف آخر در
نزد صدیقهٔ عظمی و حجه کبری فاطمهٔ زهراء علیها الصلوة والسلام است و نظر بیک شان
از شئونش در طشت بزرگ در نزد سید المرسلین است صلوات الله و سلامه علیه و علی آله
المعصومین المظلومین و بیک شان از شئونش تاثیر میکند در اعداء و منافقین در حال یا در
مآل اضداد آن تاثیراتی که در محبان و مخلصان میکند پس لازم است ذکر کردن قضیهٔ طشت
پر از خون انور که در نزد سید المرسلین است صلوات الله و سلامه علیه و علی آله المعصومین
و بیان تاثیر آن خون انور و اطهر در اعداء کفار ضد آن تاثیری که در محبان و مخلصان میکند
و هم چنین لازم است ذکر کردن جمله از مناسبات مقام هر چند مناسبات متضمن جمله از مناقب
و فضایل امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام بوده باشد مجلس در مقاصد سیم در بیان قضیهٔ
طشت پر از خون انور که در نزد رسول الله است پس میگوییم که جمعی از علمای اعلام ذکر
کرده اند و روایت ابن رباح را از ابن ابی نجیح است که ابن رباح میگوید ملاقات نمودم
مرد مکفوف را که حاضر شده بود در کربلا در قتال جناب سید الشهدا علیه الصلوة والسلام
و از آن مرد سؤال کردم سبب کوری و نابینا شدنش را گفت حاضر شدم در کربلا در یک
نزدیک ده نفر بودیم ولکن نه نیزه زدم و نه شمشیر زدم و نه تیر انداختم پس وقتی که تمام شد جنگ
مراجعت نمودم و نماز عشا را کردم خوابیدم پس در عالم رؤیا شخصی آمد و گفت

اجابت بکن رسول الله را گفتم مرا چه کار است بر رسول الله پس گریبان مرا گرفت و کشید
بسوی رسول الله پس دیدم رسول الله را نشسته است در صحرایی و دو ذراع مبارکش گشوده
و برهنه کرده است و حربه بدست مبارکش گرفته و یک ملک از ملئکه در زیر دست رسول
الله ایستاده بود و در دستش شمشیری بود از آتش و میکشت تا بیست نفر اصحاب مرا پس
هر یکی یک ضربت میزد آتش میگرفت و میسوختند و همه را با بیطور کشت پس من نزدیک شدم
بدو زانو با ادب نزد حضرت رسول الله نشستم و عرض کردم السلام علیک یا رسول الله
پس جواب سلام ندادند و مکث طویل نمود و بعد از آن سر مبارک بلند نمود و فرمود یا عدو الله
حرمت مرا قطع کردی و عترت مرا کشتی و حق مرا هیچ مراعات نکردی پس عرض کردم یا رسول
الله در کربلا حاضر شدم ولکن یک شمشیر و یک نیزه نزدم و یک تیر نینداختم پس فرمود راست
میگویی ولکن تکثیر سواد کفار اعداء الله نمودی پس فرمود نزدیک بیا و نزدیک آنحضرت
شدم ناگاه دیدم که طشتی پر از خون پیش روی آن بزرگوار گذاشته شده است پس فرمود
این خون پسر من است این خون حسین علیه الصلوة والسلام است پس از خون اطهر یک
میل بچشم من کشید و از خواب بیدار شدم و الی الان چشمم هیچ نمی بیند و کور و اعمی
شدم و ایضا جمعی از علما ذکر کرده اند در روایة ابی حصین را و آن با ابن ابی نجیح است که ابی
حصین میگوید دیدم یک مرد شیخ مکفوف البصر را پس از آن سؤال نمودم سبب کوری و نابینایی
او را گفت من از اهل کوفه میباشم و یک شبی در عالم منام رسول الله را دیدم که در پیش
روی ایشان گذاشته شده بود طشت بزرگ و در آن طشت بود خون بسیار از خون جناب سید
الشهداء و همهٔ اهل کوفه را میکشیدند و میاوردند بخدمت رسول الله و آن بزرگوار
میمالید بانها از خون جناب سید الشهدا تا آنکه مرا کشیدند بخدمت آن بزرگوار پس
من گفتم یا رسول الله نه شمشیر زده ام و نه تیر انداخته ام و نه تکثیر سواد کرده ام
پس رسول الله فرمود آیا نه چنین است آیا از اهل کوفه نیستی عرض کردم بلی از اهل کوفه
هستم پس فرمود چرا پسر مرا نصرت نکردی و چرا دعوت او را اجابت ننمودی ولکن میل
کردی و دوست داشتی کشته شدن پسر من و قرة عینم پس از حزب ابن زیاد شدی پس

اشاره فرمود بسوی من مانند ستاره درخشان بسوی من پس بیدار شدم در حالت کوری و نابینایی
پس قسم بخدا تحقیق که مرا شاد و مسرور میکند که جمیع شترهای سرخ موی مال من باشد و لکن
اینرا دوست میدارم و تمنا میکنم که کاش شهید شده بودم در زیارت حضرت جناب سید
الشهداء و ایضا جمعی از علماء اعلام ذکر کرده اند حکایت مرد آهنگر از اهل کوفه و آن این
نحو است که آن مرد گفت وقتی که عسکر ابن زیاد ولد الزنا از کوفه بیرون شدند برای محاربه
و مقاتله جناب سید الشهدا من اسباب و آلات خودم را جمع کردم و با عسکر بیرون رفتم پس
وقتیکه بموضع رسیدند خیمهای خود شانرا زدند و من هم خیمه خودم را زدم و مشغول بودم
روزها بامور عسکر مثل اینکه مسمارها و مرابط خیل و سنان نیزها والخیری که از سنان
و شمشیر و خنجر و کارد معوج شده است پس آنها را درست میکردم پس در رزق و روزی من وسعت پیدا
شد و میان مردم مشهور شدم پس وقتی که جناب سید الشهدا با اصحاب بعزم تشریف بکربلا وارد شدند
ما نیز از آن موضع ارتحال نمودیم و بکربلا آمدیم پس خیمها را زدیم در طرف نهر علقمه پس روز
عاشورا نیران محاربه و مقاتله ملتهب شد و نهر فرات را بر روی جناب سید الشهدا و اصحاب آن
بزرگوار بستند و ایشانرا از آب فرات منع کردند و آخر الامر آن بزرگوار را و اصحابش را و عزیزانش
را لب تشنه کشتند پس مدت سفر ما همه اش از آنمرد ارتحال نوزده روز شد پس مراجعت
کردم بمنزل در حالتیکه بسیار دولتمند و غنی شده بودم و اسراء و سبایا که آل الله و آل محمد رسول
الله و عترت علی مرتضی و فاطمه زهرا بودند با ما داخل کوفه کردند و ابن زیاد ولد الزنا بعد
از چند روز امر کرد که آنها را بشام ببرند بیزید ولد الزنا پس من در منزل چند روز قلیل
بودم ناگاه یکشب از شبها در عالم رؤیا دیدم قیامت برپا شده است پس جمیع مردم را دیدم که
مضطرب و حیرانند و موج میزنند مثل جراد و ملخهای که دلیل خودشانرا گم کرده باشند و جمیع
مردم زبانهای ایشان از دهنهای ایشان آویزان شده است بسبب خشکی و سینهای ایشان از شدت
عطش و اعتقاد من بر این شد که عطش من از عطش همه اعظم و اشد است زیرا سمع و بصر من
از شدت عطش از حس و ادراک عاجز شدند این غیر از حرارت آفتاب بود اما حرارت آفتاب
بنحوی بود که دماغ بجوش و غلیان آمده بود و زمین بنحوی در غلیان آمده بود که گویا قیر است

واهنگا

در زیرش

در زیرش آتش برپا شده است و کان من این شد که پاهای من قدمهایش بریده شد لعنت
والله العظیم شدت عطشم بطوری بود که اگر اختیار داشتم گوشتهای بدنم را قطعه قطعه میکردم
تا آنکه خون جاری باشد و او را بعوض آب بخورم پس ما در این عذاب الیم و بلاء عظیم بودیم
ناگاه دیدیم میگردد که نور ساطعی در موقف را نورانی نموده و عوالم را بطلوع روی مبارک خود
بهجت و سرور منجلی شده و سوار بود بر اسب و محاسن انورش سفید بود و احاطه کرده بودند
او را هزاران از اوصیا و هزاران از صدیقین و شهدا و صلحا پس از موقف گذشتند مثل باد
تند یا سیر فلک پس یکساعت گذشت ناگاه دیدم یک شخص سوار بر اسب بسیار خوب و طلعت روی
انورش مانند مثل قمر تمام بود و در دور رکابش بود هزاران اشخاص فرمانبردار و مطیع و منقاد
در اوامر و نواهی آن پس جمیع اهل موقف ابدان و اجساد ایشان از هیبت نظر آنشخص در اضطراب
و تزلزل بود و گوشتهای فرائص ایشان در رعد و لرزه بود از مشاهده هیبت و جلالت
و عظمت آن و چون من اینشخص را دیدم خوف بر من غلبه کرد و نتوانستم که از حاضرین سؤال
کنم که این شخص کیست پس بر رکاب بر خواست و اشاره کرد بر اصحاب و مطیعان و فرمانبردارانش
و اینقدر شنیدم گفت بگیرید اینرا پس یکی از آن اشخاص بازوی مرا گرفت با کلبه از آتش آمد
پس مرا کشید بسوی آنشخص پس گمان من آن شد که کتف یمین من بریده شده است و چه قدر التجا
کردم و التماس نمودم که تخفیف نماید در کشیدن با کلبه آهن قبول نکرد بلکه بنحو اشد
از اول کشید پس بآن گفتم که ترا قسم میدهم بحق آنشخصی که ترا بر من مسلط کرده تو کیستی گفت
من ملک هستم از ملائکه خلاق و جبار گفتم این شخص کیست گفت اینشخص حیدر کرار است گفتم
شخص اول که بود گفت آن محمد مختار است بود گفتم آن اشخاصی که اطراف او را احاطه کرده بودند
گفت آنها انبیا و اوصیا و صدیقین و شهدا و صلحا و مؤمنین بودند گفتم من کاری نکرده
بودم تا آنکه حیدر کرار ترا امر کرد بعذاب کردن من با این نحو عذاب کردن گفت جمیع امور و کارها
مرجع با آنست و حال تو حال اینجماعت است پس بتحقیق نظر کردم دیدم ابن سعد را که امیر
عسکر بود و دیدم جماعتی بسیار ولکن آنها را نشناختم و ابن سعد را دیدم که سلسله از آهن
در گردن و از دو چشم و دو گوش آتش بیرون میآید پس این وقت یقین کردم بهلاکت و

بجمعی

بعضی از آن جماعت سلسله آهن در گردن ایشان و جمعی از ایشان زنجیر و سلسله در پای ایشان زده
بودند و جمعی را مقمعه کرده بودند از عضد ایشان با کلبتین از آهن از آتش یعنی انبر شبیه بمثل
حالت من بود پس همه ما را میکشیدند ناگاه دیدم آن شخص را که ملک برای من وصف کرده
کرده بود که آن رسول الله است پس دیدم رسول الله را که نشسته است بر کرسی بسیار بلند
و آن کرسی از لؤلؤ و تشعشعاش مثل فجر نورانی کرده و اعتقادم بر این شد که آن کرسی از لؤلؤ است
و دیدم دو مرد بسیار نورانی و جلیل القدر و محاسن سفید از یمین آن کرسی نشسته اند و املاک
پرسیدم از ملک که این دو مرد بزرگوار و جلیل القدر کیستند گفت یکی نوح است و یکی ابرهیم پس آن وقت
رسول الله فرمود یا علی چه کردی گفت یا رسول الله کسی را که اشتم از ثقلین جناب سید
الشهدا و همه را آورده ام پس در این وقت حمد کردم حق تعالی را بر اینکه من از ثقلین نیستم و عقل
و هوشم بجا آمد پس رسول الله فرمود پیش بیا و زیاد ایشان را پس ایشان را کشیدند پس رسول
الله پس آن بزرگوار شروع کرد بگریه کردن و زاری کردن بسبب گریه آن بزرگوار همه اهل موقف
گریه و زاری مینمودند و سبب گریه آن بزرگوار این بود که وقتی که سؤال نمود از آن قوم
کفار چه کردید در کربلا بنور چشم من و پسر من حسین مظلوم پس یکی میگفت من آب را بر روی
بستم و از آب فرات منع کردم او را و دیگری میگفت من او را بقتل رسانیدم و دیگری میگفت
من استخوانهای صدر و سینه او را با اسب تاختن مرضوض و شکسته کردم و دیگری میگفت
پسر مریض و علیلش را زدم پس رسول الله صیحه کشید و فریاد کرد و فرمود وا ولداه وا قلة
ناصراه وا حسیناه وا علیاه یا علی آیا بر شما که آل و عترت من بودید این همه بلاها و فتنه ها
بعد از من جاری شده بعد از آن خطاب با انبیا کرد و فرمود انظر یا ابی آدم یا اخی نوح به
ببینید که امت من بعد از من چه طور سلوک نمودند با آل معصومین من و ذریه و عترت
طاهرین من پس انبیاء و اوصیاء و همه اهل موقف صیحه کشیدند و گریه و زاری نمودند
بنهجی که محشر بلرزه و تزلزل در آمد پس بعد از آن امر کرد بملائکه زبانیه جهنم که قاتلین
کفار و اعداء الله را بجهنم ببندازند پس زبانیه ایشان را یک یک میکشیدند و بجهنم
میانداختند تا آنکه یکمرد را آوردند پس رسول الله از آن پرسید که در کربلا چه کردی

آمد عرض کرد که در کربلا نکردم پس آن بزرگوار فرمود آیا نجار نیستی عرض کرد نعم صدقت یا
سیدی و لکن هیچ کار و هیچ عمل نکردم مگر اینکه عمود خیمه حصین بن نمیر را لعنه الله شهادت شکسته
بود او را وصله کردم و درست کردم پس آن بزرگوار شروع بگریه نمودن فرمودند که بسیار
سواد کردی بر نور چشم من و پسر من حسین مظلوم پس فرمود که [illegible] زبانیه بیندازید در آتش جهنم
پس زبانیه او را انداختند بجهنم و همه اهل محشر صیحه کشیدند و گفتند لا حکم الا لله و گریه
پس حداد میگوید که در این وقت یقین بهلاکت کردم پس امر کرد بملائکه که نزد آن بزرگوار
ببرند چون مرا کشیدند نزد آن بزرگوار پس از من استخبار فرمود پس خبر دادم آنچه کرده
بودم در کربلا از اعمال و مشاغل آهنگری پس امر فرمود بملائکه که مرا بکشند و بآتش جهنم
بیندازند پس ملائکه شروع کردند بکشیدن من ناگاه از خواب بیدار شدم پس حکایت نمودم
قصه خود را برای هر کسی که با آن ملاقات نمودم پس آن ملعون زبانش مثل چوب خشک شده بود
و نصف بدنش مرده و بیحس و بی حرکت بود و دوستان و احبای آن همه از آن ملعون تبری نمودند
و با فقر و گدائی مرد بدرک اسفل رفت لعنه الله و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
مجلس و مقام رحیما مراد در بیان بودن چیزی از خون انور اطهر جناب سید الشهدا علیه
الصلوة والسلام نظر بیک شان از شئون عظیمه ملکوتیه اش در عالم وفات بر تربت و نزد
صدیقه عظمی و محبت کبری فاطمه زهرا علیها السلام پس میگوییم جمعی از ثقات و عدول روایت کرده
اند از مرد ثقه از اهل هجر یعنی از اهل لحسا و لحسا بلده ایست از بلاد بحرین و آن مرد میگوید من
ملازم و مواظب بعزاداری و مرثیه جناب سید الشهدا علیه الصلوة والسلام و گریه و زاری
نمودن بر آن امام مظلوم و حاضر میشدم شبها و روزها در مجلس ماتم و تعزیه داری آن مظلوم پس
یکشب از شبها که شب هفتم محرم الحرام بود در یک مجلس تعزیه و ماتم آن مظلوم بسیار گریه و زاری
کرده بودم بعد از تفرق اهل مجلس خوابیدم و در عالم رؤیا دیدم که من در باغی و بستانی هستم
و آن باغ را درختهای بسیار دارد و در آن درختان مرغان و طیور بسیار میباشد و همه آن
مرغان و طیور در اغصان اشجار نشسته اند مشغول تغرید و تغنی میباشند و لکن چه تغرید
و چه تغنی تغرید و تغنی که همه دلسوز و جانگداز و همه مشتمل بر شجون و احزان و من با تعجب تمام

بخواندن و نعره ایمرغان گوش میدادم ناگاه گریه آواز بلند شنیدم هم چنین گریه و زاری
که قلوب را قرحه میکرد و اکباد را میسوخت و میگداخت پس با خودم حدیث نفس میکردم و میگفتم
کاش میشناختم که این گریه کننده کیست و این عزا و نوحه و ندبه برای چیست چون چند قدم
حرکت کردم نهری و جمع آبی میدیدم در کناران آب نشسته بود یکزن ربانی جلیل القدر و عظیم
الشان و نوران مثل نور آفتاب بود و در دستش یک پیراهن با خون مضرج و رنگ گرفته بود
و در آن پیراهن تمزیق کثیر و سوراخهای بسیار بود دیدم او را از آن آب غدیر میشست و لکن
بسیار نظر میکرد بسوراخها و تمزیقات آن پیراهن پس وقتی که آنها را مشاهده میکرد گریه و
زاری میکرد با صوت بلند و صیحه و صراخ و ناله مرتفع میکشید و بوی آن پیراهن تمام فضا
آن باغ را مطیب کرده و معطر کردانیده بود مثل رائحه مشک و عنبر پس آن زن زبانی میکرد و
میگفت یا ابتاه یا رسول الله آیا میدانی که امت تو بعد از ارتحال تو بسوی قرب حقتعالی با اهل
بیت طاهرین و عترت معصومین تو چه ظلمها کرده اند و چه آتش فتنها برافروختند یا ابتاه یا رسول
الله حق مرا غصب کردند و مرا از خانه ام مطرود کردند و پهلوهایم را زدند و شکستند و
میراثم از دستم گرفتند و از نحله خودم که شما داده بودید مرا دفع کردند و شاهدهای مرا
رد کردند و شهادت ایشانرا قبول نکردند و آن کتاب و قرطاسی که برای من نوشته بودی در باب
نحله و عطیه که بمن داده بودی او را پاره پاره کردند و مرا اخافه و تهدید و استصغار و مستهجن
شمردند و اعناق خود شانرا از من پیچیدند و گوشهای خود شانرا بستند از شنیدن کلام من
و مرا خذلان نمودند و برضرر من سعیها کردند و هیچکس اعانت باهل بیت اطهار تو نه
کردند و بهمه اینها اکتفا ننمودند بلکه جمع کردند احطاب و هیمه بسیار باطراف خانه من
اراده نمودند که بسوزانند مرا و اولاد مرا وقتی که اصرار آنها در سوزانیدن خانه من مشاهده
نمودم در خانه را گشودم و در پشت در خانه از آنها مستور شدم پس فشردند مرا در میان حائط
و در میخ فشردنی که نزدیک شد که هلاک شوم پس اسقاط کردند آن جنین و آن طفلرا که اسم
او را محسن گذاشته بودید و بهمه اینها نیز اکتفا ننمودند بلکه علاوه بر اینها هجوم آوردند بپسر
عم من حبیب تو و او را در صغیر خودت تربیت داده بودی و در کبر برادر خودت نموده بودی

ونقض

و نقض حقتم او را امیر المؤمنین کرده بودی پس او را از چهار طرف هجوم آوردند گرفتند و حمایل
شمشیرش بر گردنش انداختند پس او را میکشیدند چنانچه شتر مخشوش را میکشند و اصحاب
آن امام مخاذل نمودند و او را یاری و اعانت نکردند و هرگاه امتثال او برای امر تو بود و
محافظت وصیت تو نکرده بود و ثابت و محکم در تمام اوامر و نواهی تو بود جمیع قاطبه آنها او را
میکشتند و همه را مدبرک اسفل میفرستادند پس وقتی که مشاهده نمودم این اوضاع را و اینحالت
پسر عم خودم را اوصال اعضا من از یکدیگر منقطع شد و رگهای بدنم بریده شد خمار و مقنعه
بر سر کردم و چادر بسرم را پوشیدم و از خانه بیرون آمدم با صیحه و زاری اینکه بلکه مراعات احترام
من کنند و وصیت و تاکیدات فرمایشات تو را در باب من محفوظ و مرعی بدارند پس هیچ توقیر
و تعظیم من نکردند بلکه هیچ اعتنا بشان من نکردند بلکه شروع کردند بدشنام دادن و شتم
و بهمه اینها اکتفا ننمودند تا آنکه تازیانها زدند و پهلویم را و شکستند اضلاع مرا و این
اسنا آثار تازیانهای ایشان الی الآن در جسد من باقی است و نیز باقی خواهد شد تا آنکه
روز قیامت ملاقات حقتعالی و لقاء تو برسم یا رسول الله اگر آن روز دو نور چشم مبارک خود را
میدیدی یعنی حسن و حسین را که بچه حالت بودند صبرت منقطع میشد و آرام نمیگرفتی زیرا که
آن دو نور چشم تو میدویدند عقب پدر بزرگوار خود شان در حالتی که گریه و زاری مینمودند
و ناله و صیحه میزدند بقوم ظالمین و میگفتند ایقوم رها کنید پدر بزرگوار ما را کجا
میبرید آن بزرگوار را پس وقتی که دو فرزند ما از چشم من غایب میشدند بسبب حائل شدن
آنقوم ظالمین میان من و ایشان پس آنوقت بسوی قوم ظالمین مساعدت مینمودم برای دو نور چشم
خود مثل دکعبه و مسارعت نمودم یعنی بیشتر برای حفظ و حمایت اشبال پس آنقوم ظالمین را
از ایشان تفریق مینمودم و میدیدم که آنقوم ظالمین اذیت بر ایشان برسانند پس ایشان
گریه و زاری مینمودند و استغاثه بتو میکردند و میگفتند یا جداه یا رسول الله یا بحال ما
نظر میکنی و ما را باین ذلت و خواری میبینی آیا نمیبینی پدر ما را باین ذلت و خواری می
برند برای بیعت ابن ابی قحافه و صدیقه عظمی بقیة النبوة دختر ترا دشنام و شتم دادند
یا جداه یا رسول الله از عترت و اهل بیت معصومین تو بالکلیه اعراض نمودند و از اشخاص

که خود شان

خودشان را از دوستان و اصدقاء و محبان ملاحظه میکردند همه خیانت کردند و از
ما تبری نمودند و ابواب خانهای ما را بر روی ما بستند یا جداه یا رسول الله کویا ما را
فرزند خود ندانستند یا ندانستند ولکن اعتنا بکلام حضرت نکردند که حضرت در شان ما فرموده بود
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی پس بعد از آن باز آن زن عظیم الشان و جلیل
القدر گریه شدید مینمود و میگفت یا ابتاه همه اینها اکتفا ننمودند بلکه مکاتیب و
قراطیس و رسائل بسیار نزد پسرم و نور چشمم سید الشهدا حسین مظلوم فرستادند و او را
بکوفه دعوت نمودند و عرایض و رسایل را با این هیج نوشتند که خلیفة الله و حجة حق تو هستی
و امام زمان هستی اگر بکوفه تشریف نیاوری روز قیامت بحضرت شکوه خواهیم کرد پس وقتی
که بسوی ایشان آمد در حالتی که موفق و مصدق اینها و راغب در ارشاد و هدایت اینها بود
پس همه بر او مظلوم خروج نمودند و طرق را بر آن بستند و اخوان و امراء و اولاد او را
و انصار او را مقتول و شهید نمودند و با این نیز اکتفا نکردند بلکه بعد از شهادت آن مظلوم
اسبها جولان آوردند و بدن شریفش تا آنکه صدر نور و سینه اطهر و اوصال آن بدن شریف
را مرضوض نمودند و اموالش تقسیم نمودند و عیال و حرمش را اسیر نمودند و اینها را بر
شتران برهنه سوار نمودند آه آه در آن وقت نه حمزه و نه جعفر و نه عقیل و نه سایر فرق
و شجعان و سادات بنی هاشم از شیوخ و کهول و جوانان ایشان حاضر بودند تا اینکه او را
و انفس خودشان نثار کنند پس آن مرد مؤمن مخلص هجری میگوید که وقتی که از آن زن
عظیم الشان شنیدم و آن پیراهن خون آلود را و شستن آن او را دیده بودم و این هیج نوحه
و عقده و زاری گریه او را شنیدم نزدیک بود که اعضای من بر اعضا و احشا منطبق شود و
هلاک شوم و همچنین مبهوت و متحیر مانده بودم که این زن جلیل الشان کیست و حدیث نفس
با خود میکردم و میگفتم که یقینا و قطعا که این باغ مال و ملک این زن عظیم المرتبه
الشان است و این پیراهن غرقه بخون و سوراخ و سوراخ شده عزیز است که از غیره قتل
رسیده است بعد از این آن زن جلیل الدرجه و عظیم الشان ملتفت بمن و بیدار شد و
ندا کرد و فرمود یا ولدی چرا در کربلا در روز عاشورا اسم خودت و اسم جد و پدرت

ذکر نکردی بلکه اهل لشکر کفار بعد از اینکه اسم جد بزرگوار و پدر بزرگوار ترا ناگاه
شنیدم میشنیدم که جواب میداد با این هیج یا اماه قلت لهم انا ماجدی محمد المصطفی و ابی علی
المرتضی و امی فاطمة الزهراء و جدتی خدیجة الکبری و اخی الحسن المجتبی صلوات الله علیه و علیهم
اجمعین پس ایمان در گوش بحرف من ندادند و اعتنا بکلام من نکردند و مراعات مقام ننمودند
و جمیع طرق و شریعهای فرات را بر روی من بستند و آب فرات را بر کلاب و خنازیر و سایر حیوانات
مباح کردند بر آل و عترت رسول الله قطره ندادند و مرا لب تشنه کشتند و بعد از شهیدن
اسبها در جسدم بجولان در آوردند و بجوار جیول اینها صدرم مرضوض و استخوانهایم کوبیده
کردند و اهل و عیال و حرمم را اسیر کردند و اینها را بر شترهای برهنه سوار کردند نه فرش
و نه غطا داشتند پس وقتی که این کلام را از آن مجیب شنیدم رعده و لرزه بر جانم افتاد و موهای
بدنم راست شد پس قدری نزدیک رفتم و با آن زن عظیم الشان سلام دادم و رد جواب سلام
نمود پس عرض کردم که ترا قسم میدهم بحضرت که تو کیستی پس فرمود من مادر این مظلوم میباشم منم
دختر پیغمبر این امت منم فاطمه زهراء دختر محمد مصطفی و این پسر من حسین مظلوم است که اشقیای این
امت بعد از رفتن ما از دنیا او را تنها دیدند او را شهید کردند پس بعد از گفتن اینکلمات احزان
و اشجان اش هیجان آمد شروع بناله و نحیب و صیحه و عقده بصوت بلند کرد ناگاه در این هنگام
از میان درختها جماعتی از نسوان بسوی آن اقبال نمودند و انوار ایشان فائق بود بر انوار شمس
و قمر و نجوم ثابتات و سیارات ولکن همه ایشان بحالت عزا و بکا بودند یکی سر برهنه بود
و دیگری گریبان پیراهنش چاک و پاره بود پس همه با همین حال بودند پس عرض کردم و گفتم ای
سیده من اینها کیستند فرمود اینها زینب و ام کلثوم و سکینه و رقیه و رباب میباشند باز
عرض کردم و گفتم یا سیدتی پدر من ذاکر و مرثیه خوان شما اهل بیت بود خصوصا مرثیه خواندن
برای جناب سید الشهدا از حد زیاده بود آیا حالش چه طور است و بچه چیز در آن عالم و در آن
نشاه گذران میکند پس قصر پدرت در بهشت محاذی است با قصرهای ما باز عرض کردم و گفتم
یا سیدتی بفرما بید جزای آنکس را که بر جناب سید الشهدا گریه کند و همچنین جزاء کسی را
که مالش را در عزاداری مظلوم صرف و انفاق مینماید و همچنین کسی را که بسبب آن احزان

واستجابتش برای امظلوم سبب میخواهد و هم چنین جزاء انکسرا که در مجالس تعزیه امظلوم محفل
میکند ثواب صید هد و هم چنین جزاء انکسی را که در مجالس تعزیه امظلوم خدمت می کند ثواب
صید هد و هم چنین جزاء انکسی را که برد شمنان شما لعنت میکند پس فرمود جزاء همه بهشت است
و بعد از ان فرمود شاد و مسرور باش و بشارت بده باجماعتی که ذکر کردی اوصاف حمیده
ایشان را که منازل و قصور انها در بهشت در جوار ما اهلبیت رسول الله خواهد شد پس قسم
بمعبود محق پدر و بحق شوهرم و بحق اولادم و بحق شهادت نور چشمم حسین مظلوم عطشان
که به بهشت داخل نخواهم شد که یکطفل از این جماعت مانده باشد پس باید این بشارت و این
مژده را باهلش برسانی از جانب من والحمد لله رب العالمین مجلس و مفاتیح در ذکر
جمله از نصایح و فواید پس میگوئیم مخفی نماند بر مؤمنین و مخلصین اصحاب ایمان و ایقان
که این احقر خدام جناب سید الشهدا همیشه عرض بخدمت شیعیان کرده است که مراعاة احترام
و تعظیم و تجلیل و تعظیم مجالس و محافل تعزیه و ذکر مصائب جناب سید الشهدا را باید از امور
مهمه دانست و اداب و اعمال حسنه ظاهریه و باطنیه را مثل بودن بطهارت و خضوع و خشوع
و ترک محاورات دنیویه و نحو ذلک باید مرعی داشت حتی اینکه دود است از انصاف و مروت
و قاعده محبت و اخلاص اب خوردن و قلیان کشیدن در هم چنین مجالس زیرا که مرات عدیده
و کرات کثیره گفته ام و بعد از این نیز خواهم گفت انشاء الله که زیارت جناب سید الشهدا و هم
چنین بکاء و تباکی و نشستن در مجالس تعزیه و ذکر مصائب ان بزرگوار هر چند شخص با
اهل و عیال خودش بنشیند و ذکر مصائب ان بزرگوار کند افضل جمیع عبادات و اشرف
قاطبه طاعات و حسنات است پس از انصاف و مروت دور است که در هم چنین عبادت مراعات
احترام و تعظیم مجالسش نشود و اداب حسنه ظاهریه و باطنیه عمل ننماید و در این باب هر چند
فرقی نیست میان زن و مرد و شریف و وضیع و صاحب شان و غیر صاحب شان و لکن ما و جود
این وصیت و سند باید این نصیحت را بزرگان دین و دنیا مثل علما و فضلا و عرفا
و ملوک و سلاطین و فرمفرمان و جهانبانان دو دانست زیرا که فهم و ادراک ایشان بیشتر
از دیگران است و قواعد مجلس و اداب را خوب بجا میاورند و چه طور هم چنین نباشد حال

انکه بگوش هوش رسیده است که مجالس ماتم و تعزیه جناب سید الشهدا خالی نخواهد شد از
حضور جمعی از ملائکه و جمعی از ارواح انبیاء و اوصیا و صدیقین هر چند ان مجلس جمعیت بسیار
قلیل باشد بلکه هیچ مجلس از مجالس تعزیه جناب سید الشهدا در هیچ وقت از اوقات خالی نه
خواهد شد از حضور جمعی از ارواح کلیه و نفوس قاهره مجرده و ابدان مثالیه و قوالب
برزخیه خصوصا از حضور صدیقه عظمی و حجت کبری فاطمه زهرا با جمعی از ملائکه و جمعی از
ارواح انبیاء و اوصیا و جمعی از ارواح مقدسه خدیجة الکبری و زینب و ام کلثوم و سکینه
و رقیه و امثال و نظایر ایشان و اعتقاد این احقر براینستکه در اکثر اوقات ان پیراهن
غرقه بخون انور اطهر جناب سید الشهدا را با خودش بمجالس عزا و ذکر مصائب میاورد پس این
اداب ظاهریه و باطنیه که ذکر کردیم مراعاتش در مساجد وقتی که در انها ذکر مصائب آل سید
المرسلین میشود اکد و اولی و اوثق خواهد شد از سایر مجالس ذکر مصائب ائمه معصومین
مظلومین و وجه و سر این ظاهر است زیرا مساجد معابد مسلمین و بیوت الله است علاوه
براین باطن یکقطره خونیکه در ان هست از خون انور اطهر جناب سید الشهداء شئون و
اثار خودش را اظهار خواهد نمود در وقت ذکر مصائب خصوصا در وقت صیحه و ندبه و گریه
و نحیب صدیقه عظمی و حجت کبری فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیها در ان مجلس و از اینجهة
است که شور و شیون و صیحه و ضجه و گریه و ندبه در مساجد ازید و اکثر از سایر مجالس
شود بهر حال احترام و تعظیم و تجلیل مجالس ذکر مصائب آل رسول الله خواه مساجد باشد
و خواه غیر مساجد مراعاة اداب ظاهریه و باطنیه در انها از امور مهمه است و اگر شخص از اصحاب
بصیرت باشد و انچه بر اکثر مردم مخفی است بر او منکشف شود بسبب ریاضات و مجاهدات حقانیه
اش بر او فوقت خواهد دانست و خواهد دید که در بواطن مجالس تعزیه و ذکر مصائب آل
رسول الله چه امور عجیبه لطیفه و چه فواید و عواید انیقه هست و چه نحو مشتمل است بر جمله
نشات و عوالم مثالیه برزخیه نورانیه پس برای توضیح مطلب و بیان مقصود ذکر میکنیم
یکقضیه را در اینمقام و موضع انسب و اولی و الیق بذکر ان قضیه غیر اینمقام است از مقامات

و ابواب و فصول این کتاب و لکن بسبب بعض الهامات و شارقات قلبیه باطنیه و استخارات
قرآنیه مأمور شدم که او را در اینجا ذکر کنم پس حاصل آن قضیه اینست که قریب بصد و یک
سال قبل از این در زمان شخص معروف و صاحب صنایع عجیبه و اسمش حاجی میرزا احمد و مشهور
بساعت ساز بمنزل این احقر آمد در دار السلطنه طهران و گفت خوابی دیده ام چند شب قبل
از این و مأمورم که برای تو حکایت کنم پس گفت حاصل الخواب اینکه در عالم رؤیا دیدم
که در مزار سید اجل و امامزاده اکرم شهزاده عبد العظیم رحمه ... هستم و نزدیک
بمزار آن امامزاده اعظم برای یک مؤمن قبر کندند و او را در آنجا گذاشتند پس دیدم که از
قبر آن مؤمن یک جاده واسعه شد بیک باغ و باین خوبی و نضارت مثل اینرا در دنیا ندیده
بودند پس از آن مؤمنی که در قبر گذاشته بودند سؤال منکر و نکیر نشد بلکه آن مؤمن از آن
جاده واسعه داخل آن بهشت و آن باغ شد پس من بسیار تعجب کردم و در دل خودم حدیث
نفس کردم و گفتم کاش بنیز باین منوال کار من میگذشت پس امر کردم برای من نیز قبر کندند
و داخل قبر شدم و از قبر من نیز جاده واسعه با آن باغ و بهشت پیدا شد پس از آن جاده
داخل آن باغ شدم و جماعتی را در آنجا دیدم و لکن بعد از یک ساعت خیالات و افکار
بر من هجوم آورد شد مثل اینکه من اهل و عیال خودم را وداع نکردم و وصیت ننمودم و
وصی قرار نداده ام و امر مظالمات من نامرتب چه هیچ خواهند شد پس از داخل شدنم بباغ
نادم و پشیمان گشتم و بعض حاضرین را از احوال خودم مطلع کردم جواب دادند ندامت و پشیمانی
سود و فائده ندارد زیرا نخواهند گذاشت ترا که بیرون بروی بدنیا و کار خودت در
آنجا بانجام برسانی و در این خیال و فکر بودم ناگاه چشمم افتاد بیک از در و ایوان باغ
و در آنجا یک عمارت مشاهده نمودم پس بطور تعجیل بسوی آن آمدم پس دیدم در آن عمارت یک
شخص نورانی و جلیل القدر نشسته است و تو نیز در خدمت آن نشسته و اشاره باین احقر
نمود و این احقر را نزدم گفتم حاجی میرزا احمد چه طور شد در عالم رؤیا منکشف شد آیا این سید
جلیل القدر یکی از ائمه معصومین علیهم السلام بود یا سید جلیل القدر امامزاده اعظم
شهزاده عبد العظیم رحمة الله علیه بود جواب داد و الله برای من تعیین و تشخیص معلوم نشد

ایفست که در
الله تعالی

ولکن

و لکن تو خیلی با آداب و مراعاة احترام و تعظیم آن در خدمتش نشسته بودی پس بعد از این
گفت من قصه خودم را برای تو نقل کردم و گفتم که اگر مرا مرخص میکنید تا میروم بکارهای
خودم انجام میدادم و وصیت خودم را میکردم و باز بر میگشتم پس تو از جناب ایشان در خصوص
مرا خواهش نمودی و قدری تأمل نمود و بعد از آن فرمود مرخص کردم برای خاطر تو و لکن
بشرط اینکه تعزیه داری جناب سید الشهداء را خوب بجا بیاوری و سعی و اهتمام خودت را
در آن مضایقه ننمائید و بسیار توصیت بلیغ در این نمود هر چند خطاب بصیغه جمع
مینمود و لکن اعتنا و اهتمامش با تو بود پس برخاستی از آن مکان و ایشان نیز برای احترام
و تعظیم تو چند قدم بدرقه و تشییع نمود و برگشت و من با تو داخل صحن عمارت امامزاده
اعظم سید اجل سید عبد العظیم رحمة الله علیه شدیم و امر کردی در آنجا منبری نصب کردند
و شخصی از وعاظ و ذاکرین مصائب آل رسول الله ص گفتی بلند شو بمنبر و ذکر مصائب کن
پس آن شخص بلند شد بمنبر و ذکر مصائب نمود و صحن شریف پر بود از مرد و زن و بسیار شور
و شیون و گریه و ندبه در آن مجلس شد و بعد از تمامیت ذکر مصائب در این مجلس بیرون شدی
از صحن و صد قدم پنجاه قدم یا کمتر یا بیشتر راه رفتی باز در آنجا امر کردی باز نصب منبر کردند و امر
کردی بشخصی بلند منبر شود و ذکر مصائب کند و آن شخص ذکر مصائب آل رسول الله ص کرد
و شیون و ندبه و صیحه و ضجه از مردم بلند شد و شور و افغان این مجلس بیشتر بود از شور و افغان
و صیحه و ضجه مجلس اول و جمعیت نیز در این مجلس بیشتر بود از جمعیت مجلس اول و بهمین منوال
رو بشهر طهران کرده میرفتیم در میان دو مجلس در مسافت صد قدم امر میکردی منبر میگذاشتند
و بمنوال سابق ذکر مصائب میشد و لکن ساعت بساعت هم جمعیت بیشتر بود و هم گریه و
ندبه و صیحه و ضجه و در بعض مواضع خودت بلند منبر میرفتی و ذکر مصائب میکردی تا آنکه
رسیدیم در اثناء راه بان موضع که متکا منبری نصب کردند و جمعیت این مجلس اضعاف مجالس
سابقه و در این مجلس خودت بر سر منبر رفتی و ذکر مصائب نمودی و گریه و ندبه و صیحه و ضجه
و فریاد و افغانی که در این مجلس شد بوصف نخواهد آمد باز بعد از تمام شدن این مجلس
رو گذاشتیم بسمت طهران ناگاه چند قدمی که رفته بودیم دیدیم که چهار نفر تابوت

میبرند

میبردند و شکل آن تابوت مطبوع و مسنم یعنی پشت ماهی است و آن تابوت را دو نفر از پیش
گرفته اند و دو نفر از عقب و در توی آن تابوت نعشی هست که هر دو دستان یک زنجیر
آهن زده شده است و دو نفری که از پیش تابوت را گرفته بودند هر یکی از آنها سر زنجیر را
بدستش گرفته و بهمین منوال میبردند و این جمعیت و خلایق بسیار از مشاهده این حالات
بسیار بسیار تعجب مینمودند ولکن تو هم بسیار بسیار متغیر شده و در قهر و غضب بودی و از احوالات
و جنایات تو بعضی را استکشاف و استنباط نمودیم چرا باید این تابوت و این جنازه را با این
عقوبت و عذاب بکردن میبرند و حال آنکه این تابوت و این جنازه از میان جماعاتی گذشت
که آنها در مجالس عدیده در مصائب جناب سید الشهداء ع گریه و ندبه و صیحه و ضجه بلکه خود
کشی کرده اند آیا احترام شأن این جماعات بود استنه شده است پس بآن چهار نفری که تابوت
را برداشته بودند بانگ و صیحه زدی و گفتی تابوت را بزمین بگذارید پس اطاعت و انقیاد
امر تو کردند تابوت را بزمین گذاشتند پس سر تابوت را گشودی و ما همه مشاهده مینمودیم
دیدیم یک شخص را در توی تابوت دو زنجیر آهن بدستهایش زده اند و آن زنجیرها در
دستهایش قفل زده اند ولکن آن شخص زنده است و نه مرده است پس تو نزدیک شدی و دست
زدی بقفلها پس قفلها شکسته و زنجیرها از دستش گشودی و انداختی و گفتی بآن شخص که
برخیز و برو میان آن جماعاتی که گریه و ندبه بر جناب سید الشهداء میکنند داخل شو و دیگر مترس
و خوف مکن ولکن تو هم برای مظلوم خلیفة الله علی جمیع خلقه گریه و ندبه و نوحه و زاری
بسیار کن پس برخاست و داخل توی اینجماعات شد ولکن خوف و اضطرابش باقی بود و چشمش
بر پشتش بود و از این جهت خودش را بوسط اینجماعات میانداخت پس بعد از این باز در
موضع دیگر امر بنصب منبر کردی باز ذکر مصائب شد پس این شخص از تابوت در آمده از همه
بیشتر گریه و ندبه و عجیب و نوحه میکرد تا آنکه رسیدیم بنزدیکی دروازه طهران پس آنجا نیز
امر بنصب منبر کردی و در آنجا کثرت و ازدحام مردم در حد و غایتی بود که بوصف نیاید
تمامی صحراها و بوادی اطراف طهران پر از جمعیت بود پس آن وقتی که در آنجا ذکر مصائب آل
رسول الله ص شد صداها و آوازهای گریه و ندبه کنندگان باسمان میرسید پس از

غایت اضطراب و دهشت از خواب بیدار شدم پس بعد از این خطاب باین احقر نمود و گفت
جناب آقا این حاصل و خلاصة الخواب بود که دیده بودم و مأمور بودم که برای تو نقل کنم
الحمد لله تکلیف خودم را بجا آوردم پس گفتم جناب حاجی میرزا احمد الآن آن شخص زنده است
یا مرده است گفت زنده است گفتم از چه صنف و چه حزب میباشد گفت از عظماء امراء و از
خواص ملازمان شهنشاه اعظم ناصر الدین شاه ادام الله وجوده و شوکته میباشد گفتم
تصریح باسمش بکن گفت خوف میکنم و میترسم بلکه من در حقیقت از منسوبان و متعلقان آن
میباشم پس از اصرار و تبلیغ و الحاح اکید گفت آن شخص مقرب الحضرة الخاقانیه شهزاده اعظم
اعتضاد السلطنه علیقلی میرزا میباشد پس دو جمعه در سر منبر گفتم که آن خوابهائی که جمعی
از مؤمنین صادقین و جماعتی از مؤمنات دیده بودند و برای شماها در همین مسجد نقل کردند
شاید از شئون و مطلبی از بواطن آن خوابها ظاهر شده است پس شروع کردم بنقل خواب حاجی
میرزا احمد ولکن تصریح باسم شهزاده مذکور نکردم و اما آن خوابهای که جماعتی از مؤمنین
صادقین و جماعتی از مؤمنات صادقات از علویات و غیر علویات دیده بودند پس حاصل
آن خوابها این بود که جناب صدیقه عظمی و حجت کبری فاطمه زهراء صلوات الله و سلامه
علیها بآن رجال و نسوان در عالم رؤیا فرموده بود که بسبب کثرت معاصی و وقوع جرایم و
ذنوب کبایر در طهران نزدیک بود که عذاب عظیم و بلاء عمیم باهل طهران نازل شود و لکن
حقتعالی برحمت واسعه اش این نحو عذاب و عقوبت و بلا را باهل طهران نفرستاد بسبب تعزیه داری
فلان در مسجد در ماه محرم در ایام جمعات در مسجد جامع پس بفلان در مسجد از زبان من
بگوئید که مادامی که در طهرانست ترک نکند در ایام جمعات ذکر مصائب نور چشم حسین مظلوم
عطشانرا و چند مرتبه همین خوابها را در همان مسجد جامع نقل کرده با بعضی وقتی که بر سر
منبر بلند میشدم یکمرد پیری مشهور بصلاح و تقوی و ایمان و ایقان قبل از شروع کردن
این احقر بوعظ بر سر پا میایستاد و در نزدیک منبر صیحه بلند میزد و میگفت اهل مجلس
گوش بدهید که فلان مؤمن صالح و فلان مؤمن متقی و فلان عادل ثقه و همچنین فلانه
مؤمنه علویه و فلانه صالحه صادقه و فلانه ثقه عادله هم چنین و همچنین خواب دیده‌اند

وفرمایشات حضرت صدیقه عظمی و حجت کبری فاطمه زهراء را نقل میکرد چنانچه اجمالش
و حاصلش را الآن نقل کردم پس بعد از مدتی دو سه ماه شاهزاده اعتضاد السلطنه را در مجلس
فاتحه خوانی ملاقات نمودم و خواب حاجی میرزا احمد را از اول تا آخر برای آن نقل کردم متحیر
متغیر شد و بفکر رفت گفتم آرام باش و بدان سبب نجات منحصر است در دو زیارت جناب سید
الشهدا و در تعزیه داری آن امام مظلوم ع پس اگر قبل از این مجلس تعزیه داری الخلیفة
الله تع نداشتی باید بعد از این مجلس تعزیه داری بنا بگذاری و اگر قبل از این مجلس تعزیه
داری داشتی باید بعد از این بوجه احسن و اکمل و اتم و بخلوص قصد و نیت مجلس تعزیه داری
بعمل بیاوری پس آرام گرفت و مسرور شد گفت مجلس تعزیه داری داشتم و بعد از این
بهتر از اول بنا خواهم کرد ان شاء الله تع والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله المعصومین
المظلومین باب یازدهم در بیان ذکر جمله از قصص و آثار و اخباری که مشتمل است
بر جمله از مناقب امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام یعنی ذکر معذب و معاقب شدن جماعت
از ملاعین و منافقین در دار دنیا قبل از معذب و معاقب شدن آنکفار و رفتن بنیران
جحیم و عقوبات دائمیه آخرت بسبب دشمنی و عداوت آنکفار و زنادقه و بسبب سب و دشنام وشتم
دادن آنها با آن خلیفه الله تع و سید الاوصیا پس مطالب این باب و همچنین متعلقات و
مرتبطات اینباب در ضمن چند مجلس و مقام واقع خواهد شد مجلس و مقاله اول
در ذکر جمله از قصص که بنقل معتبر وارد شده است پس میگوئیم مخفی نماند که ذکر کردن این
قصص و اخبار در اینجا بسبب چند وجه است یکی اینستکه این قصص اشباه و نظایر آن قصص است
که ذکر کردیم مثل قصه اعمی و مکفوف و کور و قصه حال بعضی از آن اشخاصی که در کربلا حاضر شده
بودند در شهادت جناب سید الشهدا علیه الصلوة والسلام و وجه دیگر اینستکه چون این
قصص را در اصل یعنی در اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات ذکر کرده بودیم پس نخواستیم که
این کتاب خالی از ذکر آنها باشد ولکن عمده وجوه اینستکه بسبب ذکر کردن یعنی نوشتن مصائب
آل رسول الله و مشغول شدن باین امر و باین شغل در روزها و شبها و تامل و تفکر
کردن در اینمصائب عظیمه در اثناء نوشتن اعضاء رئیسه ام مثل قلب و دماغ و جگر هم از قوه

افتاده و پژمرده بلکه نزدیک باضمحلال و فناء شده بود و دیگر قوه و استعداد نمانده
بود که باز بقوامیس و بحار مصائب غیر متناهیه آل رسول الله خوض کنم و بنویسم پس خواستیم
که بسبب ذکر اینقصص فرح افزا و نشاط و سرور بخش اعضاء رئیسه قوه بیاید و نشاط و فرح
حاصل شود تا آنکه برحمت واسعه الهیه استعداد جدیدی و قوه و استعداد موهبه تحصیل کرده
باشم برای خوض در بحار و قوامیس باقی مصائب آل رسول الله پس حالا شروع میکنیم بذکر
این قصص پس میگوئیم از جمله آنها قصه محمد بن صفوان ملعون است و بیان این چنانچه در کتاب
الثاقب المناقب روایت شده است از ابن عاصفه گفت ما را منسوبان و ملازمان بنی امیه لعنهم
الله تع طلب کردند برای سب و شتم امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام پس من گریختم و فرار را
اختیار نمودم بقرار پس بسوی کعبی فرستاد محمد بن صفوان لعنة الله علیه که از نسل ابی خلف
جمحی بود و بغل مرا عاریه خواسته بود که سوار شود بمدینه طیبه پس من بغل را بان عاریه ندادم
پس والله آن ملعون چهار میل پیاده رفت تا وارد مدینه طیبه شد پس آنوقت امام و حاکم
مدینه خالد نام بود از جانب هشام بن عبد الملک لعنهم الله تع جمیعا پس ابن صفوان ملعون
نزد خالد ولد الزنا در مسجد رسول الله بود خالد گفت یا بن صفوان برخیز و بر منبر صعود
کن پس ابن صفوان بمنبر صعود کرد و مستقبل قبله ایستاد پس گفت خدایا شاهد و گواه باش
که اگر غیر من علی بن ابی طالب را سب و شتم میکند برای مال و طمع دنیا یا مقصد دیگر من او را
سب و شتم نمیکنم مگر برای تقرب بتو زیرا که آن صاحب باغیه بود پس در اینوقت همه اهل مجلس
دیدند که قبر شریف سید المرسلین منفرج و منشق و یکدستی از آن بیرون آمد در حالتی که
میگفت یا بن صفوان اگر در ادعا صادق هستی پس لعنت حق تعالی بر تو باد و اگر دروغ میگوئی
پس حق تعالی تو را کور و نابینا گرداند پس ابن صفوان ملعون از منبر نازل شد و بپسرش گفت
برخیز و دست مرا بگیر پس پسرش دست او را گرفت و اهل مسجد از مسجد بیرون آمدند بسوی
منازل خود شان پس آن ملعون بپسرش گفت آیا بردم عذاب نازل شده است و ظلمت و تاریکی
جمیع خلایق را گرفته است پسرش گفت بچه سبب این حرف را میگوئی پس آن ملعون گفت بسبب آنکه
هیچ چیزی را چشم نمی بیند پسرش گفت والله این بسبب جرأت و جسارت کردن تو بود بر حق تع

وبسبب دروغ گفتن تو بود بر منبر رسول الله ص آن ملعون کور و نابینا بود تا آنکه مرد و بجهنم
وجحیم رفت لعنة الله تع و قصهٔ دیگر قصهٔ حارث ملعون است و بیان این چنانچه در کتاب کشف
الیقین ذکر شده است با ابن بهج است که یکشاعر بنیغا نام قصد بعض ملوک کرد و از عادتش
این بود که در هر سال یکمرتبه سفر میکرد و نزد این ملک میآمد از اتفاقات این دفعه
ملک در شهر نبود و بشکار رفته بود و وزیرش کاغذ نوشت و در آن ذکر کرد آمدن شاعر
بنیغا را و ملک جواب نوشت و امر کرد بوزیر که بنیغا را در بعض عمارت سلطانی منزل بدهد
پس بنیغا را ساکن کردند در یک خانه که آنخانه قصر داشت و برای آن قصر غرفه و از آن غرفه ظهر
و کوچها نمایان میشد پس بنیغا شبها در آن قصر در نزدیک غرفه میخوابید پس آن حارث ملعون
در هر شب از نصف شب از منزلش بیرون میآمد چون نانك و صیحه میکشید بآواز بلند و
گفت یا غافلون اذکروا الله و بعد از آن سب و شتم امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام
میکرد و شاعر بنیغا از صوت آن ملعون منزعج شد پس در بعض شبها اتفاق افتاد که شاعر
بنیغا سید المرسلین رسول الله را و سید الوصیین امیر المؤمنین را در خواب دید و همان
درب و همان کوچه که حارث ملعون میآمد و دید حارث ملعون نیز در آنجا حاضر شد پس رسول
الله فرمود یا ابا الحسن یا علی بگیر این ملعون را که امروز چهل سال میشود که این ملعون ترا
سب و شتم میکند پس امیر المؤمنین ع آن ملعون را گرفت و زد میان دو کتف آن ملعون پس شاعر
بنیغا منزعج و مضطرب از خواب بیدار شد و بعد از آن منتظر صوت و صدای حارث شد
پس دید که آنوقت گذشت و صوت حارث ملعون بلند نشد و از اینحالت بسیار تعجب
نمود پس ناگاه دید که صداهای مردم بلند شد و بسوی خانهٔ حارث ملعون میروند پس
بعد از این از جمعیکه از خانهٔ حارث بر میگشتند پرسید چه حادثه و چه واقعه رو داده
است گفتند در میان دو کتف حارث واقع شده است و از آن ضربت میان دو کتف ضربتی
آن بقدر ملکی کف منشق شده است و قرارش را بریده است پس صبح نشده آن ملعون
مرد و بجحیم رفت و بآنحالت او را جمیع مردم مشاهده نمودند الحمد لله و قصهٔ دیگر قصهٔ
احمد بن حمدون موصلی است و بیان آن با ابن بهج است که در بلد موصل مردی بود که

او را احمد بن حمدون میگفتند و آن ملعون عداوت و عناد شدید داشت با سید الوصیین
امیر المؤمنین ع روحی له الفداء و علیه الصلوة والسلام پس بعض اهل موصل ارادهٔ حج بیت
الله الحرام کردند و بعض از آنها نزد این ملعون آمد و گفت من عزم کرده ام حج را اگر برای تو
در آن امکنهٔ شریفه حاجتی و مقصدی باشد بگو تا آنکه برای تو بعمل بیاورم آن ملعون گفت بلی
یکحاجت مهم دارم و لکن برای تو بعمل آوردن آن سهل باشد گفتم بگو تا آنرا بعمل بیاورم
پس آن ملعون گفت پس وقتی که از مکهٔ معظمه بر گشتید و بمدینهٔ طیبه آمدید و بزیارت رسول
الله ص رفتید پس رسول الله را خطاب کن و از زبان من باو بگو یا رسول الله چه چیز از علی
بن ابی طالب خوشت آمده بود تا آنکه دختر ترا بآن تزویج نمودی آیا اصلع بودن سرش یا
بزرگ بودن شکمش یا دقیق بودن ساقها پس آن ملعون بآن شخص حاج قسمهای غلیظه و
شدید داد که این کلمات را عرض نماید پس آن شخص از مکه بمدینه وارد شد و حوائج خودش
را بعمل آورد و لکن وصیت و سفارش احمد بن حمدون ملعون را فراموش کرده بود پس در خواب
امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام را دید پس الخلیفة الله تع فرمود چرا وصیت احمد بن
حمدون را بعمل نیاوردی پس از خواب بیدار شد فی الفور قصد قبر شریف رسول الله نمود پس
وقتی که در نزد قبر شریف حاضر شد آن کلمات که احمد بن حمدون گفته بود پس رسول الله ص
خطاب نموده همه را برسول الله عرض نمود پس وقت دیگر خوابید باز امیر المؤمنین علیه الصلوة
والسلام را دید و آنحضرت کارد دست او را گرفته آمدند بخانهٔ احمد بن حمدون لعنة الله علیه
و آنحضرت درها را گشود و یک کارد بزرگ بدست مبارکش گرفت و احمد بن حمدون در
توی لحافیکه خوابیده بود ذبح کرد و خون آن کارد را مسح کرد و مالید بلحاف آن ملعون پس
بعد از آن آمد بر سقف خانه و او را بدست مبارکش گشود و کارد را در زیر آن گذاشت
و از خانه بیرون آمد پس آن حاج موصلی از خواب بیدار در حالت انزعاج و اضطراب پس
در همان ساعت خودش و رفقایش صورت خواب را نوشتند و در همانشب سلطان موصل به
سبب صداهای مردم از خواب بیدار شد و پرسید چه حادثه و چه واقعه رو داده است عرض
کردند که احمد بن حمدون را در توی لحافش ذبح کرده اند پس سلطان همه چیز آن احمد بن حمدون

را هم چنین جمعی از غیر همسایگانش بسجن و حبس انداخت پس همه اهل موصل در تعجب بودند
و میگفتند این چه نحو حادثه و واقعه است نه دیوار و نه حایط را سوراخ کرده اند و نه در و درهای
خانه مفتوح شده است و نه قفلها شکسته شده است و سلطان بلد نیز متعجب و متحیر مانده بود
و میگفت از خارج آدم داخل بتوی خانه احمد بن حمدون نباشد بدون اینکه یک علامت از علامات
متحقق نیست در نزد عقل متعذر است علاوه بر این هیچ چیزی از خانه آن سرقت نشده است
و نبرده اند پس محبوسین در محبس و در سجن بوده اند تا آنکه حجاج اهل موصل از مکه برگشتند
و وارد موصل شدند و آن شخص صاحب رؤیا دید که جمعی از همسایگانش بدیدن و زیارت
آن نیامدند احوال ایشان را از بعض حاضرین مجلس اش پرسید آن شخص گفت همه اهل محبوس شدند
والآن در سجن و محبس سلطان میباشند بسبب اینکه در فلان شب احمد بن حمدون در توی خانه اش
سر بریده شده است و الی الآن قاتلش معلوم و مشخص نشده است و سلطان جهل بحقیقت و السبب
این قضیه بسجن و محبس انداخته است و خود سلطان نیز در امر متحیر و متعجب است پس آن شخص صاحب
رؤیا تکبیر بلند گفت و باصحاب و رفقااش گفت صورت منام را که در مدینه طیبه بودیم برای
بیان و دید پس دیدند که شب منام با شب قتل احمد بن حمدون لعنه الله علیه موافق است پس برخواست
با جمیع اهل مجلس بخانهٔ مقتول ملعون آمدند پس امر کرد که لحاف را بیاورند و خبر داد که امیر
المؤمنین علیه الصلوة والسلام کارد را دو سه مرتبه بلحاف کشیده است و خون کارد در
لحاف است پس لحاف را گشودند و موافق مکتوب صورت منام یافتند و بعد از آن امر کرد که سقف
را بردارند پس سقف را برداشتند و کارد را در زیر سقف دیدند پس در یقین و قطع برای همه
قطع و یقین حاصل گردید بصدق و راستی خواب و محبوسین را از سجن و زندان بیرون آوردند
و اکثر اهل آن بلد با ایمان آمدند و متشیع شدند و این از الطاف حضرت بود به برکات خلیفة
الله علیه امیرالمؤمنین و سید الوصیین و قصهٔ دیگر قصهٔ مرد شامی است و بیان آن با ابن لهج
است که در کتاب الثاقب فی المناقب از شیخی از طایفهٔ قریش روایت شده است پس آن شیخ قریشی
میگوید دیدم در شام مردی را که نصف رویش سیاه شده بود و او را میپوشید از او سؤال
کردم از سبب سیاهی رویش گفت بلی حقتعالی را شاهد گرفته ام برای اینکه هر کس سؤال کند از من

از سبب آن پس او را خبر دهم مصدق و راستی پس آگاه و مطلع باش که من پیوسته بد گوئی
میکردم در باب امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام و پیوسته میگفتم که آن خلیفه الله علیه مکر
کننده است پس یکشب در خواب دیدم که یک شخص آمد و گفت چرا اینقدر بد گوئی در حق امیر
المؤمنین علیه الصلوة والسلام میکنی پس زد بنصف صورتم و از او بیدار شدم دیدم نصف رویم سیاه
شده است و قصهٔ دیگر قصهٔ مرد بینا از اهل بصره و بیان آن با ابن لهج است که در کتاب الثاقب
فی المناقب روایت شده است از ابی جعفر دقاق پس جعفر دقاق میگوید من رفیقی داشتم با مصاحبت
آن تحصیل علم مینمودم و در محله باب البصره بکرخ بود روایة احادیث مینمود و مردم در هر روز
در مجلس آن حاضر میشدند برای شنیدن و ضبط احادیث و اسم او را ابو عبدالله محدث شمی
نامیدند پس من و هم چنین رفیقم مدتی از زمان در مجلس آن حاضر میشدیم و احادیثی
که املا میکرد ضبط میکردیم و مینوشتیم و لکن هر حدیثی که در فضایل اهلبیت رسول صلی
الله علیه و آله اجمعین املا مینمود طعن و قدح در الحدیث و در راوی الحدیث مینمود تا آنکه
میکرد در مناقب و فضائل بتول عذراء فاطمهٔ زهراء صلوات الله و سلامه علیها اکرد و بعد
از تحدیث گفت این فضائل بعلی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلام چه نفع میرساند و حال
آنکه علی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلام مسلمین را میکشت و بعد از این طعن و بهتان در
در فاطمهٔ زهراء نمود پس من برفیقم گفتم که برای ما جایز نیست که نزد این مرد بیاییم و از
آن حدیث اخذ نمائیم زیرا که این مرد در دین دیانت اصلا ندارد تا کی بد گوئی و زبان درازی
خواهد کرد در حق علی و فاطمه علیهما السلام این مرد از مذهب مسلمین خارج است پس رفیقم
تصدیق من کرد و گفت باید از شخص دیگر احادیث اخذ کرد و بمجلس این حاضر شدن حرام
است پس در همان شب در عالم رؤیا دیدم که بمسجد جامع میروم و ملتفت شدم این مرد بیدین
محدث را دیدم و نیز دیدم امیرالمؤمنین علیه السلام سوار یکی از مرکب است و آن بزرگوار نیز
بمسجد جامع میرود و بتحدیث نفس کردم و گفتم الآن امیرالمؤمنین علیه السلام گردن این ملعون
را با شمشیر خواهد زد پس تا با ملعون نزدیک شد بچشم راست این ملعون زد بقضیبی که در
در دست مبارکش داشت و فرمود ای ملعون چرا سب و شتم مینمائی مرا و فاطمهٔ زهرا را پس آن

ملعون دستش را بچشم کذاشت و کفت آه یا علی مرا کور کردی پس من از خواب بیدار شدم
و آمدم نزد رفیقم که خواب را برای آن نقل کنم پس دیدم که لونش متغیر شده و آن ابتدا بکلام
کرد و کفت میدانی دیشب چه واقع شد کفتم نه پس کفت دیشب خواب همچنین و همچنین
دیدم و خواب آن نیز بعینه مثل خواب من بود و کفتم والله من نیز بهمین منوال دیشب خواب
دیده و آمده بودم که خوابم برای تو نقل کنم پس کفتم برخیز قرآن بردار بیا برویم نزد این
مرد بلیدین و قسم بقرآن یاد کنیم که هم چنین و هم چنین در خواب دیدیم مکر از این اعتقاد
فاسد برکردد پس برخاستیم و آمدیم بدر خانه آن و دیدیم در بسته شده است و دق
الباب کردیم کنیزی آمد و کفت الآن ممکن نیست دیدن او و برکشتیم و بعد از یکساعت مراجعت
نمودیم و باز دق الباب نمودیم باز کنیز آمد و کفت ممکن نیست دیدن آن کفتیم چه واقع
و چه حادثه رو داده است کفت دستش را کذاشته است بچشم راستش و از نصف شب تا
اینوقت صیحه میکشد و داد میزند و میکوید علی بن ابیطالب مرا کور کرده است و از درد
چشمش قرار و آرام ندارد پس تکبیر کفتیم و کفتیم در را بکشا ما برای این امر آمدیم پس در
را کشود داخل خانه شدیم و او را با قبیح هیئت و بدترین حالت دیدیم و استغاثه و فریاد
میکشد و میکوید من با علی بن ابیطالب چه کار داشتم دیشب با قضیب زده است و چشمم
را کور کرده است پس ما آنچه که در خواب دیده بودیم برای آن ملعون نقل کردیم و کفتیم برکرد
از این اعتقاد فاسد و بدکوئی و زبان درازی در حق امیر المؤمنین علیه السلام مکن پس این
ملعون بغضب آمد و کفت خدا بر شما جزای خیر ندهد پس اکر علی بن ابی طالب چشم
دیکرم را نیز کور کند من او را مدح نخواهم کرد و تفضیل نخواهم داد پس برخاستیم
از نزد آن ملعون و کفتیم در این دیکر هیچ خیر نمانده پس بعد از سه روز مراجعت نمودیم تا
آنکه از حالش مطلع باشیم وقتی که در نزد آن حاضر شدیم دیدیم آن چشم دیکرش کور
شده است کفتیم حالا هم عبرت نمیکیری و از خدا نمیترسی و از اعتقاد فاسد بر نمیکردی
کفت نه والله از این اعتقادم بر نمیکردم هرچه علی بن ابیطالب خواهد بکند بترس و
خوف ندارم بکند پس برخاستیم و رفتیم و بعد از یکهفته بخانه آن مراجعت نمودیم

تا مطلع

تا مطلع شویم که آخر امرش بکجا رسیده است از اهل خانه اش کسی خبر داد که مرده است لعنة الله
عذابا شدیدا او پسری داشت مرتد شد برو هم ملحق شد یعنی قهر و غضب نمود که امیر المؤمنین
علیه السلام پدرش را کور کرده است و قصه دیکر و قصه دیکر را است از اهل بصره و بیان آن باین
نهج است که نقل شده است از عثمان بن عفان سجزی کفت بیرون شدم از بلدم برای طلب
علم تا آنکه داخل بصره شدم پس رفتم پیش محمد بن عباد یعنی عبادان و کفتم من غریب هستم و
از بلد دور آمدم بخدمت تو تا آنکه از علم تو چیزی اقتباس کرده باشم کفت از کجا آمده کفتم
از سجستان کفت اکر خارجی میشدم علم ترا طلب نمیکردم کفت میخواهی که برای تو حدیث حسن
نقل کنم وقتی که ببلاد خود رفتی برای مردم نقل کنی کفتم بلی میخواهم بیان نمائی کفت من
همسایه داشتم مرد خوب متدین و عابد بود پس آن در عالم رؤیا رسول الله را دیده بود
و برای آن هم چنین منکشف شده بود که کویا رسول الله صلعم خودش مرده است و تکفین و دفن
شده است و حالا حشر و نشر است پس میکوید کذشتم و بحوض رسول الله صلعم رسیدم پس دیدم
در کنار حوض دو سید شباب اهل جنة یعنی جناب امام حسن و جناب امام حسین را و آن دو
بزرکوار مشغول اند بآب دادن با این امت و من از ایشان آب خواستم مرا منع کردند و بمن آب
ندادند پس عرض کردم برسول الله و کفتم من از امت تو میباشم از امام حسن و امام حسین
آب خواستم مرا آب ندادند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله المعصومین المظلومین فرمود که
اکر از امیر المؤمنین آب بخواهی آن نیز بتو آب نخواهد داد پس شروع کردم بکریه و زاری کردن
و عرض کردم من از شیعه امیر المؤمنین علیه السلام میباشم در اینوقت فرمود تو یك همسایه داری
امیر المؤمنین را لعنت میکند تو او را الی الآن نهی و منع نکردی پس من کفتم یا رسول الله من مرد
ضعیف و بیقوة میباشم و آن مرد از مقربین سلطان میباشد پس در اینوقت یك کارد بزرکی بمن
داده و فرمود برو او را ذبح کن پس من بسوی خانه آن رفتم دیدم که در خانه مفتوح است
و داخل خانه شدم و او را دیدم که ایستاده است پس او را ذبح کردم و برکشتم بسوی رسول الله و عرض کردم
که او را ذبح کردم و کشتم و اینست کارد ملطخ است بخون آن پس کارد را از من کرفت و با امام حسن
فرمود با این مرد آب بده و او را سیراب کن پس در این هنکام از خواب بیدار شدم در حالتی که فزع و رعب

داشتم

فاسئم پس برخواستم بنافله شب پس وقتی که عمود صبح منتشر شد صدای و صیحه و صراخ و فریاد
طایفه نسوان را شنیدم پس از کنیزم پرسیدم که این شیون و زاری و این صیحه و ضجه و این نوحه ها
برای چیست کفت فلان شخص را در فراش خودش ذبح کرده اند پس یکساعت نکشید مکر اینکه حاجب
و اعوانش از جانب امیر بازآمدند و شروع کردند بکرفتن همسایکان برای حبس نمودن پس
نزد امیر رفتم آمدم و کفتم از خدا بترس و مردم را اذیت مکن و ضرر مرسان و جمیع مردم از خون آن
بری هستند و من او را کشتم و ذبح نموده ام پس امیر کفت چه میکوئی و تو در نزد ما هیچ وقت
متهم نبودی پس قضیه را از اول تا باخر برای او حکایت کردم پس امیر کفت جزاک الله خیرا
مردم از خون آن بری هستند همچنین تو نیز بری هستی و قصه دیکر قصه خطیب مشقی ملعون
و آن چنانچه در کتاب الثاقب فی المناقب روایتشده است از واقدی که از علما اعلام اهل سنت
با من هیج است که واقدی میکوید که در هر سال در روز عرفه هرون الرشید مجلس مختص میکرد
برای حضور علما پس یکروز عرفه نشسته بود شافعی حاضر شد و احترام او را بسیار مراعات میکرد
در پهلوی خود می نشانید بسبب هاشمی بودنش و جمعی از علما اعلام که اسامی ایشان منتشر بود در بلاد
اسلام مثل محمد بن الحسن و ابن زفر و ابو یوسف ایشان نیز حاضر شدند و نشستند در پیش هرون
و بعد از آن مجلس با اهلش پر شده بود در میان اهل مجلس هفتاد نفر از علما اعلام که هر یکی
از ایشان قابلیت داشت که امام ناحیه و صقعی از نواحی و اصقاع و بلاد اسلام باشد پس واقدی
میکوید که من در آن روز بعد از همه مردم وارد مجلس شدم پس هرون خطاب کرد و کفت بیا تاخیر
کردی کفتم تاخیر بسبب اضاعه حق شما و نه بسبب تکاهل در انقیاد امر شما بود بلکه باعث دو
دافع عایقی و مانعی بود پس اشاره کرد منهم در پیش رویش نشستم و علما اعلام مجلس در هر
فنی از علوم خوض کرده بودند و مشغول مباحثه و مناظره بودند و هرون خطاب کرد بشافعی
ای پسر عم چقدر احادیث در فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام ضبط کرده و روایت میکنی
شافعی کفت چهار صد حدیث هرون کفت بکو و خوف مکن شافعی کفت بپانصد حدیث میرسد بلکه
قدری زیاد و بعد خطاب بمحمد بن حسن کرد و کفت بکو تو چه قدر حدیث روایت میکنی در
فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام محمد بن حسن کفت هزار حدیث بلکه قدری بیشتر و بعد

میقولی

خطاب کرد بابی یوسف و کفت بکو تو چه قدر حدیث روایت میکنی در فضایل علی بن ابیطالب
علیه السلام بمن خبر بده و خوف و خشیه مکن ابو یوسف کفت اکر خوف نبود روایات ما در
فضایل آن بیشتر از حد و احصا بود هرون کفت از که خوف میکنی ابو یوسف کفت از تو
و از عمال و اصحاب تو هرون کفت تو در امن و امان هستی بکو چقدر فضیلت روایت میکنی در
فضائل آن ابو یوسف کفت پانزده هزار حدیث مسند و پانزده هزار حدیث مرسل و واقدی
میکوید خطاب بمن کرد و کفت تو چه میکوئی در این باب من کفتم قول من در این باب مثل قول
ابی یوسف است پس هرون کفت من میدانم یک فضیلت از فضائل آن بزرکوار و آن فضیلت
را بچشم دیده ام و بکوشم شنیده ام و آن فضیلت اجل و ارفع است از جمیع فضائلی که شما ها
روایت میکنید من بیکی حقیقت ثابت هستم از آن اعمال و امور که از من صادر شد در طائفه
طالبیه ظاهریه یعنی بر نسل و ذریه ابی طالب واقدی میکوید پس همه ما کفتیم وفقک الله یا
امیر المؤمنین و اصلحک اکر تفضل و تلطف میکردی خبر میدادی بما آنچه در پیش تو هست هرون
کفت بلی من والی مصر حاکم کردم عامل خود مر یوسف بن حجاج دابغی را و او را امر کردم بعدل
و انصاف و مراعاه خود در باب رعیت و حکم کردن و قضاهای واقعه میان ایشان و آن ملعون
را آنچه امر کرده بودم پس بمن خبر دادند خطیبی هست در دمشق خطبه میخواند و لکن شتم
علی بن ابی طالب علیه السلام میکند و منقصت های آن بزرکوار ذکر میکند پس عامل من
او را احضار نمود و حقیقت حال را از آن پرسید و آن اقرار کرد بعمل خودش پس با آن کفت
چه باعث شده است بر این عملت آن ملعون کفت علی بن ابیطالب پدران مرا کشته است و فرزندان
و اولاد ایشان را اسیر نموده است و از این جهت در برائت از کینه و حقد و عداوت آن نمیتوانم
از این حالت و از این عمل دست بکشم پس او را زنجیر زده و مقید نموده بمجلس نزد من فرستاد و
را من نوشته امر کردم که او را مقید کرده نفرستند پس وقتی که حاضر شد و پیش رویم ایستاد
او را دشنام و دشنام دادم و کفتم تو هستی سب و شتم کننده علی بن ابیطالب علیه السلام
کفت بلی حقیقتا بر تو باد و آن بزرکوار هر که را کشته است و هر که را اسیر کرده است با امر
حق تعالی و امر رسول الله نموده است پس آن ملعون کفت نمیتوانم از این عمل مفارقت نمایم زیرا

کفتم عذاب ام

کرد لهذا بدون این آرام نمیگیرد پس در اینوقت صدا زدم عقابین و جلادین یعنی میر غضبها
حاضر شدند و در همین مکان او را بحالت قیام گرفتند و پشت آنملعون بسوی من بود و صد
تازیانه جلاد به پشت آن زده و صیحه بلند و استغاثه بسیار میکرد تا آنکه آنملعون در همین مکان
بول کرد و امر کردم که او را داخل این خانه کنید و اشاره کرد بدستش بخانه که در ایوان بود
و امر کردم در خانه را ببستند تا آنکه روز گذشت و شب اقبال نمود و من از همین مکانم هیچ حرکت
نکردم تا آنکه نماز عشا را خواندم و نخوابیدم و متفکر بودم در کیفیت و عقوبت و کشتن آن
و هر گاه عزم میکردم که گردنش را بزنم و گاه قصد میکردم که اعضا و اجزاء بدنش را پاره پاره
و قطعه قطعه بکنم و گاه میگفتم بایدش ده روز تازیانه کشته شود پس در افکار و تمیز فکر صحیح از
میان این مذکوره و غیرها بودم تا آنکه در آخر شب خواب غلبه نمود چشم را و بود پس در
عالم رؤیا دیدم که در آسمان مفتوح گردید و رسول الله ص بر زمین هبوط و نزول فرمود و پنج
حله پوشیده بود و بعد از آن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع هبوط و نزول فرمود و چهار حله پوشیده
بود و بعد از آن امام حسن مجتبی هبوط و نزول فرمود و سه حله پوشیده بود و بعد از آن جناب
سید الشهدا ع امام حسین هبوط و نزول فرمود و دو حله پوشیده بود و جبرئیل در صورت
احسن خلق الله تعالی بود در نهایت وصف بود و در دستش کاسه آب بود آبش اصفی و احسن از
جمیع آبهای دنیا بود پس رسول الله ص فرمود کاسه آب را بمن بده جبرئیل کاسه را برسول الله
داد و رسول الله بصوت بلند ندا فرمود و گفت یا شیعه محمد و آله پس آنجا شیعه من و از اهل
خانه من و از غلامان چهل نفر جواب دادند و لبیک گفتند و حال آنکه در خانه من پنج هزار
نفر انسان بود پس آن چهل نفر را از آب سیراب نمود و بعد از آن فرمود کجا است آن مرد دمشقی
پس در یلم گویا در خود بخودی مفتوح گردید و آنملعون بیرون آمد پس وقتی که امیر المؤمنین ع
او را دید او را آورد و دستش گرفت و گفت یا رسول الله این مرد مرا ظلم میکند و مرا شتم میکند
بدون سببی پس رسول الله ص فرمود بگذار او را یا ابا الحسن و بعد از آن رسول الله از زند
دستش گرفت مبارکش و فرمود تو هستی شتم کننده علی بن ابی طالب ع آنملعون گفت
بلی من هستم پس رسول الله گفت خداوندا اینرا مسخ بکن و انتقام از این بکش پس آنملعون فی

الفور مسخ شد و سگ شد و من بچشم میدیدم اینها را و بعد از آن رو کردند بسوی این
اینجا نه که در آن بود و بعد از آن رسول الله و امیر المؤمنین و جبرئیل و امام حسن و امام حسین
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین صعود نمودند بسوی آسمانها پس من در این هنگام بیدار شدم
از خواب در حالتی که با فزع و مرعوب بودم و غلام را صدا زدم و گفتم آن مرد دمشقی را بیاور در اینجا
پس وقتی که بیرون آورد دیدم مسخ شده و بصورت سگ شده و گفتم چه طور دیدی عقوبت و عذاب
خلاق عالمیان را در باب تو پس با سرش اشاره کرد مثل اینکه نادم و متحیر بود پس واعظ
میگوید بعد از آنکه هرون این حکایت را باتمام رسانید امر کرد که آنملعون را بیرون بیاورند
پس غلام از گوش آن گرفته بیرون آورد پس دیدیم دو گوش آنملعون مثل گوش انسان است
و خودش در صورت سگ است و لحظه در پیش روی ما ایستاده در حالتی که زبانش میخواهید دو
لبش تحریک میکرد یعنی مثل آن شخصی که اظهار ندامت و عذرخواهی نماید پس شافعی گفت این
مسخ است میترسم که حقتعالی عذاب را بر ما تعجیل نازل کند پس آنوقت نیز بما ضرر رسد پس هرون امر
کرد که او را داخل همانخانه کنند پس وقتی که او را داخل همانخانه کردند لحظه نگذشته بود که
صدا و صیحه شنیدیم و ملتفت شدیم دیدیم صاعقه افتاد در سطح آنخانه پس خانه را
سوزانید و آنملعون را سوزانید بنهجی که آنملعون خاکستر شد و عجل الله بروحه الی نار جهنم
واعظ میگوید هرون الرشید گفتم یا امیر المؤمنین اینقصه چنانچه که معجزه عظیمه است و
همچنین موعظه عظیمه است باید باین موعظه متعظ و متنبه نماهی و از خلاق عالمیان خوف
و خشیت کنی و در اولاد و ذریه و نسل و همچنین مرد بزرگوار و عظیم الشأن مکث نکنی و معالها
ضرر نرسانی و اذیت نکنی پس هرون الرشید گفت من تائب هستم بسوی حقتعالی از آن اعمالی که از
من صادر شده در حق طالبیین یعنی در حق ذریه و نسل ابی طالب ع **مجلس سی و سیم**
در ذکر اموری که مشابه و مماثل امور سابقه است پس میگوئیم مخفی نماند که وقوع امثال و نظایر
این قضایا در هر عصری و قرنی که عبارت از صد سال باشد از اعصار و اقران نه بجهت
مفید قطع و یقین نباشد بلکه قضایای هر قرنی از اقران و وقایع هر عصری از اعصار نه بجهت
است از تکاثر و تسامع و تظافر که مفید قطع و یقین است و نزد دوست و دشمن بشرطانیکه

دشمن ما انصاف نداشته باشد و راه لجاجت را پیشه کار خود نکند و آنچه این احقر در عمر خود
دیده ام و شنیده ام از خوارق عادات و معجزاتی که در همین عصر واقع شده بجز آنکه اگر
همه بتفصیل نوشته شود یک مجلد بزرگ خواهد شد پس مختصری در اینجا بنهج اجمال
ذکر میکنم از انقضایا و وقایعی که مناسب این مقام است بسبب صدور معجزه و خارق العاده بسبب بی ادبی و
اهانت کردن بعض ملاعین و منافقین بالنسبه بخلفاء الله تعالی و آل رسول الله صلی الله علیه
و آله و استخفاف نمودن بانها بان بزرگواران شده است پس قضیهٔ اول قضیه ایست که قریب
به بیست سال از این در نجف اشرف زادالله تعالی شرفه در روز عید غدیر واقع شد و خود این احقر
در آن روز در آن مکان شریف بودم و خلاصه اش اینکه در روز غدیر اجتماع و تراحم و تراکم
ناس از عرب و عجم در حرم شریف و رواق مبارک و ایوان مبارک و صحن مبارک بنهجی که اتفاق
افتاده است که در بعض سالها یکنفر یا دو نفر مرده باشند و در بعض سالها برای چند نفر غشیه
و بیهوشی عارض شده است و لکن این تراحم و تراکم ناس در این امکنهٔ شریفهٔ مذکوره
قبل از ظهر میشود و اما بعد از ظهر بسیار تخفیف مییابد و در آن روز این احقر موفق شدم
آن زیارت طولانی روز غدیر را قبل از ظهر در حرم شریف خواندم و بمنزل مراجعت نمودم
و بودم در منزل تا قریب بیک ساعت بغروب مانده پس آنوقت خبر آوردند که هنگامه واقعه است
و قضیهٔ عجیبه و غریبه رو داده است پس از منزل بیرون آمده بسوی صحن شریف و در اثناء راه
آمد چند نفر از ثقات و عدول که بچشم خود شان دیده آن قضیه را مشاهده نموده بودند از اول
تا آخر حکایت کردند تا آنکه رسیدم بکفش کن صحن شریف نشستم در یک کفش کن و صاحب آن کفش
کن گفت ملعون حرامزاده از این کفش کن پس حاصل قضیه اینستکه یکمرد از طایفه خائطه
یعنی از طایفه سوادهای رومی از آن کفش کن بایوان شریف ملبد میشود در حالتی که کفش
را در کفش کن بیرون نیاورده بلکه کفشها در پای آن ملعون پس صاحب کفش کن و دیگران صیحه
میزنند و داد و فریاد میکنند و میگویند این عمل درست نیست و موافق قاعده نیست سلاطین
و ملوک کفش بیرون میاورند آن ملعون ولد الزنا اعتنا بحرف اینها نکرده بطور ریشخند
مسخره گفته بود چه میشود و چه خواهد شد پس بلا اذن یعنی بدر رواق رسیده بود و از آنجا

داشته است بهمین نهج داخل رواق بشود و بعد از آن داخل حرم انور اشرف بشود ناگاه
در همان رواق صیحه کشیده بود و بقدر یکذرع یا یکذرع و نیم از زمین ملبد شده و بشدت تمام
از هوا بر روی سنگهای مرمر افتاده بود در حالتی که مثل مرده بیحس و حرکت و دهنش پر از کف
نموده مثل کف صابون و در حالتی که بوده است اثر پنجه در سینه اش بشبیه که گویا پنجه دست بخمیر
یا موم گرم شده زده اند و لکن لون روی نحسش مثل قیر و ذغال سوخته شده است و جمعی از رفقا
از طایفه خائطه مطلع شوند میایند اینرا بر میدارند میبرند بتکیه در رویشان که در توی صحن
شریف است و از آنجا بعد از لمحه بحال میاید و از آن سؤال میکنند چه طور شد میگوید چون من
طور بی ادبی بدر رواق رسیدم و میخواستم بهمین نهج داخل حرم شوم از امام علی علیه السلام حکم
شد مرا بردارند از زمین و بشدت تمام مرا بر روی سنگها زدند و یک شخص پنجه دستش
تمام بر قلبم زد و باینحالت افتادم پس رفیقانش شتم و دشنام میدهند و ملامت و مذمتش می
کنند و میگویند ای حرامزاده چرا با امام علی باینطور بی ادبی کردی پس بعد از آن همان احوالش
خوابیده بی زبان و بیحس و بیحرکت افتاده بود رفیقانش همگی گفته بودند باید به بریم بلد
خانه امام علی خودش رحم نماید پس آورده بودند و انداخته بودند بدر رواق بقدر نیم ساعت
بهمین حالت مانده بود در آنجا احوالش بدتر شده بود و از قلعه حاکم بلد که از اهل سنت بود حکم شد
بود او را ریسمان بر گردنش ببندند و او را بقلعه ببرند پس ریسمان بگردنش انداخته بودند
و از دستهایش گرفته بودند ناگاه نیم خیز و گاه کشان کشان او را بقلعه رسانیده بودند در وقت
بودن بقلعه از کوچه و بازار جمعیت بسیار از عرب و عجم متفرج و تماشا بیرون آمده بودند صداها
ملبند کرده بودند و صیحه کرده بودند و حمد و شکر الهی را بجا میاوردند و مدح و ثناء امیرالمؤمنین
علیه السلام را میخواندند و در شب همان روز در قلعه مرده بود و عجل الله تعالی بروحه الی نار جهنم
والحمد لله رب العالمین والشکر له و قضیهٔ دیگر قضیه ایست که در همان سال بلکه در همان ایام که قضیهٔ
سابق مذکوره واقع شده بود این قضیه نیز واقع شده بود و حاصلش اینستکه یکمرد از اهل عجم از خدام
حاجی میرزا محمدخان سفیر و ایلچی آنوقت میخواسته است که یکزن بیچاره را از اهل عجم متهم بکند و از آن
پول بگیرد و آن زن فقیره از احوال مطلع شده که بخوف بود بحرم ابوالفضل العباس علیه السلام داخل

شده بود و در معنی نسبت نشسته بود و آنمرد نامرد بیحیا داخل حرم شده بود و خواسته بود که
آنزن بیچاره را از حرم بیرون کند آنزن گفته بود یا ابا الفضل العباس دخیل تو هستم و دو
دستش شبکهٔ ضریح مقدس گرفته بود و آن نامرد بیحیا مد دستش را کشیده بود و از حرم
بیرون آورده بود و بر خدام آنجا گوارا ضعف بعض عالی البته و نتوانسته بودند آن بیچاره را از
دست آن ظالم خلاص نمایند باری آن ظالم بیدین آن مظلومه را زده بود و آنچه خواسته بود از آن
گرفته بود بعد از دو سه روز قضیه حاج میرزا محمد خان قصد نجف اشرف میکند برای زیارت غدیر ازین
از روی دریا پسر خودش و خواصش بیکطراده سوار میشوند و خدام و نوکران بیکطراده
دیگر سوار میشوند و آنمرد بیحیا در زمرهٔ نوکران بود پس طرادها از روی آب چند فرسخ بود
آن مرد بیحیا در کنار طراده بخواب غفلت میرود و بخیال خام خودش استراحت نماید دستها
انطرف و اینطرف میاندازد و یکدستش از کنار طراده آویزان بوده است ناگاه باد شدیدی
وزید از اتفاق طرف مقابل هم یکطراده مثل تیر شهاب میامده وقتی که آنطراده باینطراده
میرسند پس بسبب شدة باد آن کنارها بکنار این قایم و بقوت تمام بر میخورد مابین کنارها که
دست آنمرد بیحیا آویزان بود پس دست او را الی تا از مرفق و نزدیک منکبش خورد خورد
میکند و همان دستش بود که بهمان دست آن ضعیفهٔ بیچاره را کشیده بود و از حرم ابو الفضل
العباس علیه السلم بیرون آورده بود و از موضعی که خورد خورد شده بود یکپوست آویزان
شده بود و این احقر در آن ایام در نجف اشرف بودم و او را آوردند بنجف اشرف و جراحین را
جمع کرده بودند و جراحین نظر کرده بودند و گفته بودند این چیزی که بسبب قهر و غضب الهی شده
است علاج پذیر نیست ما علاج او را امیدی نداریم زیرا که استخوانهای خورد خوردش مثل خاکستر
سوخته شده است و بو نیک خاکستر شده است پس شب همانروز آنمرد مرد و بجزای بی احترامی
کردن با بو الفضل العباس رسید الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله المعصومین الطاهرین
و قضیهٔ دیگر قصه ایست که برای حقیر اینقل از این واقع شده در بلدهٔ کاظمین علیهما السلم
و در بعض از ایام بود که میخواستم بنجف بیایم پس روز شنبه وقت صبح بزیارت امامین همامین علیهما
السلم مشرف شدم و بعد از زیارت از حرم شریف بیرون آمدم و در یک گوشه از صحن شریف نشسته

بودم و در زهره و غرضی جمعیت بسیار از مرد و زن از اهل شیعه و اهل سنت از اهل نظام و
عسکر و از غیر اهل نظام و عسکر از بغداد به بلدهٔ کاظمین علیهما السلام میآمدند پس در همان
وقتی که در صحن شریف نشسته بودم دیدم جمعیت داخل صحن شده و بعد داخل حرم شریف شدند
و همچنین منهج بتعاقب جماعت بعد از جماعت داخل صحن میشدند و بحرم شریف مشرف میشدند
و بعد از نیم ساعت تقریبا که گذشته بود از زمان نشستن من در صحن شریف ملکوا اینکه صیحهٔ
شدید از توی حرم بر خواست و صدای تکبیر و تهلیل بلند شد و از عقب آن صیحه جماعتی بعد
از جماعتی فوج فوج بعد از فوج بتعاقب از حرم شریف و رواق مبارک بیرون آمدند
و منهج تزاحم و تراکم جمع شدند در اطراف هر درخت و هر که اینکه در صحن شریف هست
و دیگران جماعتی که در اطراف صحن شریف نشسته بودند آنها هم برخواستند بجهت تعجیل و
تعجب خودشان را باینجا رسانیدند و من صدا زدم یک سید از خدام پس او رسید نزد من
آمد و گفتم چه حادثه واقع شده است گفت با از جوادین علیهما السلم معجزه صادر شده است
گفتم کیفیتش با من بگو گفت که یکنفر از اهل عجم او از اهل سنت بکمر از زن دن او دعا میلغ
میکرده است و آنمرد گفته است یا پولم را بده یا در حرم جوادین علیهما السلم دست بشبکهٔ
ضریح مقدس بزن و قسم بخور که مشغول الذمه نیستی پس آنزن قسم دروغ خورد و دستهایش
را بشبکهٔ ضریح زد و گفت مشغول ذمه نیستم پس بمحض قسم خوردن حالش متغیر شده و دستهایش
بشبکهٔ ضریح مقدس چسبید بنحوی که هیچ نفر دیگر از جوانان خدام هر چه زور و قوه
داشتیم بعد او زدیم و نتوانستیم که دستهایش را از شبکه منفک کنیم و چند دقیقه نیز بان
بود و قدرت بر تکلم نداشت ناگاه یکمرتبه زبان وا کرد و گفت یا موسی بن جعفر ع دخیل و جلیل
پس در همانوقت دستهایش از شبکه منفک شد و خودش بر زمین افتاد بیحس و بی حرکت و بی
زبان او را آوردند نزدیک بو کابه و در آنجا گذاشتند و حالا این تراکم و تزاحم مردم
در نزد حرکهٔ آب بجهت نظر کردن و تماشا کردن با نزن است پس من بر خواستم از آنمکان و
آمدم نزد جمعیت و سه چهار نفر از خدام مردم را از این طرف و آن طرف دور کردند و برای
من راه گشودند تا اینکه رسیدم نزدیک آنزن و در حالتی او را دیدم متحیر ماندم گو یا این

ضعیفه را در دیگی که در زیر آن آتش بسیار باشد و آبش بسیار داغ و بسیار جوشیده باشد
جوشانیده و پخته بودند و هیچ حس و حرکت نداشت مگر اینکه چشمهایش نیم واز بود و یکی دیگر
نشسته او را باغوشش گرفته بود و چند نفر از اصحاب مناصب عظام از اهل اسلام هم در آنجا حاضر
بودند و من یکی از آنها پرسیدم که چرا این ضعیفه باینحالت افتاده است گفت منکر حق مریم شده
و با امام موسی علیه السلام قسم دروغ خورده است گفتم مشاهده مینمایید معجزات آل رسول الله
را گفت ما بسیار مشاهده نمودیم معجزات و کرامات امام موسی علیه السلم را و گفت هر که معجزات
و فضایل آل رسول الله را انکار نماید من او را از زمرهٔ مسلمانان خارج میدانم و بعد از آن
اهل آن ضعیفه او را برداشتند که ببغداد ببرند و در وقت برداشتن ما شاره بیک تعظیم و تجلیل
بقبهٔ شریفهٔ جوادین علیهما السلام کرد یعنی مقصودش این بود که من توبه و انابه کردم و خجل شما
هستم پس من از آن صاحب منصب گفتم محل شد احتمال دارد که هلاک نشود گفت هم چنین نیست که مراد
ضعیفه یعنی زهره اش در حرم شریف ترکیده است یعنی امروز یا شب خواهد مرد پس در همان شب
بود و صبح خبرش را ببلاد کاظمین ع آوردند الحمد لله رب العالمین پس این سه قضیه که وعده کرده
بودیم ذکر نمودیم پس آنست نعم جملهٔ کثیره از هر قسم معجزات و از هر صنف خوارق عادات که در قرن
و عصر این احقر یا در قرن و عصری که مقارن این قرن و عصر بوده باشد صادر شده است در ضمن
یک مجلد از مجلدات اینکتاب ذکر خواهم نمود و لکن ذکر این مقام بذکر یک فضیلت و منقبت است از
فضائل و مناقب امیر المؤمنین ع که تفسیر آن منقبت و فضیلت را منصور دوانیقی روایه میکند چون
اینقضیه را در سایر قضایای بغیر ذکر نکرده بودم پس لازم دانستم که در این مقام ذکر نمایم تا آنکه
بصائر شیعیان و محبان منور بانوار روحانیه و برای این احقر نیز حالتی حاصل شود تا آنکه
بعد از ذکر اینقضیه باز غواص در بحار و قوامیس مصائب آل رسول الله کند **مجلس و مقام**
سیم در قضیهٔ منصور دوانیقی پس حاصل آن قضیه چنانچه جمعی از ثقات و عدول اصحاب مانع روایه
مرسله برای این احقر ذکر نمودند آنست که منصور دوانیقی در زمان خلافت باطله اش یکشب از شبها
بعد از گذشتن ثلث یا نصف از شب امر کرد بخادمی از خدامش که احضار نماید شخصی را و آنشخص
از مشاهیر و معروفین شیعه بود پس وقتی که خادم بخانهٔ آنشخص آمد و امر خلیفه را ذکر کرد آن

شخص بخیالش این رسید که مقصود از احضار من اینست که مرا امر نماید بذکر مناقب و فضائل
امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب ع پس اگر ذکر کنم خواهد کشت و اگر ذکر نکنم باز خواهد کشت پس قدری
از حنوط یعنی سدر و کافور را خودش برداشت پس وقتی که حاضر مجلس دوانیقی شد و بعد از ادا
کردن دوانیقی بنشستن نشست دوانیقی گفت انی لاشم منك رائحة الحنوط پس آنچه از خیالش
گذشته بود منبع صدق برای دوانیقی حکایت نمود دوانیقی خندید و گفت مقصودم از احضار کردن
تو این نیست بلکه مطلب یک امر است و آن فضائل و مناقب امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلم
پس من از برای تو ذکر میکنم یک فضیلت از فضائل آنحضرت را که بچشم خودم دیده ام و امر میکنم تو را که آن
فضیلت را از زبان و قول من حدیث و روایه کنی برای مردم پس گفت در دولت بنی امیه جمعی از
معروفین بنی هاشم در بلد شام بودند بسبب خوفی که از بنی امیه داشتند و من هم از جملهٔ آنها
بودم پس هر یکی از ماها بیکناحیه صقع رفته بودیم و اسم و نسب خودش را پنهان میداشتند و در
بلاد و قری میگشتند و دور میکردند و گذرانش مثل گداها و سائلین بکف بود و سفر و حرکتش از
بلدی ببلدی پیاده مثل درویش و گداها بود و از الجمله من در بوهه از زمان در اطراف بلد
دمشق از شام امرار میکردم و در اسوء و بدترین احوال گذران و معیشت میکردم با این معنی
از شدت ترس و خوفی که داشتم داخل شهر دمشق نمیشدم و در اطراف دمشق در صحراها مثل حیوانات
علف و نبات میخوردم و لکن از خوف سباع و حیوانات درنده در صحراها نمیخوابیدم بلکه نزدیک
بغروب آفتاب میامدم بقبرستان سردابیکه پیدا کرده بودم و شبها در آنجا بسر میبردم و میخوابیدم
پس وقتیکه صبح میشد باز در اول صبح میرفتم بصحراها و بتحصیل نباتات و علف خوردنی میکردم
و عمر گذران میکردم و بهمین منوال و برین حال مدتی از زمان گذرانیدم پس یکروز در وقت
معهود یعنی نزدیک بغروب آفتاب از صحرا برگشته بودم بقبرستان و در آن سرداب نشسته بودم ناگاه
صیحه و ضجه و غوغا از توی شهر دمشق بلند شد و نظر کردم دیدم عقب آن صیحه و ضجه جمعیت زیاد
و احضار از دروازهٔ دمشق فوج بعد از فوج دسته بعد از دسته بیرون آمدند و خوف و اضطراب
بر من غالب شد و بتعجیل تمام داخل سرداب شدم و خودم در گوشه از سرداب خزیدم پس از سوراخ
نظر میکردم بیرون سرداب ناگاه مشاهده نمودم که یکتابوت و جنازه را سیاه پوش نموده اند و او را

میاوردند انوقت فهمیدیم که این جنازه شخص بزرگ و معروف از معتبران دولت بنی امیه
و نظر کردم دیدم که این جمعیت قصد طرف و سمتی بغیر از این نمودند تا انکه رسیدند بدر این
سرداب و جنازه را بر زمین گذاشتند پس در انوقت نزدیک شد که از شدت خوف و اضطراب
مرارهٔ من بترکد و قلبم سوراخ شود و هلاک شوم پس صبر را و گریه بسیار تا نزدیک بر خود جوید
پس انوقت چند نفر جنازه داخل سرداب نمودند و چند نفر دیگر در دستهای ایشان چراغها
و شمعها داخل سرداب بشدند و جنازه را در وسط سرداب گذاشتند و بعد از ان همه از
سرداب بیرون شدند و در سرداب را با گچ و خشت بنائی کرده مسدود نمودند و رفتند پس
در اینوقت سرداب در غایت ظلمت و تاریکی شد پس لحظه نگذشته بود ناگاه دیدیم که سرداب
در انهم روشنائی و نورانیت پیدا گشت و بدقت نظر کردم دیدیم که در اطراف ان چراغها
و شمعها گذاشته اند و سرداب اول بسیار کوچک بود و حالا بسیار وسیع و بزرگ شده است
و لحظه دیگر نگذشت مگر اینکه دیدیم دو شخص بزرگ عظیم الشان و مهیب در سمت بالای جنازه
تختی سلطانی گذاشتند و در ان هنگام یک شخص بسیار عظیم الشان و جلیل القدر حاضر
شد و بالای ان تخت نشست و میتوانم بگویم ان شخص از سر تا بقدم نور بود و ان دو شخص مثل غلامان
با حالت انکسار و تذلل و تخضع پیش روی ان ایستادند بان دو شخص امر کرد با این عبارت شما
دماغ هذا المیت یعنی ببوئید سر و دماغ این میت را پس اینها دماغ میت را بوئیدند و عرض
کردند یا امیر المؤمنین دماغ این میت دماغی است هیچ اثری از اثار خیر در ان نیست و همیشه پر
از افکار باطله و خیالات فاسد بوده است بعد از ان فرمود ببوئید چشمهایش پس بوئیدند
و عرض کردند یا امیر المؤمنین چشمهایش نیز هیچ اثری از اثار خیر نبوده است و اکثر اوقات استعمال
میکرده است در محرمات مثل نظر کردن بنامحرم و امثال ان و بعد فرمود ببوئید گوشهای این
را باز بوئیدند و عرض کردند در این نیز هیچ اثری از اثار خیر نبوده است و او را نیز استعمال می
کرده است در محرمات مثل شنیدن غنا و اصوات مزامیر و عود و طنبور و اصوات زنان نامحرم
و گوش دادن بغیبت مؤمنین و بعد فرمود ببوئید دهن و زبان این را باز بوئیدند و عرض
کردند یا امیر المؤمنین در این نیز اثری از اثار خیر نبوده است و او را نیز استعمال میکرده است در

محرمات

محرمات مثل تناول کردن از محرمات و دروغ گفتن و بعد از ان فرمود ببوئید دستهای
اینرا باز بوئیدند و عرض کردند در این نیز اثری از اثار خیر نبوده است و اغلب اوقات او را
نیز در محرمات استعمال میکرده است و بعد فرمود ببوئید پاهای اینرا باز بوئیدند و عرض
کردند در این نیز اثری از اثار خیر نبوده است پس بعد از ان فرمود ببوئید قلب اینرا پس
بوئیدند و عرض کردند یا امیر المؤمنین علیه السلام نجد قلبش بقدر ذره یسیره و جزء قلیل
از محبت شما هست پس انوقت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ان الرجل قد نجی یعنی بدرستیکه
این مرد نجات یافت و بعد فرمود متعرض او نباشید بروید پس لحظه نگذشت مگر اینکه دیدم این
اوضاع برداشته شد و سرداب باز در غایت ظلمت و تاریکی شد پس وقتیکه صبح شد جنبش و
سعی کردم تا انکه در سرداب بنا یک قطعه استخوان گشوده او از سرداب بیرون امدم پس این قضیه
ایست که بچشم خودم دیدم و بگوش خودم شنیدم پس انظر من مرخص ملکه مادون هستی
که از برای مردم تحدیث و روایه کنی از زبان من و از قول من پس این است حاصل روایه منصور
دوانیقی چه خوب گفته است نکته گفته است والفضل ما شهدت به الاعداء والحمد لله رب العالمین
مخفی نماند که حال تا باز وقتیکه شروع کرده ایم بذکر بابی از ابواب مصائب و همچنین ذکر امور
متعلقه باین باب و این باب در حقیقت از ابواب مهمه و اعمال لازمه است پس کلام در این باب
در چند مقام و مجلس واقع خواهد شد باب دوازدهم در بیان جمله از امور مهمه مگر فوائد
بسیار دارد و با وجود این برای سایر مطالب این باب بمنزله مقدمه است پس کلام در این باب
در ضمن چند مجلس و چند مقام ذکر واقع خواهد شد مجلس و مقام اول در بیان جمله
مطالب عظیمه پس میگوئیم بر اهل بصائر از شیعیان و محبان مخفی نماند که انچه واقع و حادث شد
در عوالم امکان از امور عظیمه و اثار عجیبه و خوارق عادات باهره و ایات و بینات ظاهره
و معجزات جلیله قاهره از حین شهادت جناب سید الشهداء روحی و ارواح شیعته له الفداء
بلکه از حین سقوطش بر روی خاک کربلا از پشت ذو الجناح تا زمان مراجعت اهل بیت رسول الله
صلی الله علیه و اله و علیهم اجمعین از شهر شام بمدینه طیبه بحدیست که نه تعداد احصاء
توان کرد بلکه نه شرح و تفسیر اینها در مقامی است که خارج است از حد تعداد و احصا و لکن

همه

همه اینها منهج واحد نیست بلکه بانهاج کثیره و اطوار وغیره میباشد پس جمله کثیره از این
آثار و معجزات و خوارق عادات از امور بیست که تعلق برأس انور اقدس جناب سید الشهدا ارواح
لنا الفداء دارد و جمله کثیره از انها تعلق ببدن و جسد انور اطیب انور و گوارا دارد و جمله
وغیره از انها تعلق بخون اطهر و اشرف خلیفة الله تعم دارد و جمله عظیمه از انها تعلق بحرم رسول
الله صلعم و نسوان طاهرات مظلومات دارد و جمله بسیار از انها از حیثیت از این اقسام مذکوره
نیست پس در این وقت میگوئیم اینها یا از قسم ان امور است که در عالم غیب ... در حادث شده پس
این قسم خبر یا از امور سماویه است یعنی ان امور بیست که با سما انها تعلق دارد یا از امور بیست که
بزمین تعلق دارد پس هر یکی از این دو قسم یعنی از امور سماویه و از امور ارضیه یا از قسم ان
امور بیست که واقع شد ولکن منقضی شد نشد بعد از مدت مدید بود و یا از قسم ان امور بی
است که واقع شد و تا روز قیامت هم باقی خواهد شد و از این قسم اخری است حمره شفقیه
در آسمان و همچنین سیلان کردن و جاری شدن خون از درختی که اندرخت که در قریه از اسب
از قرای قزوین یعنی در روز عاشورا و همچنین سیلان کردن و خون جاری شدن خون از
سنگی کما انسنگ بصورت میبرات یعنی از دو چشم ان صورت پس در روز عاشورا الخون جاری
میشود و انسنگ در قریه ایست از قرای شام و اگر بخواهی بعبر کمی بجواخرو بنهج توضیح پس
بگو که شهادت جناب سید الشهدا روحی و ارواح شیعته له الفداء باعث شد بر حدوث وقوع
امور عظیمه و جمیع عوالم امکان از عرش و کرسی و اهل ملکوت و ملأ اعلی گرفته تا انکه منتهی
شود بان چیزی که در تحت الثری است پس جمله از انها حادث و واقع شد و منقضی شد این بسبب
عدد و انواع و اصناف و افراد بیرون است از حد و حساب و احصا و جمله از انها حادث و واقع شد
و تا روز قیامت باقی خواهد شد و این نیز در غایت کثرة و وفور است و جمله از انها حادث و
واقع شد ولکن متجدد خواهد شد و مستمر خواهد ماند یعنی در سالی بعد از سالی و ماهی
بعد از ماهی و هفته بعد از هفته و روزی بعد از روزی و ساعتی بعد از ساعتی و مثال این
مثل حرقه قلوب مؤمنین از جن و انس و گریه کردن و اشک ریختن چشمهای انها و مثل افسرده
بودن انها در سوگ تعزیه داری در محافل و مجالس و زیارت نمودن انها قبر منور و ضریح مقدس را

مجلس و مقامی و تتمه در اشاره کردن بجمله از ان اموری که حادث و واقع شد در حالتی
که مقارن بود بحال شهادت خلیفة الله تعم بود یعنی ان خوارق عادات و اثار در بیان انسا
که در روز عاشورا واقع شد خواه از ان قسم باشد که در ملأ اعلی و عالم ملکوت واقع شد
و خواه در روی زمین واقع شد و خواه در عالم شهود پس میگوئیم شمر ولد الزنا لعنه الله علیه
وقتی که سر انور اقدس جناب سید الشهدا روحی له الفدا بر نیزه بلند نمود ان نیزه را بر
دستش گرفته میگفت والله بتحقیق سرت را از جسدت جدا کردم میدانم که تو افضل و اشرف و خیر
الناس هستی بحسب جد و پدر و مادر و برادر و عم و خالو لیکن انکار ولد الزنا تکبیر گفت و جمیع
اهل لشکر نیز تکبیر گفتند سه مرتبه و زمین بلرزه در امد و اسمانها تاریک و ظلمانی گشت
و از اسمان خون تقاطر و تقاطر میکرد و منادی ندا کرد از اسمان قتل والله الامام ابن الامام
اخو الامام قتل والله الهمام ابن الهمام الحسین بن علی بن ابی طالب ع پس در انوقت گردی و غبار
شدیده سوداء مظلمه پیدا و حادث گشت و بود در ان غبار باد سرخی بنهجی که عین و اثر هیچ
چیز نمایان نمیگشت و ان قوم منافقین و کفار ظن و گمان انها بران شد که عذاب نازل شد
پس مدت یکساعت در ان حالت ماندند تا انکه غبره زائل شد و هوا منجلی گشت و جمعی از فضلا
اعلام از صادق علیه الصلوة والسلام روایة کرده اند که وقتی که جناب سید الشهدا علیه
الصلوة والسلام بشهادت رسید یکشخص در میدان حاضر شد و جمیع اهل عسکر بان نظر
میکردند و فریاد بلند و صرخه عظیمه کشید و جمعی از اهل عسکر او را منع میکردند از فریاد
و صرخه کشیدن پس با انها گفت چه طور میشود که فریاد و صرخه نکشم و حال انکه رسول الله
ایستاده است گاه بزمین نظر میکند و گاه بحرب شما نظر میکند پس من میترسم که سید المرسلین
دست بدعا حق تعالی بردارد و نفرین کند باهل زمین پس عذاب نازل شود باهل زمین و
منهم در میان انها هلاک شوم پس بعضی از ان قوم کفار ببعض میگفت این انسان مجنون
و دیوانه است پس جمعی که نادم شده بودند و تائب گشته بودند بیکدیگر میگفتند که این
چه ظلم بود که بنفسهای خودمان کردیم برای خواطر پسر سمیه زانیه بقتل رسانیدیم سید
شباب اهل جنت را پس همین توابین و نادمین از جمله خروج کنندگان بودند بر ابن زیاد

ولد الزنا پس راوی حدیث از صادق علیه السلام عرض کرد بان بزرگوار و گفت فدایت شوم
که بود آن شخص که در میان میدان زجر میکرد و فریاد میکشید پس آنحضرت علیه السلام فرمودند
نبود آن شخص مگر جبرئیل امین و بعد فرمود آگاه باش و بدانکه حقتعالی اذن میداد بجبرئیل هر آینه
یک صیحه میکشید و از آن صیحه ارواح آنقوم را از بدان آنها قطع علاقه کرده باتش جحیم داخل
میشدند ولکن حقتعالی بآنها مهلت داد تا آنکه آثام و معاصی آنها بنهایت برسد و آنوقت عذاب
برآنها از عذاب جمیع اهل جهنم بیشتر باشد و نیز از حضرت صادق علیه الصلوة والسلم بزمین
کربلا افتاد مرویست که آنحضرت علیه السلم فرمود وقتی که جناب سید الشهداء بزمین کربلا
افتاد و در آنحالت الخلیفة الله تع را باسیوف و رماح ضربتها و طعنها زدند و چند نفر مبادرت
نمودند که سر انور اقدسش را از بدن شریفش جدا نمایند پس منادی از قبل رب العزة تبارک
وتع از بطنان عرش نداء کرد و گفت ای امت متحیره ظالمه بعد از پیغمبر خود شان که حق تع شما
توفیق ندهد نه برای اضحی و نه برای فطر پس بعد از آن حضرت لاجرم موفق نشدند و موفق
نخواهند شد بعد از این نیز ابداً تا آنکه قائم ظاهر شود طالب ثار و خون سید الشهداء علیه
الصلوة والسلم و جمعی از علما محدثین ذکر کردند که راوی عرض کرد بابی جعفر ثانی علیه الصلوة
والسلم و گفت فدایت شوم چه میگوئی در باب عامه که بدرستیکه از شما ها روایت شده است که
عامه موفق نخواهند شد برای روزه پس آنحضرت فرمود آگاه باش و بدان که دعوت ملکی از ملائکه
در باب ایشان در درگاه حقتعالی باجابت رسید پس راوی میگوید گفتم فدایت شوم کیفیت این چیز
چه است پس آنحضرت فرمود وقتی که آنقوم کفار و منافقین جناب سید الشهداء علیه الصلوة والسلم
را کشتند و بشهادت رسانیدند حقتعالی امر کرد ملکی از ملائکه که ندا کند و آنملک ندا کرد و گفت
ای امة ظالمه و کشنده عترت نبی و پیغمبر خود شان را حقتعالی موفق نکند شما را نه برای صوم و نه
برای فطر و در حدیث آخر نه برای فطر و نه برای اضحی مجلسی و مقاسیم در ذکر کردن سؤال و
جواب از آن پس میگوئیم مخفی نماند که ابن احقر میگوید که اگر کسی سؤال کند و بگوید که عامه یعنی
مخالفین اهل سنت در وقت جناب سید الشهداء علیه الصلوة والسلم حاضر بلکه موجود نبودند
و هیچ مدخلیت در شهادت الخلیفة الله تع نداشتند پس چرا باید آنها موفق نباشند برای

صوم و عید اضحی و اگر نیز سؤال کند و بگوید مقصود از موفق نشدن آنها برای صوم و عید
فطر و عید اضحی چه چیز است و سبب چه چیز است که ائمه معصومین علیهم الصلوة والسلم فرموده اند
بدعا آنملک یعنی نفرین آنملک در باب آنها باجابت رسید و تا قیامت موفق نخواهند شد
برای صوم و فطر و اضحی و حال آنکه ما میدانیم و میبینیم که همه آنها روزه میگیرند و ادراک عید
فطر و اضحی میکنند پس جواب از این دو اشکال و دو سؤال بچه نهج است پس بحول الله و قوته در
جواب از سؤال اول میگوئیم که مخالفین و اهل سنت هرچند در وقت شهادت جناب سید الشهداء
حاضر و موجود نبودند ولکن بودن آنها بمثابه و منزله جنود و عساکر یزید و ابن زیاد
لعنهما الله تع و مستحق شدن آنها برای نفرین ملک مثل استحقاق جنود و عساکر یزید و
ابن زیاد لعنهما الله تع بسبب اینستکه آنها بحقیت خلافة خلفاء ثلثه قائل شدند و در هیچ
فعلی از افعال شنیعه و در هیچ قولی از اقوال باطله ثلثه خلفا و بحث و اعتراض بر آنها نکردند
و حال آنکه اصل و اساس کشته شدن و اسیر شدن عترت و ذریه رسول الله را آنها مؤصل
و مستحکم کرده بودند پس قائل بحقیت خلافة خلفاء ثلثه و معتقد بامامت ایشان در حقیقت
مثل جنود و لشکر یزید و ابن زیاد لعنهما الله تع هست و علاوه بر همه اینها اینستکه معظم
و جمهور مخالفین و اهل سنت که مهر بر عترت رسول الله ص و نفرت داری برای ایشان جایز نمی
دانند و بدعت میشمارند و نیز معظم اهل سنت جایز نمیدانند لعنت کردن بر یزید ولد الزنا
و جنود و اتباع آن کافر پس کسی انصاف بدهد قطع و یقین میکند که ظلم مخالفین و اهل سنت
بر عترت و ذریه رسول الله ص کمتر درجه از ظلم جنود و اتباع یزید ولد الزنا نیست و اما جواب
از سؤال دویم اینستکه اهل سنت مخالفین در هیچ وقت از اوقات و از این زمان تا قیامت
موفق نشده اند و نخواهند شد برای صوم و عید فطر و عید اضحی زیرا همیشه در ایام صوم چند
دقیقه قبل از دخول شب افطار میکنند و همیشه در آخر رمضان یکروز را روزه نمیگیرند به
اینمعنی جمعی از فساق و کذابین در نزد قضاة و علماء خود شان شهادت میدهند که هلال
شوال را امشب دیدیم و حال آنکه در واقع ندیده بودند پس فردا عید فطر میکنند و حال آنکه
آن روز از رمضان بوده است پس از اینجهت برای عید فطر نیز موفق نمیشوند و اما عید اضحی

پس وجدان بتر و اصح است زیرا همیشه یا دو یا اکثر اوقات عید اضحی را در روز عرفه میکنند
با در نظر بشهادت دروغ در رؤیه هلال ذیحجة الحرام در نزد علما و قضاة خودشان و بنا
اینها میگوییم شرط صحت عبادات و قبول طاعات ولایت آل رسول الله ص و تبری از اعداء ایشان
و اهل سنت و مخالفین عمل اینها در این باب بعکس است هر حال و در حدیث دیگر وارد شده است که
ان ملکی که خبر شهادت جناب سید الشهدا را بسید المرسلین ص رسانید ملک بحار و دریاها بود
یا بمعنی ملکی از ملائکه فردوس اعلی نازل شد بدریاها و اجنحه خود و بالش را نشر کرد بدریاها
و صیحه بلند کشید و گفت ای اهل دریاها بپوشید لباسهای حزن و مصیبت و تعزیه داری را
بدرستی که پسر رسول الله ص و فرخ او را ذبح کردند و کشتند پس از تربت کربلا و مصرع جناب سید
الشهدا با اجنحه اش باسمانها برداشت و هیچ ملک در اسمانها نماند مگر تربت مقدسه را بوئید
پس از بوئیدن آن تربت در جمیع ملائکه تاثیر کرد پس شروع کردند بگریه و زاری کردن و لعنت کردن بر قاتلین
جناب سید الشهدا و همچنین لعنت کردن بر اشیاع و اتباع قاتلین و مجلس و مقاتلین ایشان
در بیان کردن معانی جمله از فقرات زیارت قائمیه و آنچیزی که مرتبط و متعلق با انست پس
گوییم مخفی نماند که در جمله از فقرات زیارت شریفه قائمیه اشاره بجمله از وقایع و احوال
شده است پس ذکر آن فقرات شریفه که کلام امام زمان عجل الله تعالی فرجه و جعلنی فداه و خطاب
باجد بزرگوارش جناب سید الشهدا است لازم است پس آن فقرات شریفه اینست فقام ناعیک
عِنْدَ قَبْرِ جَدِّكَ الرَّسُولِ ص فَنَعاكَ اِلَيْهِ بِالدَّمْعِ الْهَطُولِ قائِلاً يا رَسُولَ اللهِ قُتِلَ سِبْطُكَ
وَفَتاكَ وَاسْتُبيحَ اَهْلُكَ وَحِماكَ وَسُبِيَتْ بَعْدَكَ ذَراريكَ وَوَقَعَ الْمَحْذُورُ بِعِتْرَتِكَ
وَذَويكَ فَانْزَعَجَ الرَّسُولُ وَبَكى قَلْبُهُ الْمَهُولُ وَعَزّاهُ بِكَ الْمَلائِكَةُ وَالْاَنْبِياءُ وَفُجِعَتْ
بِكَ اُمُّكَ الزَّهْراءُ وَاخْتَلَفَ جُنُودُ الْمَلائِكَةِ الْمُقَرَّبينَ تُعَزّي اَباكَ اَميرَ الْمُؤْمِنينَ وَاُقيمَتْ
لَكَ الْمَاتِمُ في اَعْلا عِلِّيّينَ وَلَطَمَتْ عَلَيْكَ الْحُورُ الْعينُ وَبَكَتِ السَّماءُ وَسُكّانُها وَالْجِنانُ
وَخُزّانُها وَالْهِضابُ وَاَقْطارُها وَالْبِحارُ وَحيتانُها وَمَكَّةُ وَبُنْيانُها وَالْجِنانُ وَوِلْدانُها
وَالْبَيْتُ وَالْمَقامُ وَالْمَشْعَرُ وَالْحَرَمُ وَالْحِلُّ وَالْاِحْرامُ و این فقرات شریفه امام زمان عجل الله
تعالی فرجه قلوب و اکباد شیعیان و محبان را سوراخ سوراخ میکند پس حاصل مضامین اینها

اینست که خبر دهنده خبر مرگ و شهادت تو بود نزد قبر رسول الله ایستاد و ظاهر اینست
که آن ناعی ملک بود و ممکن است از مؤمنین جن باشد و ممکن است او را از انس بگیریم و لکن
اخبار ان بعد از گذشتن مدتی از روز عاشورا خواهد شد و اظهر و اقرب احتمال اول
است هر حال بعد خطاب کرد بجناب سید الشهدا و گفت فنعاک الیه الخ یعنی خبر مرگ و دفن شما
را برسول الله ص رسانید حالتی که اشک چشمهایش جاری میشد و در حالتی که میگفت
یا رسول الله سبط و جوانت کشته شد و جان و مال و اهل و عشیره تو مباح کردید یا رسول
الله ص بعد از تو ذریه تو را ذلیل و اسیر کردند و عترت و اهل و عیال تو مبتلا بمصائب و بلاها
گشتند پس وقتی که ناعی این خبر را و این کلمات را برسول الله عرض کرد پس آن سید المرسلین ص
منزعج و مضطرب شد و قلب پر از حزن و غمش سوخت و گریه نمود پس در آن وقت جمیع ملائکه
و جمیع ارواح انبیا بخدمتش رسیدند و او را در مصیبت عزا و تسلی میدادند و بسبب
مصائب و شهادت تو مادرت فاطمه زهرا مفجوع و دلسوز گشت و جنود و احزاب ملائکه مقرب
علی الاتصال فوج بعد از فوج و حزب بعد از حزب و جماعت بعد از جماعت بخدمت پدرت امیر
المؤمنین ع میرسیدند و او را در مصائب و عزاء تو تسلی میدادند و ماتم اقامه شد برای تو در
اعلا علیین و حور عین نوحه و زاری کرد و صیحه و ضجه نمود بر سر و سینه میزدند و دریاها می
بخروشیدند و گریه کرد اسمانها برای تو و سکان اسمانها برای تو و سکان جنان و خزان جنان
و کوهها و صحراها و دریاها و ماهیان دریاها و بنیان مکه و حیتان و ولدان و غلمان جنان
و بیت الله و مقام و مشعر و حرم و حل و احرام و در روایت دیگر از میثم تمار وارد شده است که
گفت عهد کرد بمن مولای خود امیر المؤمنین علیه السلام و خبر داد بمن و فرمود بدرستی که این
امت خواهند کشت پسر پیغمبر خودشان را و گریه خواهد کرد برای آن همه چیز و همه
موجودات حتی اینکه گریه خواهد کرد برای آن وحوش در صحراها و ماهیان در دریاها و
مرغان در هوا و جو السماء و گریه خواهد کرد برای آن آفتاب و ماه و نجوم اسمانها و زمینها
و مؤمنان از طایفه انس و از طایفه جن و جمیع ملائکه اسمانها و زمینها و رضوان و مالک و
حاملان عرش و خواهد بارید از اسمان خون و خاکستر و بعد از آن فرمود واجب شد لعنت

حقشم بر قاتل حسین سید الشهدا احتجاج نمود و لعن میشد بر مشرکین و کافرین و بر یهود و نصاری و
مجوس پس وقتی که میثم تمار این حدیث را از امیر المؤمنین ع نقل و تحدیث کرد شخصی که از آن جمله
بود گفت یا میثم پس چه طور شده است که مردم یعنی مخالفین و اهل سنت روز عاشورا
روز قتل جناب سید الشهداء ع را روز با برکت و خیر قرار میدهند پس وقتی که این را میثم تمار
شنید گریه شدید کرد و بعد از آن گفت این ها ظن فاسد و گمان باطل کرده اند
بسبب حدیثی که او را خود شان وضع و جعل کرده اند و میگویند بسبب آن حدیث کذب موضوع
روز عاشورا روزی است که حضرت ع قبول نمود توبه آدم را در آن روز و حال آنکه حضرت توبه آدم
را در ماه ذیحجه قبول فرموده است و نیز گمان باطل میکنند که روز عاشورا روزی است که حضرت
در آن روز بیرون آورد یونس نبی را از شکم ماهی و حال آنکه حضرت او را از شکم ماهی در ذیحجه
بیرون نمود و نیز ظن باطل میکنند که روز عاشورا روزیست که کشتی نوح ع بر جودی قرار گرفت
و حال آنکه این نیز صحیح نیست و نیز مخفی نماند در خبری وارد شده است که بعد از شهادت جناب
سید الشهدا آفتاب منجلی سرخ بود که گویا خون تازه است و در جمله کثیره از اخبار وارد شده
است که اشراقات و اشعه آفتاب بر دیوارها مثل ملاحف بود که رنگ شده باشد بزعفران
و در خبر اخر وارد شده است از مردی از اهل بیت المقدس پس آن گفت والله ما اهل بیت المقدس
و هم چنین اهل نواحی بیت المقدس همه ما معلوم شد عشیه شهادت حسین بن علی علیه
السلم زیرا که بر نداشتیم هیچ سنگی و هیچ کلوخی و هیچ صخره بزرگی مگر اینکه دیدیم در زیر آنها
خون غلیان میکرد و میجوشید و همه دیوارهای خانها سرخ میشد مثل علق و سه شبانه
و روز خون تازه میبارید و میشنیدیم که منادی ندا میکند در جوف شب و میگفت اترجو امة قتلت
حسینا شفاعة جده یوم الحساب و آفتاب سه روز منکسف شد و بعد از آن منجلی شده و ستارها
آسمانها بیکدیگر مشتبک شدند و در خبر اخر وارد شده است که شب شهادت جناب سید الشهدا
از روی زمین و کره ارض هیچ سنگی بر داشته نشد مگر آنکه در زیر آن سنگ خون تازه و در روایت
قرظة بن عبید الله وارد شده است آسمان در نصف النهار بتاطر و تقاطر مینمود و من شمله
سفید انداخته بودم بر زمین نظر کردم دیدم که این شمله پر از خون گشته و شترها بصحراها برای آب

خوردن فرستاده بودم پس صحرا پر از خون بود و شترها مصبوغ و ملون بخون شده برگشتند
و بعد برای ما کاشف بعمل آمد که در آن روز جناب سید الشهدا را بقتل رسانیده اند و از
اسود بن قیس روایت شده که سرخی از قبل مشرق پیدا شد و سرخی از قبل مغرب پیدا شد و
اینها مرتفع شدند تا آنکه در وسط آسمان بیکدیگر متصل شدند و مدت شش ماه در وسط
آسمان بودند و از ابن عباس روایت شده در تفسیر قول الله تبارک و تع فما بکت علیهم السماء
وارد شده است بطریقی که حضرت وقتی که نبی از انبیا را قبض نماید گریه میکند بر آن آسمان و
زمین مدت چهل سال و وقتی که امام را از ائمه اوصیا قبض نماید گریه میکند بر آن آسمان و
زمین مدت چهل ماه و وقتی که عالم که عمل کننده بعلمش باشد او را قبض نماید گریه میکند
بر آن آسمان و زمین مدت چهل روز و اما حسین بن علی علیهما السلام پس گریه میکند بر آن
بزرگوار آسمان و زمین طول الدهر و مادامی که دنیا هست و گفت مؤلف این انسانکه روز شهادت
آن امام مظلوم ع از آسمانها خون بارید و ابن حمزه مشرفیه در آسمان در روز شهادت آن مظلوم
ظاهر شد و قبل از آن نبود و دیده نشده بود ابدا و در روز شهادت آن امام مبین یک سنگی
از دنیا بر داشته نشد مگر آنکه در زیر آن سنگ خون بود و در جمله کثیره از اخبار وارد شده
است که وقتی که جناب سید الشهداء ع شهید شد گریه کرد بر آن خلیفة الله تع هفت آسمان
و هر که و هر چه در آنها هست و گریه کرد بر آن مظلوم هفت زمین و هر چه و هر که در آنها هست
و گریه کرد بر آن مظلوم هر چه که در میان آسمانها و میان زمینها هست و گریه کرد بر آن هر چه
و هر که در آنها هست و گریه کرد بر آن مظلوم هر چه و هر که در جنت هست و هم چنین هر که
و هر چه در جهنم هست از خلق خلاق عالمیان و گریه کرد بر آن انچه که دیده میشود و انچه که دیده
نمیشود مگر بصره و دمشق و آل عثمان و در خبر اخر وارد شده است که گریه کرد آسمان بخون مدت
چهل صباح و گریه کردن زمین بسواد و سیاهی مدت چهل صباح و گریه کرد آفتاب بکسوف
و سرخی مدت چهل صباح و بدرستی که کوهها قطعه قطعه شد و پاشید کردید و دریا منفجر
شد و ملائکه چهل روز گریه کردند و در جمله از اخبار با بن ابی حمزه وارد شده است که برای قتل
حسین بن علی بن ابیطالب ع آسمان و زمین گریه کرد و سرخ شدند و برای احدی گریه نکرده بودند

بودند مگر بر یحیی بن زکریا ع و حسین بن علی و در روایت جده علی بن مسهر القرشی وارد
شده است که بعد از شهادت جناب سید الشهداء ع آسمان مثل علقه یعنی خون بسته بود
و باین حالت ماند مدت یکسال و نه ماه و قرص آفتاب در این مدت نمایان نمیشد و در بعض
اخبار وارد شده است که وقتی که جناب سید الشهدا کشته شد از آسمان خاک سرخ بارید
و در خبر دیگر وارد شده است که راوی میگوید عرض کردم بسید الساجدین ع که گریه کردن
آسمان بچه نحو بود پس آنحضرت فرمود وقتی که رخت یا مثل آن بسمت آسمان میکوفتی واقع
میشد و میافتاد بر آن شبیه اثر براغیث از خون و در خبر نضره ازدیه وارد شده است که
از آسمان خون بارید و یکشب را صبح کردیم و دیدیم که همه چیزها از ظروف و غیر ظروف پر
از خون است و در خبر ام سلیم وارد شده است که آنزن گفت وقتی که جناب سید الشهداء
بشهادت رسید آسمان تماطر و تقاطر کرد و بارید مثل خون و جمیع خانهای ما و جمیع
دیوارها از آن مطرات و قطرات سرخ شد و در جمله کثیره از اخبار وارد شده است از
ائمه معصومین ع که انس و جن و طیور و وحوش همه گریه کردند بر حسین بن علی ع و نیز فرمودند
که گویا نظر میکنم بر وحوش که گویا گردنهای خود را دراز کرده اند و گردنهارا کشیده اند بسوی آن مظلوم
از هر نوع و هر صنف وحوش همه بر آن گریه میکنند تا آنکه دموع عیون آنها جاری میشود
و مرثیه میخوانند شبها تا آنکه صباح بشود و در روایت ابی ذر وارد شده است که ابوذر
گفت که اگر شما میدانستید که چه داخل شد از احزان و اضطراب و گریه و زاری بر اهل
دریاها و همچنین بر سکان کوهها و جنگلها و بیشها و بر اهل آسمانها بسبب قتل و شهادت
جناب سید الشهداء ع هر آینه گریه میکردید والله تا آنکه انفس و ارواح شما از ابدان مفارقت
نماید و هلاک شوید و هیچ آسمانی از آسمانها نیست که روح جناب سید الشهدا از آن آسمان
مرور نماید مگر اینکه هفتاد هزار ملک فزع مینمایند و قیام مینمایند قیام کردنی که مفاصل
اجسام نورانیه ایشان مرتعد و مرتعش میشود پس ملئکه اینجا التزام دارند تا روز قیامت
و هیچ ابری و سحابی نیست که مرور کند و رعد و برق زند مگر اینکه بر قاتل جناب سید الشهداء
لعنت نماید و هیچ روزی از روزها نیست مگر اینکه روح جناب سید الشهداء در روز

بخدمت جناب رسول الله میرسد پس روح هر دو بزرگوار با هم دیگر ملاقات مینمایند مجلس
و مقام بیست و پنجم در اشاره نمودن بکیفیت گریه صدیقه عظمی و حجت کبری فاطمه زهرا ع
و همچنین در اشاره نمودن با مثال و نظایر آن پس مخفی نماند که کیفیت گریه و زاری کردن آن
معصومه مظلومه در اخبار متضافره و متکاثره وارد شده است و در بعض اخبار با بن نهج
وارد شده است که بدرستیکه با فاطمه زهراء هزار دیگر و هزار صدیق و هزار شهید و هزار
هزار از ملائکه کروبیین میباشند و همه آنها یاری و مساعدت مینمایند در گریه و زاری
کردن با آن معصومه مظلومه ع بکیفیتی که میکشد پس نمیماند ملکی از ملائکه در آسمانها
مگر آنکه گریه میکنند بسبب رقت و ترحم بسبب صوت آن مظلومه معصومه پس آن مظلومه ساکن نمیشود
از گریه کردن و شهقه دلسوز کشیدن و ناله جگر گداز بر آوردن تا آنکه رسول الله ص بنزد
آن معصومه مظلومه میاید و میفرماید ای دختر من بتحقیق که بگریه در آوردی اهل آسمانها را و آنها
را مشغول کردی بگریه تا آنکه دست کشیدند از تقدیس و تسبیح حقتعالی پس خود داری بکن از گریه
تا آنکه ملئکه بتسبیح و تقدیس حقتعالی را بکنند و در بعض اخبار با بن نهج وارد شده است که فاطمه
زهراء گریه میکند بر پسر مظلومش و شهقه میکشد شهقه کشیدنی پس جهنم زفره میکشد
زفره کشیدنی پس ملائکه خزنه جهنم در اول گریه کردنش مستعد میباشند برای ضبط کردن
جهنم از ترس آنکه عنق از جهنم بیرون بیاید یا خادمان آن بگریزد پس جمیع اهل زمین را به
سوزانند پس بهر حال باشد ملائکه خزنه حبس مینمایند جهنم را و او را زجر میکنند و درهای
او را محکم می بندند از خوف آنکه اهل زمین را بسوزاند و باینحالت هستند مادامی که فاطمه
زهراء ع در گریه کردنست و با وجود این زفره جهنم ساکن نمیشود تا آنکه صوت فاطمه زهرا
بشود و بدرستیکه بسبب گریه فاطمه نزدیک میشود که دریاها منشق شوند و بعض آنها در
بعض داخل بشوند پس هیچ قطره از قطرات دریاها نیست مگر اینکه یک ملک موکل او است
و نیز ائمه معصومین ع فرموده اند که ملئکه زائل نمیشوند از اخلاص و مهربانی با فاطمه زهراء ع
و گریه میکنند مادامی که آن مظلومه گریه میکند و حقتعالی را میخوانند و بسوی آن تضرع کنند
و همچنین تضرع و اصوات ملائکه مرتفع میشود بسبب تسبیح و تقدیس کردن آنها حق سبحانه

وهم را شأن تسبیح و تقدیس اهل آن در آن وقت بجهت آنکه حق سبحانه و تعالی غضب بر اهل زمین
نفر شد و اصوات آنها در حین تسبیح و تقدیس بنحوی میشود که اگر یکصوت از اصوات ما اهل
زمین برسد کوهها از اصل کنده میشود و زمین زلزله میکند و اهل زمین همه هلاک
شوند مخفی نماند که ابن حجر میگوید که اخبار این باب و این مقام با حصا و استقصا تمام نخواهد
شد و اما اخبار وارده در این مقام از طرف عامه و اهل سنت هرچند در تضافر و تکاثر
بمثابه اخبار وارده از طرف شیعه نیست ولکن اخبار و آثار آنها نیز بسیار است و انها را
حافظین و افاضل محدثین و اکامل صناعة تواریخ و سیر از حزب عامه نقل کرده اند و از الجمله
آنچه که در تاریخ دمشق ذکر کرده و روایت شده است از ابو قبیل که وقتی که حسین بن علی علیهما السلام
کشته شد آفتاب کسوف کرد بنحوی که کواکب در نصف النهار ظاهر شد و ظن ما بر این شد که
این علامت قیامت است و نیز ذکر کرده است جمعی از افاضل محدثین عامه و اهل سنت مثل هروی
و ثعلبی و مسلم نیشابوری روایت کرده اند که وقتی که حسین بن علی علیهما السلام کشته شد آسمان
گریه کرد و سرخی که با شفق هست ظاهر شد و آن سرخی قبل از شهادت آنحضرت موجود
نبود و بتحقیق که چند روز از آسمان خون بارید و بتحقیق در روز شهادتش از آسمان خون
عبیط و تازه بارید و نیز روایت کرده است عبدالله بن احمد حنبل حنبلی در مسند از ام سلمه
گفت داد رسول الله بمن یک کف خاک سرخ و فرمود این خاک از تربت زمینی است که حسین
در اینجا کشته میشود پس هر وقتی که این خاک خون شد یقین بدان که او را کشته اند پس ام
سلمه میگوید من آن خاک را در شیشه ضبط نمودم و روز عاشورا آن شیشه را دیدم که خاک در آن
خون شده بود و نیز یکی از فضلاء اهل سنت که او را حافظ ابوالحسن عثمان بن محمد بن ابی
شیبة العبسی الکوفی میگویند اخراج نموده است حدیثی را از عیسی بن الحارث الکندی و انگفت
وقتی که حسین بن علی علیهما السلام کشته شد مدت هفت روز کشید که وقتی که نماز عصر
را میکردیم و نظر میکردیم بآفتاب یعنی باشراقات و اشعه آن میدیدیم در دیوار مثل ملاحف
معصفره و از شدت سرخی و کواکب دیده شده بعض ببعض و در روایت ابن جوزی از ابن
سیرین با ابن لهیعه است که دنیا تاریک و مظلم گشته سه شبانه روز و سرخی در آسمان ظاهر

شد

شد و نیز بعض علماء عامه ذکر کرده است که بعد از قتل جناب سید الشهدا آسمان مدت
شش ماه سرخ شد و بعد از آن کم کم کشیده شد تا آنکه باین حد رسید که الآن هست یعنی
سرخی شفق مخفی نماند که ابن جوزی برای ظهور حمره شفقیه بعد از شهادت جناب سید الشهدا
حکمتش و سرش را بیان نموده است و حاصلش اینست که وقتی که انسان غضبناک شود اثر غضبش
در وجه آن ظاهر شود و آن سرخ شدن وجه است و چون حق سبحانه و تعالی منزه و مقدس بود از
صفات نقص و سمات عیب و لوازم اجسام و جسمانیات پس اظهار کرد تأثیر غضبش را بر قاتلین
جناب سید الشهدا بحمره افق مشرق تا آنکه اظهار کرده باشد عظم و بزرگی جنایات و معاصی
ذنوب قاتلین هرحال اخبار و آثار در این باب و در این مقامات از هر دو فرقه یعنی شیعه و سنی
در حدی است که با حصا و استقصا نمیاید پس این احقر میگوید که صد هزار ویل و عذاب الهی
بر آن اشخاص مخالفین باد که این اخبار متکاثره و متسامعه و متضافره را از طریق خودشان
روایت میکنند با وجود این گریه و تعزیه داری برای حبیب حبیب الله و خلیفة الله را نمی کنند
بلکه جمعی از متعصبین آن قوم گریه و تعزیه داری برای الخلیفة الله را بدعت میشمارند نستجیر
بالله و همچنین ویل و عذاب و غضب الهی بر آن اشخاص باد که در ظاهر ادعاء محبت و تشیع
مینمایند ولکن در ضعف اعتقاد نزدیک بمخالفین شده اند زیرا که اگر قلیل از کثیر مقامات
و شئون خلیفة الله جناب سید الشهدا روحی و ارواح شیعته المخلصین له الفداء ذکر شود
او را مستبعد و مستغرب میشمارند آن مقامات و درجاتی که برای گریه کنندگان و تعزیه
داران دارد استجیر بالله **مجلس و مقام ششم** در ذکر کردن بیانات برای گریه که واقع
شده است در اخبار و آثار مقدمه پس بیان اول در ذکر مراد و مقصود از گریه و بکاء هر شیئی
بر جناب سید الشهدا پس میگوئیم بکاء و گریه هر شیئی ملاحظه میشود بالنسبة بحال آن شیئی
پس ظاهر از اخبار اینستکه گریه و بکاء طایفه جن و طوایف طیور و وحوش و همچنین سایر
حیوانات که برای آن چشم و باصره هست مثل گریه انسان بوده است یعنی بر یختن اشک چشم
و بر این تفسیر و توضیح بعض اخبار مقدمه دلالت کرد و اما گریه ملائکه و حور و غلمان
پس ظاهر اینستکه گریه و بکاء آنها نیز مثل گریه و بکاء انسان بوده است هرچند در آنها

بجو

بنحو الطف واشرف بوده باشد واما بکاء وگریه جهنم پس بیانش در بعض اخبار مقدمه
گذشت ودر بعض اخبار اشاره شده است ببکاء وگریه دریاها وجمله اشیاء دیگر نیز وان
نیز باین نهج است که گریه کردن دریاها بعدم اطمانش وامواجش وگریه کردن انهار وینابیع به
بجریانش وخشک شدنش وگریه کردن افتاب وماه وکواکب بتغیرات از سرخی وزردی وکسوف
وخسوف وگریه کردن کوهها بقطعه قطعه شدن ودیوارها بانقطار وانهدام ونباتات
بتغیر وزردی وخشکی ودرختها بثمر ندادن ومیوه ندادن وقلت منفعت ودر بختن اوراق وبرگها
وخشک شدن اغصان وشاخها ونیز بزردی اوراق وبرگها وخشک شدن برگها وگریه کردن
ریاح بهفیف وانتها بالتهابات وافاق بتکدرات ومعادن بفاسد شدن وظروف وشیشها
باصوات وقت انکسار وشکسته شدن آه آه آیا نمیشنوید که ایها سفار را بنا امنی وگره
قطاع طرق در راهها آیا نمیدانید اصوات طیور را در اشیانها وآیا نمی بینید هفیف
ریاح وتلاطم بحار وگریه اطفال صغار در اناء اللیل واطراف النهار وآیا نظر نمیکنید
شکستن وپاره پاره شدن سنگها وکیسیده شدن ابچاهها وقلت بارانها وترقی اسعار
وفساد افکار واختلاف انظار وفقر وکوتاهی عمار وغیر اینها که بحد احصاء واستقصاء نمی
اید وبعبارت مختصره هر چیزی که اسم شیئی بران اطلاق شود جوهر باشد یا عرض وخواه دیده
بشود یا نه پس میگوییم چنانچه جمیع اشیاء ما یری وما لا یری در رشهادت جناب سید الشهداء
علیه السلم گریه کردند در ان وقت وهم چنین گریه خواهند کرد تا قیامت بنحوی که ع
بیان دو مرد در ذکر کردن یک سوال وجواب که مهم است تحقیق حال در ان سوال وجواب و
لکن بعد از تمهید مقدمه پس میگوییم استثناء نشده در اخبار در باب گریه کردن بجناب
سید الشهداء ع مگر سه چیز بصره ودمشق وال عثمان پس بنا بر این باید گریه کردن در
هر شیئی از اشیاء ودر هر فرد از افراد انسان متحقق شده باشد حتی از انسان ان افراد
واحادی که در اطراف عالم واصقاع دنیا در بلاد وقری وصحراها وبیابانها ساکن
بودند نه چنانکه شامل بشود باحاد کفار وافراد مشرکین از یهود ونصاری ومجوس و
سایر ملل وطوایف از عبده اوثان واصنام پس وقتی که این مقدمه معلوم شد گم

میگوییم که اگر کسی سوال کند وبگوید که این بنحو منصور ومعلوم میشود که در حین شهادت
جناب سید الشهداء ع این حبر همه افراد واحاد انسان برسد چون حاصل سوال اینست واما
جواب منهج تحقیق از این سوال انست که امام وخلیفه الله تعالی منزلتش منزلت قلب است نسبت باین
اعضاء ومثل منزلت فؤاد است نسبت بجسد وبالنسبه بجمیع نشات وعوالم امکان مثل منزلت
قطب است نسبت بکره پس وقتی که هم چنین شخص وهم چنین خلیفة الله تعالی کشته شد بان کیفیات
وبان اطوار که تفاصیل انها گذشت پس بنا بر این برای خرابی جمیع عوالم ونشات امکانیه
بلکه برای انعدام همه مقتضی وموجود شد ولکن حجج الله وتمام بقیة الله تمام من هو الیه العوالم
را حفظ نمود از خرابی وانعدام نظر بحکمت بالغه اش وباقی ماندن در مقام انتوصی اوراثی
فلا اقل باید انقلابات تامه واضطرابات وتزلزلات کامله در جمیع اجزاء عالم متحقق شود
حالت بکاء وگریه وتباکی در جمیع افراد انسان در هر بقعه ودر هر مکان بوده باشند و
سبب تحقق حالت بکاء وتباکی در جمیع افراد موجود شدن احزان وکروب وعموم واشجان
برای انها است بسبب مشاهده کردن انها امور عجیبه هایله وحالات غریبه مخوفه را مثل
کسوف افتاب وخسوف ماه ومشبک شدن نجوم وزرده شدن ستارهها بعض ببعض وسرخ
وگریه اسمانها بهر حال از ظواهر اخبار واثار وهم چنین از قاعده سریان اثار ولایت مطلقه
در اشیاء وموجودات سریانی که مثل سریان اجزاء دهنیه ونار تیره در کبریت بوده باشد امن
مستفاد میشود که گریه وبکاء وتباکی حاصل ومتحقق شده در هر فرد از انس وجن مطلقا نفع
بدون فرق میان مؤمن وکافر ونیز بدون فرق میان نزدیک وحاضر وبعید وغائب نیز از
که ان امور عجیبه وایات باهره در جمیع بقاع عالم واصقاع کره ارض حاصل ومتحقق گشت پس
همه احاد وافراد انسان وهم چنین همه افراد جن نظر کردند ومشاهده نمودند پس جواب
تحقیقی از این سوال همین است وبس واین قوه تسدید خواهد یافت وقتی که اضافه شود بر
این حصول الهامات غلبیه برای هر فرد از افراد انسان وجن مطلقا چنانچه اطلاع سابر بحو نا
برشهادت خلیفة الله تعالی وامام مبین ع بسبب الهامات شده وقوه وتسدید این جواب اکثر
وازید خواهد شد وقتی که اضافه شود بر این تحقیق مذکور خبر رسانید بهمه اصقاع ونواحی

و اطراف و بقاع کرهٔ ارض طائفه از جن که اهل آن دائرهٔ سیاره میباشند مخفی نماند که این
کلام تا باینجا در مقام تحقیق گریه و بکاء و تباکی بود که آن در حین شهادت خلیفة الله تعالی
و حجة الله سبحانه و تعالی حاصل و متحقق شده باشد یعنی گریه و بکاء اوّلی و امّا حصول گریه
و بکاء دوّمین یعنی حصول گریه و بکاء دوّمی بسبب شهادت الخلیفة الله تعالی برای هر فرد از
افراد انس و جن پس این نبوده مگر بعد از رسیدن وصول شهادت الحجة الله تعالی منهج تفصیل کیفیت
و بیان و بسبب این نهج وصول و رسیدن خبر سیر کردن رکبان و مسافرین بود پس در اینقسم دوّمی
لازم نیست عموم و شمول هر فرد از افراد انسان و هم چنین هر بقعه از بقاع کرهٔ ارض پس
واضح و ظاهر شد که عموم و شمول هر فرد از افراد انسان و هر بقعه بقعه از بقاع زمین مخصوص
بقسم اوّل است بیان سیّمی در تحقیق حال در اختلاف اخبار متقدّمه یعنی اختلاف آنها هم بحسب
مدّت و هم بحسب کیفیّت . ذکر گریه و بکاء آسمانها و هم چنین در سیاهی و ظلمت زمین و هم چیز
در امور دیگر پس میگوئیم اخبار مذکوره در ذکر گریه و بکاء آسمانها هر چند مختلف بودند بحسب
هر دو جهت یعنی جهت مدّت و جهت کیفیّت ولکن بعد از تأمّل و تدبّر معلوم میشود که این نحو اختلاف
موجب تضاد و تناقض میان اخبار نخواهد شد و بیان این باین نهج است که آن اخبار و آثاری
که صریح بودند در اینکه از آسمان خون عبیط و تازه بارید حمل میکنیم بر اینکه این در جمله
از مواضع و بقاع و بلاد و قری بود نه در همهٔ کرهٔ ارض و اینقسم حمل میکنیم زمان خون باریدن
بسیار ممتد نشد پس نماند اختلاف در میان همین اخبار از حیثیّت دیگر زیرا که در جمله از
آنها باین نهج است که از آسمان خون عبیط و تازه بارید و در بعض آنها باین طور بود که از
آسمان میبارید مثل خون بنهجی که خانها و دیوارها همه سرخ شدند پس میگوئیم این نحو
اختلاف نیز موجب تضاد و تناقض نمیشود زیرا که ممکن است که بگوئیم که در اوّل این امر از آسمان
خون عبیط و تازه ببارد و خواه قلیل باشد که قلیل در بعض مواضع و بقاع و امکنه شد
و کثیر در بعض دیگر مواضع و بقاع و امکنه دیگر شد پس بعد از آن باریده باشد از آسمان
قطراتیکه مثل خون باشد پس بعد از آن شده باشد آسمان مثل علقه یعنی بنهجی که وقتی که
شخص مستقبل میشد بسمت آن در حالتی که دیده بود رخنی با پارچهٔ سفید یا نخوان بوده

باشد پس ظاهر و پیدا شود در آن چیزی که شبیه باشد براغیث یعنی کیکست و امّا اخبار
که متضمّن اینمعنی بود که گریه و بکاء آسمان سرخ شدن آن بود و هم چنین مثل علقه شدن
آن بود پس میگوئیم ظاهر اینقسم گریه و بکاء آسمان در جمیع آفاق و اصقاع کرهٔ ارض متحقق
و موجود شد ولکن اختلاف در اینقسم از اخبار و آثار و بحسب مدّت و زمان خواهد شد یعنی
میگوئیم رفع و تناقض در اینقسم نیز ممکن است زیرا که حمل میکنیم امر را بر وجه تفاوت و حصول
شده و ضعف باینمعنی و در جمله از ازمنه و اوقات سرخی آسمان یا مثل علقه شدن در غایت
شدّت بود و در جمله دیگر از ازمنه و اوقات باین نهج شدّت نبود و امّا اختلاف اخبار و
آثار در کسوف و خسوف اختلاف بحسب مدّت و زمان پس میگوئیم رفع تضاد و تناقض در اینقسم
مثل آن رفع تضاد و تناقض است که گذشت باینمعنی که کسوف و خسوف بر نهج استیعاب و تمامیت
حاصل و متحقق شده در قصر و کوتاه بودن آن ازمنه و اوقاتی که در اخبار و آثار متقدّمه مذکور
شد و امّا صورت نقص و استیعاب و تمامیّت بعد از آن زمان شد و هم چنین است کلام در سایر
صور پس زمان اطول واقع شد که در اخبار و آثار متقدّمه مذکور شد پس از زمانست برای
مجموع انخلاات بر این میزان و بر این نهج قیاس میشود اخبار و آثاری که در سیاهی و ظلمت
ارض وارد شده بود یعنی اختلافی که بحسب ازمنه و اوقات و بحسب طول و قصر و کوتاهی ازمنه
و اوقات بود و وجه دیگر نیز در اینجا ممکن است و آن اینست که اختلاف آثار و اخبار در اینجا
بحسب اختلاف بقاع و امکنه و بلاد است **مجلس و مقام هفتم** در ذکر کردن بعض اسرار
شعشعانیّه ملکوتیّه و بعض دقایق لطیفه نورانیّه پس میگوئیم در بیان اینمطلب نورانی
و سرّ ملکوتی که بتحقیق گذشت و دانسته شد که جمله از اخبار و آثار دلالت بر این کرد
و متضمّن اینست که از آسمان خون عبیط و تازه بارید و جمله دیگر از اخبار و آثار دلالت
بر این میکرد و متضمّن اینست که از آسمان خاک سرخ و خاکستر بارید پس وقتی که این امر
ملاحظه کرده شود با دقّت و تدبّر معلوم خواهد شد در نزد هر عاقل عارف که این قضیّه یعنی
از آسمان خون و خاک سرخ و خاکستر باریدن این از فعل ربّ العزّة سبحانه و تعالی بمنزلهٔ خلق
و ایجاد کردن مصداق آن قول سیّد الشهداست که بعد از شهادت علی اکبر فرموده و آن اینست

علی الدنیا بعدک العفا یا ولدی بتحقیق تاثیر کرد کلام الخلیفة الله تعم تاثیری که هم حجب
ظاهر باشد و هم باطن باشد و هم حجب ستر باشد و هم حجب علن باشد پس بعد از این اگر
کسی بخواهد که سر الطف و ادق از این سر مذکور دانسته شد پس بداند که احداث کردن
و ایجاد کردن رب العزة جل شانه آن آیات عظیمه و آثار جلیله عجیبه غریبه که اشاره بآنها شد
و بعد از آن امر کردن حقتعالی هوا و آسمان را بباریدن خون و خاک سرخ و خاکستر سرخ اشاره
است از قبل حقتعالی بر بیان این امر یعنی ایجاد کردنش خطاب یا حبیبی یا حسین یا من علی الدنیه
علی الدنیا بعدک العفا وحق اینست که باید نوشته شود این سر بر احداق حور العین به
انوار ملکوتیه و مخفی نماند که از این سر مذکور یک سر لطیف دقیق نیز استنباط میکنیم
و آن اینست که این نشاه دنیویه حقتعالی او را خلق کرده است ماتم خانه و مجلس گریه و تعزیه
جناب سید الشهدا پس احسن حالات این ماتم خانه و اشرف زینتهای این مجلس اینست که اهل
این ماتم خانه و این مجلس بر سرهای خودشان خاک و خاکستر بریزند هر چند در بعض
اوقات باشد مثل ایام ماه محرم خصوصا در روز عاشورا و اما در وجود و پیدا شدن
خون بعد از شهادت الخلیفة الله تعم در زیر هر سنگ و هر کلوخ در اکثر بلدان حجاز و عراق
بلکه در جمیع دنیا و کره ارض در روز بادی و کثرت این امر در بیت المقدس و اطراف آن چنانچه
اخبار و آثار متفقه مذکوره دلالت نمود پس بسیار اسرار عظیمه و وجوه لطیفه دقیقه هست
ولکن از ذکر کردن آنها اعراض نمودم بسبب اینکه اکثر و اغلب اهل این زمان قوه فهم آنها را
ندارند و محل آنها نخواهد شد مجلس و مقاله هشتم در تحقیق و بیان اسرار و استنباط
آن از بکاء و گریه صدیقه عظمی و حجت کبری فاطمه زهراء ع پس میگوئیم که اخبار متکاثره
متضافره متسامعه وارد در گریه و بکاء و شهقه امعصومه مظلومه در اکثر اوقات در نشاه
برزخیه مذکور نمودیم پس هر که تامل و تدبر نماید میداند که نسبت گریه و بکاء و شهقه
امعصومه مظلومه صدیقه عظمی در دار دنیا بان گریه و بکاء و شهقه اش که در نشاه
برزخیه و دار آخرت میشود مثل نسبت اقل قلیل است با اکثر کثیر و حال آنکه امعصومه مظلومه
در دار دنیا فرموده صبت علی مصائب لو انها صبت علی الایام صرن لیالیا و گریه و

و زاری آن صدیقه مظلومه عظمی بعد از وفات پدر بزرگوارش سید المرسلین ص پس
وقتی که این امر معلوم شد یک سوال مشکل در اینمقام وارد میشود و بیان آن با بهجت است
که کسی سوال کند و بگوید که چه طور میشود که خلاق عالمیان راضی شود که حبیبه
خودش صدیقه عظمی و افضل خلقش بعد رسول الله ص و امیر المؤمنین در احزان و غموم
و گریه و بکاء و نحیب و جزع و صیحه و ناله باشد علی الدوام و لا انقضا کلهم در دنیا در دار عقبی و حال
آنکه هر دو نشاه و هر دو عالم را حقتعالی برای خاطر شریف امعصومه مظلومه خلق فرموده است
و علاوه بر این در دار عقبی و نشاه آخره دار بهجت و راحت و سرور است برای حجج الله تعم
و خلفاء الله و اولیاء الله تعم و همچنین برای اتباع و اشیاع ایشان از مؤمنین و مؤمنات
پس باید از آن امور که در دنیا داشتند یعنی از حزن و غم و گریه و بکاء و نحیب و ندبه بیرون
و جزء احقر در دار عقبی نداشته باشند پس بعد از تامل و تدبر در این سوال بر عاقل
عارف مخفی نخواهد شد وارد شدن سوال دیگر نیز و بیان مقدمه آن با بهجت است که
در شهادت جناب سید الشهدا گریه کرد جمیع موجودات و از الجمله جنان و آنچه در جنان است
حور عین و غلمان بلکه حور عین لطمه زدند و سینه ها خراشیدند و بالجمله جمیع اهل جنة
آخره گریه و بکاء و صیحه و ضجه نمودند و همچنین جمیع اهل جنان برزخیه پس چنانچه همه
این امور مذکوره اخبار متکاثره متضافره متسامعه بر آنها دلالت کرد و همچنین از
ضروریات مذهب طایفه امامیه شده است پس وقتی که این مقدمه بیان شد بیان وارد
شدن سوال دوم با بهجت است که باید اهل جنان آخره و اهل جنان برزخیه مستغرق
باشند در نعمتها و زینتها و فرح و سرور و نشاط و ابتهاج پس این امر منافات دارد با
گریه و بکاء و حزن و غم و الم و لطمه بر خود زدن و سینه ها خراشیدن و علاوه بر این
از اخباریکه ذکر گریه و بکاء صدیقه عظمی فاطمه زهراء وارد شده بود و مذکور شد همچنین
مستفاد شد که هر وقتی که امعصومه مظلومه مشغول گریه و بکاء و نحیب میشود و شهقه میکشد
گریه میکنند جمیع و همه آن اشخاصی که گریه و بکاء و عویل و شهقه امعصومه مظلومه را میشنوند
پس لازمه این قضیه اینست که جمیع اهل جنان آخره و قاطبه اهل جنان برزخ مستغرق

باشند در بحار احزان و اشجان و گریه و بکاء و الام پس اینست تمام سؤال و غایت اشکال
در اینمقام پس میگوییم و ذکر میکنیم اول یک مقدمه جواب از هر دو سؤال بحول الله تعالی و قوته
پس میگوییم مخفی نماند بر عاقل عارف که التذاذات و تنعمات و فرح و سرور و نشاط و
انبساط و ابتهاج اهل جنان خواه در نشأه برزخیه باشد و خواه در دار آخرة بنهج و طور
واحد نیست بلکه مناهج و انواع و اقسام متفاوته و متفاضله است پس چه بسا خلق از مقربین
درگاه حضرت و کاملین در عبودیت و خضوع و خشوع برای حضرت عزت حضرتش و تو هستند
لذات و تنعمات حسیه ظاهریه را مثل اکل و شرب و مباشرت کردن با حور عین و امثال اینها
نمیشمارند از جنس لذات و حساب نمیکنند آنها را از قسم تلذذات و تنعمات و اقسام بلکه
ملتذات و تنعمات در نزد ایشان منحصر است در قسم ملتذات روحانیه و در نوع تقربات
حقانیه الهیه و در جنس داخل شده در قبیل روایت و علم معارف ملکوتیه پس اینمقام در
واقع و حقیقت مقام طلب رضای حضرتش و اتم است و تقرب خواستن است بسوی آن با این مقام
پس این اعظم تجلیات و تنعمات و اشرف نعمتها و التذاذات اهل جنانست و از اینجهت است
که حضرت حق جل و علا فرموده است بعد از ذکر کردن در کتاب مجید سایر نعمتها و التذاذات را
پس وقتی که اینمقدمه مختصره مفیده معلوم شد مخفی نخواهد ماند که آنچه ذکر شد از سببیت
گریه و کثرت بکاء صدیقه عظمی فاطمه زهراء علیها السلام و همچنین شیعیان گریه و کثرت بکاء
مقربین از انبیا و ملائکه کاشف است از سر عظیم از اسرار و شهادت و بیان این است که
مقام گریه و زاری و بکاء و نحیب و فزع و جزع برای سید الشهداء عین جزاء مقام مقربین است
از انبیاء و مرسلین و ملائکه و صدیقین و همین مقام عین مقام رضوان الله است و تحقیق
دانسته شد که مقام رضوان الله اکبر مقامات و اعظم درجات و اشرف مثوبات و نعمتهای
ظاهریه و باطنیه است و بعبارة اخری و اوضح اینست که گریه و جزع و فزع کنندگان بر جناب
سید الشهداء از مردمان مستغرقند در چنین بکاء و گریه در بحر کامل رضاء الله بنوع
رحمت و محبت حضرتش در هر نشأه و در هر دار باشد این گریه و زاری و بکاء و جزع خواه
در نشأه دنیا باشد و خواه در نشأه آخرة و دار عقبی باشد حاصل کلام و خلاصه مرام

اینست

اینست که احزان و اشجان و سوختن دل و جزع و فزع و گریه و زاری و بکاء و آه و ناله
برای جناب سید الشهداء از انبیاء و مرسلین و اوصیاء و صدیقین و ملائکه مقربین بلکه
از هر مؤمن و مؤمنه در هر نشأه از نشآت و در هر عالم از عوالم باشد باعث و موجب
تحقق و وجود مفتاح باب رضوان الله تعالی خواهد شد و بعبارة ابین و اوضح اینست که این
امور مذکوره در هر نشأه از نشآت و در هر عالم از عوالم متحقق شده است بالحسن ذاتی
و صفاتی زیرا که جناب سید الشهداء قتیل العبرة است چنانچه جدش و پدرش و خودش
فرموده اند پس اکمل و افضل و اشرف خیری که رضوان الله تعالی در آنست لسوی و جزع
و فزع و گریه و زاری برای آن امام مظلوم علیه السلام است از هر که باشد و در هر نشأه باشد بلی
اینقدر فرق هست که در نشأه برزخ و همچنین در دار آخرة تکلیفا ایجابی و الزامی نیست و این
منافاة ندارد اصلا با آن تحقیق که در بیان مطلب گفتیم بلکه میگوییم و اعتقادم بر اینست
که هرگاه گریه و جزع و فزع و بکاء و شهقه فاطمه زهراء و صدیقه عظمی و همچنین گریه
و جزع و نحیب مساعدین آن مظلومه معصومه یعنی هزار نبی و هزار صدیق و هزار شهید و
هزار هزار از ملائکه با آن نهج و با آن طور بند کوه در آنجا و منقطع نمیشد هر آینه
گفتم که گریه و بکاء که لایق جناب سید الشهداء باشد بعمل نیامده است و بعمل نخواهد
آمد هر چند گریه میکرد بر الخلیفة الله مظلوم عطشان جمیع اهل دنیا از اول خلقت تا
آنکه دنیا و اهل دنیا فانی شوند و اگر تمام کلام را میخواهید بدانید در اینمقام پس هم
چنین بدانید و اعتقاد بکنید که صدیقه عظمی فاطمه زهرا از زاری و شهقات ساکن
نخواهد شد و اشجان و احزانش منقطع نخواهد شد و از گریه و زاری و جزع و نحیب دست
نخواهد کشید یعنی در هیچ وقتی که خطورش عظیمه بخاطر شریفش مصائب جناب سید الشهداء
و آنچه که بر آن مظلوم علیه السلام و امام جاری شده است بلکه همین حالات نصیب صدیقه عظمی است تا
در روز حشر و نشر و کتاب تا آنکه ببیند انتقام کشیدن ... را از ظلم کنندگان بر
آل رسول الله صلعم پس انقطاع حزن و الم و گریه و شهقه و جزع آن مظلومه معصومه بعد از
تمام شدن حساب در روز قیامت و استقرار یافتن اهل جنت در جنت و اهل جهنم در

جهنم

جهنم خواهند شد باب سیم در عبور حرم آل الله و حرم رسول الله بر
مصارع و اجساد شهدا این کلام در این باب و آنچه بآن متعلق است در ضمن چند مجلس و مقام
ذکر خواهد شد مجلس و مقام اول در ذکر کیفیت عبور و مرور حرم رسول الله و
بنات فاطمه زهراء از مصارع شهدا مخفی نماند که آنچه مستفاد میشود از اخبار معتبره
و روایات در جمله از مقامات آنستکه مرور نسوان طاهرات مظلومات و بنات فاطمیات
بر مصارع آل رسول الله در روز یازدهم از محرم بعد از زوال بود زیرا که آن وقتی بود
که ارتحال نمود در آن وقت ابن سعد ولد الزنا با عساکر و جنودش از کربلا بسوی کوفه
پس میگوئیم اقوال اصحاب کتب مقاتل در اینمقام مختلف است باین معنی که آیا عبور و مرور نسوان
طاهرات و حرم رسول الله از مصارع شهدا بخواهش و اراده خودشان شد یعنی اینمطلب
را از ابن سعد ولد الزنا خواهش نمودند و آن ملعون قبول کرد یا آنکه مرور و عبور بسبب
خود ابن سعد ولد الزنا شد از راه عناد و عداوت و خواست قلوب و اکباد اهل بیت
و حرم رسول الله از دیدن اجساد و ابدان شریفه عترت رسول الله بگدازد و قطعه قطعه
گردد بلکه جمعی از ایشان بسبب مشاهده آن احوال و آن کیفیات هلاک شوند پس اکثر اصحاب
کتب مقاتل قول اول را اختیار کرده اند و اما تحقیق در نزد این احقر اینست که هر دو امر
سبب شد بهر حال پس آنچه که سید بن طاوس ره در اینمقام ذکر کرده است مضمونش باین نهج
است که اهل حرم رسول الله را از خیمه بیرون آوردند و آتش مشتعل نمودند در خیمه و
سوزانیدند پس نسوان طاهرات و بنات فاطمیات بیرون آمدند در حالتی که بودند
حواسر و مسلبات و در حالتی که گریه و زاری مینمودند و مثل اسیران در ذلت اسیری پا برهنه
راه میرفتند و خطاب نمودند بقوم کفار و گفتند شما را قسم میدهیم بحق خدا که ما را از
مصرع جناب سید الشهداء عبور دهید پس وقتی که بمصارع شهدا رسیدند و ایشان را بآن کیفیات
و با آن حالات مشاهده نمودند صیحه کشیدند و بر وجوه خودشان لطمه زدند پس راوی
گوید والله فراموش نمیکنم حالت زینب دختر علی بن ابیطالب را که گریه مینمود و ندبه میکرد
بر برادرش حسین ع و ندا کرد بصوت حزین و قلب کئیب میگفت یا محمداه صلی الله علیک

ملیک

ملیک السماء اینست حسین تو بخاک و خون غلطیده و اعضایش قطعه قطعه شده و اینها
دختران تو همه در قید اسیری و ذلیلی شکوه میکنیم بحق تعالی و محمد مصطفی ع و علی مرتضی
و حمزه سید الشهدا یا محمداه اینست حسین تو در صحرای کربلا افتاده و بر جسدش باد صبا
میوزد یا محمداه اینست حسین تو در صحرای کربلا افتاده و کشته شده در دست اولاد زنان
زانیات یا حزناه یا کرباه امروز جدم رسول الله ع وفات نموده است یا اصحاب محمداه این
نسوان طاهرات معصومات و این بنات فاطمیات مظلومات ذریه مصطفی ع هستند
اینها را میکشند و میبرند مثل کشیدن و بردن سبایا و اسراء و در روایت دیگر وارد شده
است که زینب صدیقه گفت یا محمداه دختران تو را اسیر کردند و ذریه تو را کشتند و اجساد
و ابدان ایشان در صحرای کربلا در خاک و خون غلطیده و باد صبا بر ایشان میوزد حسین تو سر
بریده از قفا و رداء و عبایش را سلب و نهب نمودند و بعد از آن گفت پدرم و جانم فدای
آن شخص باد که عسکرش را در روز دوشنبه بقتل آوردند و اشیاء و اموال ایشان را نهب و غارت
نمودند پدرم و جانم فدای آن شخص باد که خیمها را قطعه قطعه کردند پدرم و جانم فدای آن
شخص باد که غایب نیست که امید برگشتن داشته باشم و مجروح نیست که امید مداواتش
داشته باشم پدرم و جانم فدای آن شخص باد که از دنیا مهموم و مغموم رفت و لب تشنه جان
داد پدرم و جانم فدای آن شخص باد که از محاسن مبارکش خون تقاطر و تماطر مینمود و
نیز میگفت بابی من جده رسول اله السماء بابی من هو سبط نبی الهدی پس راوی میگوید
که بخدا قسم آن معصومه مظلومه انقدر ندبه کرد بر برادرش تا آنکه بگریه آورد هر دوست و دشمن را
بعد از آن سکینه مظلومه معانقه کرد و در بر کشید بدن حسین ع را تا آنکه چند نفر از اعراب
سنگدل آمدند او را از جسد پدرش جدا نمودند مخفی نماند که تا اینجا حاصل مضمون کلام
سید بن طاوس ره بود و اما آنچه در بعض کتب معتبره است پس آن باین نهج است که روایت
شده است از عبدالله بن ادریس و آن از پدرش ادریس روایت کرده است که آن قوم کفار
از راه شدت عداوت و عناد ذریه رسول الله ع و دختران فاطمه زهراء را از مصارع آل
رسول الله ع عبور دادند پس وقتی که صدیقه صغری ام کلثوم جسد برادرش حسین

مظلوم

مظلوم را دید که بادها بر آن بدن اطهر بر زمین میوزد و بروی مکبوب و مسلوب افتاده است
پس آن مظلومه خود را از بالای شتر بر زمین انداخت و برادرش را در آغوش کشید و میگفت
با گریه و زاری و ناله و عویل یا رسول الله انظر الی حبیبك وولدك الحسین یا رسول الله نظر کن
باین بدن انور و اطهر که چه طور در روی زمین افتاده است بغیر کفن و دفن او را کما و ریگها
کربلا است که باد بر بدنش انکفن را یافته و غسل آن بخون جار است که از دو و رپش جاری
شده یا رسول الله ص این نسوان طاهرات مظلومات و بنات فاطمیات اهلبیت و حرم رسول
الله و آن مظلوم است پس اینها را میبرند و میکشند مثل سبایا و اساری همه در ذلت اسیر
گرفتار نه حامی دارند و نه معین و نه مرحم یا رسول الله سر پسر تو و سرهای اولاد و عترت
و اصحاب او را بر نیزها زده اند و آن سرهای منور در نیزها مثل ماه تابان میدرخشند یا محمد
المصطفی این است همه دختران تو سبایا و اسراء و اعضاء ذریه و عترت تو با شمشیرهای اعداء
پاره پاره کشته پس آن معصومه مظلومه اینکلمات دلسوز و جگر گداز و امثال این کلمات را مکرر
مینمود بگریه و زاری و آه و ناله تا آنکه بگریه آورد هر دوست و هر دشمن را حتی آنکه دیدیم
که دموع خیل و اشک چشمهای اسبها تقاطر و تماطر مینمود بنهجی که بسمهای آنها دموع میرسید
و بعد از آن آل الله و حرم رسول الله را از ابدان و اجساد منوره جدا کردند و بودند در
حالتی که آن معصومه گریان و نالان و دل مبارکش پر از احزان و هموم بود نه از اشک چشمش
منقطع میشد و نه حسرت و نه زفرت قلبش ساکن میشد مخفی نماند که روایة ادریس اینجا
بود که ذکر نمودیم پس میگوئیم از ظاهر روایة و کلام سید بن طاوس این مستفاد شد که
عبور و مرور حرم رسول الله ص از مصارع آل الرسول و شهداء کربلا در روز عاشورا
بود و هم چنین از کلام آن این مستفاد شد که این مرور و عبور قبل از سوار شدن حرم رسول
الله ص بر اقتاب شترها بوده و لکن حق و تحقیق بر خلاف ظاهر کلام است در هر دو امر در
دو مقام زیرا که اخبار و آثار دلالت کند بر اینکه این عبور و مرور در روز یازدهم
محرم بعد از زوال بوده و هم چنین اخبار و آثار دلالت کند بر اینکه این عبور و مرور بعد از سوار
شدن حرم رسول الله ص بود بر اقتاب شترها در غایت کثرت و جمله از آنها اشاره کردیم

در روایة قرّة ابن زائده که روایت طویله است صریح است و آن روایة متضمن امور کثیره
و علوم وفیره و فوائد عظیمه است و آن روایت بتمامها در بعض ابواب و مجالس اینکتاب ذکر
خواهیم نمود انشاء الله تعالی ولکن چند فقره از آنکه در اینمقام ضرور است ذکر میکنیم و آن این است
که خلیفة الله تعالی و سید الساجدین ع میفرماید وقتی که بما رسید از مصائب و بلاها
آنچه رسید و پدرم و اولاد و اصحابش کشته شدند و ما اهلبیت رسول الله و حرم رسول
الله و نسوان طاهرات مظلومات و بنات فاطمیات را بر اقتاب شترها سوار نمودند
و مهیا ساختند که ما را بکوفه ببرند پس عبور و مرور ما را از مصارع آل رسول الله ص و شهداء
کربلا قرار دادند پس من نظر کردم بآن ابدان منوره و اجساد طیبه شریفه و آنها را در
خاک و خون غلطیده دیدم و مشاهده نمودم که تا آنوقت غیر مکفون و غیر مدفون شدند پس این
مصیبت عظیمه بر من رسید و قلب من نسبت بآن تأثیر کرد بنهجی که نزدیک شد روح از بدنم قطع علاقه
نماید و هلاک شوم پس اینحالت عمه ام من زینب کبری دختر امیرالمؤمنین ع مشاهده نمود
گفت اینچه حالت است که در تو مشاهده مینمایم که نزدیک است نفس خود را جود نمائی و روح
از بدنت جدا شود ای بقیه و یادگار جد و پدر و برادران من پس گفتم چه طور هم چنین
نشوم و چه طور جزع نکنم و حال آنکه میبینم و مشاهده مینمایم سید و آقای خود را و هم
چنین برادران خودم و عموهایم و اولاد عم و عترت و اهلم را باینحالات و باین کیفیات و همه
مصروع و در خاک و خون و ریگ کربلا افتاده و ابدان و اجساد شریفه ایشان برهنه و بر اشراق
آفتاب بر آنها تابیده نه مکفون شده اند و نه مدفون نه احدی زیارت آنها را میکند و نه بشری
نزد آنها میاید گویا آنها را اهلبیت از دیلم یا از ترکستان حساب میکنند پس اینکلام سید
الساجدین ع است تا اینجا بعد از این میگوئیم مخفی نماند که از سیاق جمله روایات و آثار
صراحه یا بعض از آنها هم چنین مستفاد میشود که قطع شدن و جدا شدن رؤس منوره از ابدان
شریفه عترت و انصار و اصحاب جناب سید الشهداء ع در روز یازدهم از محرم بود اما در روز
عاشورا پس جدا نشده در آن روز سری از بدنش مگر سر انور و اطهر اقدس خلیفة الله تعالی
سید الشهداء و هم چنین رؤس جمع قلیلی از اصحاب و انصار ولکن از عبارت جمعی از اصحاب

کتب مقاتل هم چنین مستفاد میشود که همه سرهای منوره را از ابدان شریفه در روز عاشورا
جدا کردند زیرا که حاصل مضمون کلام اینها با ابن نجم است که ابن سعد ولد الزنا روایت کرده در
روز عاشورا سر انور اطهر اقدس جناب سید الشهدا را با خولی و حمید بن مسلم بکوفه نزد ابن
زیاد ولد الزنا و بعد از آن امر کرد که سرهای عترت رسول الله را و هم چنین سرهای اصحاب
و انصار جناب سید الشهدا از ابدان شریفه ایشان جدا نمایند پس سرهای منوره را روانه
کوفه کرد با شمر ذی الجوشن ولد الزنا و خود ابن سعد ولد الزنا با عسکرش ماندند در کربلا
در روز عاشورا و در فردای آن روز نیز تا زوال ظهر و مخفی نماند که ممکن است که کلام این
جماعت را تاویل نمائیم و ارجاع کنیم بقول اول بهر حال میگوئیم بنا بقول اول آیا قطع کردن
و جدا نمودن قوم کفار سرهای منوره را از ابدان شریفه قبل از ساعت ورود و عبور نسوان
طاهرات و حرم رسول الله ص بر مصارع شهدا بود یا بعد از آن ساعت بود پس میگوئیم هر
دو احتمال دارد و لکن ظاهر از سیاق جمله از روایات و کلمات و اصحاب مقاتل مستفاد میشود
تعیین احتمال اول یعنی رؤس منوره را از ابدان شریفه جدا نموده بودند و بعد از آن عبور
و مرور حرم رسول الله شد از مصارع شهدا و انچه منقول از بعض علماء است عکس اینست یعنی
اول عبور و مرور حرم رسول الله و بعد از آن سرهای منوره را از ابدان جدا کردند پس بنا
بر قول اول شناختن حرم رسول الله شهدا را و تمیز دادن بعضی از بعض بتعریف مولانا
سید الساجدین ع خواهد شد و انچه در السنه مشهور است با ابن نجم است که صدیقه صغری زینب
معصومه مظلومه وقتی که بمصارع شهدا رسید مبهوت و متحیر و مضطرب مانده بود جناب
سید الشهدا ع را نمیدید زیرا که در آن گودال قوم کفار از بس سنگ و کلوخ و قطعات
رماح انداخته بودند و ریخته بودند به نحوی که از جسد انور اطهر اقدس الخلیفة الله تع
اثری نمایان نمیشد پس آمدن زینب صدیقه نزد الحفیرة و گودال بلا تا خود جناب
سید الشهدا ع شد یعنی از حلقوم شریفش صدا آمد یا اختاه الی آخر و لکن مستند این
مطلب باین احقر نرسیده است و از روایاتی که از مرد ثقه باین احقر رسیده است مستفاد می
شود که در وقت عبور و مرور حرم رسول الله بر مصارع شهدا جسد انور اطهر خلیفة الله

تعالی

تعالی جناب سید الشهدا روحی له الفداء ظاهر بود و از زیر سنگها و کلوخها و قطعات
سیوف و رماح و غیر اینها بیرون آورده بودند و بیان آن نظر این روایتی که باین احقر رسید
از مرد ثقه با ابن نجم است که روز عاشورا نزدیک بعصر عمر ابن سعد ولد الزنا با جمعی از روسا و
لشکر از خیمه اش بیرون آمد با فرح و نشاط و انبساط تمام داشت و در دستش یک عصا
یا چوب تعلیمی بود و خواست نظاره و تماشا کند بر اجساد و ابدان منوره شهدا پس آنکافر
ولد الزنا و زندیق مرتد مذمش را میگذاشت بر ابدان و اجساد منوره و میگفت این جسد
فلان است و آن جسد فلان است هر که را میشناخت از اصحاب کفارش میپرسید تا اینکه رسید
بنزد الحفیرة و گودال و امر کرد سنگها و کلوخها و اطناب خیمهای سوخته و چوبها و قطعات
سیوف و رماح را بر داشتند تا اینکه جسد انور اطهر خلیفة الله تع جناب سید الشهدا ع
روحی و ارواح شیعته له الفدا ظاهر گشت و آنکافر ولد الزنا دید که الجسد انور اطهر
سر بریده و مکبوب بروی افتاده و امر کرد که آن بدن اقدس را ملعوش بگیرد تا زخمهای
او را تماشا کند پس وقتی که آن ولد الزنا زخمها و جراحتهای بیحد و حساب را در مقدم آن
بدن انور اطهر مشاهده نمود بسیار تعجب کرد و بعد از آن آنکافر ولد الزنا گفت در
حالتی که خطاب کرد بر رؤسای عسکر این همین حسین است که مکرر دیده ام که رسول الله او را
بر دوش خودش سوار کرده بود یعنی مقصود آن ولد الزنا از اینکلام این بود که هم چنین کسی
کرده ام بجهت یزید ولد الزنا و ابن زیاد ولد الزنا پسر رسول الله ص و عزیز و ریحانه او را کشتم
برای خاطر یزید و ابن زیاد لعنهم الله تع اجمعین بهر حال بعد از آن زندیق ولد الزنا
دید در منکب کتف جناب سید الشهدا جراحتی هست و آن کافر از مشاهده این بسیار
تعجب کرد و گفت همه زخمها و جراحتها از مقدم بدن است مگر این زخم و حسین بن علی ع
در هیچ وقتی از اوقات مقاتلات و مجاهدات پشت بدشمن نکرد پس چه طور شد این زخم
بان رسید و جمعی از اصحابش گفتند این زخم در این روز حاصل نشده است این زخم پس کهنه و
قدیم است پس آن ولد الزنا نزد خلیفة الله تع سید الساجدین ع کسی فرستاد و از حقیقت
و کیفیت حال پرسید پس آن خلیفة الله تع فرمود آن زخم کهنه و قدیم است و آن جهت اینکه

بجانب

بخانهای فقراء ومساکین ومنازل ایتام وارامل در شبهای تاریک ماکولات وما یحتاج الیه
الیها را میبرد پس این حاصل آن روایت است که آن مرد ثقه با بن احقر رسید است پس باز
میکردیم بر سر مطلب میکوییم که وقتی که نسوان طاهرات مظلومات وبنات فاطمیات
نزد اجساد وابدان منوره شریفه رسیدند پس هر خواهر جسد برادرش را باغوش کرد
وهر مادر خودش را بر جثه وبدن پسرش انداخت وصیحه وضجه وشهقه وفریاد این مظلومات
بملائکه هفت آسمان رسید وارکان عرش وکرسی بتزلزل در آمد وفداء واحمداه واعلیاه
وافاطمتاه واحمزتاه واجعفراه واعقیلاه واهاشماه واحسیناه واذبیحاه واغریباه حور
وغلمان را از قصور فردوس انداخت وجمیع اهل جنان واهل نیرانرا بکریه در آورد ای
مؤمنان وای شیعیان اگر در اینمقام خوب تامل وتفکر کنید بعوض دموع واشک از دیدها
خون جاری میکنید زیرا که خلیفة الله تعم سید الساجدین عم که کوه صبر بود با وجود این
ازمشاهده آن ابدان واجساد منوره خصوصا از مشاهده جسد انور واطهر جناب سید الشهدا
ما بخالات وکیفیات نزدیک بود که روح اقدسش از بدنش مفارقت نماید واز دنیا ارتحال
فرماید پس چه طور خواهد شد حال صدیقه صغری زینب وحال صدیقه صغری ام کلثوم
واحوال سایر نسوان طاهرات مظلومات وبنات فاطمیات آه آه افسانه که کس نخواند
شنیدنش یارب بر اهلبیت چها آمد زدیدنش ودر بعض کتب معتبره دیده ام وقتی که
نظر سید الساجدین عم بجسد انور وجثه اقدس پدرش افتاد خودش را از بالای شتر
بزمین انداخت وحال آنکه مغلول بود ودر گردن مبارکش زنجیر وسلسله جامعه داشت
مجلس ومقال وقتیمه در ذکر حال سکینه صغیره پس میکوییم مخفی نماند که در بعضی از نسخ قدیمه
معتبره دیده ام اینجز که حاصل مضمونش را ذکر میکنم وآن با بن لهج است که روایه شده است
که جناب سید الشهداء عم دختر صغیرة السن داشت ودر میان نسوان طاهرات مظلومات
که دور اطراف جسد انور اطهر آن خلیفة الله تعم بودند نشسته بود وکتف وکف پدرش را
باغوش گرفته بود وگاه کتفان بزرگوار را میبوسید وگاه انگشتان اورا بر سینه اش
میگذاشت وگاه بر چشمهایش میگذاشت واز خون اطیب اطهر آن بزرگوار میگرفت وموهای

کوچك

وزلفهایش

و زلفهایش را مخضوب ورنگین مینمود ومیگفت وا ابتاه بکشته شدن تو چشمهای شماتت
کنندگان روشن شد واعدا ومعاندین مسرور وشادمان گشتند یا ابتاه ویا ابا
عبدالله بنی امیه زیورهای مرا سلب ونهب کردند گوشوارهایم برمن پوشانیدند با من صغر سنم یتیمی
را یا ابتاه وقتی که شبها داخل شود وتاریک شود که مرا حمایه میکند یا ابتاه اگر تشنه
شوم که مرا از آب سیراب میکند یا ابتاه بنی امیه نهب وسلب کردند گوشوارها وعبا مرا یا
ابتاه آیا نظر میکنی بسرهای برهنه ما وجگرهای محزون وسوخته ما وآیا نظر میکنی بعمه
من که بسیار تازیانها بر او مظلومه زدند وآیا نظر میکنی بمادر من که مثل اسراء وسبایا
اورا میکشند ومیبرند پس راوی میکوید در وقتیکه این صغیره جمیع چشمها اشک ریزان
گشتند واز کلمات ومقالات آن دوست ودشمن بگریه وزاری مشغول شدند وزجر
ملعون لعین نزد بی آمد وبجز مرد رسول الله گفت منادی امیر ابن سعد لعنة الله علیه تقرب
بوجیله کوچیدن کردید برخیزید وبناتها سوار شوید واین صغیره یتیمه ایستاد محاذی سنان
لعین یعنی زجر وگفت ایمرد تو را بخدا قسم میدهم بجقعم وبجدم رسول الله یا امروز در اینجا
میمانید یا آنکه ازینجا میروید آن ملعون گفت ازینجا میکوچیم ومیرویم پس آن معصومه مظلومه
صغیره گفت ایمرد چونکه عزم رفتن بکوچیدن وارتحال است پس ببرید این نسوان طاهرات
مظلومات را ومرا بگذارید پیش پدرم من صغیرة السن هستم وقدرت وطاقت سوار شدن
شتر ندارم پس تا من خوبی واحسان بکنید ومرا بگذارید پیش پدرم تا آنکه گریه بکنم برای
با چشم اشک ریز وقلب ملهوف وانس بگیرم با او غریب مظلوم پس اگر هر دم در نزد آن مظلوم
خون من از نشمار ساقط است پس آن ملعون بیحیا وبیرحم انقطعه جگر فاطمه زهراء واز آن یتیمه
صغیره را دفع کرد واورا از جسد انور واطهر پدرش دور نمود باز آن یتیمه مظلومه بو کشت
بجسد انور پدرش وچنان پناه آورد وکائد ومستجیر شد بآن جثه منوره مقدسه ببیرحمی
روحی وارواح شیعه که الفدا وقبض نمود با دستش بدندش آنچنانکه الله تعم واتیس باد
انکاه لعین آمد وآن مظلومه صغیره را کشید وازپدرش جدا نمود پس آن وقت آن مظلومه
گفت ایمرد من یک برادر صغیری دارم که او را بنی امیه کشته اند پس بگذارید مرا تا او را

دفعات

زیارت نمایم و او را وداع کنم خدا یتیم بر تو مکافات دهد پس سائق لعین یعنی زجر زندیق
مانع مهلت داد پس آن مظلومه چند قدم رفت نزد جسد علی اصغر شیرخواره و جسد اندده
یتیمهٔ محمدیه و فرزند عزیزهٔ مرتضویه نزدیك جسد انور اطهر پدرش بود پس وقتی که چشم
آن مظلومهٔ صغیره بر جسد آن طفل شیرخواره افتاد میگفت آه با حسرت دلسوز و جگر گداز کشید و
شروع بانشا نمودن این اشعار نمود فقوا الساعة بالنوق لا ترکبوها و ریضوا لمن بالطف
خابت ظنونها اخادی مطایاهم توقف هنیئة اودع نفسی ثم اقضی شئونها اودع صفایا
بالطفوف تذبحوا اشم ثنایاها والثم عیونها والثم اکفا قطعتها ید العدا فما ضرهم لو انهم
ید فنوها واصبغ اردانی و شعری و مفرقی بلیجی رجال بالظبا ینحرونها اراهم نیاما ولکنما
وسادهم علیهم طیور القفر طال انینها و مضمون اینکلمات جگرسوز و دلگداز اینست
توقف کنید یکساعت و نکه دارید شترها را و سوار نشوید بر آنها و ترحم و مدارا کنید با اهل
بیت رسول الله و بآن اشخاصی که ناامید شدند در کربلا ایساربانان بانشترهای یك
زمان قلیل توقف بکن تا آنکه وداع نمایم آن اجساد منوره را که بمنزلهٔ روح و نفس من
هستند و جان خودم را بزیارت کردن آنها و گریه کردن بر آنها برآورم و وداع نمایم
اطفال صغار را که آنها را در کربلا ذبح نمودند و ببوسم لبها و دندانهای آنها و ببوسم عیون
آنها را و دستهای آنها را که اعداء آل رسول الله دستهای آنها را قطع نمود و اجساد
طیبه و طاهرهٔ آنها را دفن نکردند و حاجت دیگرم اینستکه رنگین کنم رخسارم را و موهای
زلفهای پریشانم را و سرم را از خونهای مردان خدا بینم که آنها ذبح و نحر کردند با
شمشیرها و کاردها و خنجرها و مشاهده مینمایم آنها را که گویا خوابیده اند و بالشهای آنها
خاکها و ریگهای کربلا است و طیور و مرغان صحراها همیشه در گریه و ناله و زاری هستند
و بعد از آن فرمود فبالله ربضوا و وقفوا العیس ساعة و لا تمنعوا زینبا و لا تفرقوها
دعوها تودع اهلها و رجالها فدون لقا المحبوب خابت ظنونها فضرب سیاط القوم الم
جنبها وان هی حنت ما یلطمونها وان هی قالت یا رجالی اینکم فمن شمرها یا جبری تنجونها
تنوح وما تشفی النیاحة ثاکلا اذا لم یجد فی نوحها من یعینها بروم دنوا امواجها و تبتغی

نوحه اعداها یمنعونها و تلتمس النظار ان یفرحوا لها فلا یسمحوا منها و لا یرحمونها
فتهجم علی المذبوح تبغی تشمه اذا ما دنت من قربه یدفعونها رقیة قومی و اسری
زینب تعز علی اباها نیطرقونها و یا ویح قلبی من یداوی جروحها و من یغسل الدم
الذی فی متونها و من ذا یسلیها و یجلی همومها و هم ان دعنا الیوم تمض عیونها
و قد زاد احزانی بکاء النوق حولها ابتکی علینا ام تبکی جنینها پس حاصل مضامین
این اشعار دلسوز و جگر گداز اینست که ای قوم برای رضای خدا شترها را یکساعت نگه
دارید و زینب مظلومه عمه را منع نکنید از وداع برادرش و او را نزنید مگذارید که وداع
نماید اهلش را و برادرانش و سایر عترت هاشمیه را پس آن مظلومه امیدش منقطع شده
است از اینکه بعد از این عزیزش و حبیبش و برادرش را ببیند و ملاقات نماید و آن
مظلومه را افتاده اینقوم بیحیا و بی مروت با تازیانها زده اند تا آنکه پهلوهایش درد
آورده اند و زخم نموده اند هر وقتی که جدش رسول الله ص را نداء مینماید میزنند و هر وقتی
که میکوید ای برادرانم و ای اهلم کجا هستید و مادرم این ذلت اسیری مرا مشاهده نمیکنید
پس انوقت از موی سرش میکیرند و میکشند چون آن مظلومه علی الدوام گریه و نوحه میکند
و لکن چه فائده که نوحه و گریه شفاء در قلب آن ثکلا نمیکند و وقتی که در نوحه کردن
یار و معین نیابد و هر وقتی که آن مظلومه اراده میکند که نزدیك برادرش شود و او را وداع
نماید پس اعداء آل رسول الله ص او را منع مینمایند از مقصدش و آن مظلومه التماس میکند
از نظاره و تماشا کنندگان که برای آن راه بدهند به جسد انور اطهر برادرش پس آنها
از آن صدیقهٔ مظلومه حیا نمیکنند و با آن ترحم نمینمایند پس وقتی که هجوم میاورد
که برادر مذبوح مجروحش را ببوید و ببوسد و نزدیکی برادرش میرسد او را دفع میکنند
پس بعد از این آن صغیرهٔ یتیمه رو کرد بطاهرهٔ مظلومه رقیه و خطاب بآن نمود و گفت
ای رقیه برخیز و عمه زینب را ببوس و مشغول کن زیرا که بسیار گران است بر جد و پدر
برادرانش و اهلش که ارواح قدسیهٔ شعشعانیهٔ ایشان او را مرعوبه مشاهده نمایند
و بعد از آن آن صغیرهٔ مظلومه گفت آه بر درد دل من آیا که مداوا خواهد نمود بر زخمها

وجراحتهای عمه‌ام زینب مظلومه که از ضرب تازیانها و طعن کعاب نیزها در پشت و
منکب و کتفش حاصل شده است وایا که خون او را خواهد شست وایا که برای مظلوم
تسلی و دلداری خواهد داد که بلکه فی الجمله احزان و هموم را کم نموده باشد شتران در
حول عمه‌ام و عینا نیز که آن شتران بر حال ما اهلبیت رسول الله ص گریه میکنند یا بر
فراق بچهای خودشان پس راوی میگوید آن یتیمه صغیره چند مرتبه پی در پی علی اصغر
شیرخواره را بوسید و او را بلند نمود در آغوشش و دهنش را بر آن شهید مظلوم گذاشت
و ندا کرد و گفت ای برادر اگر ما را اختیار میکردند میان اینکه بنزد تو بمانیم و گوشت بدن
ترا سباع و درندها بخورند و میان اینکه از نزد تو ارتحال نمائیم و برویم هر اینه اختیار
میکردیم ماندن را در نزد تو پس ای برادر حالا از تو جدا میشویم و ارتحال میکنیم نه از روی
جفا و بیوفائی با تو بلکه اینست شترهای ارتحال را حاضر نموده‌اند و ما را میکشند بسوی سیر
و ارتحال ای برادر چه شترها آورده‌اند همه لاغر محامل دارند و بران شترها راه
رو هستند ای برادر جان شتر من با وجود لاغری سرکش و غیر منقاد است و عبیدانم
اعدا و اهل عناد ما را بکجا میبرند پس بر جدم محمد مصطفی و بر جدم علی مرتضی و بر مادرم
فاطمه زهرا ع سلام مرا برسان و بگو با انها که خواهرم سکینه شکایت میکند حالش را و
میگوید که شما یتیمان را باره کردند و خلخال مرا شکستند و بعد از آن دهنش را بر
لب علی اصغر گذاشت و از دو خدش بوسید پس در این هنگام سائق ملعون آمد او
را بزور کشید و جدا نمود از برادرش و او را از روی قهر و غضب سوار شتر نمود پس وقتی
که سوار شتر کردند التفات و توجه نمود بجسد انور پدرش و گفت یا ابی ودعتک الله
السمیع العلیم واقراک السلام لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم مجلس و مقام تتمه
در اشاره نمودن بجمله از مطالب که از اشعار این صغیره یتیمه مستفاد میشود هر چند
همه انها در مقام ذکر ترجمه اشاره شد ولکن حالا مقصود انست که انها را منتهی گرد
کنیم که همه مؤمنین و شیعیان بفهمند و مستفید شوند پس میگوئیم از جمله مطالب
این مقصد که این بود که انقوم کفار اعداء الله تعم جنا بصدیقه صغری زینب را بسیار — این اشعار

بینا

بسیار با تازیانها و کعاب نیزها زده بودند و بمنکه اشتر او را و سایر نسوان طاهرات مظلومات
را نه بر او نوحه کنند و هر وقتی که صیحه و ضجه میکردند و نوحه و ندبه مینمودند منع میکردند
و اجداد و اعمام و اعلیاء بر سر آنها مظلومات طاهرات لطمه میزدند و هر وقتی که میگفتند
یا رجالنا و یا حماتنا کجا هستید و یا امیران و دلیلان چرا حمایت نمیکنید از موی سر انها
انها میگرفتند و میکشیدند و این مظلومات طاهرات را انقدر زده بودند که ابدان و
مناکب و اکتاف انها زخمناک و مجروح گشته بود خصوصا صدیقه صغری زینب از کثرة ضرب
تازیانها و کعاب نیزها از پشت و از منکب و از کتفش خون جاری میشد و آن اشقیا نظاره
و تماشا کنندگان از قوم کفار در حول و اطراف اجساد طیبه و ابدان طاهره شریفه
شهدا ایستاده بودند و منتظر این بودند که به بینند آل الله و حرم رسول الله و ذریه
علی مرتضی و فاطمه زهرا صلوات الله علیهم اجمعین چه سلوک با اجساد طیبه میکنند و چه
نوحه و ندبه و ناله در نزد انها مینمایند و در بسیاری از حالات مکث و ایستادن زینب
معصومه مظلومه نزدیک ببدن انور و اطهر جسد برادرش نمیتوانست بشود زیرا که آن قوم
کفار در حول و اطراف آن بدن انور و جسد اطهر بنهج تراکم و تزاحم ایستاده بودند پس
هر وقتی که فرصت میکرد و بمشقت بسیار بنزد جسد انور و اطهر برادرش میرسید و اراده
مینمود که او را ببوید و ببوسد پس او را دفع میکردند و نمیگذاشتند بمطلب خودش برسد
و اما معصومه مظلومه در همین حالت چادر شب و مقنعه بتن بحال خود نداشت و نظر بشان آن
معصومه مظلومه میتوان گفت که مکشوفة الراس شده و چنانچه این ظلم و ستم را در نزد
مضاجع اجساد منوره و ابدان مطهره بر زینب معصومه مظلومه مینمودند و همچنین بر
سایر نسوان طاهرات مظلومات مینمودند و همچنین بر بنات فاطمیات مینمودند پس
این احقر میگوید والله العظیم این مصیبت آل الرسول از اعظم مصائب انها است
و نسوان طاهرات و بنات فاطمیات خدایا چه حالتی داشتند از یک جهت آن اجساد منوره
و ابدان مطهره را با آن حالات و کیفیات مشاهده مینمایند و از یک جهت نمیتوانند بدل
خواهی خودشان ندبه و نوحه و صیحه و ضجه نمایند و از یک جهت در وقت نزدیک شدن

با بدان

با بدان مطهره و اجساد منوره و در وقت اراده نمودن که آنها را بآغوش بکشند و ببویند و ببوسند بعد از ضربت تازیانه و کعاب نیزه ها مناکب و اکتاف ایشان مجروح و زخمناک میشود واویلا وامصیبتاه وامحمداه واعلیاه واحسناه واحسیناه که ممکن نشد برای آن طاهرات مظلومات که بمصرع جناب حضرت عباس بروند و آن بزرگوار را نیز زیارت کنند و خود شانرا بهر نوع باشد و قبول کردن هر زحمت و هر مشقت باشد بر بدن اطهر و جسد انور آن بیندازند و بر آن گریه و ندبه و نوحه نمایند آه آه و صد فغان واویلاه بر شهید بر کشته از عترت هاشمیه ندبه و نوحه کردند حتی آنکه صدیقه صغری ام کلثوم در وقت رسیدنش بمصارع شهدا دستهایش را بالای صورتش مشبک نمود و ندبه و نوحه بر اولاد عقیل نمود ولکن بر سید شبانها در کربلا و علمدار جناب سید الشهدا اعنی ابا الفضل العباس کسی ندبه و نوحه نکرد و در مصرع سر نعش احدی از نسوان طاهرات مظلومات و بنات طیبات حاضر نشد و این نیز مصیبت عظیم بود از مصائب آل الله تع و حرم رسول الله و اثر این مصیبت در قلوب منوره ایشان خصوصا در قلب زینب و ام کلثوم باقی خواهد ماند تا روز قیامت و نیز مخفی نماند که از بعض اشعار صغیره یتیمه هم چنین مستفاد میشود که اطفال صغار که در کربلا مذبوح و شهید شدند جمعا غیر بودند که بر این مطلب در چند موضع اشاره نموده ام در این کتاب و اما سایر مطالبی که از اشعار و قصیده منظومه مستفاد میشود که بدانها اکتفا میکنم بآنچه که گذشت در ترجمه اشعار بنهج اشاره و اجمال و دیگر مخفی نماند که منقولست در جمله از کتب که این مظلومه یتیمه یعنی جناب سکینه جسد انور اقدس پدرش را بآغوش گرفته بود و ندبه و نوحه و زاری بسیار نموده بود پس برای این مظلومه غشیه بیهوشی روداده بود پس در حالت غشیه و بیهوشی شنید کلام خلیفه الله تع امام مظلوم را که از حلقوم اطهر انور اقدسش جعلنی الله تع فداه بیرون میامد و آن کلام اینست

شیعتی ما ان شربتم عذب ماء فاذکرونی   او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی
وانا السبط الذی من غیر جرم قتلونی   وبجرد الخیل بعد القتل عمدا سحقونی
لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی   کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی

مخفی نماند که خلیفه الله تعالی

و امام مظلوم این کلام دلسوز و جگر گداز را در چند موضع فرموده اند و ببعض از آن موضع اشاره شده است در این کتاب مجلس و مقام چهارم در ذکر نمودن احوال خواهران چند که بسبب عبور و مرور کردن ایشان از مصارع برادران خود شان مهموما و بال الهم بانها رسید و مفجوع و محزون گشته اند بنهجی که بوصف نیاید پس میگوئیم مخفی نماند که جمعی از فصحا کمال و فطانت و فضل و ذکاء ذکر و حکایت نموده اند که خواهرانی که بآنها هم و بال دهر رسید و بسبب کشته شدن برادران آنها بسیار مفجوع و محزون شده اند عدد آنها بسیار است ولکن از همه اشد و اعظم بحسب همومات نید و اکثر بحسب اشجان و احزان چهار نفر بوده اند و آن چهار نفر از آنها بودند که عبور و مرور نموده اند بر مصارع برادران خود شان در حالتی که آنها بخاک و خون غلطیده بودند پس دو نفر از آن چهار زن در شرک و کفر بوده اند و دو نفر دیگر از آنها در اسلام بوده اند پس آن دو نفری که در کفر و شرک بودند یکی از آنها خواهر عمرو بن عبدود العامری بود پس وقتی که ما بخبر کشته شدن برادرش نشانیدند از خدر خودش بیرون آمد در حالتی که صرخه و صیحه و عویل و فریاد میکشید و ندبه و نوحه میکرد تا آنکه رسید بنزد جسد برادرش عمرو بن عبدود لعنه الله علیه پس ایستاد و نظر کرد دید سر برادرش از بدن جدا شده است ولکن چیزی از ثیاب و رخت و درع و شمشیرش کم نشده است و همه اش باقیست پس از مشاهده این حالت بسیار تعجب نمود و گفت بلا شک و شبهه قاتل برادرم از اهل شرف و نجابت بود پس گفت خبر بدهید که او را کشته است و قاتل آن کیست گفتند علی ابن ابی طالب او را کشته است در این هنگام بسیار مستبشر و شادمان گردید و گفت والله علی بن ابیطالب ع کفو کریمیست پس بعد از این برای برادرم مرثیه نخواهم گفت و برای آن ندبه و نوحه نخواهم کرد پس بعد از آن شروع کرد بانشاء شعر و این چند بیت را گفت

لو کان قاتل عمرو غیر قاتله   لکنت ابکی علیه دائم الابد
لکن قاتله من لا یعاب به   من کان یدعی ابوه بیضة البلد

یعنی هرگاه قاتل برادرم عمرو غیر علی بن ابیطالب ع میشد هر آینه گریه و نوحه میکردم بر آن مادامی که در دنیا هستم ولکن قاتل برادرم مردیست که از جمیع عیوب و نقایص پاک و مبرا و منزه است و پدرش ابیطالب را بیضة البلد مینامند یعنی

بزرگ و رئیس و ملك مکه و اما زن دیگر که بنود در کفر و شرك بود پس آن خواهر مرحب
یهودی خیبری است و قصه آن باین نهج است که چون امیر المؤمنین ع مرحب را کشت پس خواهر او را
اسیر نمود با یک غلام بخدمت سید المرسلین ص فرستاد پس آن غلام بهمراه وی بجا انضا قتلی را عبور
و مرور داد بر مصرع برادرش مرحب پس وقتی که چشمش بجسد برادرش مرحب افتاد و او را
بر همان حالت و کیفیت مشاهده نمود رجفه و رعشه و لرزیدن بر اندام آن غالب شد پس
او را آن غلام بخدمت رسول الله ص رسانید پس آن زن ایستاد در پیش روی سید المرسلین ص
در حالتی که با ارتعاد و ارتعاش و لرزان بود پس رسول الله فرمود چرا با این حالت و با این کیفیت
افتاده آن زن گفت یا رسول الله این غلام مرا عبور و مرور داد بر مصارع برادر و قوم و
اقربائم پس وقتی که ایشان را صرعی و بخاك و خون غلطیده دیدم اینحالتیکه مشاهده مینمائی
بر من عارض شد پس در آنوقت رسول الله ص آن غلام را ملامت و مذمت نمود و امر فرمود
باطلاق آن زن از اسیری و او را مرخص نمود و اما دو نفر زن که در اسلام بودند یکی از ایشان
صفیه بود عمه رسول الله ص و بیان حال آن باین نهج است که وقتی که حمزة بن عبد المطلب سید
الشهدا در وقعه احد شهید شد پس رسول الله ص و امیر المؤمنین از آن امر مطلع شدند
پس او را یافتند در حالتی که بخاك و خون غلطیده بود و جوف و شکم او را کفار قریش
شکافته و پاره کرده اند و قلب و جگر او را بیرون آورده اند پس رسول الله ص و امیر المؤمنین
از مشاهده اینحالات و این کیفیات بسیار بسیار محزون و مهموم گشتند و رسول الله با عبای
خودش جسد او را پوشید و این عبا بجمیع جسد شریفش نپوشید یعنی همه را ستر ننموده
بلکه پاهایش مکشوف مانده بود نظر باینکه آنحضرت او مرد طویل و جسیم بود پس پاهایش
بحشیش و علف پوشید پس در اینوقت صفیه دختر عبد المطلب نیز بجسد شریف برادرش
رسید و ایستاد در حالتی که ندبه میکرد و عویل و ضجه و ناله مینمود پس رسول الله ص بزبیر فرمود
بمادرت بگو که خودداری نماید و باین قدر اکتفا نماید و بجای خودش یعنی بخانه مراجعت نماید
و اما زن دوم که در اسلام بود پس آن زن اشجان و احزانش از همه اعظم بود و کرب و مصائبش از
همه اشد بود زیرا که در دیدن مصائب عظیمه و رزایاء جلیله مثل و نظیر آن قبل از آن بدنیا نیامده

بود

بود و هم چنین بعد از آن زمان تا قیامت مماثل و مشابه آن بدنیا نخواهد آمد پس آن صدیقه
صغری ام المصائب زینب بنت امیر المؤمنین ع است و چه طور هم چنین نباشد بجهت اینکه صفیه
بنت عبد المطلب هر چند مصیبتش بسیار بسیار عظیم و شدید بود و لکن وقتیکه بر مصرع برادرش
حمزه سید الشهدا رسید رسول الله را بالای سرش دید و امیر المؤمنین را در پائین پایش
دید جزم قوی شد و قلبش قرار گرفت و احزان و غموم و هموم کم شد و تسلی یافت و اما صدیقه
صغری ام المصائب زینب پس وقتی که بر مصرع شریف برادرش رسید در حالتیکه نداشت کسی از
حماة و کفات و شیوخ و کهول و جوانان اهلش از عترت هاشمیه که آن ام المصائب را تسلی دهند
و بسبب بودن ایشان در نزدش دلش قرار بگیرد و احزان و هموم او کم بشود پس در آنوقت خودش
را انداخت بر جسد انور و اطهر اقدس برادرش و شروع کرد بتضرع نمودن و غلطید در خون انور
اطهر اطیب برادرش پس صیحه و ناله کرد و شروع کرد بندا کردن بجدش و به پدرش و به برادرانش
و اعمامش پس رو بجسد انور برادرش کرد و گفت وا اخاه و اسیداه وا اهل بیتاه و گاه رو بمدینه
طیبه نموده میگفت وا محمداه و گاه رو بنجف اشرف کرده میگفت وا علیاه و گاه رو ببقیع کرده میگفت
وا فاطمتاه و گاه میگفت وا حمزتاه و اجعفراه و اعقیلاه و احسناه و احسیناه و امصیبتاه الیوم مات
محمد المصطفی ص الیوم مات علی المرتضی الیوم فقد حمزة سید الشهدا الیوم فقدت امنا فاطمة الزهرا
پس مخفی نماند بر مؤمنین موحدین و بر شیعیان مخلصین اگر هر عاقل عارف تفکر و تامل نماید
در روایات و اخبار و قضایا و آثار انبیاء پس آنوقت خواهد دانست وجه و سر گریه کردن هم
صدیقه و عقد در وقت مرور و عبور حرم رسول الله ص بر مصارع شهدا و همچنین خواهد فهمید سبب
و وجه تقاطر دموع خیل اعدا و تماطر اشك چشم اسبهای ایشان بر حوافر و سمهای آه آه صد آه و صد
واویلاه چه طور هم چنین نباشد که آن ساعت مثل ساعت قیام قیامت بود و صیحه و ضجه از اهل
بیت رسول الله ص در آن ساعت مثل صیحه نفخه الصور بود پس در آن ساعت آسمانها و زمینها به
تضعضع و تزلزل در آمدند و قاطبه موجودات از اصقاع ساهره روی زمین امکان بعجه و ضجه
در آمدند و مثل شهادت جناب سید الشهدا علیه السلام همه گریه کردند و ناله نمودند و صلی
الله علی محمد و اهل بیته المظلومین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین فقط ۱۲۹۱

ختم بالخیر

و بسعی و اهتمام
عالیشان عزت و سعادت
نشان آقا مشهدی حسن ابن المرحوم
المغفور محمد خوانساری [illegible]
استاد الماهر کربلائی
محمد حسین

اختتام
پذیرفت
[illegible]